

شبهه عیسی علیه السلام

و مصلوب کیست؟

کنکاشی در بیان حقایق به صلیب کشیده شدن شبهه عیسی علیه السلام

نگاهی نوبه کتاب مقدس مسیحیان

نویسنده: دکتر عبد الرزاق الدیراوی

چاپ اول

۱۴۳۶ هـ. ق - ۲۰۱۵ م

بهمن ماه ۱۳۹۳ هجری شمسی

جهت اطلاعات بیشتر در مورد دعوت مبارک سيد احمد الحسن عليه السلام

لطفاً از وبسایت ما بازدید فرمایید:

<http://almahdyoon.co>

<http://almahdyoon.co/ir>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقدیم

به خدای میان خلق،

محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

به علی و فاطمه و حسن و حسین

و ائمه از نسل حسین (که درود خدا بر ایشان باد)

به شبیه عیسی علیه السلام، سید احمد الحسن علیه السلام

و به مهدیین از فرزندان علیهم السلام و به عیسی علیه السلام

شبیہ عیسیٰ ﷺ و مصلوب کیست؟.....۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه:

و الحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم تسليماً

اديان يهوديت، مسيحيت و اسلام در مورد منجی آخر الزمان بشارت‌ها داده‌اند منجی که زمین را پر از عدل و قسط می‌نماید بعد از این که پر از ظلم و جور شده بود.

ولی پیروان این ادیان به دلایل مختلفی که مجال بحث آن‌ها نیست با یک‌دیگر در مورد شخصیت منجی اختلاف نظر دارند، طبعاً مسئله‌ی مهم نقطه مشترک بین آن‌هاست.

ولی اگر به حقیقت امر بنگریم به نتیجه رعب‌انگیزی می‌رسیم چرا که پیروان ادیان مذکور در شناخت هویت و حقیقت منجی، جاهل و ناآگاه‌اند، به استثناء عده‌ی کمی که آمدن منجی را از خود می‌پندارند. از آنجایی که دین الهی حق، از یک حق واحد سرمنشأ گرفته پس همیشه این امکان وجود دارد تا یک سرخ مشترکی بین آن‌ها پیداشده و نقاط مشترک را با یک‌دیگر گره زده بتوان از منابع ادیان فوق‌الذکر چهره‌ی واقعی کاملی را از منجی ترسیم نمود.

همان‌طور که معلوم است رسیدن به این چهره‌ی واقعی و کامل و حقیقی، بسی به تأخیر افتاده و این تأخیر بی‌دلیل نبوده و نیست، مشیت و تقدیر الهی چنین بود تا این حقیقت با حضور صاحبش که متمثل به سید احمد الحسن (علیه السلام) است آشکار گردد، حقیقتی که تنها از زبان مبارکش جاری گشته.

پس باید به این حقیقت گوش فرا داد و با تأمل به مجموعه دست‌نوشته‌های مبارک سید احمد الحسن (علیه السلام) نگریست. شکی در این نیست که برای توجه به مطالب احتیاج به اندکی خلوص نیت و قلبی توانا برای گوش فرادادن لازم است.

گفتار در مورد منجی همان گفتار در مورد شخص به صلیب کشیده شده، یا شبیه عیسی (علیه السلام) است همان‌طور که منابع اسلامی ذکر نموده‌اند.

طبیعتاً برای درک و فهم این موضوع احتیاج به مطالب و بیان بیشتری است تا این حقیقت

شبهه عیسی (علیه السلام) و مصلوب کیست؟ ۹

در ذهن‌ها نقش ببندد و موضوع آشکار و روشن گردد. مطلبی که می‌خواهم بیان کنم این است که شخص به صلیب کشیده شده که به گمان مسیحیان همان عیسی (علیه السلام) است، کسی نیست مگر شخصی که چند سالی است در عراق دعوت خود را آشکار نموده یعنی سید احمد الحسن (علیه السلام) قائم آل محمد و منجی منتظر.

هدف اصلی از نوشتن این کتاب این است که خواننده از میان بحث‌های درون این کتاب مطالب گفته شده برایش روشن و اثبات شود.

لازم به ذکر است که یکی از اختلافات اصلی و مهم بین مسلمین و مسیحیان در مورد شخص به صلیب کشیده شده است. مسیحان شخص به چوب صلیب کشیده شده را عیسی (علیه السلام) می‌پندارند، و بر این اساس کل عقیده‌ی خود را از سویی متعلق به توحید و از سوی دیگر حرکت بشریت را بنا می‌کنند، حرکتی که در نظر آن‌ها نقطه شروع آن از همان ابتدا گناه اصلی بود که آدم ابوالبشر (علیه السلام) آن را مرتکب شده- و این گناه تمام عمر گریان گیر بشریت بود تا زمانی که خداوند فرزند خود را برای نجات بشریت و بر صلیب کشیده شدنش برگزید، در صورتی که قرآن کریم بر ضد باور و اعتقاد مسیحیان جریان به صلیب کشیده شدن را واضح بیان می‌کند: ﴿وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَأَنَّ الَّذِينَ اِخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا﴾^(۱) در حالی که جایگاه مسلمانان نقطه مقابل مسیحیان است و بر این مقوله هستند که شخص به صلیب کشیده شده کسی دیگر و غیر از عیسی (علیه السلام) است.

بعضی از آن‌ها به استناد بعضی از روایات و انجیلی که (انجیل برنابا) نامیده شده، بر این قول هستند که شخص مصلوب یهودای اسخریوطی است، یعنی همان شاگردی که با گرفتن مقداری پول با یهود همکاری نمود و عیسی (علیه السلام) را تسلیم آن‌ها کرد. و این همان شخصی است که خداوند او را شبهه عیسی (علیه السلام) جلوه داد و به جای عیسی (علیه السلام) به صلیب کشیده شد. و بعضی از مسلمانان بر این پندارند که شخص به صلیب کشیده شد سمعان القیروانی است.^(۲) مردی که بعضی از روایات اناجیل در مورد مسخر شدنش برای حمل صلیب از او یاد

۱- النساء: ۱۵۷.

۲- این رأی و نظر را بعضی از نویسندگان معاصر گفته‌اند. و از این چنین نظراتی متوجه شتاب‌زدگی و تساهل آن‌ها می‌شویم.

کرده‌اند.

بلکه بعضی از کسانی^(۱) که طاقت نداشته و خواستند در امری که در مورد آن تخصصی ندارند وارد شوند گفتند: شخص به صلیب کشیده شده همان عیسی (علیه السلام) است ولی در حقیقت ایشان نموده است، و احتمال دسیسه از سوی شاگردانش یا بعضی دیگر می‌رود که با مکر، عیسی (علیه السلام) را بی‌هوش جلوه دهند تا سربازان به مردنش یقین پیدا کنند. به طبع بر اساس روایات وارد از آل محمد (علیهم السلام) یعنی همان کسانی که خداوند به همراهی آنان و گرفتن امور از آنها به ما سفارش نموده، دلایلی هست که شخص به صلیب کشیده شده را مهدی امت‌ها یا منجی معرفی می‌کنند.

با این وجود حل این معما به زمان آمدن صاحبش (خود شخص به صلیب کشیده شده) موکول شد. کسی که به قول معروف نقطه‌ها را بر روی حروف چیده تا حقیقت بدون کم و کاست روشن و آشکار گردد. در مورد تألیف این کتاب و بعد از آشنایی با گفته‌ی مطرح‌شده مسلمانان و مسیحیان در مورد به صلیب کشیده شدن مسائل دیگر را که مطالعه کردم به این نتیجه رسیدم که تنها راه رسیدن به این حقیقت دشوار به ذهن خواننده اول از راه مناقشه تصورات ذهنی مسیحیان در مورد لاهوت و توحید امکان‌پذیر خواهد بود، در این مرحله بشارت‌هایی را خواهیم آورد که در این سه دین به آنها اشاره شده است همان بشارت‌های منجی یا مسیح منتظر تا به هدف اصلی عنوان کتاب رسیده باشیم.

با توجه به مطالب ذکر شده می‌خواهیم مطالبی را به خواننده عرض نمایم: خواننده عزیز و گرامی هدف این کتاب این نیست که گواهی باشد مبنی بر تعارض و درگیری افکار، افکاری که از رساندن به نتیجه عقیم مانده‌اند، بلکه این کتاب در ورق‌هایش بشارت‌هایی است که تمامی انبیاء و مرسلین در رسانیدن آنها به دیگران چه زحمت‌هایی که نکشیده‌اند، امید است این کتاب مرهم و چراغی باشد بر قلب‌های عاشق آمدن منجی منتظر.

دکتر عبد الرزاق الدیراوی

۱۶/۴/۲۰۱۰ م - مصادف با ۲۷/ فروردین / ۱۳۸۹ هـ.ش

۱- رجوع شود به کتاب: (مسئله صلب المسیح بین الحقیقة والافتراء: احمد دیات).

عقیده‌ی تثلیث:

امروزه مسیحیان به عقیده‌ی تثلیث اعتقاد داشته و در نظرشان پروردگار از سه اقنوم {بخش} تشکیل شده پدر، پسر و روح القدس. و این سه هر کدام سه حقیقت هستند که هر کدام از یکدیگر استقلال ذاتی دارند و در حقیقت این سه یک واحد حقیقی هستند! مسئله‌ای که به خودی خود و به طور واضح از امر توحید به دور است زیرا این عقیده مخالف آن چیزی است که ادیان پیشین و پسین به آن اعتقاد دارند. از این جاست که بر آن شدم که یک تصویر صحیح از حقیقت توحید هر چند مختصر را برای شما خواننده عزیز آورده بعد از آن در مورد عقیده تثلیث مسیحیت بحث خواهیم نمود.

تصور صحیح توحید:

اسم (الله) همان اسم ذات الهی است که کلیه صفات کمالی را در بردارد، صفتی که کلیه صفات را در بر می‌گیرد. و معنی (الله) این است که تمامی مخلوقات از هر سو برای برطرف کردن کلیه کاستی‌ها و گرفتن حوائج به سوی او نظر دارند^(۱) و خلایق به خاطر تکامل و رفع نقص از صفحه وجود خود به الله نظر می‌کنند. و اما معنی رب یعنی کسی که سرمنشأ فیض کمال از سویش به خلایق به جهت رفع نقص آنهاست.

الوهیت و ربوبیت، کُنه و حقیقت الله سبحانه و تعالی نیست، بلکه صفات او می‌باشند اوست سبحانه و تعالی که برای خلایق فقیرش به وسیله کمال مطلق تجلی پیدا کرد. پس او (سبحانه و تعالی) الله مطلق است به جهت این که خلایق او را الهی می‌دانند که موجب رفع نقصشان است و خلایق فقیر از در ربوبیت برای رفع نقصشان و رسیدن به کمالشان وارد می‌شوند تا او را شناخته و به درستی عبادت نمایند. عبادت بدون شناخت و معرفت معنایی ندارد چه رسد به حقیقت^(۲) به جهت آن که مسئله‌ی فقر از هویت خلایق است پس باید به صاحب بی‌نیاز مراجعه کنند^(۳) زیرا سبحانه و تعالی با ظلمت و نقص و نیستی به وسیله‌ی نور

۱- کتاب تفسیر بخشی از سوره فاتحه: سید احمد الحسن (علیه السلام).

۲- کتاب توحید: سید احمد الحسن (علیه السلام) ص ۷.

۳- همان منبع: ص ۳۲.

و وجود و کمال مواجه کرد.^(۱) یعنی به وسیله ذات خود (الله) یا همان مدینه کمالات الهی با خلق خویش مواجه کرد. بالاترین شناخت از کُنه و حقیقت، همان عجز و ناتوانی خلق در معرفت و شناخت آن است، این جاست که سبحانه و تعالی به وسیله الوهیت که همان کمال مطلق است برای مواجه و رفع نقص خلق با آنها مواجه و آنها را به آن کار تشویق کرد. تا در این مرتبه به معرفت برسند، معرفتی که تنها را آماده درک و فهم این حقیقت کند که آنها عاجز از شناخت کُنه و حقیقتی هستند که با ضمیر غائب (هو) به آن اشاره شد.^(۲)

پس معرفت محدود به شناخت ذات الهی است نه کُنه و حقیقت. و معرفت ذات الهی از طریق شناخت (صفات و اسماء)^(۳) است یعنی شناخت الله که به رحمت خود رحم می‌کند و رحمت ذات اوست، و مقتدر است با قدرتش، و قدرت ذات اوست^(۴) و چنین است باقی صفات.

اسماء و صفات در ذات الهی (الله) آمیخته شده و به عینه خود ذات هستند. همان‌طور که ذات الهی در کُنه و حقیقت نیز آمیخته شده است. لذا هنگام عبادت، هدف باید عبادت کُنه و حقیقت باشد. این جاست که باید یقین نمود جدایی در بین ذات الهی نیست همان‌گونه که ذات الهی یا همان الله از حقیقت جدا نیست، بلکه تجلی و ظهور کُنه و حقیقت است.^(۵)

این‌گونه است که توحید در مرتبه اول وجود، جمیع اسماء را در ذات الهی ثابت می‌کند، و آنها نه تنها از ذات جدا نیستند بلکه عین ذات‌اند. و شناخت همه اسماء و صفات به جهت احتیاج داشتن خلق به آنهاست، و چون به آنها احتیاج داشتند آنها را (صفات و اسماء) دریافتند نه از آن جهت که به سبحانه و تعالی تعلق دارند، بلکه سبحانه و تعالی در ذات تجلی یافت تا شناخته شود، و معرفت و شناخت (هو) سبحانه و تعالی به معرفت ذات یا همان خدا

۱- همان منبع: ص ۳۲ و ۳۳.

۲- همان منبع ص (۷).

۳- همان منبع ص ۳۳.

۴- همان منبع ص ۲۷.

۵- کتاب توحید: سید احمد الحسن (علیه السلام) ص ۳۳.

وابسته است. و عجز در معرفت سبحانه و تعالی **عَمَّا يَشْرُكُونَ** است که تمام معرفت است. منظور همان عجز و ناتوانی در معرفت مرتبه کُنه و حقیقت.^(۱)

از این جاست که توحید حقیقی توجه به حقیقت و کُنه است، و به دور کردن هر شناخت، و اعتراف به عجز مطلق مقابل هرگونه شناخت حقیقت و کُنه است. به جز اثبات ثابت که اشاره به ضمیر غائب (هو) می‌کند. پس کسانی که ذات یا همان الله را عبادت می‌کنند به نسبت این عبادتشان از آن لحاظ که نمی‌دانند مشرک هستند چه رسد به غیر از آنها، پس باید ذات یا همان الله قبله‌ای برای کُنه و حقیقت باشد، و مقصود عبادت همان عبادت و حقیقت (هو) است نه غیر از این^(۲) ذات، حجاب کُنه و حقیقت است و بعد از حجاب چیزی شناخته نیست، مگر با شکافتن پرده حجاب، پرده‌ی حجاب گشوده نمی‌شود مگر با معرفت. پس اگر خلایق درآمیخته شدن اسماء را در ذات الهی و احدیت ذات را شناختند، و اگر از میان همین منظر به اعتبار آنکه حجاب کُنه و حقیقت الله است بنگرند، درک می‌کنند که تمام معرفت حقیقتش عجز در شناخت و معرفت اوست.^(۳)

تجلی الوهیت در خلق:

معنی رب همان مربی است، و اله یعنی کسی که برای رفع نقص و تحصیل کمال به او احتیاج است، همان‌طور که کلمه‌ی رب ممکن است برای پدر خانواده هم به کار رود، این صورتی است که اگر منظورمان از این کلمه علاقه پدر و فرزند برای برطرف کردن نیازهای فرزندان از سوی پدر باشد. همان‌طور که کلمه‌ی اله بر پدر نیز صدق می‌کند اگر منظورمان علاقه‌ی فرزندان نسبت به پدر و طلب آنها از او باشد.

این جاست که کلمه اله به حسب درجه و مقام ممکن است به انبیاء و پیامبران نیز صدق کند کسانی که به حق به شکل و صورت سبحانه و تعالی (الله) در میان خلق بودند^(۴) یعنی آنها خود را به صفات الله مزین نمودند الله به حسب مقامشان.

۱- همان منبع ص: ۲۰.

۲- همان منبع ص: ۲۲.

۳- کتاب توحید: سید احمد الحسن (علیه السلام) ص ۲۷.

۴- کتاب توحید: سید احمد الحسن (علیه السلام) ص ۱۰۶.

هدف خلقت انسان هم به آن معنا بود که به این درجه و مرتبه برسند، همان مرتبه (الله در خلق) که از مخلوقات به طور خاص حضرت محمد صلی الله علیه و آله و عیسی علیه السلام را می توان نام برد که به این جایگاه رفیع رسیدند.

لکن الوهیت این خلایق همان الوهیت فقیرانه آنها نسبت به سبحانه و تعالی است. یعنی الوهیتی که برای رفع نقص و قضای حوائج و تحصیل کمال خلق بأذن الله است، چرا که آنها هیچ حول و قوتی [توان و قدرتی] ندارند مگر به حول و قوه الله، همان طور که نمی توانند یک ساکن را حرکت دهند مگر بأذن الله. پس الوهیت آنها مثل الوهیت سبحانه و تعالی نیست.

بلکه صورتی از او و اسماء حسنی (نیک) می باشند. آنها وجه الله هستند و جهی که به وسیله آن با خلق روبرو شد و باصفت لاهوتی که آنها بدان مزین شدند می توانیم الوهیت حقیقی الله سبحانه و تعالی را بشناسیم.

همان طور که بیان شده آنها الههائی نیستند که تنهایی یا به غیر از الله عبادت شوند. بلکه بندگانی مخلص هستند که با مملو ساختن نقص، کمال هدیه می گیرند با کمک الله و به اذن الله سبحانه و این است صفت الوهیت آنها. پس آنها بدون الله چیزی به شمار نمی آیند، بلکه خلقی از خلایق او هستند که به وسیله اش قائم و استوارند. و در اصل از مرتبهی الوهیت حقیقی برخوردار نیستند، بلکه تجلی (نمایان گر) الوهیت حقیقی در میان خلق می باشند، به عبارتی الوهیت آنها در مرتبهی خلق است، و این معنی الوهیت آنهاست بدان معنی که آنها الله در خلق و وجه الله در میان خلق هستند. یعنی به شکلی از الله و اسماء نیک او و یا الله در میان ما می باشند. پس کسی که آنها را شناخت الله را شناخته و کسی که آنها به گونه ای می باشند که با لاهوت حقیقی صحبت می کنند.^(۱)

اعطاء الله سبحانه و تعالی تا حدی است که تمامی خود را در معرض بندهی مخلص خود قرار می دهد و به او می فرماید: ﴿أنا حي لا اموت وقد جعلتك حياً لا تموت. أنا اقول للشئ

کن فیکون وقد جعلتک تقول للشئ کن فیکون^(۱)، (من زنده هستم و نمی میرم و تو را نیز زنده قرار دادم تا نمیری، من به شیء می گویم این گونه باش پس آن شیء این گونه می شود، و تو را نیز این طور قرار دادم که به شیء می گویی این گونه باش، پس آن شیء این گونه می شود). (منظور این است به هر چیزی دستور می دهم بدون کم و کاست اجرا می شود). بدین صورت صفت الوهیت میان خلق وصف می شود. پس بنده به بعضی از صفات الوهیت وصف می شود، البته باملاحظه فقرش، این بنده زنده است و نمی میرد و به شیء می گوید این گونه باش و این گونه می شود، اینها صفات الوهیت هستند، باید در نظر داشت کسی که مقدر فرمود، که این بنده به این صفات مزین گردد، همان الله سبحانه و تعالی است، این گونه بود و هست و خواهد بود، زنده ابدی خواهد ماند و به هر شیء که دستور می دهد فوراً اجرا می شود بدون آن که به کسی احتیاج داشته باشد و این مسئله به خوبی فرق بین الوهیت در خلق (یا همان وجه الله یا دیدن الله یا طلعت الله در ساعیر یا ظهور الله در فاران).^(۲) که نمونه بارز این مثالها خاص اولیاء او مثل محمد ﷺ و عیسی (علیه السلام) هستند و بین الوهیت حقیقی که منحصر به الله سبحانه و تعالی است را بیان می کند.^(۳)

قسمتی از رؤیای یوحنا لاهوتی

سپس، همان طور که نگاه می کردم، دیدم که در آسمان دروازه ای گشوده شد. آن گاه همان آوایی که قبلاً نیز شنیده بودم، به گوش رسید؛ آن آوا که هم چون صدای شیپوری نیرومند بود، به من گفت: (بالا بیا تا وقایع آینده را به تو نشان دهم).^(۴)

همان گونه که سید احمد الحسن (علیه السلام) فرمودند، این بیست و چهار شیخ (رؤیای یوحنا لاهوتی) همان دوازده امام و دوازده مهدی از نسل رسول الله ﷺ هستند،^(۵) و شخص نشسته

۱- دقت شود که منظور از این زنده ماندن مادی، یا همان زنده ماندن جسدی مادی نیست چرا که جسد مادی پایین ترین مراتب وجود است.

۲- در مورد این مسئله در مطالب دیگر بیشتر توضیح داده می شود.

۳- کتاب توحید سید احمد الحسن (علیه السلام): ص ۸۱.

۴- مکاشفه یوحنا: ۴.

۵- به کتاب نامه هدایت سید احمد الحسن (علیه السلام) از انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) است رجوع شود.

بر روی عرش رسول الله ﷺ است. در مورد ائمه و مهدیین (علیهم السلام) روایات زیادی آمده است از آن جمله روایت وصیت است که از امام صادق (علیه السلام) از امام باقر (علیه السلام) از پدرش صاحب پینه‌ها [امام سجاد (علیه السلام)] سرور عبادت‌کنندگان از پدرش حسین زکی شهید (علیه السلام) از پدرش امیر المؤمنین (علیه السلام) نقل می‌فرماید: (قال رسول الله ﷺ في الليلة التي كانت فيها وفاته لعلي (علیه السلام): يا أبا الحسن أحضر صحيفة ودواة، فأملا رسول الله ﷺ وصيته حتى انتهى الى هذا الموضع، فقال: يا علي إنه سيكون بعدي اثنا عشر إماماً، ومن بعدهم اثنا عشر مهدياً، فأنت يا علي أول الإثني عشر إماماً، سماك الله تعالى في سمائه علياً المرتضى وأمير المؤمنين والصدیق الأكبر والفاروق الأعظم والمأمون والمهدي، فلا تصح هذه الأسماء لأحد غيرك. يا علي أنت وصي علي أهل بيتي حيهم وميتهم، وعلى نسائي فمن ثبتها لقيتني غداً، ومن طلقها فأنا بريء منها لم تربي ولم أرها في عرصة القيامة، وأنت خليفتي على أمتي من بعدي.

فإذا حضرتك الوفاة فسلمها إلى ابني الحسن البر الوصول، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابني الحسين الشهيد الزكي المقتول، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه سيد العابدين ذي الثغفات علي، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه محمد الباقر، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه جعفر الصادق، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه موسى الكاظم، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه علي الرضا، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه محمد الثقة التقي، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه علي الناصح، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه الحسن الفاضل، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه م ح م د المستحفظ من آل محمد (علیهم السلام)، فذلك اثنا عشر إماماً. ثم يكون من بعده اثنا عشر مهدياً، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه أول المقربين، له ثلاثة أسامي، اسم كاسمي واسم أبي وهو عبد الله وأحمد، والاسم الثالث المهدي، وهو أول المؤمنين).

(رسول الله ﷺ در شب وفاتش به علی (علیه السلام) فرمودند: ای ابا الحسن ورق و جوهری برایم بیاور، رسول الله ﷺ وصیتشان را به امیر المؤمنین (علیه السلام) املاء فرمودند تا این که به این جا رسید: ای علی پس از من دوازده امام خواهند بود و بعد از آنها دوازده مهدی، و تو اولین نفر از دوازده امام هستی. خداوند تبارک و تعالی تو را در آسمانش، علی مرتضی و امیر المؤمنین و صدیق اکبر و فاروق اعظم و مأمون و مهدی نامیده است و این اسامی برای احدی به جزء تو صحیح نیست.

شبیبه عیسی (علیه السلام) و مصلوب کیست؟..... ۱۷

ای علی تو وصی من و سرپرست اهل بیت هستی چه زنده و چه مرده آن‌ها و هم‌چنین بر زانم، پس هر کدام را که در عقد ازدواج من باقی گذاری فردای قیامت مرا ملاقات می‌کند و هر کدام را که تو طلاق بدهی من از او مبرا هستم و در قیامت نه مرا می‌بیند و نه من او را می‌بینم. تو پس از من جانشین و خلیفه‌ام بر ائمت هستی، زمانی که وفات تو رسید [وصیت و جانشینی] به پسر من حسن که نیکوکار و رسیده به حق است تسلیم کن. زمان وفات او که فرارسید آن را به فرزندم حسین پاک و شهید، بسپارد، زمان وفات او که فرارسید آن را به فرزندش آقا و سید عبادت‌کنندگان و صاحب ثنات علی واگذار نماید، زمان وفات او که رسید آن را به فرزندش محمد باقر تسلیم کند، و زمان وفات او که رسید آن را به فرزندش جعفر صادق تسلیم کند، و زمان وفات او که رسید آن را به فرزندش موسی کاظم واگذار کند، و زمان وفات او که رسید آن را به فرزندش علی‌رضا تسلیم کند، و زمان وفات او که رسید آن را به فرزندش محمد ثقه تقی تسلیم کند و زمان وفات او که رسید آن را به فرزندش علی ناصح واگذار کند، و زمان وفات او که رسید آن را به فرزندش حسن فاضل تسلیم کند، و زمان وفات او که رسید آن را به فرزندش م ح م د مستحفظ از آل محمد واگذار کند، پس آن دوازده امام بود، سپس بعد از ایشان دوازده مهدی خواهد بود، سپس وقتی که زمان وفات [امام دوازدهم] فرارسید [وصیت و جانشینی من را] به فرزندش که اولین مقربین است تسلیم نماید، او سه نام دارد، نامی همانند نام من و نامی دیگر همانند نام پدرم و آن عبدالله و احمد است و نام سوم او مهدی خواهد بود و او اولین مؤمنین است.^(۱)

لازم به ذکر است که هیچ‌کس از علماء مسیحیت یا اسلام تا به حال مقصود و منظور رؤیای یوحنا لاهوتی در مورد بیست و چهار شیخ را نفهمیده‌اند. و این هم یکی از اسرار بود که قائم آل محمد (علیه السلام) سید احمد الحسن (علیه السلام) رمز و راز آن را گشود.

برای روشن شدن مطلب لازم به ذکر است که ما گفتیم الوهیت به معنای عام [کلی] همان کامل مطلق است که خلق برای تحصیل کمال رفع نقص وی را تألیه می‌کند [پروردگاری می‌کند]. همان‌طور که ربوبیت شامل پدر خانواده می‌شود. پس الوهیت هم شامل خواص خلق الله سبحانه و تعالی نیز می‌شود کسانی که کمال را در بالاترین درجات ممکن برای خلق

۱- الغیبه للطوسی: عربی ص ۱۵۰ [فارسی، عربی ص ۳۰۰] - بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۱۴۷.

کسب نموده آنها محمد و آل محمد (علیهم السلام) هستند. در دعا آمده است که: (قل وأنت ساجد یا الله یا رحمن [یا رحیم] یا رب الأرباب وإله الآلهه...) ^(۱) (در حال سجده بگو: یا الله یا رحمان [یا رحیم] ای خدای خدایان و ای اله الهه‌ها).

و از ابی عبدالله (علیه السلام) نقل شده که ایشان فرمودند: (... قل یارب الأرباب و یا ملک الملوک و یا سید السادات و یا جبار الجباره و یا اله الالهه صل علی محمد و آل محمد (علیهم السلام) و افعل بی کذا و کذا...) ^(۲) (... بگو ای خدای خدایان و ای سلطان سلطانان و ای آقای آقایان و ای چیره شده بر ستم‌گران و ای اله الهه‌ها درود بفرست بر محمد (علیهم السلام) و خاندانش و با من چنین کن...).

و در دعاء قدسی آمده: (... بسم الله مخرجی... توکلت علی الاله الأكبر، توکلت مفوض الیه...) ^(۳).

(... به نام خدای ظاهر کننده‌ام... توکل به اله بزرگ‌تر، توکلی که به خودش تفویض اختیار کردم...).

این همان صفاتی هستند که صفات الوهیت در خلق را ثابت می‌کنند. به عبارتی آنها بندگان خداوندی هستند که به امر او عمل می‌کنند. و آنها از درجه‌ی عالی از کمال برخوردارند چرا که آنها به خلافت الله سبحانه و تعالی به بهترین وجه خلافت می‌کنند. پس اگر در این عالم مبعوث شدند و به خلافت رسیدند پس آنها به حول و قوت و اذن الله قائم مقام اویند.

آنها امور این جهان را مطابق علمی که الله به آنها یاد داده و با قوه‌ی او اداره می‌کنند، آنها چیزی را نمی‌خواهند مگر آن که الله آن را بخواهد دل‌هایشان ظرفی برای مشیت اوست. ^(۴) اما چگونگی کسب و رسیدن محمد و آل محمد (علیهم السلام) غیر از دیگران به این مقام را سید احمد الحسن (علیه السلام) در کتاب متشابهات آورده است که: (وقتی که الله سبحانه و تعالی بنی آدم را

۱- الکافی ج ۲ ص ۵۶۶.

۲- الکافی ج ۳ ص ۳۲۳.

۳- اقبال الأعمال - سید ابن الطاوس الحسنی ج ۲ ص ۱۹۸.

۴- کتاب توحید: ۴۷.

حاضر کرد و خطاب به آنها فرمود: (... أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ...)? (... آیا من رب شما نیستم...)?
که به حسب جواب‌هایشان به چند قسمت تقسیم شدند:

جماعت اوّل:

کسانی هستند که نور را از وراء [پشت] حجاب‌ها دیدند، پس جواب دادند (بله)، قبل از این که سؤال به گوش‌های آنها برسد. و این مجموعه به جماعات مختلفی تقسیم می‌شود، به حسب تعداد حجبی که از وراء آن نور را مشاهده کردند.

و آنان کسانی می‌باشند که حجب نور را اختراق [گشودند] و به معدن عظمت رسیدند. امیر المؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: (الهی هب لی کمال الانقطاع إلیک وأنر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل إلی معدن العظمه وتصیر أرواحنا معلقه بعز قدسک).^(۱) (الهی مرا انقطاع به سوی خود عطاء بفرما و روشن ساز دیده‌های دل ما را به نوری که با آن نور تو را مشاهده کند تا آن که دیده‌ی بصیرت ما حجاب‌های نور را بگشاید و به نور عظمت اصلی برسد و جان‌های ما به مقام مقدّس عزت پیوندد).

جماعت دوم:

کسانی هستند که بعد از گشودن حجب نور را مشاهده کردن، پس جواب دادند (بله). بعد از آن سؤال به گوش‌هایشان رسید. و همچنین این جماعت به جماعات‌های مختلفی تقسیم می‌شوند (به حسب سرعت شنیدن و پاسخ دادن) و این دو جماعت همان احرار [آزادگان] هستند.

سپس جماعت عبید [بندگان] می‌آید:

و آنان کسانی می‌باشند که بله خود را بعد از گفتن بله‌ی دیگران گفتند.

سپس جماعت منافقین:

این‌ها بله را گفتند ولی نسبت به چیزی که شنیده بودند شک داشتند.

سپس جماعت کافرین:

و آنها کسانی هستند که بله را نگفتند.

و انبیاء و مرسلین و ائمه (علیهم السلام) از جماعت اولی هستند، و نور را از وراء [پشت] حجاب‌ها

مشاهده کردند. چراکه آنها به چپ و راست توجهی [نگاهی] نکردند، بلکه ارواحشان به ملاء اعلیٰ معلق شد. و به منبع فیض الهی خیره شدند. و از الله سبحانه و تعالی غافل نشدند. و این افراد (علیهم السلام) نیز درجاتی دارند، بعضی از آنها با تمام وجود به منبع فیض الهی خیره شدند، و بعضی دیگر کمتر. و هر کدام از آنها به میزان توجهش پاداش گرفت. و به میزان سعی و تلاشش آیات پروردگار را مشاهده کرد. و آن ﴿لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى * وَ أَنْ سَعِيهِ سَوْفَ يُرَى * ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى * وَ أَنْ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَى﴾^(۱). (و این که برای انسان جز آنچه تلاش کرده چیزی نیست * و سعی و تلاش او به زودی دیده خواهد شد * سپس در مقابل آن جزای کامل داده می‌شود * و سعی و تلاش او به زودی دیده خواهد شد * سپس در مقابل آن جزای کامل داده می‌شود * و انتهای مسیر هر چیز) به سوی پروردگار توست).

پس این انبیاء و مرسلین و ائمه هستند که الله (خدا) سبحانه را انتخاب کردند، چرا که در آن عالم تمامی بنی آدم حق انتخاب داشتند، و هر کدام از آنها فطرت خداوندی در وجودش بود فطرتی که خدا آنها را با آن خلق کرد، و این در اراده آنها بود که به هر میزان بخواهند به نور خیره شوند، که در این حالت یا از مقربان قرار می‌گرفت و یا با چشم‌پوشی در ظلمات و از اصحاب جحیم قرار می‌گرفت. و کسانی که به نور فیض الهی خیره شدند خداوند آنها را برگزید.^(۲)

بنابراین محمد رسول الله ﷺ است که برنده‌ی این امتحان بود، چراکه به منیت خویش بی‌توجه بود و بعد از آن علی (علیه السلام) در امتحان برنده شد زیرا به منیت خویش به مقدار کمی توجه کرده بود و این مقدار کم به اندازه‌ای بود که اصلاً نمی‌توان آن را به حساب آورد و یا حتی آن را تصور کرد. و بعد از آن ائمه و مهدیین و انبیاء امتحان خود را پس دادند البته هر کدام به حسبش. سید احمد الحسن (علیه السلام) در تفسیر این آیه فرمودند: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا * لِيُعْفَرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَبِئْسَ نِعْمَتُهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا﴾^(۳) (همانا فتوحی برای انجام دادیم که مبین است، تا خداوند گناهان گذشته و آینده تو را بیامرزد و

۱- النجم: ۳۹-۴۲.

۲- کتاب مشاهرات ج ۱ ص ۳۲ به بعد.

۳- الفتح: ۱-۲.

نعمتش را بر تو نماید و تو را به راه راست هدایت کند).

و مضمون آن این است که:

حصول فتح در عالم لاهوت بین ذات الهی و محمد (صلی الله علیه و آله) بود یعنی گشوده شدن قسمتی از حجاب و کشف حجاب لاهوت به اندازه روزنه سوزن، روزنه‌ای که از آن چیزی از آیات پروردگار را مشاهده کرد. (۱)

اما گناهی که در آیه به آن اشاره شده همان (منیت) یا شائبه تاریکی و عدم است، که هیچ‌گاه انسان آن را ترک نمی‌کند، چرا که با ترک کردن آن انسان فناپذیر شد. و چیزی از آن باقی نمی‌ماند.

به سبب این گشایش و فتح محمد (صلی الله علیه و آله) لرزان بود [گاهی در ذات الهی در آمیخته می‌شد و گاهی به حقیقتش باز می‌گشت] و برای ساعتی [لحظه‌ای چند] محمد (صلی الله علیه و آله) باقی نمی‌ماند، و تنها فقط الله واحد قهار باقی می‌ماند و ساعتی [لحظه‌ای چند] محمد (صلی الله علیه و آله) همان بنده اول و نور اول و عقل اول و برنده اول در مسابقه [به حالت اولیه خود] باز می‌گشت. (۲)

از امام صادق (علیه السلام) نقل است که: (پس جبرئیل [حضرت محمد (صلی الله علیه و آله)] را جایی قرار داد و ایستاند، و به او گفت این جایگاه تو است ای محمد یعنی این جایگاه مقام توست چرا که جبرائیل نمی‌تواند به مقام نبی (صلی الله علیه و آله) برسد پس در جایگاه و مقامی ایستاد که تا به حال به هیچ عنوان نه ملکی و نه نبی به آنجا رسیده بود [پس جبرئیل به حضرت محمد (صلی الله علیه و آله)] فرمود: پروردگارت درود می‌فرستد. [حضرت] فرمود: ای جبرئیل چگونه درود می‌فرستد، [جبرئیل] فرمود: [پروردگار] می‌گوید: سبوح قدوس انا رب الملائکه والروح سبقت رحمتی غضبی). (تسبیح و تقدیس از آن من است من پروردگار ملائکه و روح هستم، رحمتم قبل از غضبم سبقت گرفت [رحمت و بخششم قبل از غضبم خلق را فراگرفت]).

پس حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) فرمود: اللهم عفوک عفوک. [امام صادق (علیه السلام)] فرمود: و همان‌گونه که خداوند فرموده قاب قوسین او ادنی [فاصله‌اش با پیامبر] به اندازه فاصله دو کمان گشت یا نزدیک‌تر. [به امام] گفته شد: قاب قوسین او ادنی چیست؟ [امام صادق (علیه السلام)]

۱- متشابهات ج ۱ ص ۷.

۲- متشابهات ج ۱ ص ۲۳-۲۲.

فرمود: فاصله بین کمان تا ریسمان و [امام علیه السلام] فرمودند: و بین آنها حجابی پر تالو و لرزان بود که نمی‌دانم. مگر آن که [محمد صلی الله علیه و آله و سلم] فرموده که از زبرجد بوده پس از روزنه‌ای هم چون روزنه سوزن به نور عظمتش الی ماشاءالله نظر کرد پس خداوند تبارک و تعالی فرمود...^(۱)

سید احمد الحسن علیه السلام این حدیث را این گونه تفسیر می‌فرماید: (این حجاب زبرجد سبز که لرزان بود اشاره به حجب تاریکی و حجب نور دارد و برداشتن حجب تاریکی با فتح با اندازه روزنه سوزن و برداشتن حجب نور با لرزیدن حجب حاصل شد. چراکه پرده تاریکی با کنار گذاشتن جنود [سربازان] جهل و [منیت] گشوده می‌شود. موقعی انسان حجب نور را درک می‌کند و در آن آمیخته می‌شود که خود را مزین به جنود عقل و اخلاق کریمه کند. و انسان نیز این گونه در مسیر تکاملی خویش سعی در رسیدن به رفع منیت از صفحه وجود خود کرده تا به جمیع جنود عقل خود را مزین کند و این همان فتح مبین است. ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾^(۲).^(۳)

و فتح مبین (همان مقام محمودی^(۴)) که رسول اکرم محمد صلی الله علیه و آله و سلم به آن رسید و الله سبحانه و تعالی در این مقام محمود لحظاتی گشوده و لحظاتی بسته می‌شد و در هنگام رفع و گشوده شدن از محمد صلی الله علیه و آله و سلم چیزی باقی نمی‌ماند بلکه فانی شده و می‌سوخت. و تنها الله واحد قهار باقی می‌ماند).^(۵)

همان‌طور که قبلاً بیان نمودیم، گناه محمد صلی الله علیه و آله و سلم آمیختگی با ظلمت و تاریکی است تاریکی که آمیخته با هر مخلوقی است. چرا که او سبحانه و تعالی نور مطلق بدون تاریکی است. از هشام بن سالم نقل است که می‌گوید: (بر ابی عبد الله علیه السلام داخل شدم سپس ایشان فرمود: [ای هشام] خداوند را وصف می‌کنی؟ پس عرض کردم: بله. [امام] علیه السلام فرمود: بگو ببینم. پس عرض کردم: هو السميع البصير (اوست شنوای بینا). پس [امام] علیه السلام فرمود: این

۱- تفسیر الصافی سوره النجم ج ۵ ص ۸۷.

۲- الفتح: ۱

۳- متشابهات ج ۲ ص ۶۷-۶۸.

۴- اشاره به قول خداوند متعال در سوره اسراء ۷۹ و ۷۸.

۵- المتشابهات ج ۲ ص ۶۸.

صفتی است مشترک بین مخلوقین. [هشام] عرض کردم: پس چگونه او را وصف می‌کنم؟ پس [امام] (علیه السلام) فرمود: او نوری است که در آن تاریکی وجود ندارد...^(۱).

و به سبب گشوده شدن حجاب و فتح مبین و آمیخته شدن رسول کریم در ذات الهی، وجه الله و کلمه‌ی تامه گردید. و به تعبیر دیگر رسول کریم (صلی الله علیه و آله) همانند الله در خلق و اسماء الحسنی در خلق گردید.

و این گشایش پرده برای رسول الله محمد (صلی الله علیه و آله) بود ولا غیر و اهلیت این را به ایشان (صلی الله علیه و آله) داد که او به تنهایی الله را به حق معرفتش بشناسد^(۲)، و نیز اهلیت شناساندن و معرفی خلق به الله تعالی را به وی عطاء فرمود. پس جریان معرفت از محمد (صلی الله علیه و آله) به سوی خلق صورت می‌گیرد.

پس اگر محمد (صلی الله علیه و آله) الله در خلق و مدینه [شهر] کمالات الهی در خلق می‌بود، که هست، پس علی (علیه السلام) وصی ایشان نیز باب مدینه [درب شهر] علم بود. محمد (صلی الله علیه و آله) فرمودند: (من شهر علم هستم و علی در آن).^(۳)

و نیز ایشان (صلی الله علیه و آله) فرموده: (من شهر حکمتم و علی در آن).^(۴) پس علی (علیه السلام) ممسوس [آغشته] به ذات الله است در هنگامی که محمد (صلی الله علیه و آله) وجود نداشت، و تنها الله واحد قهار بود و در لحظاتی علی (علیه السلام) تجلی الله سبحانه و تعالی می‌شد، و فاطمه (علیها السلام) همراه او بود. و به این جهت علی (علیه السلام) این گفته مشهور را فرموده: (لو كشف لي الغطاء لما ازددت يقيناً)،^(۵) (اگر پرده برایم گشوده شود یقینم [به خدا] افزایش نمی‌یابد).

زیرا حتی اگر پرده برای امام علی (علیه السلام) گشوده نشد ولی برای او به منزله گشایش حجاب پرده است، چرا که ممسوس [مسح شده] به رسول الله (صلی الله علیه و آله) یا همان الله در خلق بود. و این گونه در لحظاتی که رسول الله (صلی الله علیه و آله) در ذات الله آمیخته می‌شد و از او اسم و رسمی باقی نمی‌ماند و

۱- توحید الصدوق ص ۹۸.

۲- النبوة الخاتمه ص ۲۷.

۳- توحید: الشيخ الصدوق ص ۳۰۷.

۴- الامالی: الشيخ الصدوق ص ۶۱۹.

۵- المناقب لابن شهر اشوب ج ۱: ص ۳۱۷.

تنها الله واحد قهار باقی می ماند، در این حالت در [شهر علم] یا علی (علیه السلام) ممسوس به ذات الله و به مقام صاحب فتح مبین می رسید. (۱)

در نتیجه چیزی که از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) جاری می شد همانا بر امام علی (علیه السلام) در [علم] رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل می گشت و به این ترتیب از علی (علیه السلام) به درهای دیگر [علم] که همان ائمه و مهدیین است جریان پیدا می کند.

حتی ارسال پیامبران، ولو از جانب الله سبحانه و تعالی بود لکن ارسال آنها نیز از طریق محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بود زیرا او حجاب و پرده بین الله و انبیاء است. پس ارسال پیامبران و نزول وحی از طرف محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) منشأ گرفته و بر آنها نازل می شد، به این دلیل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) صاحب رسالات انبیاء سابقین بود. چراکه او نزدیکترین حجاب به الله بود و رسل از جانب وی برگزیده می شدند. (۲)

ظهور الله در فاران:

در سفر ستایش آمده: (خداوند از سینا آمده و از ساعیر برایشان طلوع نموده و از جبل [کوه] فاران درخشان گردید و با گروه‌های [عده‌های] مقدسین آمد و از دست راست او برای ایشان شریعت آتشین پدید آمد). (۳)

این عبارت نیز در دعای سمات که از سمری سفیر چهارم امام مهدی محمد بن حسن عسکری (علیه السلام) روایت شده آمده:

(و به بزرگیت که در طور سینا ظاهر نمودی و به وسیله آن با بنده‌ی خود و رسالت موسی فرزند عمران سخن گفתי و به طلعتت در ساعیر و به ظهورت که در کوه فاران تجلی کردی در مقامات عالیه قدسیان و سپاه صف کشیده فرشتگان و ملائکه با خشوع و تسبیح گویان انجام

۱- متشابهات ج ۱ ص ۶.

۲- برای درک و فهم بیشتر مطلب به کتاب نبوت خاتمه سید احمد الحسن (علیه السلام) که از انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) می باشد رجوع شود.

۳- ستایش: عهد قدیم: ۲/۳۳.

یافت).^(۱)

سید احمد الحسن (علیه السلام) این دعا را این گونه تأویل می کند: (ساعیر سرزمین عبادت و توحید و مقدسی است یعنی بیت المقدس و اطرافش، و فاران جایگاه استغفار و توبه که همان مکه و اطرافش است. پیامبری که از ساعیر برگزیده شد همان عیسی (علیه السلام) بود و کسی که از فاران برگزیده شد محمد (صلی الله علیه و آله) بود. اما مجد و بزرگی که بر طور سیناء نمایان شد و خدا به وسیله آن با موسی (علیه السلام) سخن گفت امام علی (علیه السلام) بود. چرا که علی (علیه السلام) در فیض در خلق است پس مکلم و عصای موسی (علیه السلام) علی (علیه السلام) است، زیرا حقیقت عصای موسی آن عصا نبود. بلکه حقیقت آن کلماتی بود که با آنها دریا را شکافت. ﴿كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ﴾، (خیر، پروردگار با من است که مرا هدایت می کند). و یقین راسخی که در قلب موسی (علیه السلام) بود و کلمات الله و یقین در قلب آن، علی بن ابی طالب (علیه السلام) بود. و اما ﴿بَطَّلَعْتَكَ فِي سَاعِيرٍ﴾، (و به طلوعت در ساعیر).

یعنی طلوع الله در ساعیر، و طلعت الله سبحانه و تعالی در ساعیر به وسیله عیسی بن مریم (علیه السلام) بود و طلعت یعنی درخشش و ظهور جزئی و غیر کامل است. عیسی (علیه السلام) در میان خلق به شکل نیمه تمام [جزئی] مثال الله سبحانه و تعالی بود، به همین جهت برگزیده شدنش به طلعت الله سبحانه و تعالی تشبیه می شود، و به همین شکل عیسی (علیه السلام) مُمَهَّد و زمینه ساز بعثت محمد (صلی الله علیه و آله) بود، چرا که همیشه طلعت قبل از ظهور است، ﴿و ظهورك في جبل فاران﴾ یعنی ظهور الله سبحانه و تعالی و این ظهور با بعثت محمد (صلی الله علیه و آله) صورت گرفت، چرا که محمد (صلی الله علیه و آله) الله در خلق بود.

و به همین دلیل امام (علیه السلام)، در دعاء، بعثت محمد (صلی الله علیه و آله) را به ظهور الله سبحانه و تعالی تعبیر نموده، پس امام در دعاء می خواهد بگوید که محمد (صلی الله علیه و آله) همان الله در خلق، و بعثت او (صلی الله علیه و آله) همان ظهور الله سبحانه و تعالی است، و کسی که محمد (صلی الله علیه و آله) را شناخت و او را دید، همانا خدا را شناخته و خدا را دیده و نگاه به محمد (صلی الله علیه و آله) نگاه به الله است.^(۲)

سید احمد الحسن (علیه السلام) در کتاب نبوت خاتمه فرمود: (باید به عبارتهای دعا به خوبی توجه

۱- مصباح المنهج: شیخ الطوسی ص ۴۱۹.

۲- کتاب متشابهات: ج ۳ ص ۱۲۶ به بعد.

داشت زیرا عبارتهای دعاء به صورت تصاعدی به کار رفته‌اند، از پیامبری مثل موسی (علیه السلام) که خداوند با او سخن گفت؛ تا پیامبری مثل عیسی (علیه السلام) که همانند طلعت الله بود؛ تا پیامبری همانند محمد (صلی الله علیه و آله) که مثال ظهور سبحانه و تعالی بود، فرق بین طلعت و ظهور این است که: طلعت یعنی درخشندگی و ظهور، جزئی یا به عبارتی دیگر، تجلی ظهور به مرتبه کمتر از ظهور است، پس هر دو پیامبر عیسی (علیه السلام) و محمد (صلی الله علیه و آله) مثال الله سبحانه و تعالی بودند، ولی عیسی (علیه السلام) به مرتبه کمتر از محمد (صلی الله علیه و آله) است، بعثت عیسی (علیه السلام) برای آماده‌سازی ظهور و بعثت محمد (صلی الله علیه و آله) ضروری بود، پیامبری که بعثتش به منزله‌ی حضور الله در خلق بوده زیرا خلیفه حقیقی‌اش به تمام معنا است. و اگر به اصل خلقت برگردیم می‌بینیم که خداوند خطاب به ملائکه می‌فرماید: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^(۱)، این من هستم که در زمین خلیفه را تعیین می‌کنم. باوجود این که آدم (علیه السلام) و باقی انبیاء و اوصیاء (علیهم السلام) خلفاء خدا بر روی زمین بودند، ولی هدف اصلی که خواسته شد به آن برسیم، خلیفه خدا به تمام معنی است، یعنی شخصی که خلیفه کامل خدا باشد. زیرا باید آینه‌ای برای منعکس کردن لاهوت به شکل کامل‌تر و تمام‌تر از باقی انبیاء و اوصیاء (علیهم السلام) باشد. رسیدن و گمارده شدن شخصی که بین (منیت و انسانیت) لاهوت و ذات الهی فناپذیر و برگشت‌پذیر بود.^(۲)

نتیجه:

طبق آنچه بیان شد نتیجه می‌گیریم که محل نزاع بین ما و مسیحیان در گفته‌های آنها که عیسی (علیه السلام) خدا و یا لاهوت مطلق است و ما این اعتقاد و گفته‌های آنها را به شدت رد می‌کنیم چه رسد به بقیه اعتقاداتشان.

مناقشه عقیده‌ی تثلیث:

تصور مسیحیان از اله از میان اقانیم [اصول] سه‌گانه صورت می‌گیرد، پس لاهوت در

۱- البقره: ۳۰.

۲- کتاب نبوت خاتمه ص ۲۶-۲۵.

نظرشان از سه اصل تشکیل شده- پدر، پسر و روح القدس که هر کدام از این سه به خودی خود لاهوت مطلق است، پدر لاهوت مطلق و هم‌چنین پسر و روح القدس هم همین‌طور. و این سه اصل سه حقیقت جدا از هم هستند، ولی در حقیقت از یک واحد حقیقی تشکیل می‌شوند، همان‌گونه که قبلاً گفته شد.

اغلب مسیحیان نمی‌توانند جواب قانع‌کننده و واضحی از این تناقض و تفاوت در عقیده و گفته‌هایشان ارائه دهند، و معمولاً بهترین جواب آن‌ها این است که: فهمیدن و درک این معادله که ضد ساده‌ترین مبادی ریاضیات است، مسئله‌ای بالاتر از درک عقل بشری است، و این‌گونه که ادعا می‌کنند این مسئله باید با کمک خود روح القدس حل و فصل شود.^(۱)

و اگر از مسیحیان در مورد پیدایش هر کدام یعنی پدر پسر و روح القدس سؤال شود در جواب‌مان می‌گویند: پسر و روح القدس یا هر دوی آن‌ها از پدر نشأت گرفته‌اند، یا پسر از پدر و روح القدس از هر دوی آن‌ها نشأت گرفته.

علاوه بر این که آن‌ها معنی منشأ گرفتن را به صورت واضح نمی‌دانند، بدیهی است که می‌دانیم منشأ گرفتن چیزی از چیزی دیگر، منشأ گرفته شده را از سرمنشأ عقب‌تر قرار می‌دهد. حتی اگر این عمل لحظه‌ای باشد. مسئله‌ای که وصف ازلیت و قدمت را از آن به دور کرده که در این حالت لاهوت مطلق محسوب نمی‌شود.

متفکرین مسیحی نظریه‌ی منشأ گرفتن را مثل کلام شخصی که از متکلم صادر می‌شود را به نور صادر از خورشید تشبیه می‌کنند، ولی همان‌گونه که واضح و آشکار است نوری که از خورشید صادر می‌شود از موقع صادر شدن تا رسیدن به ما زمان می‌برد و با تأخیر می‌رسد، پس هر کدام از پسر و روح القدس نمی‌توانند لاهوت مجزا و کاملی جدا از پدر باشند، و

۱- قدیس سان آگوستین می‌گوید: من مؤمن هستم، زیرا [ایمان] با عقل جور در نمی‌آید! و کیرگارد می‌گوید: هر تلاشی که بخواهد دین مسیحیت را یک دین معقول جلوه دهد سرانجام منجر به شکست می‌شود. و در تعلیم مسیحی "آمده: اجازه نداریم در اسرار الله یا خداوند مداخله کنیم، چرا که نمی‌توانیم اسرار ایمان را درک کنیم! اسکندر جدید، در کتابش بنام: وحدانیه الثالوث فی المسیحیه والاسلام می‌گوید: و خلاصه آن‌چه گفته شد خدا در مسیحیت یکی است، حتی اگر لاهوت از سه اصل تشکیل شده باشد، پدر پسر و روح القدس، یعنی یک جوهر و سه اقنوم [اصل]، ولی جوهری که تقسیم نشده و هر اقنوم [اصل] از جزء خاص تشکیل نشده. بلکه هر اقنوم از کمال و جوهر و نظیر آن اقنوم‌ها تشکیل شده و نسبت‌ها و مقدار آن، سری است که عقل بشری قادر به درک آن نیست.

همان گونه که می دانیم تمایز و اختلاف را نمی توان حقیقت ساده غیر مرکب دانست و اگر طبق گفته آن ها اقانیم [اصول] سه گانه مستقل و دارای حقیقت باشند، این حقیقت نمی تواند حقیقت واحدی باشد، زیرا باید اختلاف وجود داشته باشد تا اقانیم را از یکدیگر جدا و مستقل کرده باشد، از جدایی آن ها می فهمیم که باید نقص و کاستی در بعضی باشد تا بتوانیم کمال و تمام را تمیز دهیم، و در نتیجه باید یکی از آن ها [اقانیم سه گانه] لاهوت مطلق باشد که آن دو از آن جدا شده باشند که در این صورت لاهوت مطلق به حساب نمی آیند. [چون این دو، از اصل خود جدا شده اند].

این گفته که پسر از پدر منشأ گرفته، و پسر لاهوت مطلق کامل مستقلی است و به دیگری احتیاج ندارد گفته ای بس سخیف و دو گانه است، زیرا اگر فقط از پدر منشأ گرفته باشد به تمام معنی مطابق او خواهد بود، چرا که خداوند سبحانه و تعالی دارای یک سو و جهت است او بی نیاز و غیر قابل ترکیب است، پس این چه حکمت و معنایی دارد که فرع از اصل جدا شده باشد، و نتوان آن را با فرق و امتیاز بندی تشخیص داد؟ آیا می گوید پدر حکیم نیست چون چیزی به وجود آورده یا پسری به دنیا آورده که نه تنها برایش فایده ندارد بلکه برای دیگر زوجهش هم نیز بی فایده است؟

در حقیقت آن ها باید به وجود اختلاف و یا تفاوت و تمایز بین پدر و پسر اعتراف کنند، و این مرحله مستلزم نیست که بگویند لاهوت روحی وجود دارد که باید تفاوت داشته باشد که قبل از پسر بوده است، تا پسر از هر دوی آن ها منشأ گرفته، و مطابق هیچیک از آن دو نباشد، آیا مسیحیان به این لاهوت دومی که قبل از پسر می آید اعتراف می کنند؟ در این صورت لاهوت دوم کمال کمتری نسبت به لاهوت اول دارد، و لاهوت مطلق نیست تا وجه تمایزی داشته باشد.

خداوند نور بدون تاریکی است و همه ی عوالم نور مختلط با تاریکی هستند و موجودات با تجلی نور خداوندی در تاریکی پدید آمدند بدین جهت نمی توان گفت که خداوند در کلیه مخلوقات حل شده و یا در مخلوقی از عوالم خلق شده ظهور تمام و کمال داشته است.

همان گونه که ادعا می کنند خداوند به وسیله عیسی (علیه السلام) و روح القدس ظهور کرد و این گفته یعنی فانی شدن و باقی نماندن و این که چیزی غیر از نور که خالی از تاریکی باشد باقی

نمی ماند و خلقی هم وجود نخواهد داشت و فقط الله سبحانه و تعالی که نوری خالی از تاریکی است باقی می ماند.

در حقیقت خداوند سبحانه و تعالی در قرآن کریم. این مقوله داشتن فرزند یا به دنیا آوردن و یا جدا شدن فرزند از خود را به شدت رد می کند، به این معنی که لاهوت مطلق از لاهوت مطلق دیگری جدا شده باشد، و یا کسانی هستند که می گویند انسان مخلوق می تواند تا رسیدن به لاهوت مطلق ترقی کند یا ...

حقیقت این انسان، لاهوت مطلق است چرا که با لاهوت مطلق یکی شده، و طبق تفکرشان لاهوت مطلق در ناسوت [طبیعت انسانی] و جسد نازل شده یا به عبارتی در بین در شکل انسانی از جنس آنها و ابن انسان در این حالت فرزند خدا خواهد بود.

خداوند متعال می فرماید:

﴿بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنِّي يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾^(۱) (پدید آورنده بی سابقه و بی نظیر آسمانها و زمین است چگونه او را فرزندی باشد در صورتی که برای او همسری نبوده و هر چیزی را آفریده و اوست که به هر چیزی داناست).

این رد مقوله شما از قرآن است و شما می گوید که خداوند فرزند دارد و این فرزند او لاهوت مطلق است، پس اگر پدر و فرزند با یکدیگر مطابقت کنند حکمتی در تولد فرزند نیست، و اگر بگویند که بین آنها تفاوت وجود دارد بر این اساس این احتمال می رود که لاهوت دومی وجود داشته که پسری از هر دوی آنها زاییده شده باشد تا با هر دوی آنها [پدر و مادر] مطابقت نکند.^(۲)

سید احمد الحسن (علیه السلام) مقوله این که عیسی (علیه السلام) لاهوت مطلق است را به شدت رد و زیر سؤال می برد و می فرماید: (عیسی (علیه السلام) در مورد خود می گوید ساعتی که در آن قیامت صغری

۱- الأنعام - ۱۰۱.

۲- کتاب توحید ص ۸۳ به بعد.

بر پا می‌شود را نمی‌داند).^(۱)

(و اما هیچ‌کس حتی فرشتگان آسمان نیز خبر ندارند که آن روز و آن ساعت [قیامت صغری] کی فرا خواهد رسید، نه پسر [خودم]=عیسی (علیه السلام) بلکه فقط پدر [خدا] از آن آگاه است).^(۲)

نادانی و جهل یک نقص است، در حالی که لاهوت مطلق کامل از نادانی و جهل به دور است، زیرا نوری است که تاریکی در آن وجود ندارد، چون تاریکی در صفحه وجود مخلوق موجود زیرا نوری است که تاریکی در آن وجود ندارد، چون تاریکی در صفحه وجود مخلوق موجود است، پس نادانی هم وجود دارد بدین جهت عیسی (علیه السلام) از نور و تاریکی تشکیل شده و این مسئله این را به اثبات می‌رساند که عیسی (علیه السلام) نه تنها لاهوت مطلق نبوده بلکه بنده‌ای است که از تاریکی و نور خلق شده، و نور بدون ظلمت نیست [نعوذ بالله] و این هم فصل الخطاب و بیان و موعظه‌ای است برای صاحبان عقل سلیم.

ادله مسیحیان در مورد عقیده تثلیث:

نکته مهمی که باید بیان شود:

خواننده محترم باید بداند که عقیده تثلیثی که مسیحیان به آن معتقدند در میان کلماتی که عیسی (علیه السلام) به آن‌ها صحبت کرده نه تنها وجود ندارد بلکه دلیلی از عیسی (علیه السلام) بیان نشده و بزرگ‌ترین موضوع نزاع و اختلاف در عالم مسیحیت است، و مسیحیان امروزی بیشتر از مسیحیان قدیمی به این عقاید اعتقاد دارند، از جمله کسانی که به این عقیده معتقد نبود می‌توان اسم آریوس موحد را ذکر کرد کسی که الوهیت یسوع (عیسی (علیه السلام)) را منکر بود و اعتقاد داشت که عیسی (علیه السلام) مخلوقی والا مرتبه بود که خداوند متعال او را به وجود آورد. و همچنین نظرش در مورد روح القدس نیز مخلوقی از مخلوقات الله عز و جل است.

آریوس، پیروان زیادی داشت، و کلیسای اسیوط به رأی و نظرش اعتقاد داشت، و در

۱- منظور از قیامت صغری روز قیام قائم یا منجی (علیه السلام) است، و منظور قیامت کبرایی که در آن مردم برای حساب محشور می‌شوند نیست.

۲- مرقس (۱۳): ۳۲.

اسکندریه و فلسطین و مقدونیه و قسطنطنیه هم پیروان سرسختی داشت. ولیکن نظریه‌ی توحیدی آریوس در مجمع مسکونی که در نیقیه منعقد شد بلکه رد شد، این مجمع جلسات خود را در تاریخ (۲۰ می ۳۲۵ م) شروع کرد، به دستور امپراتور کنستانتین اول این جلسه برای حل اختلاف موجود در کلیسای اسکندریه که بین آریوس و پیروانش و الکسندروس اول (پاپ اسکندریه) و پیروانش در مورد طبیعت یسوع [عیسی (علیه السلام)] که آیا همان طبیعت خدا است یا طبیعت بشری است منعقد گردید.

سر انجام با رأی‌گیری که شد پیروزی و غلبه با رأی الکسندروس اول (پاپ اسکندریه) بود، ولی آریوس و دو نفر از کشیش‌ها با پایداری از امضاء کردن توافقنامه خودداری نمودند، سپس آن‌ها را به الیرا (بالکان امروزی) تبعید کرده و کتاب‌های آریوس آتش زده شد، و مذهبش را به بدعت آریوس نام‌گذاری نمودند، و پیروانش تا به امروز به دشمنان مسیحیت ملقب شدند.

از مجمع نیقیه اولین اشکال در قانون ایمان مسیحیت پدیدار گردید، و از مهم‌ترین مقررات به تصویب رسیده آن، این قانون بود: (حضرت مسیح قبل از کل زمان‌ها (ازلّت) از پدر زائیده شده، خدایی از خدا، نور از نور، اله حق از اله حق، مولودی که خلق نشده، و در جوهر (اصل) با پدر مساوی است).

این قانون ایمان، توسط تمامی اسقف‌های حاضر در جلسه به جزء دو نفر و آریوس و پیروانش به امضاء رسید.^(۱)

ولی اعتراضات تا این حد توقف نیافت، در قسطنطنیه سال ۴۳۱ م، اسقفی به نام نسطور ظاهر شد که اصل مذهب آن مبتنی بر این موضوع است. (تلاش برای رسیدن به توحید یا نزدیک شدن به آن، نسطور در شرح مذهب خود می‌گوید: مریم خدایی نزائیده، چراکه جسد چیزی غیر از جسد نمی‌زاید، از آن جهت که مخلوق خالق نمی‌زاید، پس مریم انسانی زائید که وسیله‌ای بود برای لاهوت، به همین دلیل مریم مادر خدا شناخته نمی‌شود بلکه والدهی مسیح انسان است، و لاهوت، بعد از ولادت عیسی (علیه السلام) به سراغش آمد، یعنی عیسی (علیه السلام) بعد از ولادت با اقنوم (اصل) سوّم متحد شد، اتحادی که مجازی بود، پس خداوند محبت و نعمت را به

۱- به دانشنامه ویکی‌پدیا مراجعه شود. و به گفتارهایی درباره‌ی نصرانیت: محمد ابو زهره صفحه ۱۲۲ به بعد.

او عطاء فرمود).^(۱)

بر اساس فکر نسطور مجلس افسس اول در سال ۴۳۱ م تشکیل شد که در آن مقرر شد مسیح طبیعتی واحد و مشیت [اراده] واحدی است، و عذراء [مریم] خداوندی را زایید، به خاطر این، مادر اله شناخته می‌شود.^(۲)

و این‌گونه الوهیت پسر در عقیده مسیحیت آن هم بعد از ده‌ها سال از صعود عیسی (علیه السلام) اثبات می‌شود. اما اقوم سوم [اصل سوم] که همان (روح القدس) است بعد از نیم‌قرن تأخیر برای تکمیل دو ضلع سابق اله مثلث به عقیده مسیحیت وارد می‌شود.

در سال ۳۸۱ م مجمع قسطنطنیه برای بررسی نظری مقدونیوس تشکیل جلسه داد. در این جلسه علنی بودن ادعای مقدونیوس که روح القدس اله نیست و مخلوقی خالق شده و مصنوع است، بررسی شد. ولی مجمع، الوهیت روح القدس را به تصویب رساند آن‌هم به دلیل آن‌که: (الوهیت روح القدس ثابت می‌شود چون چیزی غیر از روح خداست، و روح الله چیزی به غیر از حیات روح القدس نیست. اگر گفته باشیم که روح القدس مخلوق آفریده شده‌ای است پس باید بگوییم که زندگی‌اش نیز آفریده شده، و اگر بگوییم زندگی‌اش آفریده شده، پس مدعی زنده نبودن او هستیم، و اگر به زنده نبودنش اعتقاد نداشته باشیم، پس به او کافر شده‌ایم و کسی که به او (روح القدس) کفر ورزد لعن و نفرینش واجب است).^(۳)

الف- دلایل عقلی:

موضوعات و مطالبی وجود ندارد که عقیده تثلیث را با دلیل به اثبات برساند، فقهای مسیحیت با آوردن مثال‌هایی به عنوان دلیل، سعی در نزدیک کردن این عقیده بر اذهان عموم می‌کنند. از مثال‌هایی که در این زمینه به کار می‌برند این است که: خورشید از جسم و نور و حرارتش نمی‌تواند که جدا نشود، پس این سه یک شیء واحد و وقت واحد را تشکیل می‌دهند! و همان‌طور می‌توان جسم و طعم و بوی سیب را مثال زد.

ولی آن‌ها از این حقیقت غافل‌اند که حرارت، طعم و نور و بو عوارض [نتیجه] یا صفاتی

۱- المسیحیه [مسیحیت] دکتر احمد الشبلی ص ۱۶۵-۱۶۴.

۲- همان منبع ص ۱۶۹.

۳- گفتارهایی درباره‌ی نصرانیت ص ۱۳۲.

هستند که به خودی خود یا به عبارتی از یکدیگر مستقل نیستند، در حالی که اقانیم سه گانه [اصول] در نظرشان حقیقتی است که از یکدیگر جدا ناپذیرند، پس در این جا مساوات و برابری که بین اصول سه گانه است از بین می رود.

مثال دیگری برای ثلوث می زنند و می گویند: انسان از ذات و عقل و روح که در حقیقت یک شیء واحد هستند تشکیل می شود، و از این جا باید بدانیم که ذات برای زنده ماندن احتیاج به روح و برای فکر کردن احتیاج به عقل دارد، ما از اجزائی تشکیل شده ایم که این اجزاء [ذات، عقل، روح] به یکدیگر محتاج اند، و این در حالی است که آن ها می گویند اقانیم از هم دیگر مجزا و مستقل اند. این مثال ها هم چنین برای مثلث اقنوم به کار می رود، مثلی که از سه ضلع تشکیل شده اما یکی هستند، ولی اگر حقیقت را بنگریم هر ضلع به تنهایی مثلث تشکیل نمی دهد، بلکه از اتحاد سه ضلع مثلث به وجود می آید.

ب- دلایل کتبی:

مسائل را باید با دلایل کتبی محکم و قطعی مطلوب به اثبات رسانید، ولی استدلال به دلایل متشابه و متعدد بی اساس نه تنها مغالطه است بلکه حيله ای برای فریب عقول است.

و خواهیم دید که تمام دلایلی که مسیحیان در مورد عقیده ی تثلیث به آن ها استدلال می کنند، همگی متشابه غیر قطعی و ضعیف اند، علی رغم این که دلایل آن ها متشابه و غیر قابل اطمینان هستند ولی تلاش می کنیم با آوردن دلایل و توضیحات بیشتر این موضوع را به اثبات برسانیم که عقیده ی تثلیث مسیحیان، توهم و خیالی بیش نیست.

و اما دلایل کتبی که آن ها به آن استدلال می کنند به نحو زیر است:

۱- (عیسی (علیه السلام) به ایشان فرمود: این حقیقت محض است که قبل از این که حتی ابراهیم به این جهان بیاید، من وجود داشتم). طبق ترجمه ی انجیل. (حق و حق را به شما می گویم قبل از این که ابراهیم وجود داشته باشد من وجود داشتم).^(۱)

بعضی ها، از کتاب مسیحیان این عبارت را این گونه برداشت کرده اند که معادل عبارت (انا الله) (من الله هست) یا (انا الرب) (من خدا هستم) یا (انا یهوه) (من یهوه هستم)، و یهوه به

حسب تورات عبری اسم کبریاء و جلال است.

و علی‌رغم این که می‌توان با یک جمله این جدال برپا شده را به پایان رساند این که عبارت (انا الله) یا (انا الرب) معنی و مفهومی غیر از این که مسیح (علیه السلام) تجلی خدا در زمین بود. و لاهوتش، لاهوت مطلق نیست، را ندارد و حتی می‌توانیم از عبارت فوقی که مسیحیان آن را به عنوان دلیل انتخاب کرده‌اند مفاهیم دیگری را برداشت کرد، مفاهیمی که اصلاً ارتباطی با آنچه مسیحیان بیان می‌کنند ندارد. و با یک دلیل محتمل استدلال آن‌ها را زیر سؤال می‌بریم. تا زمانی که احتمال درک و فهم دیگری آن‌هم غیر آن چیزی که آن‌ها به آن رسیده‌اند باشد. پس طرح این احتمال کافی است تا تفسیر و فهم آن‌ها را ساقط کند، زیرا عمل کردن به دلیلشان و فهمیدن کلام عیسی (علیه السلام) طبق درک و فهم آن‌ها، یک دلیل محتمل است، و باور و احتمالات دیگر هم می‌توان از کلام عیسی (علیه السلام) را برداشت نمود، با این وجود نمی‌توان به یک دلیل به حجت آن که چیزهایی هستند که آن را قوی جلوه می‌دهند اکتفا کرد، زیرا ممکن است متکلم، مقصودش از کلام چیز دیگری باشد، یا ممکن است قرائنی دیگر برای فهمیدن کلام باشد.

که این قرینه‌ها غائب بوده یا عبارتی هنوز آشکار نشده باشند پس می‌توان کلام عیسی (علیه السلام) را به عنوان مثالی محتمل فهمید، چرا که قصد داشت به گوش مستمعین برساند قبل از زمان ابراهیم (علیه السلام) یا قبل از وجود ابراهیم (علیه السلام) در این جهان مادی، روح و حقیقتش خلق شده بودند، زیرا ارواح قبل از این عالم مادی خلق شدند. می‌توان این دلیل را با متن کلمه‌ای که از زبان عیسی (علیه السلام) خطاب به یهود بود تقویت کرد، او (علیه السلام) می‌خواست با خطاب به آن‌ها ذهن و فکرشان را به حقایق ملکوتی که از حس و ماده به دورند، ملتفت کند، زنده بودن واقعی و مرگ حقیقی در زنده ماندن یا مرده بودن جسد نیست، بلکه زنده یا مرده بودن روح است. و این چیزی بود که آن‌ها از فهم و درک آن به دور بودند، سپس به حجت این که ابراهیم (علیه السلام) و پیامبران الهی همگی مرده‌اند با او اعتراض کردند [به او گفتند] ای عیسی (علیه السلام) چگونه می‌گویی کسی که کلامت را حفظ کند نمی‌میرد، آیا تو از ابراهیم و پیامبران بالاتری؟ تو خود را در چه جایگاهی قرار می‌دهی؟ یا به زعمشان تو کیستی؟ که پیامبران پیشین مختلفی، و به خود عزت و جلال می‌دهی؟ پس در جواب آن‌ها گفت خداوند است که به من عزت و جلال

می بخشد و من به خودم عزت و جلال نمی بخشم، و راه و روشم همان طریقت پیامبران پیشین است، و در این جا از تعبیری استفاده کرد تا از طریق آن حقیقت غفلتشان را به آنها گوش زد کند، و این بدان معنی بود که زندگی مادی، کل حیات و زندگی نیست، بلکه حیات و زندگی حقیقی حیات و زندگی روح است، [تازگی روح]. مرگ جسد نهایت کار نیست، و ارواح می بینند همان طور که شما می بینید: (۵۶) پدرتان [جدتان] ابراهیم شادی می کرد از این که یک روز مرا ببیند، پس دید و خوشحال شد).^(۱) یهود این کلام را نفهمیدند و با اعتراض گفتند: (۵۷) تو حتی پنجاه سال نیز نداری و می گویی ابراهیم را دیده ای؟^(۲) این جاست که به آنها فرمود: (۵۸) حق و حق را به شما می گویم: قبل از این که ابراهیم وجود داشته باشد من وجود داشتم).^(۳) یعنی قبل از زمان ابراهیم و وجودش در زمین و حتی قبل از خلق این عالم مادی، روحم خلق شده بود: (و حال ای پدر جلال و بزرگی مرا آشکار کن، همانا بزرگی و جلالی که پیش از آفرینش جهان نزد تو داشتم).^(۴) (پدر، می خواهم همه ی آنانی که به من ایمان می آورند، در آینده با من باشند تا از نزدیک بزرگی و جلال مرا ببینند. و تو به من جلال دادی، چون حتی پیش از آفرینش جهان مرا دوست می داشتی).^(۵)

و این متن عبارتی است که به آن استدلال می کنند: (این را که می گویم حق، حق است: هر که کلام مرا حفظ کند هرگز مرگ را نخواهد دید [احکام مرا اطاعت کند] یهود خطاب به وی گفتند: الان برای ما ثابت شد که شیطانی درون توست، ابراهیم و پیامبران خدا مردند: حال، تو ادعا می کنی که هر کس کلامت را حفظ کند [از تو اطاعت کند]، مرگ را نخواهد چشید؟! یعنی تو از پدر ما ابراهیم که مرد، بزرگ تری؟ و حتی از پیغمبران خدا که مردند بزرگ تری؟

خود را که می دانی؟ عیسی (علیه السلام) در جواب آنها گفت: اگر من از خود تعریف کنم، این ارزشی ندارد؛ این پدر من است که به من عزت و جلال می بخشد، همان کسی که ادعا می کنید

۱- یوحنا: (۸)-۵۶.

۲- یوحنا: (۸)-۵۷.

۳- یوحنا: (۸)-۵۸.

۴- یوحنا: (۱۷)-۵.

۵- یوحنا: (۱۷)-۲۴.

خدای شماست. ۵۵ شما او را نمی شناسید، اما من او را می شناسم، و اگر بگویم او را نمی شناسم آن گاه مانند شما دروغ گو خواهم بود لیکن من خدا را می شناسم و گفته هایش را حفظ می کنم [مطیع او هستم]. ۵۶ پدر [جد] شما ابراهیم شاد می شد از این که یک روز مرا ببیند، سپس مرا دید و شاد شد. ۵۷ [سران] یهود به او گفتند: تو حتی پنجاه سال نیز نداری و می گویی ابراهیم را دیده ای؟ ۵۸ عیسی (علیه السلام) به ایشان فرمود: حق و حق را به شما می گویم که قبل از این که ابراهیم آفریده شود [به این جهان بیاید] من وجود داشتم. ۵۹ سنگ برداشتند تا او را بزنند، ولی عیسی (علیه السلام) از وسط ایشان گذشت و از هیکل بیرون رفت و از نظر پنهان شد.^(۱) و در ارمیا آمده: (پس کلام خدا بر من نازل شده و گفت: قبل از آن که تو را در شکم مادرت شکل دهم تو را می شناختم و قبل از این که از رحم مادر خارج شوی تو را تقدیس و پاک کردم، تو را پیامبری برای مردم قرار دادم).^(۲)

و در سفر امثال آمده: (خدا اولین راه و روش سنت هایش را از طریق عملکردش از زمان قدیم به من آموخت. ۲۳ از پسر آغاز، از اول پیدایش زمین، از قدیم به وسیله ی کرم و بخشش مسح شدم (کردم و بخشش مرا فرا گرفت). ۲۴ زمانی که بزرگ ترین دریاها نبودند، من منشأ گرفتم (خلق شدم). زمانی که چشمه های پر آب نبودند. ۲۵ قبل از این که کوه ها سربلند و استقرار یابند، قبل از این که تپه ها به وجود بیایند من آفریده شدم. ۲۶ از زمانی که هنوز زمین و صحراها و حتی اولین ذرات خاک آفریده نشده بودند. ۲۷ وقتی که او آسمان ها را مستقر ساخت من آن جا بودم. وقتی که او اولین طرح ها را بر روی دریاها ی بزرگ کشید. ۲۸ زمانی که ابرها از بالا ثابت شدند [خلق شدند]. وقتی که چشمه های دریاها را استوار گردانید. ۲۹ وقتی که او حد و مرز اقیانوس ها را مشخص کرد پس آب ها دیگر از حد و مرز خویش تعدی نکرده وقتی که او بنیان زمین را نهاد. ۳۰ آن گاه نزد او معمار بودم، و روز به روز شادی می نمودم، و همیشه در حضور او شاد بودم. ۳۱ و شادی من در آبادی زمین وی، و از تنهایی با بنی آدم بودم).^(۳)

۱- یوحنا: (۸).

۲- ارمیای نبی: (۱)-۵-۴.

۳- امثال: (۸) ۳۱-۲۲.

همه‌ی این‌ها بر یک حقیقت دلالت می‌کند که ارواح و ملائکه قبل از آفرینش این جهان مادی خلق شدند، و این به معنی الهه بودن آنها نیست - بلکه حوادث قبل از وقوعشان در علم خداوند متعال هستند به‌طور مثال کسی که رویای یوحنا‌ی لاهوتی را بخواند، در آنجا مطالبی را می‌بیند که در مورد حوادثی است که بر روی زمین اتفاق می‌افتد، به عبارتی هنوز این اتفاقات به وقوع نپیوسته است، ولی جلوه‌ی این مطالب طوری است که به وقوع پیوسته، و این جلوه اشاره به این دارد که این حوادث حتمی هستند و از قدیم تقدیر آنها در علم الهی بود.

و سؤال می‌کنم: اگر مسیحیان از مطالب فوق، الوهیت مسیح را می‌فهمند، پس چرا از نوشته‌های زیر الوهیت مسیح را نمی‌فهمند؟ (۱) چرا که این ملک صادق، هم پادشاه شهر (سالیم) بود و هم کاهن خدای بزرگ، زمانی که ابراهیم چندین پادشاه را شکست داده بود و به دیار خود باز می‌گشت، ملک صادق او را برکت داد. ۲ ابراهیم نیز از همه چیز [از غنائم جنگی] یک دهم را به او داد. معنی اول ملک صادق (عدل و انصاف) سپس هم‌چنین (ملک سالیم) یعنی (ملک سلام). ۳ او فاقد پدر و مادر و اجداد بوده و زمانی نیز برای تولد و مرگش وجود نداشته است. از این نظر، او شبیه فرزند خداست [و کاهنی است همیشگی]؟^(۱)

۲- نوشته‌ها و مطالبی که لفظ پسر خدا در آنها آمده، زیاد است که بعضی از آنها را ذکر می‌کنیم که از جمله‌ی آنها: (تا همه به پسر احترام بگذارند، همان‌طور که به خدا احترام می‌گذارند).^(۲)

(۲۰) زیرا پدر پسر را دوست دارد و هر چه می‌داند به او نشان می‌دهد. و کارهای بزرگ‌تر از این را به او نشان می‌دهد تا شما تعجب کنید. ۲۱ و همان‌گونه که پدر، مرده‌ها را زنده می‌کند، همان‌طور پسر هر که را بخواهد زنده می‌کند. ۲۲ چرا که پدر کسی را محاکمه نمی‌کند بلکه تمام داوری را به فرزند می‌دهد. ۲۳ تا همگی به پسر احترام بگذارند همان‌گونه که به پسر احترام نگذارند، در واقع به پدری که او را فرستاده احترام نگذاشته است).^(۳)

۱- نامه پولس به عبرانیان: (۷)-۱.

۲- یوحنا ۵: ۲۳.

۳- یوحنا: ۵.

مثالی دیگر: (۱۸) عیسی (علیه السلام) جلو آمده و به ایشان فرمود: (تمام اختیارات آسمان و زمین به من داده شده است. ۱۹ پس بروید و تمام قوم‌ها را شاگرد من سازید و ایشان را به اسم پدر و پسر و روح القدس غسل تعمید دهید. ۲۰ و به ایشان تعلیم دهید که تمام دستوراتی که به شما داده‌ام، اطاعت کنند. و مطمئن باشید هر روز و تا پایان روزگار با شما هستم. آمین).^(۱) و هم‌چنین (۱۶) پس از تعمید، در همان لحظه که عیسی (علیه السلام) از آب بیرون می‌آمد، آسمان باز شد، و یحیی روح خدا را دید که به شکل کبوتری پائین می‌آمد و بر عیسی (علیه السلام) قرار گرفت ۱۷ آن‌گاه ندایی از آسمان در رسید که (این فرزند عزیز من است که از او خوشنودم).^(۲)

و هم‌چنین (۱) وقتی عیسی (علیه السلام) سخنان خود را به پایان رسانید، به سوی آسمان نگاه کرد و گفت: (پدرم) وقت موعود فرارسیده است. بزرگی و جلال پسر تو را آشکار کن تا او نیز جلال و بزرگی را به تو بازگرداند. ۲ زیرا اختیار زندگی تمام مردم دنیا را به دست او سپرده‌ای و او به آن عده‌ای که به او عطاء کرده‌ای، زندگی جاوید می‌بخشد. ۳ و زندگی جاوید از این راه به دست می‌آید. تا تو را که خدای واقعی، و بی‌نظیر هستی، و عیسی (علیه السلام) را که به این جهان فرستاده‌ای بشناسند. ۴ و بر روی زمین آنچه را که به من محول کرده بودی، انجام دادم تا باعث بزرگی و جلال تو شوم. ۵ و حال ای پدر که در حضورت ایستاده‌ام، بزرگی و جلال مرا آشکار کن، همان بزرگی و جلالی که پیش از آفرینش جهان نزد تو داشتم).^(۳)

برای رد استدلال آن‌ها به این متون، لازم به ذکر است که بدانیم محل نزاع بین ما و مسیحیان همان‌طور که گفته شد، اعتقاد به الوهیت مطلق عیسی (علیه السلام) در بین مسیحیان است - و هدف اصلی ما در این ادعا است - و واضح است که این متون گفته‌ی مسیحیان در مورد الوهیت عیسی (علیه السلام) را تأیید نمی‌کند. و الان با آوردن متونی دیگر از عهد قدیم و عهد جدید ثابت می‌کنیم که کلمه‌ی (خدای پدر) فقط برای عیسی (علیه السلام) به کار نرفته بلکه غیر از او هم کسانی وجود داشته‌اند که خدا را با این کلمه وصف کرده‌اند.

۱- متی ۲۵۴: ۲۰-۱۸.

۲- متی: ۳.

۳- یوحنا: ۱۷.

برای مثال در سفر ایام باب هفده (۱۷) آمده: (۱۱) و تا زمانی که روزهایت را به پایان برسانی با پدرانت خواهی بود، من بعد از نسلت خواهم ماند... نسلی که از فرزندان می آید و من مملکتش را تثبیت خواهم کرد. ۱۲ او برای من خانه‌ای می‌سازد و من کرسی‌اش را تا ابد حفظ خواهم کرد. ۱۳ من برای او پدر خواهم بود و او برای من پسر خواهد شد. و رحمت و بخشش را از او دریغ نمی‌کنم همان‌طور که قبل از تو از او دریغ کردم.^(۱)

و در متی و لوقا آمده: (خوشا به حال آنان که صلح را برقرار می‌کنند، زیرا ایشان فرزندان خدا نامیده خواهند شد).^(۲)

و همچنین (پس شما این‌گونه دعا کنید: (ای پدر ما که در آسمان‌هایی، نام مقدس تو گرامی باد. ۱۰ ملکوت تو برقرار گردد تا خواست تو آن‌چنان که در آسمان مورد اجرا است، بر روی زمین نیز اجرا شود. ۱۱ نان روزانه‌ی ما را امروز نیز به ما ارزانی دار. ۱۲ خطاهای ما را مورد مغفرت قرار بده همان‌طور که ما آنان را که به ما بدی کرده‌اند نیز می‌بخشیم. ۱۳ ما را از وسوسه‌ها دور نگه دارد و از شیطان حفظ بفرما؛ زیرا ملکوت و قدرت و جلال تا ابد از آن توست آمین. ۱۴ و ۱۵ (پدر آسمانی) شما را به شرطی خواهد بخشید که شما نیز آنانی را که به شما بدی کرده‌اند، ببخشید).^(۳)

و در سفر پیدایش آمده: (و اتفاق افتاد وقتی که مردم در روی زمین شروع به زیاد شدن نمودند، و دخترانی به دنیا آوردند، پسران خدا، دختران زیاروی مردم را دیدند، پس برای خود همسرانی اختیار کردند).^(۴)

و در سفر خروج: (پس به فرعون بگو: خداوند این‌گونه می‌فرماید: اسرائیل فرزند بزرگ من است: پس به تو می‌گویم: پسر مرا آزاد کن تا مرا پرستش کند، و اگر از آزاد کردن آن سرباز زدی، مطمئن باش که فرزند بزرگ تو را خواهم کُشت).^(۵)

و در کتاب مزامیر آمده: (او مرا خواند: که تو پدر من و خدای من و صخره‌ی نجات من

۱- سفر ایام اول: (۱۷): ۱۱.

۲- متی: (۵) ۹- لوقا: (۲۰) ۳۶.

۳- متی: (۶) ۹-۱۴.

۴- سفر پیدایش: (۶) ۱-۲.

۵- خروج: (۴).

هستی ۲۷ من نیز او را نخست زاده‌ی خود خواهم ساخت بالاتر از پادشاهان جهان).^(۱)
 اگر گفته شود که مسیح پسر خدای بلند مرتبه است، پس بقیه‌ی بنی اسرائیل هم پسران
 خدای بلند مرتبه هستند: (و همه‌ی شما فرزندان آن بلند مرتبه هستید).^(۲)
 و هم‌چنین شاگردان عیسی (علیه السلام) نیز فرزندان خدای بلند مرتبه هستند، که در لوقا آمده:
 (شما دشمنان را دوست بدارید و ... در این صورت پاداش شما بزرگ خواهد بود، و فرزندان
 خدای بلند مرتبه خواهید بود).^(۳)

بلکه هر که مؤمن باشد، زاییده‌ی خداست (کسی که ایمان آورد عیسی (علیه السلام) همان مسیح
 است، پس از خدا زاییده شده است).^(۴) و هر کس نیکی و خوبی کند نیز از خدا زاییده شده
 (هر کس نیکی و خوبی کند پس او از خدا زاییده شده است).^(۵)
 و هم‌چنین آمده است که: (آدم فرزند خداست).^(۶) و همانند این عبارت که به داود گفته
 شد: (تو فرزند من هستی، من امروز تو را به دنیا آوردم).^(۷) و سلیمان نیز پسر خداست: (او
 خانه‌ای برای من بنا خواهد کرد ... من برای پدر خواهم بود، او فرزند [پسر] من خواهد
 بود).^(۸) و ملائکه نیز (فرزندان خدا) هستند. (مانند فرشتگان که فرزندان خدا می‌شوند).^(۹) و
 حواریون نیز: (به آن‌ها بگو: من نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما بالا
 می‌روم)،^(۱۰) (پس شما کامل باشید همان‌گونه که پدر شما در آسمان‌ها کامل است).^(۱۱) بلکه
 تمامی مردم، یا مسیحیان هم فرزند خدا هستند: (ای پدر ما که در آسمان‌هایی، نام مقدس تو

۱- کتاب مزامیر: (۸۹) - ۲۷- ۲۶.

۲- کتاب مزامیر: (۸۲) - ۸۶.

۳- لوقا: (۶) - ۳۵.

۴- یوحنا: (۱) - ۱۳- ۱۲.

۵- یوحنا: (۱) - ۲۹- ۲.

۶- لوقا: (۳) - ۳۸.

۷- کتاب مزامیر: (۲) - ۷.

۸- کتاب تواریخ ایام: (۱۷) - ۱۳- ۱۲.

۹- لوقا: (۲۰) - ۳۶.

۱۰- یوحنا: (۲۰) - ۱۷.

۱۱- متی: (۵) - ۴۸.

گرامی باد...^(۱) و مثل این متون متن‌های زیادی وجود دارد که جای آوردن آنها نیست. پس چه چیزی فرزندِ عیسی (علیه السلام) را علی‌الخصوص بیان می‌کند. که الوهیت او به اثبات رسد، و چه چیزی باعث می‌شود که الوهیت دیگران [انبیاء و رسل] قابل قبول نباشد درحالی که تعبیر فرزند بودن برای آنها هم در متون آمده است؟

به عبارتی دیگر چه مسئله‌ای ممکن است باشد که مسیحیان مرتبه‌ی الوهیت را به‌طور کامل به عیسی (علیه السلام) می‌دهند؟ در حالی که استدلال آنها به این متون ساقط است، زیرا در این حالت این متون با این تعبیر که عیسی (علیه السلام) فرزند خدا است، به خودی خود الوهیت او را به اثبات نمی‌رسانند، در حالی که این یک برتری فرض شده است، پس این برتری فرض شده را عنوان کنند تا ما هم بدانیم جریان چیست؟! برتری که عیسی (علیه السلام) نه تنها پسر خدا است بلکه الوهیت مطلق هم دارد.

این درحالی است که عبارت (فرزند خدا) را می‌توان به گونه‌های زیادی آن هم بیشتر از آنچه مسیحیان ادعا می‌کنند ترجمه کرد، ممکن است بگوییم که معنی به غیر از مدح و تشویق ندارد، یا به عبارتی تعبیری است مجازی، همان‌طور که نسبت مرد شرور و بدکار را به فرزند ابلیس می‌دهیم، یا فرزند افعی همان‌طور که در انجیل آمده: (ای مارها، شما که طینتتان این‌قدر بد است، چگونه می‌توانید سخنان نیکو و درست بر زبان بیاورید).^(۲) [ای مارها = ای فرزندان افعی‌ها] و هم‌چنین در یوحنا آمده: (شما فرزندان پدرِ واقعیتان شیطان هستید و دوست دارید اعمال بد او را انجام دهید. شیطان از همان اول قاتل بود و از حقیقت نفرت داشت و در وجود او ذره‌ای حقیقت پیدا نمی‌شود، چون ذاتاً دروغ‌گو و پدر تمام دروغ‌گوهاست).^(۳)

همان‌طور که می‌بینید می‌توان شخص صالح و خوب را فرزند خدا نامید.

و در متی آمده: (۴۴) اما من می‌گویم که دشمنان خود را دوست بدارید، و هر که شما را لعنت کند، برای او دعای برکت کنید؛ به آنانی که از شما نفرت دارند؛ نیکی کنید؛ و برای آنانی که به شما ناسزا می‌گویند و شمارا آزار می‌دهند؛ دعای خیر نمایید. ۴۵ اگر چنین کنید، فرزندان راستین پدر می‌شوید که در آسمان‌ها است زیرا آفتاب خود را بر همه می‌تابد، چه بر

۱- متی: (۶): ۹.

۲- متی: (۱۲): ۳۴.

۳- یوحنا: (۸): ۴۴.

خوبان، چه بر بدان؛ باران خود را نیز بر نیکوکاران و ظالمان می‌باراند. ۴۶ اگر فقط آنانی را که شما را دوست می‌دارند، محبت می‌دارند، محبت کنید، چه برتری بر مردمان پست دارید، زیرا ایشان نیز چنین می‌کنند. ۴۷ اگر فقط با دوستان خود، دوستی کنید نسبت به کافران [مردمان پست] چه فضل و برتری دارید؛ زیرا اینان نیز چنین می‌کنند. ۴۸ پس شما کامل باشید، همان‌گونه که پدر شما در آسمان کامل است.^(۱)

پس از این متون باید فهمید که منظور از فرزندان خدا انسانی است که نیکوکار و صالح باشد.

این موضوع را انجیل مرقس تأیید می‌کند: (۳۹ وقتی افسر رومی در پای صلیب، دید که عیسی (علیه السلام) چگونه جان سپرده، گفت (واقعاً این مرد فرزند خدا بود!)).^(۲) در این‌جا مرقس کلمه‌ی افسر را به فرزند خدا تعبیر کرد، در حالی که لوقا کلمه‌ی (بی‌گناه) را آورده، مسئله‌ای که تساوی بین کلمه یا دو تعبیر را از بین می‌برد. (۴۷) ... این مرد حقیقتاً بی‌گناه بود!^(۳)

یا مسیحیان می‌گویند این اشتباه از جانب لوقا بوده؟ پس باید ما را ببخشند که اگر به آن‌ها می‌گوییم: به دنبال متون دیگری باشید چرا که نمی‌شود به متون کتابی شما به‌طور کامل اعتماد کرد چرا که حقیقتاً عیسی (علیه السلام) می‌فرماید: معنی فرزند بودن در اطاعت خداوند و عمل کردن به کارهای اوست (اگر گفت: به کسانی که پیغام خدا به ایشان رسیده است، خدایان هستند... کسی را که پدر او را تقدیس کرد و به جهان فرستاده به او می‌گوییم که کفر می‌ورزی؟ چون من می‌گوییم: من فرزند خدایم؟ اگر مثل کارهای پدر خود را انجام ندهم (معجزات) پس به من ایمان نمی‌آورید...)^(۴).

فرموده‌اش: (اگر مثل کارهای پدر خود را انجام ندهم [معجزات] پس به من ایمان

۱- متی: (۵)-۴۴.

۲- مرقس: (۱۵): ۳۹.

۳- لوقا: (۲۳): ۴۷.

۴- یوحنا: (۱۰): ۳۷-۳۶.

نمی‌آورید...)، این هم تفسیری است برای گفته‌ی (فرزند خدا)، پس او پسر خداست چرا که کارهایی می‌کند همانند کارهای خدا، یا به عبارتی کارهایی که خدا به او می‌گوید که انجام ندهد، انجام نمی‌دهد. و فرمان‌برداری می‌کند یا عیسی (علیه السلام) به آن‌ها می‌گوید: همان‌گونه که خدا در کتابش شما را اله مجازی تعبیر کرده: پس من نیز به صورت مجازی فرزند خدایم.

مثالی دیگر: (۳۱) آن‌گاه مادر و برادران عیسی (علیه السلام) آمدند و بیرون آن خانه‌ی شلوغ منتظرش شدند و کسی را فرستادند تا او را خبر کند. ۳۲ در حالی که عیسی (علیه السلام) در میان عده‌ای نشسته بود، به او پیغام داده، گفتند: (مادر و برادرانت بیرون منتظر هستند). ۳۳ در پاسخ ایشان فرمود: (مادر من کیست؟ برادرانم چه کسانی هستند؟). ۳۴ و نگاهی به آنانی که در اطرافش نشسته بودند، انداخت و فرمود: (اینان مادر و برادرانم هستند). ۳۵ هر که خواست خدا را به جا آورد، او برادر و خواهر و مادر من است).^(۱)

تعبیر دو کلمه‌ی فرزندی و پدری را می‌توان به شکل دیگری تفسیر کرد، که همه‌ی مردم عیال خدا و فرزندان خدا هستند، بدین معنی که خداوند از خلقش مواظبت کرده و رازق و تربیت‌کننده و نعمت‌دهنده‌ی آن‌هاست همان‌گونه که هر پدری برای فرزندان این کارها را انجام می‌دهد. می‌توان برای این گفته متون زیادی را دلیل قرارداد مانند متی: (پدر شما که در آسمان‌ها است برکات و خیرش را به کسانی می‌دهد که از او خواسته باشند).^(۲)

در نامه‌ی اول یوحنا آمده: (بنگرید که چه محبتی خدا به ما داده تا فرزندان او خوانده شویم).^(۳)

و در سفر تثبیه [ستایش] آمده: (مگر نه آن‌که او پدر تو و به وجود آورنده‌ات است. او تو را ساخت و به وجود آورد).^(۴)

یا همان‌گونه که پیامبر اشعیا فرموده: (ای خدا تو پدر ما هستی).^(۵)

و در سفر هوشع آمده: (۱) هنگامی که اسرائیل طفل بود او را دوست داشت، و پسر خود

۱- مرقس: (۳): ۳۱-۳۲.

۲- متی: (۶): ۱۱.

۳- نامه‌ی اول یوحنا: (۳): ۱.

۴- عهد قدیم: ستایش: (۳۲): ۶.

۵- اشعیا: (۶۴): ۸.

را از مصر خواندم. ۲ هر قدر که ایشان را بیشتر دعوت کردند، بیشتر از ایشان دور رفتند و برای بعلم قربانی گذاردند و به جهت بت‌های تراشیده بخور سوزانیدند. ۳ و من راه رفتن را به افرکیم تعلیم دادم و او را به بازوها برداشتم، اما ایشان ندانستند که من ایشان را شفا داده‌ام. ۴ ایشان را با ریسمان‌های انسان و بندهای محبت جذب نمودم و به جهت ایشان مثل کسانی بودم که یوغ را از گردن ایشان بر می‌دارند، و خوراک پیش روی او نهادم. (۱)

و در اشعیا نیز آمده: (آیا زن بچه‌ی شیرخوار خود را فراموش می‌کند که بر پسر رحم خویش ترحم ننماید؟ فراموش می‌کنند، اما من تو را فراموش نخواهم نمود). (۲)
و استعمال کلمه‌ی پسر با این منظور و معنی برای یهود چیز معروفی است. حتی آن‌ها به عیسی (علیه السلام) گفتند: (... ما که حرام‌زاده نیستیم. ما یک پدر داریم، و آن هم خداست). (۳)

سید احمد الحسن (علیه السلام) می‌فرماید:

(این کلمات که در تورات و انجیل آمده‌اند و متشابه نیز هستند علماء غیر عامل از روی نادانی و جهل آن‌ها را تأویل کردند. تا فرزندی انسانی را به خدا نسبت دهند یا الوهیت مطلق برای انسان قائل شوند، الوهیتی مطلق که به هر شکل از اشکال ربطی به انسان نداشته، ولی در مجموع فرزند بودن حقیقی انسان برای خدا در این مطالب نفی شده است، و اگر انسان باز برای معرفت حقیقت، همان‌طور که خالق او خداوند خواسته، خوب توجه کند خواهد دید که عیسی (علیه السلام) قبل از این که این کلمات را بر زبان جاری نماید حمد و ستایش خداوند را می‌نمود. و اگر انسان با چشم انصاف و معرفت به این حقیقت بنگرد متوجه می‌شود که این کلمات بر تمامی پیامبران و اوصیاء الهی که حجج و خلفاء خدا در زمین بر خلق بودند، صدق می‌کند، زیرا هر حجتی از حجت‌هایش داناترین شخص به خدا در زمانش بوده، پس پیداست که این حجج خدا هستند که خدا را بهتر از اهل زمانشان خوب می‌شناسند، پیداست که کسی خلیفه‌ی خدا و حجتش را به بهترین وجه نمی‌شناسد مگر خداوند خالق او. (و به

۱- هوشع: (۱۱)-۴-۱.

۲- اشعیا: (۴۹): ۱۵.

۳- یوحنا: (۸): ۴۱.

بهترین وجه فرزند را نمی‌شناسد مگر پدر، هم‌چنین کسی پدر را نمی‌شناسد مگر پسر و پسر هر کس را بخواهد پدر را به او معرفی می‌کند. و این مطلب را می‌توان در فرموده‌ی حضرت رسول ﷺ به وصی خود، علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) یافت: (ای علی کسی خدا را نشناخت مگر من و تو، و کسی مرا نشناخت مگر خدا و تو، و کسی تو را نشناخت مگر خدا و من). و هم‌چنین اگر انسان حقیقت را دانست که کُل خلق عیال خدا هستند، و او با خلق مهربانی می‌کند همان‌طور که پدر به فرزندانش مهربانی می‌کند. بلکه مهربانی او به خلق بیشتر است از مهربانی مادر به تنها فرزندش. مؤکد است که خداوند متعال مخلصین از پیامبران و اوصیاء و اولیائش را به بهترین وجه دوست دارد، به این دلیل که آنها مستحق پدری خداوند هستند زیرا آنها نه تنها از او سرپیچی نمی‌کنند بلکه کاملاً از خدا فرمان‌برداری می‌کنند، همان‌طور که فرزند صالح به پدر خود احترام می‌گذارد، اگر از این دید به مسئله نگاه کنیم آنها (پیامبران و اوصیاء و اولیاء) فرزندان خداوند هستند و لاهوت مطلق نبوده و نیستند بلکه بندگان مُکرمی هستند چون خداوند را شاکرند ﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ﴾^(۱)، (و گفتند که خدای رحمان فرزندی گرفته است! منزّه است خداوند بلکه آنها بندگان گمراه هستند)، ﴿لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَأَصْطَفَىٰ مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سُبْحَانَهُ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾^(۲)، (اگر خدا می‌خواست فرزندی بگیرد حتماً از میان آنچه می‌آفرید، آن را که می‌خواست بر می‌گزید (لکن) او منزّه است، او خداوند یکتا و قهار است).

قرآن آنها را چنین توصیف کرده (سلام خدا بر آنها باد) ﴿يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَىٰ نُورٍ﴾، (و روغنش هم‌چنان نور می‌داد حتی اگر آتشی به آن [روغن] نمی‌رسید نور بالای نور) - یعنی آنها الله در میان خلق بودند یا تجلی الله و وجه الله، همان‌طور که ایشان فرموده‌اند (خداوند آدم را طبق شکل خویش آفرید)، (۳۶ و خداوند گفت: انسان را طبق شکل و شبیه خود درست می‌کنیم).^(۳)

و در انجیل آمده: (خوش به حال صاف‌دلان: چراکه آنها خدا را می‌بینند. و فرزندان خدا

۱- الأنبياء: ۲۶.

۲- الزمر: ۴.

۳- تورات سفر پیدایش باب اول-۳۶.

خوانده می‌شوند) و در قرآن نفس این کلام را می‌بینم (وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ) (۱) (در آن روز چهره‌هایی شاداب است * [با دیده‌ی دل] به پروردگارشان نظر می‌کنند).

از ابی صلت هروی از امام رضا (علیه السلام) نقل است که ایشان فرموده: (رسول الله ﷺ فرمودند: کسی که در حیاتم یا بعد از مرگم مرا زیارت کند همانا خداوند را زیارت کرده است، و مقام رسول الله ﷺ در بهشت بالاترین درجات است پس کسی که حضرت را در آن مقام بالا از منزلش زیارت کند همانا خداوند تبارک و تعالی را زیارت کرده، [ابی صلت] گفت: عرض کردم: یا بن رسول الله ﷺ پس معنی این خبری که روایت کردند چیست که می‌گویند همانا ثواب لاله الا الله نظر و نگاه کردن به وجه الله تعالی است، پس [امام] (علیه السلام) فرمود: یا اباصلت کسی که وجه و صورت خداوند را به وجه و صورتی تشبیه کرد کفر ورزید، ولی در حقیقت وجه الله تعالی، انبیا و رسل و حُجُجش که درود خداوند بر آنها باد، هستند، زیرا آنها هستند که به وسیله‌ی آنان به خدا توجه می‌کنیم و دینش و راه معرفتش را می‌شناسیم. خداوند می‌فرماید: ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَيَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾ (۲) (هر که بر روی آن [زمین] است نابود می‌شود * و تنها وجه پروردگار ذوالجلال و الاکرام باقی خواهد ماند) و خداوند عز و جل نیز می‌فرماید: (كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ)، (۳) (همه چیز هلاک می‌شود مگر وجهش).

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ﴾ (۴) ﴿بگو: اگر برای خداوند رحمان فرزندی بود، خود من نخستین پرستنده‌ی او بودم)). (۵)

یعنی نزدیک‌ترین چیز به خداوند و اولین مخلوق و اولین کسی که خداوند را عبادت کرد محمد ﷺ است، و اگر فرزندی برای خداوند می‌بود (تعالی الله عن ذلك) محمد ﷺ می‌بود: زیرا آنها می‌گویند اولین چیز که آفریده شده، توسط خداوند، پسر یا کلمه است. پس ببینید این محمد ﷺ است که می‌گوید من نزدیک‌ترین خلق به خدای سبحانه و تعالی هستم و

۱- القیامة ۲۳-۲۲.

۲- الرحمن: ۲۷-۲۶.

۳- القصص: ۸۸.

۴- الزخرف: ۸۱.

۵- عیون اخبار الرضا: ج ۲ ص ۱۰۶.

نمی گوید که من فرزند جدا شده از او هستم، نمی گوید من لاهوت مطلق هستم، بلکه گفت من بندهی خدا ... و پسر بندهی خدا هستم. ﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ﴾^(۱) (و گفتند که خدای رحمان فرزندی گرفته است! منزّه است خداوند بلکه آن‌ها بندگانی گمراه هستند).

پس کسی که دنبال حقیقت است باید در تحقیقش دقت کرده و در جستجو کردن مخلص باشد تا به حقیقت رسیده و خود را از عذاب خداوند نجات دهد ﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا * لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا * تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا * أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا * وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا﴾^(۲) (و گفتند خدای رحمان فرزندی گرفته است! * حقا که امری سخت زشت و ناروا مرتکب شدید، * نزدیک است از (شدت) آن آسمان‌ها شکاف بردارند و زمین بشکافد و کوه‌ها فرو ریزند، * از این که برای خدای رحمان فرزندی قائل شوند، * و خدای رحمان را سزاوار نیست که فرزندی گیرد).^(۳)

از نظر دکتر شارل گنپیر، یهودیان لقب (خادم یهودا) را بر هر انسانی که در نظرشان به او الهام می شد به او می دادند، و کلمه‌ای در ترجمه‌ی دهی هفتاد به کار برده شده است به معنی (خادم) و (طفل) بود، ولی بعداً به کلمه (پسر) تعبیر کرد.^(۴)

گفتگویی بین عیسی (علیه السلام) و یکی از فریسیون صورت گرفت که در آن توضیح و معنی فرزندی و ولادت را از طریق غیر جسمانی ثابت می نماید:

(۱) یک شب، یکی از پسران یهود برای گفت و شنود نزد عیسی (علیه السلام) آمد، نام او نيقوديموس و از فرقه‌ی فریسی‌ها بود. ۲ نيقوديموس به عیسی (علیه السلام) گفت: استاد، ما می دانیم که تو از جانب خدا برای تعلیم آمدی چون کسی نمی تواند این معجزات را انجام دهد، کسی این کارها را انجام نمی دهد مگر آن که خدا با او باشد. ۳ عیسی (علیه السلام) جواب داد و به او گفت:

۱- الانبياء: ۲۶.

۲- مریم: ۹۲-۸۸.

۳- کتاب توحید: ص ۹۴ به بعد.

۴- به کتاب المسيحيه تطورها ونشأها: شارل گنپیر- ترجمه دکتر عبدالحلیم محمود صفحه ۱۰۶ المكتبه العصریه مراجعه مراجعه شود.

حق و حقیقت را به تو می‌گویم: اگر کسی از بالا (تولد تازه) متولد نشود، نمی‌تواند ملکوت خدا را ببیند. ۴ نيقودیموس به او [عیسی (علیه السلام)] گفت: چگونه امکان دارد... انسان متولد شود در حالی که پیرمرد است؟ چگونه می‌شود به شکم مادرش دوباره بازگردد و متولد شود؟... ۵ عیسی (علیه السلام) جواب داد: آنچه می‌گویم عین حقیقت است. تا کسی از آب و روح تولد نیابد، نمی‌تواند که وارد ملکوت خدا شود. ۶ کسی که از جسد متولد شود، پس جسد خواهد بود، و کسی که از روح متولد شود، روح خدا خواهد بود. ۷ پس تعجب نکن که به تو گفتم: باید از بالا متولد شوی [تولد تازه]. ۸ باد به هر کجا بخواهد می‌وززد، و صدای آن را می‌شنوی ولی نمی‌دانی که از کجا می‌آید و به کجا می‌رود و تولد از روح [تولد تازه] نیز هم‌چنین است. ۹ نيقودیموس جواب داد و به عیسی (علیه السلام) گفت: چگونه ممکن است چنین باشد؟ ۱۰ عیسی (علیه السلام) جواب داد و به او گفت: تو معلم اسرائیل هستی و این چیزها را نمی‌دانی [درک نمی‌کنی]. ۱۱ ما آن‌چه را که می‌دانیم و دیده‌ایم می‌گوییم با این حال نمی‌خواهید گفته‌های ما را قبول کنید. ۱۲ من دارم درباره چیزهای مادی با شما سخن می‌گویم و شما باور نمی‌کنید، پس اگر در مورد آسمان‌ها با شما سخن گویم چگونه باور می‌کنید. ۱۳ ولی کسی به آسمان صعود نکرد، مگر آن‌که از آسمان پائین آمده است و آن پسر انسان است همان‌که در آسمان است... ۳۱ کسی که از بالا [آسمان] می‌آید بالا تر از همه است، و کسی که از زمین است زمینی بوده و در مورد زمین صحبت می‌کند [مادی]، کسی که از آسمان آمده بالاتر از همه قرار دارد.^(۱)

محتوای این متن مثال خوبی بوده تا عیسی (علیه السلام) از میان این‌گونه گفتگو کردن می‌خواست اذهان عموم را از فهم کلمات به صورت مادی و دنیوی دور کند. فهم و درکی که یهود به علت آمیختگی‌شان با ماده در اذهان خود جا داده بودند. در احتجاجی که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) با مسیحیان داشته آمده: (بعضی به برخی دیگر گفتند: و در کتب آسمانی نازل شده آمده که عیسی (علیه السلام) گفت: (به‌سوی پدرم و پدرتان می‌روم)! پس بگویید تمام کسانی را که عیسی (علیه السلام) مورد خطاب قرار داده، فرزندان خدا بودند، همان‌گونه که عیسی (علیه السلام) فرزند او بود. سپس! مطلبی که در انجیل آمده است بر شما نه تنها صدق نمی‌کند بلکه باطل است زیرا به زعم

شبيهه عيسى (عليه السلام) و مصلوب كيست؟..... ۴۹

شما عيسى (عليه السلام) فرزند خداست چون خداوند عنايت خاصى به او داشته و او را على الخصوص به فرزندى برگزيده است.

شما مى دانيد، مطلبى كه با آن عيسى (عليه السلام) مورد خطاب قرار گرفته، مخصوص او بود و بر كسانى كه عيسى (عليه السلام) در مورد آنها صحبت مى كرد صدق نمى كند (به سوي پدرم و پدرتان مى روم).

پس اختصاصى بودن آن فقط به عيسى (عليه السلام) باطل است. چراكه نزدتان ثابت شده كه گفته ي عيسى (عليه السلام) براى كسى بوده كه، مختص بودن شامل آن نبوده باشد. و شما گفته عيسى (عليه السلام) و لفظ كلاميش را به صورت غير صحيح تأويل و تفسير نموديد. زيرا گفته باشد (به سوي پدرم و پدرتان مى روم).

منظور و مقصود او چيزى غير از آن است كه شما فهميده ايد شما كه نمى دانيد، شايد منظورش اين بوده كه: به سوي آدم، يا نوح مى روم و خداوند مرا به سوي آنها بالا مى برد تا دور هم باشيم. و آدم و نوح پدر من و پدرتان است، و منظور ديگرى غير از اين نداشته باشد).^(۱)

و معنى آن اين است كه: اگر شما گفته باشيد: خداوند از عيسى (عليه السلام) به فرزندى خودش ياد مى كند چون شئى به خصوص در مورد آن گفته، پس بهتر است كه بدانيد فهم و درك شما، غير از آن چيزى است كه در كتاب هايتان آمده است، زيرا غير از او (عيسى (عليه السلام)) كسى هم هست كه با اسم فرزندى شريك است و تنها فرزند بودن مختص عيسى (عليه السلام) نيست.

و در آخر، شارل جنيبير مى گويد: به هر حال نگرش به مسئله ي فرزندى از هر باب كه باشد، فرزند يا زاييده شده، يا خلق شده است. پس اشكال ندارد كه قبلاً وجود نداشته و بعداً پديدار شده، پس به دليل اين كه به وجود آمده پس اله نيست.^(۲) به عبارتى مى گويم كه اله مطلق نيست.

با با شنوده ي سوم مى گويد: (فرزند بودن در مسيحيت اين نيست كه از تناسل جسدى به وجود مى آيد. مسيحيت از اين مقوله ميراست، چراكه خدا روح خداست.^(۳) و خدا از تناسل

۱- الاحتجاج: ج ۱- الشيخ الطبرسى ص ۱۹.

۲- به كتاب المسيحيه نشأتما وتطورها: ص ۸ مراجعه شود.

۳- يوحنا ۴: ۲۴.

جسدی به دور است. ولی فرزند در مسیحیت همان عقل ناطق خداوند است، یا نطق عاقل خداوند است. و فرزند پسر از پدر در ثالوث مسیحی است، مثل این که بگوییم (عقل، فکر را به وجود می‌آورد)، ولی با این وجود عقل و فکر، یک کیان واحد هستند و ربطی به تناسل جسدی ندارد. .. فکر از عقل خارج می‌شود، ... و در آن می‌ماند و از او جدا نمی‌شود، اما در تناسل جسدی؛ پسر دارای کیانی جدا و مستقل، از پدر و مادر است. و هر که به وجود آمدنش از پدر و مادر باشد نیز دارای کیان مستقلی است به طوری که از دیگری جداست. در این جا اختلاف با ثالوث مسیحی پدیدار می‌شود. موجود بودن الله در ثالوث مسیحی از قدیم الایام بوده (ازل) و عقل و روحش نیز از ازل یا قدیم الایام در وی وجود داشته، و هیچ وقت یا زمانی نبوده که یکی از این اقانیم (اصل، شخصیت‌ها) وجود نداشته.^(۱)

چیزی که از این تصریحات پیداست این که بابا شنوده با این تلاش خواسته که خواننده را گمراه کند چرا که به فرض ادعایش ولادت اقنوم [اصل] دوم بر حسب تعبیرشان شبیه به ولادت فکر از عقل است، و خود را به فراموشی زده که وجود فکر، وجودی اعتباری [مجازی] است نه وجود حقیقی. پس بابا [اشنوده] این طرز تفکر خود را مضطرب و متناقض رها می‌کند. و نمی‌دانم چگونه متوجه نشده که معنای متن با چیزی که می‌خواهد بیان و اظهار کند متناقض است استقلال مولود است [مولود از جسد، مستقل از جسد است]، با این معنی باید بگوید فکر موجودی از عقل، و مستقل از عقل نیست، شاید هم این احساس را کرد و به همین دلیل گفتار خود را ناتمام به پایان رساند. بابا اشنوده ولادت فکر از عقل را با ولادت جسدی مقایسه می‌کند و مقرر می‌دارد که ولادت جسدی مقتضی است، و این مقوله، دلیل تناقض گفته‌شان در مورد استقلال اقانیم [اصل] از یک دیگر است!

و بابا اشنوده نیز می‌گوید: (یکی دیگر از موضوعات و ملاحظاتی که قدیس آگوستینوس آورده این است که: گفت: به سوی پدرم و پدرتان، و نگفت به سوی پدرمان و گفت به سوی خدایم و خدایتان، و هرگز نگفت خدایمان، بلکه نسبت خودش را با پدر جدا از نسبت آنها با پدر بشمار آورده است.

پس طبق آن چیزی که از قبل گفتم: او از جهت جوهر و طبیعی بودن و لاهوت پدر من

است، (من و پدرم یکی هستیم). (یو ۳۰: ۱۰) در لاهوت و طبیعی بودن و جوهر یکی است. به همین دلیل است که در انجیل به نام تنها (پسر) خوانده شدم (یو ۳: ۱۶-۱۸) (نامه اول یوحنا: (۴-۹-)) اما شما از لحاظ این که به او ایمان آورده‌اید به نام فرزندی او خوانده شدید (و اما او به تمام کسانی که به وی ایمان آورده‌اند این حق را داده تا فرزندان خدا باشند سعادت مند کسانی هستند که به نام او ایمان آورده‌اند (یو ۱: ۱۲). [مشابه آن در نامه اول: (۱۵-۱)].

هم‌چنین از جهت محبت فرزندان او محسوب می‌شویم همان‌طور که یوحنا رسول گفته: (بنگرید چه محبتی خداوند به ما داده تا فرزندان خدا، خوانده شویم (۱ یو ۳: ۱) و با اختصار این فرزندی از نوع فرزند گرفتن برای خویش است همان‌طور که پولس رسول گفته: (۱۵ پس هم‌چون برده‌ها، رفتارمان آمیخته با ترس و لرز نباشد بلکه مانند فرزندان خدا رفتار کردید، خدایی که او را از قید اسارت، شریعت پردازد و ما را فرزندان خدا بگرداند (غلاطیان: ۴: ۵). [و به این متون نیز توجه کنید (رومیان: ۵: ۹)، (أفسس ۵: ۱) پس یک معنا این است که او پدر من است و در معنای دیگر پدر شما است).^(۱)

می‌گوییم: کلام قدیس آگوستینوس خیلی نزدیک است. آن هم در گفته‌اش (خدای من و خدای شما)، همان گفته است که (خدای ما) گفته شده. فرق گذاشتن در این گفته با ضمیر مضاف الیه است.

یعنی (یاء متکلم) و (کاف مخاطب) این ضمیرها هیچ دلالتی بر آن ندارند که این فقط خدای عیسی (علیه السلام) است، به طوری که الوهیت این خدا با الوهیت خدای آن‌ها فرق کند.

اما همان‌طور که واضح است کلام بابا شنوده نوعی از خود محوری و خود رأیی است، بابا شنوده باید دلیلی بیاورد که در آن فرزند بودن عیسی (علیه السلام) برای خداوند از جهت جوهر و طبیعی بودن و هم‌چنین لاهوت را به اثبات برساند، و اگر منظور آن‌ها این بوده باشد که خدای عیسی (علیه السلام) با خدای آن‌ها فرق داشته باشد. پس خدای عیسی (علیه السلام) همان الله پدر است همان‌طور که اعتقاد دارند، آیا می‌گویند که پدر، خدای آن‌ها نیست، و تنها خدای آن‌ها پسر است؟ آیا با این گفته احساس نمی‌کنند که مثلث الهی که به آن ایمان دارند، از هم پاشد، با

این وضع پدر دیگر جزء اقاییم سه گانه‌ای که به آن ایمان دارند به شمار نمی‌رود، هم‌چنین پسر، جزء دایره اقاییم به حساب نمی‌آید. و گفته دیگر عیسی (علیه السلام) (من و پدر یکی هستیم) برای او اعتباری ندارد، چراکه مقصود عیسی (علیه السلام) این است که هدفی که من و خدا دنبال می‌کنیم یکی بوده و نیز یک جهت دارد به عبارتی عیسی (علیه السلام) غیر از مشیت پدر کاری انجام نمی‌دهد.

(۳۴) عیسی (علیه السلام) به آن‌ها گفت: خوراک من این است که خواست خدا را به جا آورم و کاری را که به عهده‌ی من گذاشته انجام دهم) همان‌طور که در این جا وحدانیت است، (من و پدر یکی هستیم) در حالی که مسئله‌ی پدر و فرزندی، دو تا است، یکی فرزند پسر- و دومی خدای پدر.^(۱)

اما قول او: (به همین دلیل است که در انجیل به نام تنها پسر(الابن الوحيد) خوانده شدم)، قبل از هر چیز باید کلمه‌ی فرزندی را از دیگر جمله جدا کرد، چون کلمه‌ی (تنها) در متن بالا صفتی برای فرزند (پسر) محسوب می‌شود به این دلیل کلمه‌ی الوحيد (تنها) بعد از کلمه (ابن)، (پسر) آمده، اما بقیه‌ی کلام و استشهادش در جمله قیمتی ندارد مگر با جدایی صفت از موصوف تا معنی آن را درک کنیم.

۳- (۴۱) در همان حال که فریسیان دور عیسی (علیه السلام) را گرفته بودند، از ایشان پرسید. ۴۲ درباره‌ی مسیح چه فکر می‌کنید؟ او پسر کیست؟ ... جواب دادند: (پسر داود پیغمبر). ۴۳ عیسی (علیه السلام) پرسید: (پس چرا داود به وسیله‌ی روح مسیح خداوند را می‌خواند؟ زیرا او در کتاب زبور گفته است: ۴۴ خدا به خداوند من گفت: دست راست من بنشین، تا دشمنان را زیر پاهایت بیفکنم. ۴۵ چگونه ممکن است داود به پسر خود بگوید (خداوند)؟).^(۲)

در این متن می‌گویند داود (علیه السلام)، مسیح (علیه السلام) را به خداوندی معرفی کرده، مسئله‌ای که در نظرشان عیسی (علیه السلام) را به عنوان لاهوت مطلق جلوه می‌دهد. می‌گوییم: این کلمه را نسخ دیگر این گونه ترجمه کرده‌اند (قال الرب لسیدی)،^(۳) (خدا به آقا^{یم} گفت) مسئله‌ی مهمی که از پی،

۱- یوحنا: (۴): ۳۴.

۲- متی: (۲۲): ۴۵-۴۲

۳- می‌توان به عنوان مثال نسخه‌ی کتاب مقدس چاپ دار المشرق (۱۹۹۴ م) را مشاهده کرد.

استدلال‌شان را باطل می‌کند: چرا که سید یعنی: شخصی که صاحب جایگاه رفیعی باشد و ضرورتی ندارد اله ترجمه و معنی شود پس چگونه به اله مطلق خوانده شود؟

به مجرد این که در ترجمه اختلاف نظر دارند پس معلوم می‌شود که نمی‌توانند دلیلی قانع‌کننده و علمی برای اثبات ادعایشان در ترجمه عبارت بیاورند، پس چگونه به آن استدلال می‌کنند و معنی و منظور معین و مشخصی برای تعریف آن می‌آورند- آیا این نوعی گمراهی و ضلالت نیست، بلکه می‌توانیم بگوییم سخنی بدون دلیل و شناخت و آوردن اباطیل زیاد است؟!

حتی اگر بگوییم داود (علیه السلام) این عبارت را گفته باشد (خدا به خداوند من گفت): اگر خواسته باشم کوتاه بیایم، ضرورتی ندارد تا کلام عیسی (علیه السلام) را که از زبان داود (علیه السلام) سخن می‌گفت را این گونه ترجمه کنیم که منظورش عیسی (علیه السلام) است و نه غیر از آن- چرا که اعتقاد داریم شخص مورد نظر، شخص دیگری است- می‌گوییم- چه ضرورتی است تا از کلام او بفهمیم که عیسی (علیه السلام) اله است؟ آیا معنی کلمه‌ی رب، مربی یا معلم نیست؟ چرا این دلیل را نادیده می‌گیریم و به دنبال فهم و درکی هستیم که هیچ دلیلی بر آنها نیست؟ اگر با جدل خواسته باشیم از این دلایل صرف نظر کنیم و بگوییم معنی رب اله‌ها است، آیا باید این کلمه اله‌ها، اله مطلق و لاهوتش را لاهوت مطلق بدانیم؟!

۴- از کلمه‌ی (الوهیم) که در تورات آمده به عنوان دلیل استفاده کردند، دلیلی که می‌گویند این کلمه به مجموعه‌ای از اله‌ها اشاره دارد.

اگر گفته‌ی آنها که مبنی بر (مجموعه‌ای از اله‌ها است) را قبول کنیم، ضرورتی ندارد که هر کدام از اله‌ی آنها لاهوت مطلق باشد. این از یک طرف، و از طرف دیگر، مجموعه‌ای که آن را با جدل قبول کردیم از تعدد اله‌ها صحبت می‌کند، نه از تعدد اقایم (اصول) و به ثالث (پدر، پسر، روح‌القدس) هم اشاره‌ای نمی‌کند چیزی هم که در مزامیر آمده، هم بر تعداد اله‌ها دلالت می‌کند نه تعداد اقایم: (۱) خداوند قائم است در مجموعه‌ای از خداوندها، در وسط اله‌ها قضاوت می‌کند. (۲) تا کسی از شما به ناحق و جور و ستم قضاوت می‌کنید، و سرو [گردن] اشرار را بالا قرار می‌دهید؟ (۳) فقیران و یتیمان را دادرسی کنید، با مسکین و درمانده به انصاف برخورد کنید. (۴) درمانده و فقیر را نجات دهید و از دست اشرار رهایی‌شان دهید. (۵) نمی‌دانند و نمی‌فهمند، در تاریکی و ظلمت گام بر می‌دارند، تمام اساس و پی‌های زمین درهم می‌ریزد. (۶) من گفتم: که شما اله‌ها هستید و جمیع شما فرزندان اعلی

هستید. (۷) ولی شما مثل بقیه‌ی مردم می‌میرید و مثل بقیه‌ی سرکردگان [رؤسا] سقوط می‌کنید! (۸) ای خداوند برخیز و جهان را داوری فرما چراکه تو مالک تمامی مردم هستی. (۱)
چیزی که متن مشخص می‌کند این است که هر کدام از این الهه‌ها، به جز خداوند متعال، الهه‌ای مطلق نیستند چرا که مرگ آن‌ها را در می‌یابد، پس پیداست که آن‌ها به خداوند متعال احتیاج دارند. زیرا تعبیری که در جمله به صورت جمع آورده شده در لغت عبری و غیر عبری، برای بزرگ‌نمایی و احترام به کار می‌رود.

در سفر خروج آمده: (خدا به موسی گفت: بنگر، من تو را خداوندی (الوهیم) برای فرعون قرار دادم و برادرت هارون را برایت نبی قرار دادم). (۲) در این جا کلمه‌ی (الوهیم) برای جمع نیامده، و شخص مورد خطاب شخص واحدی است آن هم موسی (علیه السلام)، و چون خداوند به موسی (علیه السلام) الوهیت (الوهیم) داد سپس موسی (علیه السلام) لاهوت مطلق به شمار نمی‌رود. و مثل این که این مسئله در صموئیل آمده که: (۱۲) و هنگامی که زن صموئیل را دید با صدای بلندی فریاد زد و شاول را خطاب کرده گفت: برای چه مرا فریب دادی، تو شاول هستی؟ ۱۳ پادشاه به او گفت: نترس [بگو] چه دیده‌ای؟ پس زن در جواب شاول گفت: الهه‌ها را دیدم که در حال بالا رفتن از روی زمین بودند. ۱۴ پس به آن زن گفت: (چه شکلی داشت؟) پس (زن) گفت: پیرمردی که خود را با ردایی پوشانده، و در حال بالا رفتن بوده پس شاول فهمید که این شخص صموئیل است پس صورت خود را بر زمین نهاد و سجده نمود). (۳)

این زن می‌گوید: (الهه‌ها را دیدم) و این کلمه و فعل آن را با جمع آورد. این در حالی است که به او گفته شد: (چه شکلی داشت) یعنی سؤال کننده از لحن سخن زن فهمید که منظورش یک نفر است نه چند نفر، و زن در جواب سؤالی که از او شد جواب داد: (پیرمردی که ... یعنی یک مرد. در تیماوثالوس موضوعی آمده که عیسی (علیه السلام) را به عنوان تجلی خداوند در زمین معرفی می‌کند: (چراکه یک الهه‌ای هست که امر وساطت بین مردم و خداوند را انجام

۱- کتاب مزامیر: (۸۲)-۱.

۲- خروج: (۷): ۱.

۳- صموئیل اول: (۲۸)-۱۴-۱۲.

می‌دهد و آن انسان عیسی مسیح (علیه السلام) است.^(۱)

۵- از اشاراتی توراتی، که آن‌ها به عنوان دلیل برای تثلیث انتخاب کردند قول ملائکه است: (قدوس، قدوس، قدوس، یهوه صباوت)^(۲) و کلمه قدوس سه بار تکرار شده، و این همانند مقوله‌ی یوحنا‌ی لاهوتی در مکاشفه است که می‌گوید در رؤیا دیدم که حیوانات می‌گفتند:^(۳) (... قدوس، قدوس، قدوس، است خداوند خدای قادر و مطلق که بوده و هست و می‌آید...!) و آن‌ها بر این باورند که تکرار کلمه‌ی (قدوس) سه بار، اشاره به ثلوث دارد، ولیکن می‌دانیم همان‌طور که در تورات و انجیل آمده، تکرار یک کلمه بر تأکید آن دلالت دارد- مثلاً قول یهود که گفته: (اما ایشان بلندتر فریاد زدند: مصلوبش کن! مصلوبش کن!).^(۴)

در حقیقت استدلال به چنین دلایلی، بلاشک ناتوانی مسیحیان را در اثبات عقیده‌ی تثلیث به اثبات می‌رساند.

۶- به شهادت سه شاهد، مکاشفه‌ی یوحنا‌ی لاهوتی که در نامه‌ی اول یوحنا آمده استدلال کردند، یوحنا در مکاشفه گفته: (پس کسانی که در آسمان شهادت می‌دهند سه تا هستند: پدر، و کلمه، و روح‌القدس، و این سه تا در حقیقت یکی هستند).^(۵)

این گفته نیز مردود است، زیرا منسوب به عیسی (علیه السلام) نیست. و فهم و درک نویسنده را به تصویر می‌کشد. و درک و فهم چنین نوشته‌ای احتیاج به دلیل دارد زیرا دین از مردم، کسب نمی‌شود، بلکه از خدای مردم و کسی که خدای مردم آن را فرستاده، کسب می‌شود. در ضمن این نوشته، این سه (پدر، کلمه، روح‌القدس) را به عنوان الهه یا اقنوم، وصف نکرده است. بلکه گفت آن‌ها سه تا هستند و شهادت می‌دهند. و نیز گفت (این سه تا در حقیقت یکی هستند)، و این مطالب دلیلی بر اقامیم بودن آن‌ها نیست، و این فکر تنها به اذهان کسانی خطور می‌کند که از نظریات فارغ بی‌دلیل پر شده است.

۱- تیماوثاوس ۲: ۱۵

۲- اشعیا: (۶)-۳

۳- مکاشفه: (۴) ۸

۴- لوقا: (۲۳)-۲۱.

۵- نامه‌ی اول یوحنا: (۵)-۷.

پس می‌توانیم از این نوشته بفهمیم که این سه، در حالی که یکی هستند بر مردم شهادت می‌دهند یا به عبارتی به یک‌جهت که همان جهت حق است اشاره دارند.

خواننده‌ی عزیز باید بداند که این قسمت از نوشته نه تنها در کتاب‌های قدیمی کتاب مقدس، موجود نبوده بلکه در نسخه‌ی اصلی این کتاب هم موجود نیست و بعدها این نوشته [مطلب] اضافه شده است که علماء و محققین مسیحی نیز مسئله‌ی اضافه شدن مطالب را اعتراف کرده‌اند، از جمله‌ی این معترفین می‌توان، از گرد آورندگان تفسیر هنری و اسکات، را نام برد. و نسخه‌ی پاک‌نویس شده‌ی (R S V) که این مطلب را از نسخه‌ی انگلیسی‌اش حذف کردند همان‌طور که بعضی از ترجمه‌های جهانی این مطلب را حذف کردند، ولی در بعضی از ترجمه‌ها، مثل ترجمه‌های عربی هنوز وجود دارد بنیامین ولسن مترجم دست نوشته‌های یوحنا می‌گوید: (این آیه که اشاره به شهادت الوهیت دارد، در هیچ‌کدام از نوشته‌های نویسندگان (اکلیزکی) یا هیچ‌یک از پدران اولیه آن‌ها که لاتینی هستند آورده نشده، تا ما بتوانیم به این منابع اولیه و اصلی که [مادر] هستند مراجعه کنیم و این موضوع را در آن جستجو کنیم، ولی صراحتاً و آشکارا می‌گوییم که با بقیه اختلاف دارد).^(۱)

حتی در ترجمه‌های عربی نیز در بین دو کمانه آمده، که دال بر شک در موجود بودن آن است، و به این موضوع هم بابا اشنوده سوم اعتراف کرده.^(۲)

یکی از بحث‌هایی که بر روی اینترنت انتشار یافته می‌گوید: (نوشته‌ی سابق در ترجمه‌ی پادشاه جیمس آمده و اغلب مسیحیان از این ترجمه برای ترجمه به دیگر زبان‌ها استفاده می‌کردند و آن را اساس کار خود قرار می‌دادند. و طوری اثبات شده که به خوبی، هیچ‌شکی باقی نمی‌ماند که این نوشته از جمله نوشته‌های اضافه شده [داخل شده] است، و در اصل موجود نیست مگر در بعضی از دست‌نوشته‌های جدید، و در دست‌نوشته‌های قدیمی‌تر موجود نیست.

اکثر علماء لاهوت [آگاه به عقاید مربوط به خدا] این قانون را مقرر کردند، قانونی که منجر به حذف نوشته‌ی اصلی از ترجمه‌های جدید کتاب مقدس شده است، سپس بر این اساس

۱- به نقل از مبحثی که بر روی اینترنت منتشر شده.

۲- بابا شنوده سوم: سنوات من استله الناس سؤال رقم ۴.

این نوشته از منابع کتاب‌های مقدس زیر حذف گردید.

۱- الترجمة الكاثوليكية الحديثة بالرهبانية اليسوعية (العربية) (منشورات دارالمشرق بيروت).

۲- الترجمة العربية المشتركة.

۳- ترجمه‌ی تفسیری کتاب مقدس - (کتاب الحیاة) بین دو قلاب گذاشته شده بدین صورت [پس کسانی که در آسمان شهادت می‌دهند سه تا هستند: پدر، کلمه و روح القدس، و این سه در حقیقت یکی می‌باشند]. در مقدمه‌ی این نوشته آمده: این عبارت که در بین قلاب آمده است شرح و تفسیر بوده و در نوشته و لفظ، اصلی موجود نیست به علاوه این که ترجمه‌های به دیگر زبان‌های مشهور این متن از آن‌ها حذف شد و همان‌طور که بیان کرده‌ایم متن در ترجمه‌های جدید موجود نیست مثل: ISV, ESV, ASV, ... Etc.

و این هم گفته‌ی بعضی از معاجم [لغت‌نامه‌ها] که در مورد متن سابق گفته شده البته با اقتباس از کتاب (قول صحیح به آنچه به عیسی مسیح (علیه السلام) نسبت داده می‌شود - مشعل بن عبدالله القاضی). متن متعلق به سه شاهد در آسمان (نامه‌ی اول یوحنا ۷: ۵ نسخه‌ی پادشاه جیمس) جزء اصلی و حقیقی از عهد جدید نیست.

معجم مفسران کتاب مقدس: منبع چهارم صفحه ۷۱۱ چاپخانه‌های آیینگدون.

The Interpreter's Dictionary of the Bible, Vol. 4, p 711, Abingdon Press.

(نامه‌ی اول یوحنا عدد ۷: ۵) می‌گوید: (پس کسانی که در آسمان شهادت می‌دهند سه تا هستند: پدر، کلمه و روح القدس، و این سه تا در حقیقت یکی می‌باشند)، بر اصل اضافه شده است، زیرا هیچ اثری از آن، قبل از اواخر قرن چهارم بعد از میلاد، یافت نمی‌شود) علاوه بر این که بر اصل اضافه شده است، هیچ نشانه‌ای تا قبل از اواخر قرن چهارم بعد از میلاد از این نوشته وجود ندارد.

معجم مفسران کتاب مقدس - چاپ چهارم صفحه ۸۱۷ - چاپخانه‌های آیینگدون

The Interpreter's Dictionary of the Bible, Vol. 4, p 817, Abingdon Press

(عدد) [نامه‌ی اول یوحنا ۷: ۵] در متن اول یونانی عهد جدید Textus Receptus و موجود در نسخه‌ی پادشاه جیمس، واضح و آشکار می‌کند که یوحنا چگونه به عقیده‌ی ثالث (پدر، کلمه، روح القدس) رسیده. همانا این متن با تمامی وضوح اضافه بر اصل است، زیرا در دست‌نوشته‌های اصلی یونانی موجود نیست قاموس إردمانز، کتاب مقدس، نوشته‌ی آلن میرز- صفحه‌ی ۱۰۲۰.

The Eerdmans Bible Dictionary, Edited by Allen C. Myers, p۱۰۲۰ .

طبعاً متنی با چنین اهمیتی اگر از عیسی (علیه السلام) صادر می‌شد، می‌توانستیم آن را در بیش از یک انجیل ببینیم.

در حالی که واقعیت امر چنین می‌گوید که این متن حتی در انجیل یوحنا هم موجود نیست! نمی‌دانم مسیحیان چگونه نیامدن این متن را در انجیل یوحنا برای خود تعریف می‌کنند، در حالی که در بعضی از نامه‌های یوحنا آمده است.

۷- به متونی نظیر این متن احتجاج کردند: (۲۵) عیسی (علیه السلام) جواب داد: (من قبلاً به شما گفتم ولی باور نکردید. معجزه‌هایی که به قدرت [نام] پدرم می‌کنم، ثابت می‌کند که من مسیح هستم. ۲۶ اما شما به من ایمان نمی‌آوردید، زیرا جزو گوسفندان من نیستید. ۲۷ گوسفندان من صدای مرا می‌شناسند، من نیز ایشان را می‌شناسم و آنها به دنبال من می‌آیند. ۲۸ من به ایشان زندگی جاوید می‌بخشم تا هرگز هلاک نشوند. هیچ‌کس نیز نمی‌تواند ایشان را از دست من بگیرد. ۲۹ چون پدرم ایشان را به من داده است و او از همه قوی‌تر است، هیچ انسانی نمی‌تواند ایشان را از پدرم بگیرد. ۳۰ من و پدرم یکی هستیم.)^(۱)

متنی که در انجیل یوحنا آمده: (به او گفتند: پدرت کجاست؟ عیسی (علیه السلام) جواب داد: شما که من و پدرم را نمی‌شناسید، اگر مرا می‌شناختید پدرم را نیز می‌شناختید.)^(۲)

و هم‌چنین: (۲۳) هر که از من نفرت دارد، از پدرم نیز نفرت دارد.)^(۳) و نیز (۹) عیسی (علیه السلام) جواب داد: فیلیپ آیا بعد از تمام این مدتی که با شما بوده‌ام، هنوز مرا نشناخته‌ای؟ هر که

۱- یوحنا: (۱۰): ۲۵-۳۰.

۲- یوحنا: (۸): ۱۹.

۳- یوحنا: (۱۵): ۲۳.

مرا ببیند، پدر را دیده است، پس چگونه تو می‌گویی: پدر را به ما نشان بده؟^(۱) و در آخر (۲۳) تا همگی به پسر احترام بگذارند، همان‌طور که به پدر احترام می‌گذارند، کسی که به پسر احترام نگذارد به پدری که او را فرستاده بی‌احترامی می‌کند.^(۲)

این متون برای الوهیت عیسی (علیه السلام) و نیز نماینده بودن وی بر زمین از جانب خداوند تأکید می‌کنند.

پس تا زمانی که خلیفه‌ی خداوند بر روی زمین باشد، نظر کردن به وی همانند نظر کردن به خداوند متعال است. و کسی که او را دوست بدارد خداوند را دوست داشته، و کسی که او را ناراحت کند همانا خداوند را آزرده است، چرا که او تجلی خداوند بر روی زمین است، یا خداوند در میان خلایق است، نه این‌که عیسی (علیه السلام)، خداوند متعال یا لاهوت مطلق باشد. این‌گونه است که او و خداوند یکی می‌شوند، ولی نه بدین معنی که او خود خداوند است. بلکه بدین معنی که نماینده‌ی کارها و اهداف خداوند بر روی زمین است، اگر از این سو به این مسئله بنگریم، عیسی (علیه السلام) با خداوند و خداوند با او خواهد بود یعنی هر دو یک هدف واحد را دنبال می‌کنند.

و از عیسی (علیه السلام) نقل شده که: (تا همگی به پسر احترام بگذارند، همان‌طور که به پدر احترام می‌گذارند، کسی که به پسر احترام نگذارد، به پدری که او را فرستاده بی‌احترامی می‌کند).^(۳)

یعنی پسر [فرزند] و خدا یک سو یا جهت دارند، زیرا پسر رسول خدا و نماینده‌ی اوست. در نامه‌ی اول یوحنا آمده: (۱۵) هر کس اعتراف کند که عیسی فرزند خدا است، خدا در وجود او ساکن می‌شود، و او نیز در خدا، ما می‌دانیم که خداوند چقدر ما را دوست دارد. ما محبت او را دروتمان باور می‌کنیم، هر که با محبت باشد، در خداوند ساکن می‌شود، و خداوند نیز در او ساکن می‌شود).^(۴)

پس خداوند درون مؤمنین است چون ایمان آوردند، نه این‌که آن‌ها الهه‌ها باشند و معنی آن‌که آن‌ها درون خداوند هستند و خداوند نیز درون آن‌هاست، یعنی نه تنها ایمان به خداوند

۱- یوحنا: (۱۴) - ۹.

۲- یوحنا: (۵) - ۲۳.

۳- یوحنا: (۵). ۲۳.

۴- نامه‌ی اول یوحنا: (۴) ۱۶-۱۵.

قلب‌هایشان را، بلکه تمامی کیان وجودشان را لبریز می‌کند- و این مطلبی است که پولس رسول آن را گفته: (پس شما هیکل زنده‌ی خداوند هستید، همان‌طور که خداوند گفته: من درون آن‌ها ساکن می‌شوم، و بین آن‌ها حرکت می‌کنم، و من خدای آن‌ها خواهم بود، و آن‌ها مردم من).^(۱) (و همه‌ی ما یک خدا داریم که پدر همه‌ی ما و بالاتر از همه‌ی ما و درون همه‌ی ما است و در تمام ذرات شما زندگی می‌کند).^(۲)

طبق گفته عیسی (علیه السلام) به شاگردانش: (بله من تاک هستم، شما نیز شاخه‌های من، هر که در من زندگی کند و من نیز در او زندگی کنم، میوه‌ی فراوان می‌دهد، چون جدا از من هیچ کاری از شما ساخته نیست).^(۳)

یعنی کسی که مرا دوست بدارد و به حرف‌های من گوش فرا دهد و به من ایمان بیاورد، این کار باعث دادن ثمرات برکات زیاد می‌شود.

و نیز می‌گوید: (۲۳ من در ایشان و تو در من، تا به این ترتیب ایشان نیز به تمام معنا با هم یکی باشند، و مردم دنیا بدانند که تو مرا فرستاده‌ای و بفهمند که ایشان را دوست داری، به همان اندازه که مرا دوست داری).^(۴)

و معنی صحیح گفته او (علیه السلام) (تا بدانید که پدر در وجود من است و من در وجود او هستم)^(۵) و خداوند در وجود عیسی (علیه السلام) است، یعنی: عیسی (علیه السلام) تجلی و صورتی [نمونه‌ای] از خداوند است، نه این که ذات خداوند باشند.

پولس می‌گوید: (من بذر را کاشتم و اُپلس آبیاری کرد... بذر پاش و آبیاری در حقیقت یکی هستند... هر دوی ما همکاران باخدا هستیم)،^(۶) و یکی بودن [متحد بودن] پولس و اُپلس به خاطر داشتن هدف واحد و مشترک است، نه یعنی این که جوهر و ذات [خدا] می‌باشند.

در تورات آمده: (مرد پدر و مادر خود را ترک می‌کند، به همسر خود می‌چسبند [به سوی

۱- نامه‌ی دوم پولس، به مسیحیان قورنتس: (۶) ۱۷-۱۶-

۲- افسس: (۴). ۶

۳- یوحنا: (۱۵). ۵

۴- یوحنا: ۱۷.

۵- یوحنا: (۱۰) ۳۸.

۶- نامه‌ی اول پولس به مسیحیان قورنتس: (۳) ۹-۶.

همسر خود می‌رود] و با یک‌دیگر یک جسد واحد را تشکیل می‌دهند.^(۱) بدین معناست که آن‌ها یک هدف و جهت را دنبال می‌کنند.

همه‌ی این مثال‌ها نشان‌دهنده‌ی گفته‌ی عیسی (علیه السلام) هستند که گفته: (من و پدر یکی هستیم) یعنی هدف و اراده‌ی عیسی (علیه السلام) همان هدف و اراده‌ی خداوند متعال است، نه بدین معنا که مسیحیان می‌گویند، هر دوی آن‌ها یکی هستند و در آخر عیسی (علیه السلام) همان خداوند متعال است.

بله نمی‌توانند سخن عیسی (علیه السلام) را به طور حقیقی تحمل نمایند، و باید آن را طبق چیزی که ذکر کردیم، یا غیر از آن تأویل و تفسیر کنند. تأویل و تفسیری که حتی در کتاب‌هایشان آمده است مثلاً در متنی آمده:

(آن‌گاه به عنوان پادشاه، به کسانی که در طرف راست من‌اند خواهم گفت: بیایید ای عزیزان پدرم! بیایید تا شما را در برکات ملکوت خدا سهیم گردانم، برکاتی که از آغاز آفرینش دنیا برای شما آماده شده بود. ۳۵ زیرا وقتی من گرسنه بودم، شما به من لباس دادید؛ تشنه بودم، به من آب دادید؛ غریب بودم، مرا به خانه‌تان بردید. ۳۶ برهنه بودم، به من لباس دادید؛ بیمار و زندانی بودم، به عیادت‌م آمدید... ۳۷) نیکوکاران در پاسخ خواهند گفت: خداوندا، چه زمان تو را گرسنه یافتیم و به تو غذا دادیم، یا تو را تشنه دیدیم و تو را سیراب کردیم یا چه زمان تو را بی سر پناه یافتیم و تو را پناه دادیم؟ ۳۹ کی بیمار یا زندانی بودید تا به ملاقات شما بیاییم؟ ... ۴۰ آن‌گاه به ایشان خواهم گفت: وقتی این خدمت‌ها را به برادران من می‌کردید، در واقع به من می‌نمودید.^(۲)

مثل این مطلب نیز از زبان پولس جاری شده که: (۱۴) شاول شاول، چرا این‌قدر مرا آزار می‌دهی؟ ... من عیسی (علیه السلام) هستم، هم آن‌که تو او را آزار می‌دهی (...).^(۳) پولس کسی بود که شاگردان مسیح (علیه السلام) را آزار و اذیت می‌کرد و با این کار، وی مثل این بود که عیسی (علیه السلام) را آزار و اذیت می‌کرد.

آن‌ها به تأویل نکردن بعضی از متون، باید بگویند که همگی آن‌ها اله‌ها هستند، چرا که در

۱- پیدایش (۲)-۲۴.

۲- متی: (۲۵) ۴۰-۳۰.

۳- اعمال: (۲۶) ۱۵-۱۴.

نامه‌ی پولس آمده: (۶) همه‌ی ما یک خدا داریم که پدر همه‌ی ما بالاتر از همه‌ی ما و در همه‌ی ماست و در تمام ذرات وجود ما زندگی می‌کند. ۷ با این حال، مسیح طبق صلاح دید خود، از دولت کرم خویش به هر یک از ما فیض خاصی بخشیده است.^(۱)

هم‌چنین از عیسی (علیه السلام) به وضوح نقل شده که خداوند کسی دیگر غیر از او است: (۳۱) وقتی درباره‌ی خودم شهادت دهم حق نخواهد بود. ۳۲ ولی شخص دیگری هست که درباره‌ی من شهادت می‌دهد و می‌داند که شهادت او در باره‌ی من معتبر است. ۳۳ شما قاصدانی نزد یحیی فرستادید و او به حقیقت من شهادت داد. ۳۴ من نیازی به شهادت انسان ندارم بلکه به خاطر نجات شما این سخنان را می‌گویم. ۳۵ یحیی مانند چراغی بود که می‌درخشید و شما مایل بودید ساعتی در نور او شادمان باشید. ۳۶ ولی من شاهدی بزرگ‌تر از سخنان یحیی دارم و آن کارهایی است که می‌کنم. پدرم به من گفته است این کارها را بکنم و همین کارهاست که ثابت می‌کند پدرم مرا فرستاده است. ۳۷ پدرم خود گواه من است، خدایی که هرگز او را ندیده‌اند و صدایش را نشنیده‌اند.^(۲) کسی که برای عیسی (علیه السلام) گواهی می‌دهد شخص دیگری است، خود پدر نیز برای او استدلال آن‌ها را زیر سؤال می‌برد: (پدرم از من بزرگ‌تر است).^(۳)

۸- (از این گفته من تعجب نکنید، چون وقت آن رسیده است که تمام مرده‌ها در قبر صدای او را بشنوند. ۲۹ و از قبر بیرون بیایند، تا کسانی که خوبی کرده‌اند، به زندگی جاوید برسند و کسانی که بدی کرده‌اند، محکوم گردند).^(۴)

این متن در سیاق زیر آمده: (۱۹) عیسی (علیه السلام) جواب داد و به آن‌ها گفت: حق و حقیقت را به شما می‌گویم، پسر به میل خود کاری انجام نمی‌دهد، بلکه فقط کارهایی را که از پدر خود می‌بیند به عمل می‌آورد. ۲۰ زیرا پدر، پسر را دوست دارد و هر کاری که او انجام می‌دهد به پسر نشان می‌دهد و معجزاتی بزرگ‌تر از این انجام می‌دهد تا شما تعجب کنید. ۲۱ زیرا

۱- افسس: (۴) ۶-۷.

۲- یوحنا: (۵) ۳۱-۳۷.

۳- یوحنا: (۱۴) ۲۸.

۴- یوحنا: (۵) ۲۸-۲۹.

همان‌طور که پدر مرده‌ها را زنده می‌کند، همان‌گونه پسر هر که را بخواهد زنده خواهد کرد. ۲۲ زیرا پدر کسی را محکوم نمی‌کند بلکه همه‌ی داوری را به پسر واگذار کرده. ۲۳، تا همه به پسر احترام بگذارند همان‌طور که به خدا احترام می‌گذارند، اگر به پسر احترام نگذارید، به پدری که او را فرستاده بی‌احترامی کرده‌اید. ۲۴ حق و حقیقت را به شما می‌گوییم: هر که به پیغام من گوش دهد و به خدا که مرا فرستاده است ایمان بیاورد زندگی جاوید دارد و هرگز به خاطر گناهانش بازخواست نخواهد شد بلکه از همان لحظه از نابودی و مرگ به زندگی و حیات منتقل می‌شود. ۲۵ حق و حقیقت را به شما می‌گوییم: زمانی فرا خواهد رسید و در واقع الان فرار رسیده است که مرده‌ها صدای پسر خدا به گوششان می‌رسد، و هر که به آن گوش دهد زنده خواهد شد. ۲۶ زیرا همان‌طور که زندگی در ذات خداوند است، به پسر هم این حیات و زندگی ذاتی را داده. ۲۷ و خدا به او این اختیار را داده که محاکمه کند چون او پسر انسان نیز هست. ۲۸ از این گفته‌ی من تعجب نکنید، چون وقت آن رسیده است که تمام مرده‌ها در قبر صدای او را بشنوند. ۲۹ و از قبر بیرون بیایند، تا کسانی که خوبی کرده‌اند، به زندگی جاوید برسند و کسانی که بدی کرده‌اند، محکوم گردند. ۳۰ من نمی‌توانم خود به خود کاری انجام دهم همان‌طور که می‌شنوم داوری و قضاوت می‌کنم، و از این جهت حمایتی که من می‌کنم عادلانه است، زیرا مطابق میل و اراده‌ی پدری است که مرا فرستاده، نه مطابق میل خودم).^(۱)

از این متن مشخص می‌شود که فرزند نمی‌تواند مطابق میل خود عمل کند، و پدر است که مرده‌ها را زنده می‌کند و اگر پسر [فرزند] می‌تواند چنین کارهایی انجام دهد، تنها با کمک و تسدید پدر است، پس پسر [فرزند] از این جهت تابع و فرمان‌بردار پدر است، فرزندی که به اراده و مشیت خویش عمل نمی‌کند، بلکه به اراده و مشیت پدر عمل می‌نماید، پس لاهوت مطلق نیست زیرا پسر نه‌تنها مستقل از پدر نیست، بلکه به وجود پدر نیز احتیاج دارد. همان‌طور که آشکار است، متن از عیسی (علیه السلام) سخن نمی‌گوید بلکه به وجود پدر نیز احتیاج دارد.

همان‌طور که آشکار است، متن از عیسی (علیه السلام) سخن نمی‌گوید بلکه از پسر انسان، که غیر از عیسی (علیه السلام) است سخن به میان می‌آورد، شخصیتی که بعداً در مورد آن بحث خواهیم کرد. همان‌طور که مشاهده فرمودید، متن از قیامت و حاکمیت سخن می‌گوید، زمانی که در آن رهایی‌بخش و مُنجی ظهور کرده و معروف به قیامت صغری است. حادثه‌ای که در روی این زمین رُخ خواهد داد، نه در جهان دیگر، و متون دیگری هم وجود دارد که معنی و مفهوم مغایری از محکومیت را به ما نشان می‌دهد، از قبیل: (خداوند فرزند خود را فرستاده نه برای این‌که مردم را محکوم کند، بلکه تا به وسیله‌ی او نجاتشان دهد، ۱۸ کسی که به او ایمان بیاورد محکوم نمی‌شود، ولی کسی که به او ایمان نیاورد، محکوم می‌شود چون به نام یگانه فرزند خدا ایمان نمی‌آورد).^(۱)

و این‌جا معنی این است. که هرکس به عیسی (علیه السلام) ایمان نیاورد، کفر او اثبات می‌شود، چرا که خداوند عیسی (علیه السلام) را مبعوث کرد و این چیزی است که عیسی (علیه السلام) می‌گوید: (۲۰) حق و حقیقت را به شما می‌گویم: کسی که فرستاده‌ی مرا قبول کند، مرا پذیرفته است و آن‌که مرا قبول کند، فرستاده‌ی مرا پذیرفته است).^(۲)

و هم‌چنین: (و اگر کسی صدای مرا بشنود، ولی ایمان نیاورد، من او را محکوم نخواهم کرد، زیرا من نه برای [بازخواست] محکومیت، بلکه برای نجات جهان آمده‌ام. ۴۸ کسی که مرا کنار برند [انکار کند] و به سخنان من گوش ندهد، در روز قیامت به وسیله‌ی کلام من از وی بازخواست خواهد شد).^(۳)

و از این مقوله‌که: (در روز قیامت به وسیله‌ی کلام من از او بازخواست خواهد شد) پیداست که او مردم را محکوم نمی‌کند. بلکه بازخواست‌کننده خداوند است. بدین معناست، که به وسیله‌ی دین حق و رسالت صحیحی که از آن سخن گفت، خداوند مردم را محاکمه و بازخواست خواهد کرد. و از آن جهت عیسی (علیه السلام) مُبَلِّغ این رسالت است، بازخواست خداوند از مردم، به منزله‌ی بازخواست عیسی (علیه السلام) از آنهاست.

۱- یوحنا: (۳) ۱۸-۱۷.

۲- یوحنا: (۱۳) ۲۰.

۳- یوحنا: (۱۲) ۴۸-۴۷.

مفهوم دیگری که می‌توانیم از این متون داشته باشیم این است که عیسی (علیه السلام) به دستور خداوند متعال مردم را بازخواست و محاکمه کند. و این بدان معناست که عیسی (علیه السلام) خود خداوند سبحانه و تعالی است. زیرا متونی آمده که شاگردان عیسی (علیه السلام) یا امثال آنها نیز مردم را داوری خواهند کرد: (عیسی (علیه السلام) به آنها گفت: حق و حقیقت را به شما می‌گویم. شما نیز بر دوازده تخت می‌نشینید و دوازده قبیله‌ی اسرائیل را داوری می‌کنید).^(۱)

(آیا نمی‌دانید که قدیسن [پاک‌دامنان] جهان را داوری خواهند کرد؟... آیا نمی‌دانید ما فرشتگان را داوری خواهیم کرد).^(۲)

اگر گفته شود که شاگردان به دستور عیسی (علیه السلام) بین مردم داوری خواهند کرد پس چه مانعی وجود دارد که بگوییم عیسی (علیه السلام) به دستور خداوند بین مردم داوری می‌کند؟

۹- گفته مسیح به یهود: (آن‌گاه عیسی (علیه السلام) به ایشان فرمود: شما از پائین هستید و من از بالا، شما متعلق به این جهان هستید ولی من نیستم).^(۳) و این همان گفته عیسی (علیه السلام) به نيقوديموس [روحانی یهودی] است: (و کسی به آسمان صعود نکرد مگر آن کسی که از آسمان آمده، و این پسر انسان است که در آسمان است).^(۴)

و این همان مطلبی است که یحیی تعمید کننده گفته: (کسی که از زمین است پس زمین بوده و در مورد زمین [مادی] صحبت می‌کند، و کسی که از آسمان آمده بالاتر از همه است).^(۵)

منظور و مفهوم این متون الوهیت مطلق مسیح نیست. و فرموده‌ی مسیح به این که او از این جهان نیست یعنی از جهان مردم عادی. کسانی که هم و غمشان فقط ماده است، کسانی که به روح و زندگی حقیقی که انبیاء (علیهم السلام) دنبال می‌کنند، اهمیتی قائل نمی‌شوند.

و این مطلبی است که عیسی (علیه السلام) به نيقوديموس فرموده: (عیسی (علیه السلام) جواب داد: ... ۳ اگر تولد تازه پیدا نکنی، هرگز نمی‌توانی ملکوت خدا را ببینی. این که می‌گویم عین حقیقت

۱- متی: (۱۹) ۲۸ و لوقا: (۲۲) ۳۰.

۲- نامه ی اول پولس به مسیحیان قرنتس (۶) ۳-۲.

۳- یوحنا: (۳) ۱۸-۱۷.

۴- یوحنا: (۳) ۱۸-۱۷.

۵- یوحنا: (۳) ۳۱.

است. ۴ نيقوديموس با تعجب گفت: منظور تان از تولد تازه چيست؟ چگونه امکان دارد پيرمردی مثل من، به شکم مادرش بازگردد و دوباره متولد شود؟ ۵ عیسی (علیه السلام) جواب داد: آنچه می گویم عین حقیقت است. تا کسی از آب و روح تولد نیابد، نمی تواند وارد ملکوت خدا شود. ۶ زندگی جسمانی را انسان تولید می کند، ولی زندگی روحانی را روح خدا از بالا می بخشد. ۷ پس تعجب نکن که گفتم باید تولد تازه پیدا کنی. ۸ درست همان گونه که صدای باد را می شنوی ولی نمی توانی بگویی از کجا می آید و به کجا می رود، در مورد تولد تازه نیز انسان نمی تواند پی ببرد که روح خدا آن را چگونه عطاء می کند. ۹ پرسید: «منظورتان چیست؟ من سخنان شما را به درستی درک نمی کنم. ۱۰ عیسی (علیه السلام) جواب داد: نيقوديموس، تو از علمای دینی اسرائیل هستی؛ چگونه این چیزها را درک نمی کنی؟ من آنچه را که می دانم و دیده ام می گویم ولی تو نمی توانی باور کنی. ۱۲ من درباره ی زندگی مردم با تو سخن می گویم و تو باور نمی کنی. پس اگر درباره ی آسمان با تو صحبت کنم چگونه باور خواهی کرد. ۱۳ چون فقط من که مسیح هستم از آسمان به این جهان آمده ام و باز هم به آسمان بازمی گردم).^(۱)

پس همهی مردم از جسد متولد شده اند، با این وجود عیسی (علیه السلام) از آنها می خواهد که دوباره متولد شوند، یا به عبارتی به وسیله ی روح خود ترقی پیدا کرده و مطالب جسدی و زندگی تنگ مادی را کنار بگذارند تا به سلامت به ملکوت خداوند وارد شوند، همان چیزی که در متن به نام (چیزهای آسمانی) از آن یاد شده. و هدف از آن آمادگی روحی برای تقبل عطای آسمانی است همان طور که یحیی تعمید دهنده بیان فرموده اند: (۲۷ یحیی جواب داد و گفت: انسان نمی تواند چیزی برای خود بردارد تا وقتی که از آسمان این چیز را به او نداده باشند).^(۲)

در نتیجه چون عیسی (علیه السلام) از آسمانها است پس کلام خداوند با مردم سخن می گوید همان طور که یحیی فرموده: (۳۱ کسی که از زمین است پس زمینی بوده و در مورد زمین [مادی] صحبت می کند، کسی که از آسمان آمده از همه بالاتر است. ۳۲ و آنچه را که

۱- یوحنا: (۳) ۳.

۲- یوحنا: (۳) ۲۷.

دیده و شنیده است می‌گوید ولی مردم خیلی کم سخنان او را باور می‌کنند. ۳۴ و ۳۵ کسانی که به او ایمان می‌آورند، پی می‌برند که خدا سرچشمه‌ی راستی است، چون این شخص که از طرف خداست کلام خدا را می‌گوید، زیرا روح خداوند به فراوانی در اوست.^(۱)

مطلبی را که می‌خواهیم بیان کنیم این است، که نه تنها عیسی (علیه السلام) بلکه شاگردانش نیز به این جهان تعلق ندارند. عیسی (علیه السلام) می‌گوید: (۱۴) ما سخنان تو را به ایشان دادیم و مردم دنیا از آن‌ها نفرت داشتند، زیرا ایشان نیز مانند من از این دنیا نیستند. ۱۵ نمی‌خواهم که ایشان را از این جهان بیرون ببری، بلکه می‌خواهم آنان را از قدرت شیطان حفظ کنی. ۱۶ ایشان نیز مانند من از این دنیا نیستند.^(۲)

و مانند آن نیز آمده: (اگر به دنیا دل می‌بستید، دنیا شما را دوست می‌داشت، ولی شما به آن دل نبسته‌اید، چون من شما را از میان مردم جدا کرده‌ام، به همین دلیل از شما نفرت دارند).^(۳) و اگر این‌گونه باشد: (کسی به آسمان صعود نکرد مگر آن کسی که از آسمان آمده، و این پسر انسان است که در آسمان است)،^(۴) اخنوخ هم به آسمان صعود کرد، پس حتماً از آسمان به پائین آمده بود که الان به آسمان صعود کرده: (و اخنوخ همراه با خدا شد و دیگر اثری از آن نبود، زیرا خداوند او را نزد خود بُرد).^(۵) آیا به الوهیت اخنوخ هم سخن می‌گویید؟ همین کلام هم بر ایلیا هم که به آسمان صعود کرده هم صدق می‌کند: (و بین آن‌ها جدایی افکند، پس ایلیا در طوفان به آسمان صعود کرد).^(۶)

اگر گفته باشیم که عیسی (علیه السلام) یا پسر انسان اله است، آیا بدین معناست که الوهیت او الوهیت مطلق است؟ با وجود مسائل طرح شده فوق جواب خیر است.

۱۰- مسیح به یهود گفت: (کسی نمی‌تواند به زور مرا بکشد، من داوطلبانه جانم را فدا

۱- یوحنا: (۳) ۳۱.

۲- یوحنا: (۱۷) ۱۴.

۳- یوحنا: (۱۵) ۱۹.

۴- یوحنا: (۳) ۱۳.

۵- پیدایش (۵) ۲۴.

۶- پادشان دوم: ۱۱-۲.

می‌کنم. چون اختیار و قدرت این را دارم که هر گاه بخواهم، جانم را بدهم و باز پس می‌گیرم.^(۱)

از این متن نیز برای الوهیت مطلق عیسی (علیه السلام) استفاده می‌کنند، چون اختیار مرگ و زندگی‌اش به دست خودش است. و این استدلال را به متن موجود در کتاب مقدس [عهد قدیم] نسبت می‌دهند: (انسان هیچ اختیاری نسبت به روح خود ندارد).^(۲) اگر با کمی دقت و تفکر به متن آمده در کتاب مقدس توجه کنند متوجه می‌شوند که منظور آن چیز دیگری است که: (روح یا معتقد بودن به چیزی یا فکر کردن در مورد مسئله‌ای را کسی نمی‌تواند در اختیار بگیرد و به آن‌ها فرمان دهد مگر صاحب اختیار آن‌ها. ستمکاران و طاغوتیان می‌توانند با خشونت، جسد را بکشند، ولی آن‌ها نمی‌توانند اعتقادات را با زور گویی و خشونت از کسی بازستانند.

و اما متنی که به آن استدلال می‌کنند در سیاق زیر آمده: (۱۱) منشیان خوب دلسوزم، شبان خوب از جان خود می‌گذرد تا گوسفندان را از [چنگال گرگ‌ها] نجات دهد. ۱۲ ولی کسی که مزدور است و شبان نیست، وقتی می‌بیند گرگ می‌آید، گوسفندان را گذاشته، فرار می‌کند، چون گوسفندان از آن او نیستند و او شبانشان نیست. آن‌گاه گرگ به گله می‌زند و گوسفندان را پراکنده می‌کند. ۱۳ مزدور می‌گریزد، چون برای مزد کاری می‌کند و به فکر گوسفندان نیست. ۱۴ من شبان خوبی هستم و گوسفندانم را می‌شناسم و آن‌ها نیز مرا می‌شناسند ۱۵ درست همان‌طور که پدرم مرا می‌شناسد و من او را می‌شناسم. من جان خود را در راه گوسفندان می‌دهم. ۱۶ من در آغل‌های دیگر نیز گوسفندانی دارم؛ آن‌ها را نیز باید بیاورم. آن‌گاه به صدای من توجه کرده، همه با هم می‌گیرم ۱۸ کسی نمی‌تواند به زور مرا بکشد، من داوطلبانه جانم را فدا می‌کنم. چون اختیار و قدرت این را دارم که هر گاه بخواهم، جانم را بدهم و باز پس بگیرم. پدرم این اختیار را به من داده).^(۳)

۱- یوحنا: (۱۰) ۱۸.

۲- جامعه: ۸/۸.

۳- یوحنا: (۱۰) ۱۱.

چیزی که می‌توانیم از این متن برداشت کنیم، این است که مقصود و منظور عیسی (علیه السلام) حریص بودن در ایثار جان، با آزادی کامل و احساس و مسئولیت، در تبلیغ رسالتش بود و نه مجبور بودن او در ادای امانت، و در کلام او چیزی که الوهیت عیسی (علیه السلام) را ثابت کند، یافت نمی‌شود.

۱۱- (من نور جهان هستم، هر که مرا پیروی کند، در تاریکی نخواهد ماند، زیرا نور زنده راهش را روشن می‌کند).^(۱)

هم‌چنین در نامه‌ی اول یوحنا آمده: (این است پیغامی که از خدا شنیدیم و به شما اعلام می‌نامیم: خدا نور است و ذره‌ای تاریکی در آن وجود ندارد).^(۲)

و در عهد قدیم داود (علیه السلام) فرموده: (خداوند، نورم و نجات‌بخش من است).^(۳) مسیحیان هم با جمع‌آوری این متون برای اثبات خداوندی عیسی (علیه السلام) استفاده می‌کنند.

آوردن این دلیل هم به درد آن‌ها نمی‌خورد، زیرا معنی این که عیسی (علیه السلام) نور این جهان است یعنی او (علیه السلام) پیامبر برگزیده خداوند و نوری از نور خداوند و علمش از علم خداوند است و کسی که از او پیروی کند و به نور او هدایت شود، همانا به نور خدا و دعوت خداوند ایمان آورده؛ زیرا نور و حق در اصل و حقیقت همان خداوند متعال است (خداوند نور است)^(۴) بالطبع کسی که به نور خداوند ایمان بیاورد و به نور خداوندی دعوت نماید در حقیقت با نور خداوندی آمیخته‌شده و جزئی از نور می‌شود، و فرموده‌ی عیسی (علیه السلام) (من نور جهان هستم) بر کلیه‌ی انبیاء خداوندی صدق می‌کند، زیرا هر کدام از آن‌ها (علیهم السلام) در وقت خود نور جهان بوده‌اند، و منظور از این نور، حق، حقیقت، و هدایت است (من تا وقتی که در این جهان هستم، به آن نور می‌بخشم).^(۵) نکته‌ی مهم در این مسئله قول عیسی (علیه السلام) است که (من نور جهان هستم)، منظور او این نیست که او نور بدون ظلمت و تاریکی است، بلکه نور

۱- یوحنا: (۸) ۱۲.

۲- نامه اول یوحنا: (۱) ۵.

۳- کتاب مزامیر: (۲۷) ۱.

۴- نامه‌ی اول یوحنا: (۱) ۵.

۵- یوحنا: (۹) ۵.

آمیخته با تاریکی است، ظلمتی که او برای وجود احتیاج به آن دارد. و به هر حال عیسی (علیه السلام) خطاب به شاگردانش هم فرموده: (۱۴) شما نور جهان هستید، شهری که بر تپه‌ای است نمی‌تواند [از دیده‌ها] پنهان بماند.^(۱) آیا بدین معنی است که شما همگی اله هستید؟

۱۲- (من شبان خوب و دلسوزم، شبان خوب از جان خود می‌گذرد تا گوسفندان را از [چنگال گرگ‌ها] نجات دهد).^(۲)

(۵) این است پیغامی که از خدا شنیدیم و به شما اعلام می‌نماییم: خدا نور است و ذره‌ای تاریکی در آن وجود ندارد).

از این آیه نیز بعد از مطابقت و جمع‌بندی با قول داود (علیه السلام) هم به‌عنوان دلیل استفاده می‌کنند: (خداوند شبان و صاحب اختیار من است، پس او نمی‌گذارد که من محتاج چیزی باشم).^(۳) و قول اشعیا پیامبر در مورد خداوند: (مثل شبانی که گله‌ی خود را نگهبانی می‌کند، به وسیله‌ی بازویش، بره و بزغاله‌های تازه به دنیا آمده را جمع کرده و در آغوش خود آن‌ها را حمل می‌کند و شیرخواران را راهنمایی می‌کند).^(۴)

سپس به این نتیجه می‌رسند که عیسی (علیه السلام) همان خداوند است:

همان‌طوری که عیسی (علیه السلام) فرموده: (این حق است که شبان خوب و صالح، تنها خداوند یکتا است). و این بدان معنی نیست که شبان خوب و صالحی از بندگان خدا یافت نمی‌شود، بلکه مقصود بر این است که زمانی آنان شبانان خوب و صالحی هستند که مطیع خداوند و هدایت‌شده به‌سوی او باشند و مردم را به راه حق راهنمایی کرده باشند.

و زمانی که عیسی (علیه السلام) این مقوله را فرمود: (من شبان خوب و دلسوزم) این معانی ذکرشده را مد نظر خود داشت به عبارتی یعنی او پیامبر برگزیده شده از جانب خداوند است که با هدایت خداوند هدایت یافته است که با این وجود می‌تواند مردم را به ساحل نجات راهنمایی نماید.

۱- متی: (۵). ۱۴.

۲- یوحنا: (۱۰). ۱۴.

۳- کتاب مزامیر: (۲۳)- ۱.

۴- اشعیا: (۴۰)- ۱۱.

و عیسی (علیه السلام) در جواب مرد جوانی که او را به نام نیکوکار مورد خطاب قرار داده، فرموده: (۱۷) پس به او گفت: چرا مرا با نام نیکوکار می خوانی؟ کسی نیکوکار و صالح نیست مگر یکی و او همان خداوند است.^(۱)

فکر نمی کنم کسی از معنی این متن بفهمد که عیسی (علیه السلام) خداوند است، زیرا بعد از این که عیسی (علیه السلام) از مرد جوان خواست که او را با نام نیکوکار خطاب ندهد، به او گوشزد کرد که همانا خداوند نیکوکار و صالح است، در این جا مسیحیان نمی توانند بگویند در این جا منظور از خداوند همان عیسی (علیه السلام) است، زیرا در این حالت او را در تناقض قرار می دهند، به دلیل این که یک بار نیکوکاری خود را نفی کرده و در آن واحد نیکوکاری خود را به اثبات رسانیده^(۲) است.

در این جا باید بفهمیم که کلام عیسی (علیه السلام) با مرد جوان بدان معنا نیست که او صالح و نیکوکار نیست، بلکه می خواست به جوان بفهماند که نیکوکاری از جانب خداوند است، و نیکوکار و صالح اصلی که به دیگران احتیاجی ندارد همان خداوند متعال است، و این از فضل خداوند است که مخلوقین را صالح و نیکوکار می گرداند، و سرمنشأ و منبع نیکوکار بودن آنها از نیکوئی و صالح بودن پروردگار است - زیرا آنها اراده ی خداوند را اجرا می نمایند و در نتیجه آنان به خداوند محتاج هستند.

۱۳- مرتا گفت: (۲۴) «بلی، البته می دانم که برادرم در روز قیامت مانند دیگران زنده خواهند شد». ۲۵ عیسی (علیه السلام) فرمود: «آن کسی که مردگان را زنده می کند و به ایشان زندگی می بخشد، من هستم، هر که به من ایمان داشته باشد، اگر حتی مانند دیگران بمیرد، بار دیگر زنده خواهد شد. ۲۶ و چون به من ایمان دارد، زندگی جاوید یافته، هرگز هلاک نخواهد شد». (۳)

واضح و آشکار است که عیسی (علیه السلام) در این متن از مرگ و زندگی مادی یا به عبارتی

۱- متی: (۱۹) - ۱۷.

۲- طبق معمول مسیحیان در این جا به بازی ناسوت [طبیعت انسانی] و لاهوت [عالم متعلق به خداوند] پناه می برند، به طور مثال می گویند: (در این گفته عیسی (علیه السلام) ناسوت او بود نه لاهوت او. امیدواریم که در این جا دوباره این بازی را انجام ندهند، زیرا نه در این جا و نه در جای دیگری از این مسئله نامی برده نشده است).

۳- یوحنا: (۱۱) ۲۶-۲۴.

مرگ و زندگی جسدی، سخن به میان نمی‌آورد، بلکه منظورش از مرگ و زندگی، یعنی ایمان آورنده به عیسی (علیه السلام) زنده است و حتی اگر مرده باشد زنده خواهد شد، و اگر زنده باشد تا ابد مرگ را درک نمی‌کند.

پس عیسی (علیه السلام) از زندگی جاودانه سخن می‌گوید، زندگی جاودانه‌ای که شخص با ایمان به او دست پیدا می‌کند، ایمانی که جاودانگی را برای صاحبش به ارمغان می‌آورد. در نتیجه کسی که ایمان نمی‌آورد از این جاودانگی به دور خواهد بود.

پس تا زمانی که مسئله این‌گونه تعریف شود عیسی (علیه السلام) قیامت را به تصویر می‌کشد، همان قیامتی که حد فاصل بین زندگی جاودانه است و بین مرگ و زندگی. از باب مجاز از نام عیسی (علیه السلام) یاد می‌کنم. و منظور من ایمان یا عدم ایمان به اوست، و این همان تعبیر مجازی است که عیسی (علیه السلام) از آن استفاده نموده است.

سؤال: با این وجود آیا عیسی (علیه السلام) اله مطلق است؟

اگر به‌طور ساده گفته باشیم کسی که به عیسی (علیه السلام) ایمان نیاورد همانا به کسی که او را فرستاده ایمان نیاورده است، همان‌طور که عدم ایمان به موسی (علیه السلام)، همان عدم ایمان به خداوندی است که او را برگزیده. پس نقطه‌ی اصلی و اساسی، جاودانگی و ابدیت با مرگ و نابودی، در حقیقت ایمان به خداوند متعال است.

زیرا موسی و عیسی (علیه السلام) پیامبران خداوند هستند، پیامبرانی که خداوند مردم را به اطاعت و ایمان به آنها، امر کرده و بدیهی است کسی که به آنها ایمان نیاورد، طبعاً از خداوند سرپیچی کرده است. به‌طور کلی انبیاء و پیامبران وسیله‌ای هستند که خداوند به‌وسیله‌ی آنها مردم را مورد سنجش قرار می‌دهد، سنجش و امتحانی که در آن فرد مؤمن به خداوند به وسیله‌ی آنها مردم را مورد سنجش قرار می‌دهد، سنجش و امتحانی که در آن فرد مؤمن به خداوند یا کافر به او مشخص می‌شود؟ در این‌جا بود، که آنها محک اصلی بودند، بدین معنا که آنها در این محک و وسیله‌ای برای تشخیص بودند.

و اگر عیسی (علیه السلام) گفته باشد که: (من همان قیامت [برپایی] و زندگی هستم). موسی و ابراهیم و یوسف (علیهم السلام) بلکه تمامی پیامبران می‌توانند این‌چنین بگویند بدون آن که معنی و منظور آنها الوهیتشان باشد.

پس در این جا منظور از قیامت نتیجه و کارنامه‌ی نهایی است که انسان آن را کسب می‌کند، و تا زمانی که این ایمان به عیسی و موسی (علیهم السلام) و دیگر پیامبران باشد نتیجه‌ی آن نجات است و عدم کسب این ایمان یعنی شکست. پس این تفسیر نیز بر کلام عیسی (علیه السلام) هم صدق می‌کند که فرموده: من زندگی هستم.

آیا عیسی (علیه السلام) نگفت: (۳) و زندگی جاوید از این راه به دست می‌آید که تو را که خدای واقعی و بی نظیر هستی و عیسی (علیه السلام) مسیح را که به این جهان فرستاده‌ای، بشناسند.^(۱)

۱۴- فرموده‌ی عیسی (علیه السلام) به شاگردانش در مورد حدیث و کلام علیت [علت و معلول]:
(۱۳) شما می‌توانید با بردن نام من، هر چیزی از خدا درخواست کنید، و من آن را به شما خواهم داد و چون که من فرزند خدا هستم هر چه برای شما انجام دهم، باعث بزرگی و جلال خدا خواهد شد ۱۴ بلی، نام مرا ببرید و هر چه لازم دارید بخواهید تا به شما عطاء کنم).

همه‌ی انبیاء و مرسلین (علیهم السلام) واسطه‌ی بین خداوند و خلقتش هستند. و ایمان مؤمنین به آن‌ها باعث نزول برکات خداوندی می‌شود، و این اختیار به مؤمنین داده شده که با وساطت پیامبران، خداوند متعال را مسألت کنند. زیرا آنان [پیامبران] اشخاص دست و دل‌بازی می‌باشند. و بر حسب صلاح مؤمنین خداوند متعال دعا‌های آنان را مستجاب می‌کند، به دلیل این که ایمان به آن‌ها، ایمان به فرستنده‌ی آن‌ها است. و اما فرموده‌ی عیسی (علیه السلام): (پس من آن را انجام می‌دهم)، دلیل بر این نیست^(۲) که بعضی‌ها آن را مورد استدلال قرار می‌دهند و می‌گویند: که منظور عیسی (علیه السلام) از این سخن همان خدا بودنش است. در صورتی که منظور آن وساطت بین مؤمنین و خداوند است. و مانند این کلام باز هم، وجود دارد که عیسی (علیه السلام) می‌فرماید: (چون بدون من، هیچ کاری نمی‌توانید انجام دهید).^(۳)

در این جا عیسی (علیه السلام) ادعا نمی‌کند که می‌تواند هر کاری را بدون خداوند انجام دهد، لکن به مردم می‌گوید که شما به ایمان به من احتیاج دارید زیرا من واسطه‌ی بین شما و خداوند متعال هستم.

و هم‌چنین می‌توان گفت که عیسی و موسی (علیهم السلام) کارهایی را که مردم از آن‌ها می‌خواهند

۱- یوحنا: (۱۷) ۳.

۲- یوحنا: (۱۴) ۱۴-۱۳.

۳- یوحنا: (۱۵) ۵.

انجام می‌دهند ولی باید فهمیده باشیم که این خداوند است که این اختیار و تمکین را به آنها داده است و گمان نشود که آنها بدون اراده‌ی خداوند و با استقلال کامل چنین کارهایی انجام می‌دهند.

۱۵- به این مقوله نیز استدلال کرده‌اند، که عیسی (علیه السلام) می‌فرماید: (هر چیزی که به پدر تعلق دارد نیز از آن من است).^(۱)

و این مقوله که: (هرچه از آن من باشد متعلق به تو نیز هست، و هرچه از آن تو باشد متعلق به من است. از این جهت، ایشان باعث افتخار و سربلندی من‌اند).^(۲)

بعضی از آنها نظریات قدیس (لوتر) را در مورد این آیه ذکر می‌کنند که: (ممکن است هر مؤمنی جزء اول این آیه‌ی کریمه را بگوید: (هر چه از آن من است، از آن خداوند نیز است) ولی چه کسی می‌تواند این جمله‌ی بعدی را به متن بالا اضافه کند: (چیزی که از آن پدر است-) از آن من نیز است؟ طبق رأی و نظر آنها منظور و مقصود عیسی (علیه السلام)، هر صفتی نظیر ازلیت، قداست، کمال و بزرگی، صفات خداوند و عرش آن نه تنها به خداوند تعلق دارند بلکه به او نیز تعلق می‌گیرند.

لکن معنی هر چیز که به پدر تعلق دارد نیز از آن من است؟ یا هر چیزی که از آن تو است [خداوند] از آن من نیز است؟ معنی این جملات چیست؟ آیا ممکن است از این کلمات عیسی (علیه السلام) لاهوت بودن مطلق وی را ثابت کنیم؟

واضح و آشکار است که از این متن می‌توانیم بفهمیم که عیسی (علیه السلام) برای خداوند تجلی او سبحانه و تعالی بر روی زمین بودند، یا خلیفه‌ای برای خداوند، و خداوند به وی اختیارات تام عطاء فرموده، در این صورت است که خداوند اختیاراتی را که دارد به عیسی (علیه السلام) عطاء و محول فرموده.

در این کلام چیزی که نمایان دهنده‌ی لاهوت بودن مطلق عیسی (علیه السلام) است مشاهده نمی‌شود، در نتیجه او به وجود خداوند که این اختیارات و مجد و بزرگی را به وی عطاء فرموده احتیاج مبرمی دارد. به همین دلیل ایشان فرموده: (۳) و زندگی جاوید از این راه به دست می‌آید

۱- یوحنا: (۱۶). ۱۵.

۲- یوحنا: (۱۷). ۱۰.

که تو را که خدای واقعی و بی نظیر هستی و عیسی مسیح (علیه السلام) را که به این جهان فرستاده‌ای، بشناسد.^(۱)

پس در حقیقت اله حقیقی همان خداوند یکتا است.

(هر چیز که به پدر تعلق دارد نیز از آن من است) این تعلق به موجب تفویض الهی به وی بوده، در حقیقت این خداوند است که نام خود را به او داده همان‌طور که عیسی (علیه السلام) فرموده: (... پس ای پدر قدوس ایشان را با اسمی که به من داده‌ای حفظ بفرما، تا مانند من و تو یکی [واحد] باشند...)^(۲)

پس عیسی (علیه السلام) و خداوند یکی هستند، چون خداوند این اختیار را به عیسی (علیه السلام) عطاء فرموده تا وی اراده‌ی خداوند را به تصویر بکشد.

یادمان باشد که عیسی (علیه السلام) این کلمات را در زمان دعاء و نیایش به درگاه خداوند، بیان فرموده، و دعاء به‌خودی خود نمایان می‌کند که دو شخصیت جدا از هم و روبروی یک‌دیگرند، هم‌چنین این دعا کردن عیسی (علیه السلام) دال بر منزلت کم و فقر و احتیاج او نسبت به درگاه باری تعالی است متضرعانه دعاگوی اوست.

۱۶- (و حال ای پدر که در حضورت ایستاده‌ام، بزرگی و جلال مرا آشکار کن، همان بزرگی و جلالی که پیش از آفرینش جهان نزد تو داشتم)^(۳)

این خداوند است که عیسی (علیه السلام) را مجد و بزرگی می‌بخشد، و علاقه‌ی ما بین آن‌ها همان علاقه و رابطه‌ی فقیر و غنی [بی‌نیاز] است، که خداوند غنی، و عیسی (علیه السلام) فقیر درگاهش شناخته می‌شوند، اما این که خداوند عیسی (علیه السلام) را قبل از پیدایش جهان تمجید و بزرگی کرده، دلیلی نیست که عیسی (علیه السلام) ازلی و ابدی باشد.

بلکه مقصود از تمجید و بزرگی، یعنی عیسی (علیه السلام) از بندگان صالح خداوند است، که در علم خداوندی پیامبر بوده حتی قبل از پیدایش و خلق جهان، پس این علم و دانایی خداوند است که ازلی و ابدی است نه عیسی (علیه السلام).

اگر به گفته‌ی عیسی (علیه السلام) با چشم بصیرت بنگریم خواهیم دید که: (قبل از پیدایش

۱- یوحنا: (۱۷). ۳.

۲- یوحنا: (۱۷). ۱۱.

۳- یوحنا: (۱۷). ۵.

جهان)، یعنی قبل از خلق این جهان، و همان‌طور که می‌دانیم این جهان ازلی و ابدی نیست، و کلمه‌ی (قبل) این منظور را نمی‌رساند که ازلی باشد. [که آن را با عیسی (علیه السلام) تطابق دهیم و او را ازلی و ابدی بدانیم].

۱۷- (۲۲) در آن روز بسیاری نزد من آمده، خواهند گفت: یارب، یارب ما پیغام تو را به مردم دادیم و با ذکر نام تو، ارواح ناپاک را از وجود افراد بیرون کردیم و معجزات بزرگ دیگر انجام دادیم. ۲۳ ولی من جواب خواهم داد: من اصلاً شما را نمی‌شناسم، از من دور شوید ای بدکاران.^(۱)

بر خلاف آنچه تصور کرده‌اند ما می‌توانیم دید دیگری از این متن داشته باشیم. پس می‌گوییم که منظور و مقصود عیسی (علیه السلام) این بود که: او منکر و مخالف کسی است که او را به نام خداوند مطلق مورد خطاب قرار دهد، نمی‌توان گفت که عیسی (علیه السلام) مخالف آن‌ها بود چون آن‌ها به او ایمان نمی‌آوردند، چگونه می‌شود آن‌ها به عیسی (علیه السلام) ایمان نیاورده باشند و او را با نام یارب مورد خطاب قرار دهند؟

با این وجود می‌گوییم که گفته آن‌ها: یارب، یارب، یارب، از این باب نبوده مگر این که آن‌ها او را به چشم مربی و معلم می‌دیدند. و این گفته‌ی آن‌ها گفته‌ی متعارف روزمره‌ی بین مردم است، چرا که می‌توانیم این اصطلاح را بر پدر خانواده اطلاق کنیم و بگوییم: (رب الاسره، [پدر، مربی، معلم خانواده] چرا که او مربی و معلم فرزندان است. پس در این‌جا کلمه‌ی (ربی) به معنی (معلم من) است. شاید هم در اصل کلمه‌ی (ربونی) با کسره زیر حرف [ر] باشد و این لقب یعنی معلم.

در انجیل یوحنا آمده: (۱۶) عیسی (علیه السلام) گفت: «ای مریم!» مریم برگشت و به عیسی (علیه السلام) گفت ربونی که تفسیر آن یعنی ای معلم [ای استاد] ۱۷ عیسی (علیه السلام) به او گفت: به من دست نزن، چون هنوز نزد پدرم بالا نرفته‌ام، ولی برو نزد برادرانم و به ایشان بگو که من نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما بالا می‌روم،^(۲) مریم مجدلیه [نزد شاگردان] آمد و به ایشان خبر داد که: من رب را دیدم و او این چیزها را به من گفت.

۱- متی: (۷) ۲۲-۲۳.

۲- یوحنا: (۲۰). ۱۶.

و در یوحنا نیز آمده: (عیسی (علیه السلام) که دید دو نفر دنبال او می‌آیند، برگشت و از ایشان پرسید: «چه می‌خواهید؟» جواب دادند: ربی که تفسیر آن یعنی ای معلم، کجا اقامت دارید).^(۱)

و با این نوع معنی نیز پولس در نامه‌ی خود به مسیحیان افسس آورده شد: (و از خدا که پدر پُر جلال خداوندان عیسی مسیح است، درخواست می‌کنم که به شما روح حکمت و درک و فهم، معرفت عیسی (علیه السلام) را عطاء بفرماید).^(۲) پس در این گفته (خدای خداوندان) منظور او این نیست که عیسی (علیه السلام) اله مطلقى مانند خداوند باشد حتی اگر گفته باشیم که معنی رب، الله، بوده باشد، دلیلی نیست او رب مطلق یا اله مطلقى باشد.

۱۸- به فرموده‌ی مسیح استدلال کردند: (۲۸ ای تمام کسانی که زیر یوغ سنگین، زحمت می‌کشید، نزد من آید و من به شما آرامش خواهم داد).^(۳)

همان‌گونه که می‌بینید در متن دلیلی بر الوهیت عیسی (علیه السلام) نیست، بلکه متن از نجات کسانی که زیر یوغ سنگین زحمت می‌کشند سخن می‌گوید، یا به عبارتی نجات کسانی که گوش‌هایشان به ارشادات و راهنمایی‌های کلمات خداوند بدهکار نیست، و تشویق و دعوت ایشان به توبه از گناهانی که بر دوش‌شان سنگینی می‌کند است.

حتی اگر منظور و مراد آن آمرزش گناهان‌شان باشد، این آمرزش با اختیاراتی است که خداوند به عیسی (علیه السلام) عطاء فرموده است.

۱۹- به این متن هم استدلال کردند: (چون پسر انسان، رب [صاحب‌اختیار] شنبه نیز هست).^(۴)

در آینده‌ی نزدیک خواهیم فهمید که منظور از پسر انسان شخص دیگری غیر از عیسی (علیه السلام) است. با این وجود معنی (رب) در این جا یعنی [آقا، سید] است. و پسر انسان آقای شنبه است بدین معنا که یک خصوصیتی بین این شخص و شنبه وجود دارد. به هر حال این متن را نمی‌توان به عنوان دلیلی به شمار آورد که عیسی (علیه السلام) یا پسر انسان را لاهوت مطلق بدانیم، و

۱- یوحنا: (۱). ۳۸.

۲- نامه‌ی پولس به مسیحیان افسس: (۱). ۱۷.

۳- متی: (۱۱). ۲۸.

۴- متی: (۱۲). ۸.

این مسئله محل اختلاف است.

۲۰- به فرموده عیسی (علیه السلام) استدلال کردند: (چون هر جا که دو یا سه نفر به نام من جمع شوند، من آنجا در میان آنها هستم).^(۱) می‌گوییم: ممکن است که مقصود از این متن مواظبت و رعایت و تسدید عیسی (علیه السلام) از سوی خداوند باشد، در این صورت حضور او بین ایشان از باب مجاز است طبق کلامی که به آنها فرموده: (۱۸ حق را به شما می‌گویم: مطمئن باشید که هر چه بر زمین بیندید، در آسمان بسته می‌شود، و هر چه در زمین باز کنید در آسمان هم باز می‌شود. ۱۹ «این را نیز به شما می‌گویم که اگر دو نفر از شما این‌جا بر روی زمین درباره‌ی چیزی که از خدا می‌خواهید یک دل باشید، پدر آسمانی من آن را به شما خواهد داد. ۲۰ چون هر جا که دو یا سه نفر به نام من جمع شوند، من آنجا در میان آنها هستم).^(۲)

تسدید و تأیید ایشان توسط خداوند به واسطه‌ی ملائکه بود و این مثل حضور عیسی (علیه السلام) برای تسدید آنها بود. پس منظور از این کلام بقاء و دوام و تسدید الهی ایشان است آن هم مثل زمان حیات عیسی (علیه السلام) که بین آنها بود، و این همه به فضل ایمانشان به عیسی (علیه السلام) است.

۲۱- به این متن نیز استدلال کردند: («من» انبیاء و مردان حکیم و کاتبان را به‌سوی شما می‌فرستم، و شما بعضی را به دار خواهید کشید و بعضی را در عبادتگاه‌های خود زیر ضربه‌های شلاق گرفته، شهر به شهر آواره خواهید کرد).^(۳)

بله عیسی (علیه السلام) خلیفه‌ی خداوند بر روی زمین و تجلی یا تصویری از خداوند است، و ممکن است رسول را برگزیند و این کار با تفویضات خداوندی است، نه این که او خداوندی باشد. قبلاً این مسئله بحث شد.

۲۲- به این قول استدلال کردند: (آسمان و زمین از بین خواهند رفت، اما کلام من تا ابد باقی خواهد ماند).^(۴)

۱- متی: (۱۸). ۲۸.

۲- متی: (۱۸). ۱۸.

۳- متی: (۲۳). ۳۴.

۴- متی: (۲۴). ۳۵.

کلام عیسی (علیه السلام) فنا ناپذیر است زیرا حق بوده و از جانب باری تعالی است نه بدین معنی که عیسی (علیه السلام) خود خداوند است، بلکه کلام عیسی (علیه السلام) وحی خداوند است بدین دلیل به خداوند نسبت داده می‌شود، یا به عبارتی کلام خداوند است، و کلام خداوند فنا ناپذیر است. در انجیل آمده: (من نمی‌توانم به‌خودی خود کاری را انجام دهم همان‌طور که می‌شنوم محاکمه می‌کنم، و محاکماتی که من می‌کنم عادلانه است، زیرا مطابق میل و اراده‌ی خودم نیست بلکه مطابق میل و اراده‌ی پدر است، پدری که مرا فرستاده).^(۱)

و هم‌چنین آمده: (۴۹ این سخنان از من نیست، بلکه پدری که مرا فرستاده این سفارش‌ها [احکام] را به من داده [گفته] که چه بگویم و از چه چیزی سخن به میان آورم. ۵۰ و می‌دانم که سفارش‌ها و احکام او همان زندگی جاوید است، پس هر چه خدا به من می‌فرماید، من همان را می‌گویم).^(۲)

۲۳- به قول عیسی (علیه السلام) استدلال کردند: (تمام اختیارات در آسمان و بر زمین، به من داده شده است).^(۳)

کافی است در این‌جا بگویم که عیسی (علیه السلام) تصریح می‌کند که تمامی اختیارات از سوی خداوند به وی داده شده، سپس او احتیاج مُرمرمی به کسی دارد که این اختیارات را به وی تفویض کند، و اگر بخواهیم الوهیت عیسی (علیه السلام) را با این مقوله ثابت کنیم باید پایبند این باشیم که الوهیت عیسی (علیه السلام) الوهیت فقیرانه‌ای است او مطلق نبوده و نیست [چون تفویض از جانب خدای قادر متعال مطلق است به شخص فقیر].

۲۴- به فرموده‌ی عیسی (علیه السلام) استدلال کردند: (بروید و تمام قوم‌ها را شاگرد سازید و ایشان را به اسم پدر و پسر و روح‌القدس غسل تعمید دهید).^(۴)

قبل از هر چیز متن از اله بودن هر یک از (پدر، پسر و روح‌القدس) سخنی به میان نمی‌آورد. کسی نمی‌تواند بگوید که ما متن بالا را این‌چنین بفهمیم که: (به اسم خداوند و رسولش عیسی (علیه السلام) و روح‌القدس ایشان را غسل تعمید دهید) - حتی اگر بگویم که متن بالا

۱- متی: (۲۸) ۱۸.

۲- یوحنا: (۵) ۳۰.

۳- یوحنا: (۱۲) ۴۹.

۴- متی: (۲۸) ۱۹.

دلیل بر الوهیت دارد، دلیلی نیست که الوهیت مطلق باشد. یا به عبارتی این سه با یکدیگر در لاهوت بودن مطلق خود، مساوی نیستند. در ضمن دلیلی در متن وجود ندارد که هر سهی آنها یکی باشند، و این بر خلاف ادعایشان در مورد تثلیث است. بله به قول عیسی (علیه السلام) استدلال کردند که گفته (به اسم) و نگفته (به اسماء) و ادعا می کنند که این گفته دلیل بر یکی بودن است. بابا شنوده می گوید: (در این جا می گوید (به اسم) و نمی گوید (به اسماء) گفته ای که دال بر یکی بودن این سه است).^(۱) این کلام دارای مغالطه است، زیرا طبق چیزی که در لغت عربی معروف است، مجاز است که مضاف را مفرد و مضاف الیه را متعدد آورد: که این امر در آیه های قرآنی هم موجود است: ﴿أُولَئِكَ جَزَاءُ هُمْ أَنْ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾.^(۲)

(و هم چنین در سفر ستایش (تثیبه) آمده: (و اما نبی ای که جسارت نموده، به اسم من سخن گوید که به گفتنش امر نفرمودم، یا به اسم خدایان غیر سخن گوید آن نبی البته کشته شود).^(۳) و در سفر پادشاهان اول آمده: (و شما اسم خدایان خود را بخوانید، و نام خداوند را خواهم خواند، و آن خدایی که به آتش جواب دهد پس او خدا باشد، پس تمامی قومها در جواب گفتند: نیکو گفتی).^(۴)

در این متون نیز جمع به مفرد اضافه می شود، آیا می گویند که بت هایی که الهه ها بوده و متعدد هستند یک اله هستند و در بت پرستی تعدد وجود ندارد. یا اضافه کردن آنها به اسم مفرد، این نیست که آنها (پدر، پسر، روح القدس) را به عنوان یک جهت واحد به شمار می آورند؟ بله این اضافه کردن (پدر، و روح القدس) به (اسم) دلیل بر این است که آنها یک جهت واحدی هستند، نه این که آنها یکی می باشند.

هم چنین صیغه ی کلمه ی تعمید که در متن زیر آمده معارض با صیغه ای است که آنها آن را به عنوان دلیل انتخاب کرده اند مسئله ای که امکان دست ورزی و دست کاری در متن،

۱- بابا اشنوده الثالث سنوات مع اسئلة الناس: سؤال شماره ی ۴.

۲- آل عمران: ۸۷.

۳- ستایش: (۱۸) ۲۰.

۴- پادشاهان اول: (۱۸) ۲۴.

برای تحریف و نزدیک کردن به عقیده‌ی تثلیث اشاره دارد. (۳۸) پطرس به آنها گفت: توبه کنید و هر یک از شما به نام عیسی مسیح غسل تعمید بگیرید، تا خدا گناهان‌تان را ببخشد، آن‌گاه هدیه روح‌القدس را [از جانب خدا] پذیرا باشید.^(۱)

۲۵- و به گفته او نیز استدلال کردند: (مطمئن باشید هر روز با شما خواهیم بود تا پایان روزگار).^(۲)

متون بعدی نیز که از زبان عیسی (علیه السلام) می‌باشند، کاملاً مخالف این استدلال آنها است: (فقراء همیشه با شما هستند ولی من همیشه با شما نیستم).^(۳)

و (من فقط مدت کوتاهی در میان شما خواهم بود. پس از آن، نزد فرستنده‌ی خود باز خواهم گشت).^(۴)

و (به زودی من این جهان را گذاشته، نزد تو خواهم آمد...).^(۵)

مسئله‌ای که باید تأویل و تفسیری بر آن آورد تا تعارض بین آنها را برطرف نمود.

بر این اساس باید بگوییم: (ممکن است که مقصود و منظور عیسی (علیه السلام) این بوده که او نمی‌میرد، بلکه خداوند او را رفع داده و در آخر الزمان نازل می‌کند، و این همان چیزی است که در منابع مسلمانان آمده است و معنی (در میان شما) یعنی او در این جهان باقی خواهد ماند، اما عبارت (تا پایان روزگار) منظور او از این گفته: مدت طولانی است.

اما در متون بعدی منظورش: (با وجود این که او زنده است ولی در مکان دیگری به دور از زمین حضور دارد و در بین مردم نیست).^(۶)

و هم‌چنین می‌توانیم بفهمیم که عیسی (علیه السلام) با آنهاست و او آنها را زیر نظر دارد، و این هم مسئله‌ای که نقطه‌ی (۲۰) مورد بحث قرار گرفت. یا ذکر او در قلوب مؤمنین باقی ماند و ماندگاری او مثل ماندگاری و دوام حقایق و حقیقت است، چرا که خداوند متعال حق را به

۱- اعمال الرسل [خدمات رسولان مسیح]: (۲) ۳۸.

۲- متی: (۲۸) ۲۰.

۳- متی: (۲۶) ۱۱.

۴- یوحنا: (۷) ۳۳.

۵- در موضوعات بعدی این کتاب این مسئله توضیح داده خواهد شد.

۶- یوحنا: (۱۷) ۱۱.

پیروزی می‌رساند و به او ماندگاری و جاودانگی می‌بخشد- پس بودن او با ایشان از باب مجاز است نه به صورت حقیقت.

و این نوع همراه بودن که به صورت مجازی است را می‌توان به تعداد زیاد در بین متون جستجو و یافت کرد و از این جمله می‌توان به قول یحزیئیل بن زکریا اشاره کرد که برای ایستادگی یهود در جنگ گفته شده: (بایستید و پایداری کنید، و نجات خداوند که با شما خواهد بود را مشاهده نمایید، ای یهودا و اورشلیم، ترسان و هراسان باشید و فردا به مقابل ایشان بیرون روید و خداوند همراه شما خواهد بود).^(۱) و همانند این قول از موسی (علیه السلام) آمده: (زیرا که پروردگار، خدایتان، با شما می‌رود، تا به جای شما با دشمنانتان جنگ کرده و شما را نجات دهد).^(۲) و عزریا بی‌عودید گفت: (خداوند با شما خواهد بود هر گاه شما با او باشید، و اگر او را بطلبید او را خواهید یافت؛ اما اگر او را ترک کنید او نیز شما را ترک خواهد نمود).^(۳) بر این اساس حضور خداوند در بین آنها حضور روحی و معنوی است، و این همان چیزی است که در نامه‌ی پولس به مسیحیان کواسی آمده: (زیرا با این که از شما در جسد دورم، اما دلم پیش شماست و از رابطه‌ی خوب شما با یک‌دیگر و از ایمان راستختان به مسیح شادم).^(۴) و متنی دیگر (اگر چه من در آنجا با شما نیستم اما راجع به این موضوع خیلی فکر کرده‌ام درست مثل این که خودم آنجا باشم. و این کارها را این‌گونه انجام دهد).^(۵)

۲۶- به فرموده‌ی عیسی (علیه السلام) در جریان شفای دیوانه در سرزمین جدری‌ها استدلال کردند: (به خانه و خانواده‌ات برگرد و به آنها بگو؛ که خدا برای تو چه کرده و چگونه لطف او شامل حال تو شده است).^(۶)

در این جا باید به کسی که به این متن استدلال می‌کند گفت: عیسی (علیه السلام) فعل و کننده‌ی کار را به خداوند متعال نسبت می‌دهد، زیرا این خداوند بود که به وسیله‌ی عیسی (علیه السلام) دیوانه

۱- کتاب دوم تواریخ ایام: (۲۰) ۱۷.

۲- ستایش: (۴) ۲۰.

۳- کتاب دوم تواریخ ایام: (۱۵) ۲.

۴- کولوسی: (۲) ۵.

۵- نامه اول پولس به مسیحیان قرنتس: (۵) ۲.

۶- مرقس: (۵) ۱۹.

را شفا بخشید، به عبارت دیگر این معجزه و کرامت به اذن خداوند بود که توسط عیسی (علیه السلام) ظاهر شد، و چه بسا معجزات و کرامات زیادی توسط پیامبران و انبیاء ظاهر شدند که همگی به اذن پروردگار بودند. این گونه استدلال کردن به این چنین متونی متأسفانه برداشت باطل و بد از این متون کردن است. زیرا عیسی (علیه السلام) وقتی که دلیل انجام این کارها و معجزات را به خداوند نسبت می‌دهد، حال می‌آید و دربارهی خود می‌گوید که من خداوند هستم!

۲۷- و به قول عیسی (علیه السلام) نیز استدلال کردند: (شما [دو نفر] نمی‌دانید که روحان از چه نوع، روحی است، زیرا پسر انسان آمده که مردم را از هلاکت و نابودی نجات دهد).^(۱) و نیز گفته. (پسر انسان آمده تا چنین اشخاص را بیابد و از نابودی نجات دهد).^(۲) و گفته او به یهود: (۹ بلی، من در هستم. کسانی که از این در وارد می‌شوند، نجات پیدا می‌کنند و در داخل و بیرون می‌گردند و چراگاه سبز و خرم می‌یابند).^(۳)

بودن عیسی (علیه السلام) به عنوان نجات‌دهنده بدین معنی نیست که الله مطلق باشد، تمامی انبیاء برای نجات و یاری اقوام خویش و بشریت از یوغ بندگی غیر خدا، آمده‌اند، و همیشه هدف آن‌ها برگشت مردم به سوی خداوند بوده، و اگر مراد و منظور رهایی بخشیدن، کنار گذاشتن گناهان است قبلاً در مورد آن سخن به میان آوردیم ولی اگر طبق عقیده و فهم غلط آن‌ها معتقد به فدا شدن عیسی (علیه السلام) به جای دیگر مردم، هستند، باید به فکر آوردن متون قوی و قطعی دیگری باشند تا بتوانند با آن استدلال کنند.

۲۸- به متن آمده در مکاشفه‌ی یوحنا‌ی لاهوتی استدلال کردند: (ترس! من ابتدا و انتها هستم).^(۴) و همچنین (این پیغام کسی است که اول و آخر است و مرد و پس از آن زنده شد).^(۵) و همچنین (دیگر تمام شد! من الف و یا و اول و آخر هستم. من به هر که تشنه باشد از چشمه‌ی آب زندگی به رایگان خواهم داد تا بنوشد).^(۶)

۱- لوقا: (۹) ۵۵-۵۶.

۲- لوقا: (۱۹) ۱۰.

۳- یوحنا: (۱۰) ۹-.

۴- مکاشفه: (۱) ۱۷.

۵- مکاشفه: (۲) ۸.

۶- مکاشفه: (۲۱) ۵-۶.

و نیز: (عیسی مسیح می فرماید: «چشم به راه باشید. من به زودی می آیم و برای هر کس مطابق اعمالش پاداشی با خود خواهم آورد من الف و یاء و آغاز و پایان، اول و آخر هستم).^(۱) و نیز (نترس من ابتدا و انتها هستم).^(۲) و نیز (آن گاه همه ی کلیساها خواهند دانست که من اعماق قلب انسانها را جستجو می کنم و از افکار همه آگاهم. من به هر کس مطابق اعمالش پاداش و جزاء خواهم داد).^(۳) و آخر (من اصل و نسب داود (علیه السلام) هستم. من ستاره ی درخشنده ی صبح هستم).^(۴)

با چشم پوشی کردن از این که چه کسی این مطالب را گفته، عیسی (علیه السلام) یا غیر از او، دلیلی در این متون یافت نمی شود که او اله مطلق باشد، بلکه این کلمات گفته شده، همان کلمات ۲۴ رهبر روحانی هستند که خود عیسی (علیه السلام) یکی از سجده کنندگان برای کسی بود که بر روی تخت نشسته بود، پس در این حالت چگونه او اله مطلق است؟!

۲۹- به متن آمده در انجیل یوحنا استدلال کردند: (در ازل پیش از آن که چیزی پدید آید «کلمه» وجود داشت و نزد خدا بود و کلمه خود خدا بود).^(۵) این متن هم به خودی خود بر الوهیت مطلق عیسی (علیه السلام) دلالت نمی کند به طبیعت حال، کلمه باید از متکلم کمی عقب تر باشد حتی اگر این عقب بودن و تأخیر لحظه ای باشد، در نتیجه کلمه حادث [به وجود آمده] است و ازلی و ماندگار نیست، حتی اگر الوهیت باشد، این الوهیت به غیر از این که عیسی (علیه السلام) الله در خلق یا تصویر خداوند در خلق باشد، معنی دیگری ندارد.

۱- مکاشفه: (۲۲) ۱۳-۱۲.

۲- مکاشفه: (۱) ۱۸.

۳- مکاشفه: (۲) ۲۳.

۴- مکاشفه: (۲۱) ۱۲-.

۵- یوحنا: (۱) ۱.

سید احمد الحسن (علیه السلام) می‌فرماید: (در کتاب لاهوت مسیح، نوشته‌ی بابا شنوده‌ی سوم (پاپ ارتودوکس) آمده است:

بابا شنوده سوم گفت:

فصل اول: منظور از لاهوتش در این‌جا مرکز بودن آن در ثالوث قدوس است، که همان کلمه است.

یوحنا: ۱:۱- (در ازل، پیش از آن‌که چیزی پدید آید، (کلمه) وجود داشت و نزد خدا بود و کلمه خود خدا بود در این‌جا به صورت واضح و آشکار از لاهوت سخن به میان آورده شده).

تفسیر این متن: (در ازل پیش از آن‌که چیزی پدید آید، (کلمه) وجود داشت): لاهوت مطلق تنها خداوند متعال است، که ابتدائی و سرآغازی ندارد که در مورد او از کلمه ابتدا سخن به میان آورده شود. پس کسی که از ابتدا بود، مخلوق شده‌ی اوست، پس به هر حال عیسی (علیه السلام) مخلوق است، این آیه هم به وضوح مخلوق بودن او را به اثبات می‌رساند- بله ممکن است گفته شده که در این‌جا منظور و مراد از این مخلوق، اولین موجود خلق شده یا همان عقل اول است. پس عیسی (علیه السلام) کلمه‌ای از کلمات خداوند است، که بعد از کلمه‌ی اول (مخلوق اول) خلق، که در این صورت این مسئله قابل بحث، و کنکاش خواهد بود. (و کلمه نزد خدا بود): لاهوت مطلق حقیقت غیر قابل ترکیب است و گفتن به مرکب بودن آن یا چیزی که ترکیب آن را کامل کند در واقع تصور باطلی است. اعتقاد داشتن به این‌که منظور از (و کلمه نزد خدا بود) این (کلمه) همان لاهوت مطلق است، یعنی این‌که لاهوت مطلق مرکب است که این مسئله قبلاً مورد بحث قرار گرفت.

اما اعتقاد داشتن به این‌که کلمه همان خداوند است. یا به عبارتی کلمه همان خداوند و خداوند همان کلمه است و فرقی بین این جابه‌جایی نیست، با وجود این‌که خداوند غیر مرکب است، این گفته را زیر سؤال برده و باطل می‌کند چرا که به دور از حکمت و عقل است که به شیء بگوییم نزد خود شیء است.

(و کلمه خود خداوند بود): شک و شبهه در این‌جاست، همان شک و شبهه‌ای که بابا شنوده در آن غوطه‌ور شده است، همان‌طور که قبل از او هم به این شک و شبهه افتادند. در

حقیقت بعد از این که فهمیدیم کلمه، خلق شده است و نمی توانیم بگوییم که (کلمه) به خودی خود لاهوت مطلق است، پس باید در این جا اعتراف کنیم که منظور از لاهوت مطلق در این متن خداوند نیست، بلکه منظور و مراد الله در خلق، یا همان تصویر خداوند در میان خلق است، این مهم هم در تورات به وضوح آمده است، (۲۶ و خداوند گفت: انسان را به صورت و شبیه خودمان به وجود می آوریم)^(۱) و در تورات سفر پیدایش باب اول آمده: (پس خداوند انسان را به شکل خود خلق کرده، به صورت خویش خلق کرد).^{(۲)(۳)}

۳۰- هم چنین به آن چه در سفر اشعیا آمده و آن را پیش بینی او در مورد عیسی (علیه السلام) فرض کرده اند استدلال می نمایند: (۶ زیرا که برای ما ولدی زاییده و پسری به ما بخشیده خواهد شد و سلطنت بر دوش او خواهد بود، و اسم او عجیب و مشیر و خدای قدیر و پدر سرمدی و سرور سلامتی خوانده خواهد شد. ۷ ترقی سلطنت و سلامتی او را بر کرسی داود و بر مملکت وی انتها نخواهد بود تا آن را به انصاف و عدالت از الان تا ابد الآباد ثابت و استوار نماید. غیرت پروردگار سربازان این را به جا خواهد آورد).^(۴)

این خبر را نمی توان بر عیسی (علیه السلام) تطبیق داد، چرا که فرمانروایی نکرده همان طور که معلوم است عیسی (علیه السلام) عکس کسی است که وارث عرش داود (علیه السلام) است. که بعداً در مورد این مسئله بحث خواهیم کرد. به هر حال می گویم که در این جا منظور از الوهیت، الوهیت مطلق نیست، در متن هم بر این تأکید شده: کسی که این کارها را انجام می دهد پروردگار سربازان است.

۳۱- به متن آمده در مزامیر نیز استدلال کردند: (۱ خداوند به خدایم فرمود: کنار دست راست من بنشین تا دشمنان را زیر قدم پاهایت قرار دهم، خداوند عصای قوت را از صهیون خواهد فرستاد، در میان دشمنان خود حکم رانی کن. ۳ قوم تو در روز قوت هدایای تقدیم شده می باشند، در زینت های قدوسی، شبم جوانی تو از رحم سحرگاه برای توست. ۴

۱- تورات، سفر پیدایش باب اول.

۲- تورات، سفر پیدایش باب اول.

۳- کتاب توحید: ص (۸۷) به بعد.

۴- اشعیا: ۹-۶.

خداوند قسم خورده است و پشیمان نخواهد شد، که تو کاهن هستی تا ابد الآباد به رتبه‌ی ملکی صادق).^(۱)

بر این اساس کشیش دکتر ابراهیم سعید می‌گوید: (هر کس به مزموں ۱۱۰ - نظری بیندازد و به الوهیت مسیح یقین پیدا نکرده، پس باید یکی از این دو تا باشد: یا فرد جاهل و نادانی است که غبار بر چشمانش است که در این صورت نمی‌تواند ببیند، یا فرد متکبری است که لجاجت بر روی قلبش سرپوش گذاشته است که در این صورت نمی‌خواهد که ببیند).^(۲)

کلمه‌ی (رب) که در بسیاری از ترجمه‌های عربی انجیل آمده و به عنوان لقب برای مسیح از آن استفاده می‌شود. در ترجمه‌های خارجی به معنی: (سید) یا (معلم) آمده است، و در ترجمه‌های انگلیسی کلمه (lord) آمده که معنای آن (سید) [آقا] است. و در ترجمه‌های فرانسوی: (le mait) آمده که معنی آن معلم است.

قمص عبدالمسیح بسیط می‌گوید: (کلمه‌ی (ربّی) که در گفته داود مزموں، ۱/۱۱۰ - استفاده شده):

(رب گفت: (יהוה - yehôvâh - يَهُوَه - yeh-ho-vaw) لربّی (אֲדֹנָי אֲדֹנָי - Adonai, âdôn âdôn - لأدوناي - Adonai): کنار دست راست من بنشین تا دشمنانت را زیر قدم پاهایت قرار دهم (לדוד מזמור נאם יהוה (yehôvâh - يَهُوَه - yeh-ho-vaw) (לאדני (âdôn, âdôn - أدوناي)) שב לימיני עד־אשית איביך הדם לרגליך (The LORD) יהוה - yehôvâh - يَهُוَه - said: unto (yeh-ho-vaw) my Lord (אֲדֹנָי אֲדֹנָי - Adonai) , Sit thou at my right (hand, until I make thine enemies thy footstool).

این (אֲדֹנָי אֲדֹנָי - Adonai, âdôn âdôn - لأدوناي - Adonai)، در عبری و به معنی (رب) - سرور - Lord) و همه‌ی این‌ها (آدونیم - Adonim - أرباب - Lords) و به صورت جمع برای احترام به یک فرد آورده می‌شود).^(۳)

می‌گویم واضح است که کلمه‌ی (سید) افتخار و مکان کلمه‌ی (رب) را از لحاظ لغوی

۱- کتاب مزامیر: (۱۱۰) ۱-۴.

۲- شرح بشارات لوقا ابراهیم سعید ص(۵۰۴).

۳- هل تنبأ الكتاب المقدس عن نبي يأتي بعد المسيح: (كتاب الكرونیکي).

بالا نمی‌برد، با این‌که رب، سید هم است، ولی با کلمه‌ی (سید) نمی‌توان مکانت رفیع ربوبیت پروردگار را کسب کرد.

اگر هم با مسیحیان در این مورد که مراد از (رب) همان خداست. هم عقیده باشیم، در این حالت ما می‌گوییم که این اله الوهیت مطلقى ندارد بلکه مفتقر و احتیاج به خدای دیگری دارد، در متن هم به این مُهم اشاره شده: (خدا به خدایم گفت ...). این بدان معنا است که این خداوند است که دشمنان مسیح را زیر پاهایش قرار می‌دهد^(۱) یا به عبارتی این خداوند است که این اختیار را به او داده است.

پس در عبارت و متن فوق چیزی را می‌گویند در آن الوهیت مسیح یافت نمی‌شود.

در کتاب معتقدات ایمان مسیحی آمده:

(چون وقتی که خداوند همه‌ی اشیاء را تحت [تصرف] قدم‌های مسیح قرار داد، البته روشن است که خداوند توقع داشت که خودش تنها کسی باشد که [تصرف اختیار] اشیاء را زیر قدم‌های مسیح قرار داده).^(۲)

وقتی که سید مسیح تمام اختیارات و دخل و تصرف را در اشیاء دارد و آنها در برابر آن خاضع هستند پس معلوم است که سید مسیح به خودی خود خاضع و تحت تصرف خداوند است که اختیارات همه‌ی اشیاء را زیر نظر سید مسیح قرار داده تا خدایی برای همه و در همه باشد (panta en pasin) نامه‌ی اول پولس به مسیحیان قرنتس (اول قرنتیان) (۱۵) ۲۸- نه آنها مطلبی که در نسخه تصحیح شده آمده است).

این‌گونه است عقاید افلاطونی که می‌خواهند خداوند و سید مسیح را در ثالث ترکیب کنند که در این صورت متناقض با کتاب مقدس خواهد بود.^(۳)

۳۲- به گفته‌ی اشعیاء نیز استدلال می‌کنند: (ولی خود سید به شما نشانه و آیه‌ای خواهد داد، [بنگرید] دختری باکره آبتن خواهد شد و پسری به دنیا خواهد آورد، و او را عمانوئیل

۱- در آینده خواهیم فهمید که منظور این متن مسیح منتظر یا پسر انسان یا قائم آل محمد (علیه السلام) است، نه عیسی (علیه السلام) بن مریم (علیه السلام).

۲- نامه‌ی اول پولس به مسیحیان قرنتس (اول قرنتیان) (۱۵) ۲۷-

۳- کتاب بیان معتقدات ایمان مسیح انتشارات از کنائس الله المسیحیه.

شبهه عیسی (علیه السلام) و مصلوب کیست؟ ۸۹

خواهد نامید).^(۱) معنی کلمه‌ی عمانوئیل یعنی «خدا با ما» است.

مسیحیان معتقدند که این بشارت با به دنیا آمدن عیسی (علیه السلام) تحقق یافته است، و این مطلبی است فرشته به یوسف نجار گفت: (۲۱) او پسری خواهد زاید، و تو نام او را عیسی (علیه السلام) (یعنی نجات‌دهنده) خواهی گذاشت، چون او قوم خود را از گناهانشان خواهد رها کند. ۲۲ و این همان پیغمبی است که خداوند قرن‌ها قبل به زبان نبی خود، «اشعیا» فرموده بود که ۲۳ بنگرید! دختری باکره آستن خواهد شد و پسری به دنیا خواهد آورد، و او را عمانوئیل خواهد نامید).^(۲) و نام مسیح که به اسم (خدا با ما) آمده را دلیلی برای الوهیت عیسی (علیه السلام) قرار داده‌اند.

در بخش‌های قبلی گفتیم که این کلمه معنی به جز این که خلیفه‌ی خدا با ما است، را برای ما ندارد، یا خداوند در عیسی (علیه السلام) تجلی پیدا کرد. البته نه تجلی جسدی، یا به عبارتی عیسی (علیه السلام) نقش تصویر خداوند را بین مردم بر عهده داشت، در نتیجه اله مطلق نیست.

در سفر اشعیا آمده: (۷) بنابراین اینک خداوند آب‌های قوی و بسیار نهر، یعنی پادشاه آشور و تمامی حشمت او را بر ایشان بر خواهد آورد او از جمع جوی‌های خود بر خواهد آمد و از تمامی کناره‌های خویش سرشار خواهد شد. ۸ و بر یهودا طغیان کرده، سیلان کرده، عبور خواهد نمود تا آن‌که بر گردنه برسد و بال‌های خود را پهن کرده، عرض ولایت را ای عمانوئیل پر خواهد ساخت -۹- به هیجان آید ای قوم‌ها و شکست خواهید یافت، و گوش‌گیرید ای دورترین نقاط زمین و کمر خود را ببندید و شکست خواهید یافت - کمر خود را ببندید و شکست خواهید یافت. ۱۰ - با هم مشورت کنید و باطل خواهد شد و سخن‌گوئید و به‌جا آورده نخواهد شد، زیرا خدا با ما است).^(۳)

معنی (خدا با ما) در این‌جا یعنی: خداوند همیشه با مردم مؤمن است و اوست که آن‌ها را کمک و یاری می‌کند.

سید احمد الحسن (علیه السلام) می‌فرماید:

۱- اشعیا: (۷) ۱۴.

۲- متی: (۱) ۲۳-۱۸.

۳- اشعیا: (۸) ۱۰-۷.

(عمانوئیل یا خدا با ما: -) بنابراین خداوند آب‌های قوی و بسیار نهر، یعنی پادشاه آشور و تمامی حشمت او را برایشان بر خواهد آورد او از جمع جوی‌های خود بر خواهد آمد و از تمام کناره‌های خویش سرشار خواهد شد. ۸ و بر یهود طغیان کرده، سیلان کرده، عبور خواهد نمود تا آن‌که بر گردنه و بال‌های خود را پهن کرده، عرض ولایت را ای عمانوئیل پر خواهد ساخت. ۹ به هیجان آید ای قوم‌ها و شکست خواهید یافت، و گوش‌گیرید ای دورترین نقاط زمین. و کمر خود را ببندید و شکست خواهید یافت - کمر خود را ببندید و شکست خواهید یافت. ۱۰ با هم مشورت کنید و باطل خواهد شد. و سخن گوید و به‌جا آورده نخواهد شد، زیرا خدا با ما است).^(۱)

آری خداوند با مردم مؤمن است، با مردمی که در هرزمان و وقت موالی و پیرو خلیفه‌ی خداوند باشند، (۲۳-۲۲ و این همان پیغمبی است که خداوند قرن‌ها قبل به زبان نبی خود، «اشعیا» فرموده بود که بنگرد دختری باکره آستن خواهد شد و پسری به دنیا خواهد آورده، و او را عمانوئیل خواهد نامید. به معنی خدا با ما است).^(۲)

این خلیفه‌ی خداوند در زمین است که گمارده و تام الاختیار خداوند است و اگر این خلیفه یدالله یا وجه الله باشد، پس الله در خلق است با این تفاوت که لاهوتش مطلق نبوده بلکه مخلوقی است فقیر و محتاج به خداوند و مخلوق تمام نور بدون ظلمت نیست بلکه متشکل از نور و ظلمت است.

حتی اگر مطالبی نظیر بعضی نامه‌ها و اعمالی که به عهد جدید اضافه شده را قبول داشته باشیم، علماء غیر عامل توانایی اثبات این را ندارند که انسانی با لاهوت مطلق است و تنها از توهمات خیالی خود تبعیت کرده و طبق هوا و میل خود تفسیر و تأویل می‌کنند و بلاشک این تفسیر و تأویل مخالف و معارض متون یادشده است، چرا که بعضی‌ها بر این گفته‌اند که عیسی (علیه السلام) یا همان یسوع (علیه السلام) بنده مخلوقی است. و این مسئله مخالف و معارض عهد قدیمی است که به او ایمان دارند و هم‌چنین مخالف گفته‌های پیامبران قبل از او که به ایمان آوردن به آن‌ها دعوت می‌شود است. در ضمن نه عیسی (علیه السلام) و نه پیشینیانش به لاهوت مطلق بودنش اشاره‌ای

۱- عهد قدیم و جدید ج (۱) مجمع کنائس شرقیه.

۲- انجیل متی باب اول عهد قدیم و جدید ج ۲ کنائس شرقیه.

نکردند، بلکه این مسئله بعد از صدها سال به صورت اورژانسی پیش آمد، و این مهم در جلسه‌ی نیکیه سال ۳۲۵ م پیش آمد که در آن وقت خیلی‌ها مخالف این تأویل و تفسیر بودند، و بعد از این که در جلسه‌ی نیکیه به این قانون رأی داده شد تا به حال مسیحیانی وجود دارند که این تصویب نه تنها قبول ندارند بلکه بدین انحراف عقایدی نیز اقرار نمی‌کنند.^(۱)

۳۳- به گفته پولس استدلال می‌کنند: (مسیح از لحاظ جسدی مثل همه است و تا ابد و ازل خداوندی مبارک خواهد بود).^(۲)

مثل همین هم گفته‌ی توما به مسیح: (ربی و الهی).^(۳)

و نیز گفته پطرس به او: (خدا نکند).^(۴)

و (این همان خدای، همه است).^(۵)

در بحث‌های پیش گفته شد که لفظ کلمه‌ی (اله) بر خیلی اطلاق شده که مسیحیان برای این اشخاص الوهیتی قائل نیستند. اضافه بر این، این متون و امثال آن‌ها، بر الوهیت مطلق این اشخاص که محل نزاع است، هیچ دلالتی نداشته و نمی‌کنند.

همان‌طور که قبلاً گفته شد. الفاظ (ربی) و (رب) مترادف لفظ (معلم) هستند، هم‌چنین چیزی که از لفظ (اله) مشخص است دلالت نداشتن بر الوهیت و ربوبیت مطلق است.

۳۴- به وجه تسمیه عیسی (علیه السلام) - (یسوع) که معنی آن (الله خلص) (خداوند رهایی ده) است استدلال کردند.

در جواب باید گفت که: اسماعیل (علیه السلام) را به این نام (الله سمیع) عبری نام‌گذاری کردند که معنی آن: (خداوند شنونده و سمیع است)، و نیز پادشاه (یهویا قیم) یا (الله یرفع) (خداوند بالا می‌برد) است و یهوشع یا (الرب خلص) (خداوند رهایی داد)، و غیر از این الفاظ، آیا همه‌ی این الفاظ برای مسیحیان معنی الهه‌ها را دارد؟

۳۵- به گفته پولس در مورد عیسی (علیه السلام) استدلال کردند: (جلال مسیح که همان چهره‌ی

۱- کتاب توحید: ص (۸۸) به بعد.

۲- رمیان: (۹) ۵.

۳- یوحنا: (۲۰) ۲۸.

۴- متی: (۱۶) ۲۲.

۵- اعمال رسولان: (۱۰) ۳۶.

خداوند است).^(۱)

و در فیلیپیان: (۶ عیسی علیه السلام با این که چهره‌ی خدایی داشت، اما نخواست معادل خداوند باشد [از اختیار و حق خدایی خود را استفاده کند]. ۷ بلکه قدرت و جلال خود را کنار گذاشت، و به شکل یک بنده درآمد و شبیه انسان‌ها شد).^(۲)

و در کولوسی نیز آمده: (۱۵ مسیح چهره‌ی دیدنی خدای نادیده است، و قبل از هر موجودی وجود داشت).^(۳)

تعبیر (صورة الله) (چهره خداوند) دلالت بیشتری بر این دارد که عیسی علیه السلام تجلی برای خداوند متعال در میان خلق بودند، و این مسئله‌ای است که قبلاً بیان نمودیم.

در سفر پیدایش آمده: (۲۶ و خدا گفت: آدم را به صورت ما و موافق شبیه ما بسازیم، تا بر ماهیان دریا و پرنده‌گان آسمان و بهایم و بر تمامی زمین و همه‌ی حشراتی که بر زمین می‌خزند حکومت نماید. پس خدا آدم را به صورت خود آفرید، او را به صورت خدا آفرید، ایشان را نر و ماده آفرید).^(۴)

معنی این که (ان الله تعالی خلق الانسان او آدم علی صورته) [خداوند متعال انسان یا آدم را بر اساس چهره خویش آفرید] را، سید احمد الحسن علیه السلام بیان کرده و فرمودند:

(انسان وسیع‌ترین آفریده‌هایی است که قدرت (معرفت و شناخت اسماء الله سبحانه و تعالی) را دارد، زیرا فطرت بشری، همان فطرت وسیع و بزرگی است، پس همان‌طور که در حدیث آمده (ان الله خلق آدم علی صورته) بدین معنی است که: انسان طوری خلق شده که می‌تواند به وسیله‌ی اسماء الله تعالی به خود زینت بخشیده، تا وجه الله و اسماء حسنی الله در میان و بین خلق باشد).^(۵)

در روایات اسلامی از ابی‌صلت هروی از امام رضا علیه السلام نقل شده که ایشان فرمودند:

۱- نامه‌ی دوم پولس به مسیحیان قرن‌تس: (۲) ۴-۴.

۲- فیلیپیان: (۲) ۶-۷.

۳- کولوسی: (۱) ۱۵.

۴- پیدایش: (۱).

۵- المتشابهات: ج ۴ ص ۱۵.

قال النبي ﷺ: من زارني في حياتي أو بعد موتي فقد زار الله تعالى، ودرجه النبي ﷺ في الجنة أرفع الدرجات، فمن زاره في درجته في الجنة من منزله فقد زار الله تبارك وتعالى، قال: فقلت له: يا بن رسول الله ﷺ، فما معنى الخبر الذي رووه: إن ثواب لا اله إلا الله النظر إلى وجهه الله تعالى؟ فقال (عليه السلام): يا أبا الصلت، من وصف الله تعالى بوجهه كالوجوه فقد كفر، ولكن وجهه الله تعالى أنبياءه ورسوله وحججه صلوات الله عليهم هم الذين بهم يُتوجه إلى الله عز وجل وإلى دينه ومعرفته، وقال الله تعالى: ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾، وقال عز وجل: ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾. (۱) «پیامبر خدا فرمود: «هر کس در زمان حیات من یا بعد از مرگم به دیدار و زیارت من بیاید خداوند را زیارت نموده است» و درجه و مقام پیامبر ﷺ در بهشت از تمام درجات بالاتر است، پس هر کس از درجه و مقام خود در بهشت، حضرت رسول ﷺ را زیارت کند، خداوند تبارک و تعالی را زیارت کرده است. ابو الصلت گوید: پرسیدم: یا ابن رسول الله! معنی این روایت چیست: ثواب گفتن «لا إله إلا الله» نگاه کردن به صورت خدا است؟ حضرت فرمودند: ای ابو الصلت هر کس خداوند را دارای وجه و صورت و چهره‌ای همانند صورت و چهره مخلوقین، بداند، کافر است، وجه و چهره خدا، انبیاء و پیامبر و حجّت‌های او هستند. آنها کسانی هستند که مردم، به وسیله آنها به سوی خداوند و دین و معرفت او رو می‌آورند، خداوند می‌فرماید: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ» (هر کس که بر روی زمین است، از بین خواهد رفت و وجه با عظمت و کریم پروردگارت باقی می‌ماند)، و نیز می‌فرماید «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (همه چیز از بین می‌رود جز وجه خداوند).

۳۶- به متن سجود استدلال نمودند، نظیر: (در حالی که عیسی (علیه السلام) سخن می‌گفت: بزرگ [عبادتگاه] آن محل سررسیده و برای او سجده کرد). (۲) و (یک مرد جذامی آمد و برای او سجده کرد). (۳) هم‌چنین در دوران کودکی زرتشتیان نیز برای او سجده کردند. [زرتشتیان] پیشانی بر خاک نهاده و برای او سجده کردند، سپس [هدایای] طلا و...

۱- عیون اخبار الرضا (ع): ج ۲ ص ۱۰۶.

۲- متی: (۹)-۱۸-

۳- متی: (۸)-۲.

خود را گشودند).^(۱)

دلیل آن‌ها بر این است که سجود، نوعی عبادت است که برای غیر خدا جایز نیست، زیرا پطرس جلوی سجده کردن کرنیلیوس برایش را رد کرده و گفت: (برخیز! من نیز [مانند تو] یک انسانم).^(۲)

چیز مهمی که از این متون به چشم می‌خورد، سجده کردن در آن زمان بدین منظور نبود، که نوعی عبادت باشد بلکه نوعی احترام، بزرگی و اطاعت بود، چرا که ابراهیم برای احترام و تکریم بنی حث سجده کرد همان‌طور که در سفر پیرایش آمده: (پس ابراهیم برخاست، نزد اهل آن زمین، یعنی بنی حث تعظیم نمود).^(۳)

یعقوب و همسران و فرزندان نیز به عیسو بن اسحاق سجده کردند: (او قبل از همه پیش روی آنان رفت، و هفت مرتبه، رو به زمین نهاد سجده کرد تا به برادر خود رسید... آن‌گاه دو کنیز یا دو فرزند خود نزدیک شده، سجده کردند، سپس لیئه با فرزندان نزدیک شد سجده کردند، بعد از آن یوسف و راحیل نزدیک آمده و سجده کردند).^(۴)

موسی (علیه السلام) هم برای پدرزن خود سجده کرد: (سپس موسی برای استقبال پدر زن خود بیرون آمد، سجده کرد و او را بوسید).^(۵)

برادران یوسف نیز برای برادرشان سجده کردند: (برادران یوسف آمده، روی به زمین نهاده، او را سجده کردند).^(۶)

این مسئله و عادات را می‌توان جزء عبادات و رسوم بنی‌اسرائیل دانست. (بعد از وفات یهودا، سروران یهودا آمدند و پادشاه را سجده کردند).^(۷)

رد کردن این سجده توسط پطرس به خاطر این بود که سجود در نزد بت‌پرستان نوعی

۱- متی: (۲) ۱۱.

۲- اعمال: (۱۰) ۲۵.

۳- پیدایش: (۲۳) ۷.

۴- پیدایش: (۳۳) ۷-۳.

۵- خروج: (۱۸) ۷-.

۶- پیدایش: (۴۲) ۶-.

۷- کتاب دوم تاریخ ایام: (۲۴) ۷-.

عبادت محسوب می شده است.

همان طور که خداوند متعال در قرآن کریم به ملائکه دستور داد که برای آدم (علیه السلام) سجود کنند: ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾، (پس چون آن را درست کردم و در آن از روح خود دمیدم. همگی برای او سجده کنید).^(۱)

همان گونه که سید احمد الحسن (علیه السلام) بیان نمودند معنی این آیه یعنی: (از آدم اطاعت کنید و اوامر او را اجرا نمایید، چرا که خلیفه‌ی من است).^(۲)

و خداوند متعال فرمود: ﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ * إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾، (پس تمامی ملائکه سجده کردند مگر ابلیس استکبار ورزید و از کافران شمرده شد).^(۳)

شاید بعضی از مسیحیان می گویند که سجده برای عیسی (علیه السلام) با سجده برای غیر از او متفاوت است، پس به آنها می گوئیم: پس دلیل در مورد اختلافات پیش آمده است و در مورد متون سجود نیست، پس اگر این گونه که شما می گوئید باشد دلالت با این متون از درجه اعتبار ساقط می شود، و منتظر علت اختلافات شما هستیم تا علت آنها را بدانیم.

در آخر می گوئیم اگر سجده کردن برای کسی دلیل الوهیت آن است، ضرورتی ندارد که الوهیت این شخص سجده شده، الوهیتی مطلق باشد.

۳۷- به تولد عیسی (علیه السلام) از یک باکره استدلال کردند:

این تولد با این که معجزه‌ای خدایی بود دلیلی در آن نیست که الوهیت عیسی (علیه السلام) را از آن بفهمیم.

سؤال می کنم: مسیحیان در مورد خلقت آدم (علیه السلام) که از پدر و مادر به دنیا نیامده چه می گویند؟ آیا باید او را خداوند دانست؟ آیا پادشاه کاهن شهر سالیم که در زمان ابراهیم بود را اله می دانند؟ چرا که این پادشاه همان طور که پولس می گوید بدون پدر و مادر بود: (۱) این ملک صادق، هم پادشاه شهر «سالیم» بود و هم کاهن خدای بزرگ، زمانی که ابراهیم چندین پادشاه را شکست داده بود و به دیار خود باز می گشت، ملک صادق به استقبال او

۱- الحجر: (۲۹).

۲- الجهاد باب الجنه: ص (۵۶).

۳- ص: (۷۳-۷۴).

رفت و او را برکت داد، ابراهیم نیز از غنائم جنگی یک دهم را به او داد، معنی نام ملک صادق (عدل و انصاف) است، پس او «پادشاه عدل و داد» و در ضمن پادشاهی صلح‌جو بوده است. او فاقد پدر و مادر و اجداد بوده و زمانی نیز برای تولد و مرگش وجود نداشته است، از این نظر شبیه فرزند خدا است و کاهنی است همیشگی).^(۱)

در قرآن کریم در مورد آبتن شدن مریم (علیها السلام) و دلالت عیسی (علیه السلام) خداوند می‌فرماید:

﴿وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّيَدَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْفِيًّا * فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا * قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا * قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا * قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَعْثًا * قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَ لِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَ رَحْمَةً مِنَّا وَ كَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا * فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا * فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَ كُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا * فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا﴾^(۲)، (و

در این کتاب [سرگذشت] مریم را یاد کن هنگامی که از خانواده‌اش [در] مکان شرقی کناره گرفت* و جدا از آنان پوشش و پرده‌ای برای خود قرار داد. و ما روح خود را به سوی او فرستادیم، پس برای او [به صورت] بشری خوش‌اندام و معتدل نمودار شد. * مریم گفت: همانا من از تو به [خدای] رحمان پناه می‌برم، اگر پرهیزکار هستی [از من فاصله بگیر] * گفت: جز این نیست که من فرستاده پروردگار تو هستم برای آن که پسری پاک و پاکیزه به تو ببخشم * گفت: چگونه برای من پسری خواهد بود در حالی که نه هیچ بشری با من ازدواج کرده است و نه بدکاره هستم * گفت: چنین است [که گفتمی، ولی] پروردگارت فرموده است: این کار بر من آسان است و [فرزندی بدون ازدواج به او بخشیدن] برای این [است] که او را نشانه‌ای [از قدرت خود] برای مردم و رحمتی از سوی خود قرار دهیم؛ و این کار شدنی است * پس به عیسی حامله شد و به خاطر او در مکانی دور کناره گرفت * آن‌گاه درد زاییدن، او را به ناچار به جانب درخت خرما کشانید؛ [در آن حال] گفت: ای کاش پیش از این می‌مردم و یکسره از خاطره‌ها فراموش شده بودم * پس کودک از زیر [پای] او ندایش داد: غمگین مباش

۱- عبرانیان: (۷) ۳-۱.

۲- مریم: ۲۴-۱۶.

که پروردگارت از زیر [پای] تو نهر آبی پدید آورده است [تا بیاشامی و شستشو کنی]. خداوند نیز می‌فرماید: ﴿وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ﴾^(۱) (و آن [زن را یاد کن] که دامن خود را پاک نگه داشت، پس ما از روح خود در او دمیدیم و او و پسرش را نشانه‌ای [بزرگ از قدرت خود] برای جهانیان قرار دادیم). سید احمد الحسن (علیه السلام) می‌فرماید: (دمیدن یعنی رساندن نطفه نفس که متعلق به نفس است، به رحم مریم، و این نطفه‌ای غیر از نطفه‌ی مادی است که از طریق ازدواج کردن باید به رحم برسد، بلکه این نطفه، نطفه‌ای لطیف است که چهره و شکل انسان از آن درست می‌شود و این نطفه می‌تواند از هر مکانی دهان، یا بینی، یا شکم وارد شود، و این نطفه مادی نبود که بتوان به صورت مادی از تلقیح تشکیل آن جلوگیری کرد.

عیسی (علیه السلام) از مادر و بدون پدر به دنیا آمد در حالی که با آدم (علیه السلام) که بدون پدر و مادر به دنیا آمده بود فرق دارد. خداوند عیسی (علیه السلام) را در این عالم جسمانی از یک نطفه‌ی کامل خلق کرد، نطفه‌ای که خداوند متعال آن را در رحم مریم (علیه السلام) به صورت عادی و طبیعی، به وجود آورد، یا به عبارتی این نطفه‌ی کامل، تخمکی بوده که از تخمدان به وجود آمده به طوری که کامل بود و هیچ احتیاجی به تلقیح نداشته، بلکه محتاج پیوستن به نطفه‌ی نفس دارد که در بیشتر از یک‌جا این موضوع را بیان کردم، روح هم بعد از نطفه‌ی نفس وارد آن شد تا وسیله‌ای باشد برای اتصال نطفه‌ی نفس و نطفه‌ی کامل خلق‌شده‌ای که عیسی (علیه السلام) از آن خلق شد. در حالت طبیعی نطفه‌ی مادی از جسم تولید می‌شود که متصل به نطفه‌ی نفس است و نفس ملحق به نطفه‌ی نفسی می‌شود به طوری که نفس تقریباً در ماه چهارم آبتنی به نطفه‌ی نفسی ملحق می‌شود. اما در مسئله عیسی (علیه السلام) نطفه‌ای به نام نطفه جسمی وجود نداشته بود به همین دلیل روح به نطفه‌ی نفسی وارد شد تا آن را به تخمک کامل شده متصل کند [تخمک کامل شده‌ای که احتیاج به تلقیح ندارد] تا بعد از آن نفس متعلق به نطفه‌ی نفسی بتواند با این تخمک کامل اتصال برقرار کند و در نهایت اتصال به این جسم مخلوق جدید صورت گیرد مدت بارداری هم نه ماه بود ولی خداوند این بارداری و حمل را به صورتی خفیف و راحت و غیر واضح قرار داد بدین صورت بود که مردم نمی‌توانستند به خوبی تمیز و تشخیص دهند الا در

آخرین ساعات، به همین علت بود که [مریم] از محراب و مکان عبادت و خلوت خود با خداوند خارج شد ﴿فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَدَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا﴾^(۱) (پس او به عیسی باردار گردید، پس با حمل خویش خود را به مکان دور دستی کنار کشید).^(۲)

۳۸- به گفته‌هایی استدلال کردند نظیر: (۱۶) در واقع تمام هستی به وسیله‌ی عیسی مسیح (علیه السلام) به وجود آمد، یعنی هر آنچه در آسمان و بر زمین است، دیدنی و نادیدنی؛ عالم روحانی با فرمانروایان و تاج و تخت ایشان، و فرماندهان و بزرگانشان، همه به وسیله‌ی مسیح و برای جلال او آفریده شدند).^(۳) (خداوند همه را توسط عیسی (علیه السلام) خلق کرد).^(۴) و مطلبی که در مقدمه‌ی یوحنا آمده: (در جهان بود، و جهان، به وسیله‌ی او به وجود آمد، در حالی که جهانیان آن را نمی‌شناسند).^(۵) و متونی این چنین.

علی‌رغم وجود تشابه اولیه و نقطه‌های مبهم و غامض، این متون دال بر خلق شدن این جهان و همه‌ی موجودات آن توسط خداوند متعال هستند. و به هر حال در بحث‌های پیشین گفتیم که خداوند متعال ممکن است اختیاراتی را به بعضی از خلقش عطاء بفرماید و صلاحیت‌های بزرگی را به آنها بدهد که از جمله‌ی آنها می‌توان خلق کردن را نام برد، و نیز گفتیم با همه‌ی این صلاحیت‌ها و برتری‌ها نمی‌توان آنها را اله مطلق شمرد، بلکه تجلی صورت و تصویر خداوند در میان خلق هستند.

۳۹- به متن نامه‌ی پولس نیز استدلال کردند: (۱۶) واقعاً سخت است، رمز و راز خداترسی و تقوا اوست، زیرا او در یک جسد و روح پاک. خود را به ملائکه نشان داد، و مژده آمدن او در میان ملت‌ها اعلام شد؛ مردم جهان به او ایمان آوردند و او بار دیگر به جلال و شکوه خود در آسمان بازگشت).^(۶) در ابتدا و مقدمه‌ی این نامه آمده که: (از طرف من پولس، رسول و فرستاده‌ی عیسی مسیح (علیه السلام) که طبق حکم نجات‌دهنده‌ی ما خدا و رب و

۱- مریم: ۲۲.

۲- جواب المنیر: ج ۲ -

۳- نامه پولس به مسیحیان کولسی: (۱) ۱۷-۱۶.

۴- نامه پولس به مسیحیان افسس: (۳) ۹-

۵- یوحنا: (۱) - ۱۰.

۶- نامه ی پولس به تیموثاوس: (۳) - ۱۶-

امیدمان عیسی مسیح، برای این خدمت تعیین شده‌ام، به فرزند حقیقی‌ام در ایمان، تیموتائوس. از درگاه پدرمان خدا و رب ما عیسی مسیح (علیه السلام)، طالب فیض و رحمت و آرامش برای تو هستم).^(۱)

در جواب این شبهه سید احمد الحسن (علیه السلام) می‌فرماید: (اولاً باب اول این نامه صفتی غیر از ربوبیت به عیسی (علیه السلام) نمی‌دهد، و این صفتی است که اشکالی در وصف کردن نبی یا رسولی با این صفت نیست، چرا که آنها (علیهم السلام) تربیت‌کننده‌ی مردم بودند و بدین سبب ایشان والاترند از وصف شدن بدین صفت از پدری که بدین صفت خود را نام‌گذاری می‌کند و به (رب الاسره) مشهور می‌شود. در ضمن این باب مشخص کرد که این ارسال به وقوع نمی‌پیوندد مگر به دستور و امر خداوند، و عیسی (علیه السلام) مأمور بوده و دستورات و فرمان‌ها خداوندی را اجرا می‌کرد. این بدین معناست که خداوند بالاتر و داناتر از عیسی (علیه السلام) است.

این موارد ثابت می‌کند که عیسی (علیه السلام) محتاج به دیگری است، و در صفحه‌ی وجودش کاستی و نقصان وجود دارد و این مطالب بدین منظور نیست که وی (علیه السلام) کامل مطلق باشد، چرا که مخالف عقل و حکمت است که شخص کامل و مطلق، از غیر یعنی به جز خودش کمک خواسته و دست یاری دراز نماید؟!)

مواردی که در این باب آمده همان مطالبی است که در باب سوم نیز وارد شده، مقدمه و شروع این نامه را دیدم پس ظهور خداوند در جسد را باید این‌گونه فهمید که تماماً ظهوری است مثل ظهور و تجلی خداوند متعال در کلیه‌ی عوامل هستی.

بله خصوصیت و تفسیری که می‌توانیم از این گفته داشته باشیم، یعنی عیسی (علیه السلام) مثل (طلعت یا ظهور خداوند در ساعیر) است، یا به عبارتی عیسی (علیه السلام) یدالله و وجه الله و صوره الله است با این تفاوت که او بنده خلق شده است و خداوند متعال نیست، فرق زیادی بین حقیقت و تصویر آن وجود دارد، مثل فرق بین وجود داشتن شیء و وجود نداشتن شیء همان‌طور که قبلاً بیان کردیم، خداوند در جهان هستی تجلی پیدا کرد و در آن ظاهر شد و جهان هستی را نمایان کرد، این بدان معنی نیست که خداوند در آنها حلول کرده یا آن اشیاء لاهوت مطلق باشند حتی اگر نور آنها عظیم و زیاد باشد به هر حال موجود خلق شده است و نور این‌گونه

مخلوقات با ظلمت است، در نهایت بالاترین مرتبه و مقامی که یک انسان می‌تواند کسب نماید بودن او در میان خلایق به عنوان الله در خلق است).^(۱)

مسیح پیامبری مبعوث از سوی خداوند است که منزلتی مانند منزلت موسی و ابراهیم (علیهم السلام)

دارد:

حتی اگر از کلیه موارد آمده در عهد قدیم صرفه نظر کنیم مبنی بر این که این متون بدون جدل ثابت می‌کنند که خداوند متعال خالق خلق همان خداوند یکتا و بدون شریک است، (پس امروز بدان و در دل خود آن را نگاه‌دار که رب، خداوند است، بالا در آسمان و پایین بر روی زمین و دیگری نیست).^(۲) (بشنو ای، اسرائیل: رب، خدای ما، رب یکتایی است).^(۳)

می‌گوییم: در عهد جدید نیز اشارات و متونی وجود دارد که می‌توانیم از آنها یقین حاصل کنیم که مسیح (علیه السلام) چیزی از تصور عهد قدیم نسبت به خداوند عز و جل را تغییر نداده است. (پس عیسی (علیه السلام) جواب داد: سفارش اول این است که: ای قوم اسرائیل گوش کن، تنها خدایی که وجود دارد خداوند یکتا است).^(۴)

در حقیقت مسیح از جمله‌ی پیامبران برگزیده‌ی خداوند است که در امتداد انبیاء بنی اسرائیل آمده. متون زیادی در این باب به حد کثرت آمده است به طوری که سؤالات زیادی پیش می‌آید و شخص کنجکاو را حیران می‌نماید که چگونه جوابی برای آن بیابد. تنها جوابی که کسب می‌کند این است که عدم توجه مسیحیان به این متون پدیده‌ی جدیدی است که آنها به متون در مقرر کردن عقیده‌ی خود اعتماد نمی‌کنند، بلکه طبق عقیده‌ی مبهمی که از قبل برنامه ریزی شده حرکت کرده و به تأویل و تفسیر متون آن هم اکثراً برای نزدیک کردن و تقارب و توافق به عقیده‌ی خود به صورت عمد اقدام می‌کنند. در این جا چند سطر از متونی که خبر از پیامبر بودن عیسی (علیه السلام) از جانب خداوند را به ما می‌دهد را برای شما می‌آورم. متونی که از جانب کسانی که مسیح را لاهوت مطلق می‌دانند نادیده گرفته شده؟؟

۱- تفسیر سوره‌ی توحید: سید احمد الحسن (علیه السلام) ص (۹۱) به بعد.

۲- ستایش: (۴) - ۳۹-

۳- ستایش: (۶) - ۴.

۴- مرقس: (۱۲) - ۲۹.

شبیبه عیسی (علیه السلام) و مصلوب کیست؟ ۱۰۱

(هر که به نام من، این پسر کوچک را قبول نماید، مرا قبول کرده، و هر کس قبول کند، خدایی که مرا فرستاده را قبول کرده است).^(۱)

(چون من از آسمان آمده‌ام تا آنچه خدا می‌خواهد انجام بدهم نه آنچه من می‌خواهم یا مشیت من باشد).^(۲)

(گمان میرید که آمده‌ام تا تورات موسی و نوشته‌های سایر انبیاء را منسوخ کنم، من آمده‌ام تا آنها را تکمیل نمایم و به انجام برسانم).^(۳)

(هر که شما را پذیرفته است، و کسی که مرا پذیرفته در واقع خدایی را که مرا فرستاده، پذیرفته است).^(۴)

(هر که به خاطر من خدمتی به این کودک بکند، در واقع به من خدمت کرده است، و هر که به من خدمت کند، به پدرم که مرا فرستاده خدمت کرده است).^(۵)

(روح خداوند بر من است! خداوند مرا برگزیده تا مژده رحمت او را به بینوایان برسانم. او مرا فرستاده است تا رنج‌دیدگان را تسلی بخشم و رهایی را به اسیران، بینایی را به نابینایان اعلام نمایم و مظلومان را آزاد سازم).^(۶)

(سپس به شاگردان خود گفت: هر که شما را بپذیرد، مرا پذیرفته است، و هر که شما را رد کند، در واقع مرا رد کرده است، و هر که مرا رد کند، خدایی که مرا فرستاده، را رد کرده است).^(۷)

عیسی (علیه السلام) فرمود: (خوراک من این است که خواست خدا را به جا آورم و کاری را که به عهده‌ی من گذاشته است انجام دهم).^(۸)

(۲۳) تا همه به پسر احترام بگذارند، همان‌طور که به پدر احترام می‌گذارند، اگر به فرزند

۱- لوقا: (۹) ۴۷.

۲- یوحنا: (۶) ۳۸.

۳- متی: (۵) ۱۷.

۴- متی: (۱۰) ۴۰.

۵- مرقس: (۹) ۳۷.

۶- لوقا: (۴) ۱۸.

۷- لوقا: (۱۰) ۱۶.

۸- یوحنا: (۴) ۳۴.

احترام نگذارید، در واقع به پدری که او را فرستاده بی احترامی کرده‌اید، حق و حقیقت را به شما می‌گویم کسی که کلام مرا گوش دهد و به خدایی که مرا فرستاده ایمان بیاورد، زندگی جاوید دارد و هرگز به خاطر گناهانش بازخواست نخواهد شد بلکه از همان لحظه از نابودی نجات پیدا کرده و به زندگی جاوید خواهد پیوست.^(۱)

(من نمی‌توانم خود به خود کاری انجام دهم همان‌طور که می‌شنوم داوری و قضاوت می‌کنم، و از این جهت محاکماتی که من می‌کنم عادلانه است، زیرا مطابق میل و اراده‌ی پدری است که مرا فرستاده، نه مطابق میل خودم).^(۲)

(۳۶) ولی من شاهدی بزرگ‌تر از سخنان یحیی دارم و آن کارهایی است که می‌کنم، پدرم به من گفته است این کارها را بکنم و همین معجزه‌هاست که ثابت می‌کند که خدا مرا فرستاده است. ۳۷ خدا خود گواه من است، خدایی که هرگز او را ندیده‌اند و صدایش را نشنیده‌اند).^(۳)

(۳۹) و خدا از من می‌خواهد که حتی یک نفر از کسانی را که به من عطاء کرده است از دست ندهم، بلکه ایشان در روز قیامت به زندگی جاوید راه یابد؛ و من در روز قیامت او را زنده می‌کنم).^(۴)

(فقط کسی می‌تواند نزد من آید که پدرم خدا او را به سوی من جذب کند، و من در روز قیامت او را زنده خواهم ساخت).^(۵)

(من به قدرت پدرم خدا زندگی می‌کنم، هم آن‌که مرا به این دنیا فرستاد شخصی نیز که در من است، به قدرت من زندگی می‌کند).^(۶)

(۱۶) عیسی (علیه السلام) به ایشان فرمود: آنچه به شما می‌گویم، از فکر و نظر خودم نیست بلکه

۱- یوحنا: (۵) ۲۳.

۲- یوحنا: (۵) ۳۰.

۳- یوحنا: (۵) ۳۶.

۴- یوحنا: (۶) ۳۹.

۵- یوحنا: (۶) ۴۴.

۶- یوحنا: (۶) ۵۷.

شبیهِ عیسی (علیه السلام) و مصلوب کیست؟ ۱۰۳

از خدایی است که مرا فرستاده است. ۱۷ اگر کسی به راستی بخواهد مطابق خواست خدا زندگی کند، پی خواهد برد که آنچه من می‌گویم از خداست نه از خودم. ۱۸ کسی که نظر خود را بگوید، هدفش این است که مورد توجه قرار گیرد؛ ولی کسی که می‌خواهد خدا مورد تمجید و ستایش واقع شود، او شخص درستکار و بی‌ریایی است.^(۱)

۲۸ پس عیسی به هنگام موعظه‌ی خود در خانه‌ی خدا به مردم فرمود: شما البته مرا می‌شناسید و می‌دانید کجا متولد و کجا بزرگ شده‌ام. ولی من از طرف کسی آمده‌ام که شما او را نمی‌شناسید، او حقیقت محض است. ۲۹ من او را می‌شناسم برای این که از او هستم و اوست که مرا نزد شما فرستاد.^(۲)

(آن‌گاه عیسی (علیه السلام) به مریم فرمود: من فقط مدت کوتاهی در میان شما خواهم بود. پس از آن، نزد فرستنده‌ی خود باز خواهم گشت).^(۳)

(اگر نیز چنین کنم، قضاوت من کاملاً درست است، چون من تنها نیستم، بلکه «پدری» که مرا فرستاد، با من است).^(۴)

(درباره‌ی من هم دو نفر شهادت می‌دهند، یکی خودم و دیگری «پدرم» که مرا فرستاد).^(۵)

(خیلی چیزها دارم و می‌توانم آن‌ها را بگویم و شما را محکوم کنم. لکن کسی که مرا فرستاده حقیقت محض است، و من چیزی که از او شنیده‌ام این چیزها را به مردم می‌گویم).^(۶)

(کسی که مرا فرستاده است با من است و مرا تنها نگذاشته، زیرا همواره کارهای پسندیده‌ی او را به جا می‌آورم).^(۷)

(عیسی (علیه السلام) فرمود: اگر خداوند پدر شما بود، مرا دوست داشتید. چون من از جانب خدا

۱- یوحنا: (۷) ۱۶.

۲- یوحنا: (۷) ۲۸.

۳- یوحنا: (۷) ۳۳.

۴- یوحنا: (۸) ۱۶.

۵- یوحنا: (۸) ۱۸.

۶- یوحنا: (۸) ۲۶.

۷- یوحنا: (۸) ۲۹.

نزد شما آمده‌ام. من خودسرانه نیامده‌ام بلکه خدا مرا پیش شما فرستاده است.^(۱)

(من باید به سرعت و تا روز است وظیفه‌ای را که فرستده‌ی من به عهده‌ام گذاشته است انجام دهم زیرا وقت کمی تا شب باقی نمانده و در آن کسی نمی‌تواند کاری انجام دهد. ۵ من تا وقتی که در این جهان هستم، به آن نور می‌بخشم!).^(۲)

(۴۴ عیسی (علیه السلام) با صدای بلند به مردم گفت: کسی که به من ایمان دارد، نه تنها به من ایمان آورده، در واقع به کسی که مرا فرستاده ایمان آورده، ۴۵ چون آن که مرا دید، گویی فرستده‌ی مرا دیده).^(۳)

(۴۹ این سخنان از من نیست، بلکه پدری که مرا فرستاده است به من سفارش‌هایی نموده که چه بگویم و در مورد چه چیزی سخن بگویم).^(۴)

(حق و حقیقت را به شما می‌گویم: هر کس فرستاده‌ی مرا بپذیرد، مرا پذیرفته است، و آن که مرا بپذیرد، کسی که من را فرستاده است را پذیرفته).^(۵)

(اگر کسی مرا دوست نداشته باشد، کلام مرا اطاعت نخواهد کرد، سخنانی که می‌شنوید از من نیست، بلکه از پدری است که مرا فرستاده است).^(۶)

(زیرا آن‌ها تمام این چیزها را با شما انجام خواهند داد، آن هم به خاطر اسم و نام من چون آن‌ها کسی که مرا فرستاده را نمی‌شناسند).^(۷)

(ولی اکنون نزد کسی می‌روم که مرا فرستاده، اما گویی هیچ یک از شما از من سؤال نمی‌کند، که به کجا می‌روی؟).^(۸)

(عیسی (علیه السلام) به آن‌ها گفت: هم‌چنین سلام برای شماست، همان‌طور که پدر مرا فرستاده من

۱- یوحنا: (۸) ۴۲.

۲- یوحنا: (۹) ۴.

۳- یوحنا: (۱۲) ۴۴.

۴- یوحنا: (۱۲) ۴۹-

۵- یوحنا: (۱۴) ۲۴-

۶- یوحنا: (۱۶) ۵-

۷- یوحنا: (۱۷) ۳-

۸- یوحنا: (۱۳) ۲۰-

شبهه عیسی (علیه السلام) و مصلوب کیست؟ ۱۰۵

نیز شما را می فرستم).^(۱)

(و زندگی جاوید از این راه به دست می آید، که تو را که خدای واقعی و بی نظیر هستی و عیسی (علیه السلام) مسیح را که فرستاده‌ای را بشناسند).^(۲)

(سخنی که به من دادی را به آن‌ها دادم) و (و من سخنان تو را به آن‌ها دادم).^(۳)

به نظر شما وظیفه‌ی پیامبر تعبیر از رسانیدن پیام و تبلیغ رسالتی را که به دوش کشیده چه می‌تواند باشد؟

حتی اگر متون دیگری هم وجود داشته باشد، ولی به این مقدار اکتفا می‌کنیم، الان دوست دارم متون و دلایلی را که عهد قدیم [تورات] وجود دارد را برای شما بیاورم، متونی که مشخص می‌کنند منظور از رسالت عیسی (علیه السلام)، همان منظور و هدف رسالت موسی (علیه السلام) است و فرقی بین دو رسالت وجود ندارد.

(۹) پس الان استغاثه بنی اسرائیل نزد من رسید، و نیز ظلمی را که مصریان بر ایشان می‌کنند را دیده‌ام. ۱۰ سپس اکنون بیا تا تو را نزد فرعون بفرستم، و قوم من، بنی اسرائیل را از مصر بیرون آوری، ۱۱ موسی به خدا گفت: من کیستم که نزد فرعون بروم و بنی اسرائیل را از مصر بیرون آورم؟ ۱۲ سپس گفت: البته با تو خواهم بود و علامتی که من تو را فرستادم، این باشد که چون قوم را از مصر بیرون آوردی، خدا را بر این کوه عبادت خواهید نمود. ۱۳ سپس موسی به خدا گفت: اینک چون من که به نزد بنی اسرائیل برسم، و به ایشان بگویم، خدای پدران شما مرا نزد شما فرستاد. ۱۵ خدا نیز به موسی گفت: به بنی اسرائیل چنین بگو: یهوه خدای پدرانتان است، خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب من را نزد شما فرستاد، این اسم من تا ابد الابد است و این ذکر من است از دورانی تا دورانی دیگر).^(۴)

و در آخر دوست دارم این متون را در دسترسی شما خواننده‌ی محترم قرار دهم، تا یقین حاصل کنید که معاصران و شاگردان عیسی (علیه السلام) او را به چشم یک پیامبر مثل پیامبران بنی اسرائیل می‌دیدند:

۱- یوحنا: (۱۵) - ۲۱-

۲- یوحنا: (۲۰) - ۲۱-

۳- یوحنا: (۱۷) - ۸- و ۱۴.

۴- خروج: (۳) ۹.

(۱۳) در همان روز، دو نفر از آنها به دهکده‌ی (عمواس) می‌رفتند که با اورشلیم شصت غلوه [حدود ۱۰ کیلومتر] فاصله داشت. ۱۴ [در راه] در مورد همه‌ی این حوادث با یکدیگر گفتگو می‌کردند، ۱۵ و در حالی که آن دو مشغول گفتگو و سخن گفتن با یکدیگر بودند، عیسی (علیه السلام) به آنها نزدیک شد و با آنها همراه شد، اما خدا نگذاشت که آنها با چشمانشان او را بشناسند. ۱۷ [عیسی (علیه السلام)] به آن دو نفر گفت: این چه سختی است که با یکدیگر بحث می‌کنید، در حالی که غمناک و اندوهگین هستید؟ ۱۸ کسی که «کلیوباس» نام داشت به او گفت: تو باید در اورشلیم تنها کسی باشی که از وقایع این چند روزه بی‌خبر مانده‌ای؟ ۱۹ [عیسی (علیه السلام)] به آنها گفت: کدام وقایع؟ آن دو گفتند: وقایعی که برای عیسی ناصری اتفاق افتاد او انسان نبی و توانایی بود، اعمال و معجزه‌هایی که انجام می‌داد، مورد توجه خدا و مردم بود. (۱)

این دو نفر از مریدان و پیروان و مؤمنین به عیسی (علیه السلام) بودند که می‌گویند وی پیامبر است، لازم به ذکر است که این حادثه بعد از مصلوب شدن عیسی (علیه السلام) بود، کجای این متن از الوهیت مطلق و تثلیث ادعاشده، سخن گفته شده است؟
 طبعاً این چیزی نیست که عیسی (علیه السلام) آنها را بدان تعلیم داده بلکه این مسئله پدیده‌ای تازه است که بعداً به وجود آمد.

(۵۴) عیسی (علیه السلام) به وطن خود [ناصره] باز گشت و در عبادتگاه‌ها به تعلیم مردم پرداخت. مردم از این همه حکمت و معجزه‌ای که از او می‌دیدند در حیرت افتادند و گفتند: ۵۵ چگونه چنین امری امکان دارد؟ او پسر یک نجار است. مادرش مریم را می‌شناسیم، برادرانش نیز یعقوب و یوسف و شمعون و یهوذا می‌باشند. ۵۶ خواهرانش نیز همین‌جا زندگی می‌کنند. سپس این چیزها را از کجا آموخته است؟ ۵۷ به این ترتیب به سخنانش اعتنایی نکردند. پس عیسی (علیه السلام) به ایشان گفت: «پیامبر همه‌جا مورد احترام مردم است، جزء در وطن خود و بین هم‌وطنان خویش» ۵۸ از این‌رو، به علت بی‌ایمانی ایشان، معجزات زیادی در آن‌جا به عمل نیاورد. (۲)

۱- لوقا: (۲۴) - ۱۳.

۲- متی: (۱۳) - ۵۴.

شبیهِ عیسی (علیه السلام) و مصلوب کیست؟ ۱۰۷

(۴) عیسی (علیه السلام) به ایشان فرمود: «پیامبر را همه‌جا گرمی می‌دارند، مگر در شهر خود و میان خویشاوندان و خانه‌ی خویش». (۱)

حتماً کسی که کلام عیسی (علیه السلام) را می‌شنود، درک می‌کند که وی در مورد خود می‌گوید: من پیامبر هستم و اله مطلق نیستم، یوحنا نیز این درک و فهم را تأیید می‌نماید:

(۴۳) بعد از دو روز، عیسی (علیه السلام) از آن‌جا به ایالت جلیل رفت، ۴۴ چون همان‌طور که خود می‌گفت: «پیغمبر همه‌جا مورد احترام مردم است، جز در دیار خویش». (۲)

(۴۵) وقتی کاهنان اعظم و فریسیان [سران مذهبی] متوجه شدند که عیسی (علیه السلام) درباره‌ی آن‌ها سخن می‌گوید، ۴۶ تصمیم گرفتند او را بکشند، اما از مردم ترسیدند، زیرا همه عیسی (علیه السلام) را پیغمبر می‌دانستند. (۳)

فریسیان می‌دانستند که مردم به چشم پیامبر بودن به عیسی (علیه السلام) می‌نگریستند، و این مطلب را متی می‌دانست، و اگر متی چیزی از فریسیان در مورد الوهیت مطلق یا مشابه آن در مورد عیسی (علیه السلام) می‌شنید، بی‌درنگ و بی‌تردید آن را در گفته‌ها و متون خود قید می‌کرد.

(۱۱) در روز بعد، عیسی (علیه السلام) با شاگردان خود به شهری به نام نائین رفت و مانند همیشه، گروه بزرگی از مردم نیز همراه او بودند. ۱۲ وقتی به دروازه شهر رسیدند، دیدند که جنازه‌ای را می‌برند. جوانی که تنها پسر یک بیوه‌زن بود، مرده بود. بسیاری از اهالی آن شهر، با آن زن عزاداری می‌کردند. ۱۳ وقتی رب آن مادر داغ دیده را دید، دلش به حال او سوخت و فرمود: «گریه نکن!» ۱۴ سپس نزدیک تابوت رفت و دست بر آن گذارد. کسانی که تابوت را می‌برند، ایستادند. عیسی (علیه السلام) فرمود: «ای جوان، به تو می‌گویم، برخیز!» ۱۵ بلافاصله آن جوان برخاست و نشست و با کسانی که دور او را گرفته بودند مشغول گفتگو شد! به این ترتیب عیسی (علیه السلام) او را به مادرش باز گردانید. ۱۶ تمام کسانی که این معجزه را دیدند، با ترس و احترام، خدا را شکر کرده، می‌گفتند: «نبی بزرگی در میان ما ظهور کرده است! خداوند به یاری مردمش آمده است». (۴)

۱- مرقس: (۶)-۴.

۲- یوحنا: (۴)-۴۳.

۳- متی: (۲۱)-۴۵.

۴- لوقا: (۷)-۱۱.

اهالی شهر نائین عیسی (علیه السلام) را به عنوان پیامبری بزرگ می‌شناختند، پس در نظر کسی که او را می‌شناخت عیسی (علیه السلام) پیامبری بزرگوار بود، و حتماً اگر فهمانیدن مردم به این که او اله مطلق است جزء رسالت وی می‌بود، این مطلب را حتماً به آن‌ها گوشزد کرده و اعتقادات آن‌ها را تصحیح می‌نمود.

(۷) وقتی که هیروُدُس حکمران جلیل خیر معجزات عیسی (علیه السلام) را شنید، نگران و پریشان شد، زیرا بعضی درباره‌ی عیسی (علیه السلام) می‌گفتند که او همان یحیای تعمیددهنده است، که زنده شده است، ۸ عده‌ای دیگر نیز می‌گفتند که او همان ایلیا است که ظهور کرده و یا یکی از پیغمبران قدیمی است که زنده شده است... ۹ اما هیروُدُس می‌گفت: «من خود سر یحیی را از تنش جدا کردم) سپس این دیگر کیست که این داستان‌های عجیب و غریب را درباره‌اش می‌شنوم!» از این رو مشتاق بود که عیسی را ملاقات کند.^(۱)

حداقل می‌توانیم بگوییم مسئله‌ای که در جلسه‌ی هیروُدس مورد تحلیل و بررسی و رأی‌گیری قرار گرفت این بود که: در نظر مردم واضح است که عیسی (علیه السلام) پیامبری بیش نیست.

(۱۴) وقتی مردم این معجزه بزرگ را دیدند گفتند: حتماً این همان پیغمبری است که برای مردم جهان آمد! « ۱۵ وقتی عیسی (علیه السلام) دید که مردم می‌خواهند او را به زور برند و پادشاه کنند، از ایشان جدا شد و تنها بالای کوهی رفت).^(۲)

مسیحیان برای اثبات الوهیت مطلق عیسی (علیه السلام) به معجزات و کراماتی که از دست وی ظاهر شد، استدلال می‌کنند، معاصران عیسی (علیه السلام) که از یهود هم بودند به این استدلال جواب می‌دهند که: که پیامبران معجزاتی را انجام می‌دهند و تاریخ از معجزات انبیای بنی‌اسرائیل سرشار است.

حتی شخص کوری که اکنون قصه آن را می‌شنویم، این حقیقت که انبیاء معجزاتی انجام می‌دهند را شنیده بود: (۱۳) شخص که از قبل کور بود [کور مادرزاد] را نزد فریسیان بردند، عیسی (علیه السلام) این کور را ۱۴ روز شنبه شفا داد موقعی که گل درست کرد و کور چشمانش را

۱- لوقا: (۹)-۷.

۲- یوحنا: (۶)-۱۴.

شبهه عیسی (علیه السلام) و مصلوب کیست؟ ۱۰۹

گشود. ۱۵ فریسیان جریان بینا شدن را از او پرسیدند. او نیز گفت: عیسی گل بر چشماتم مالید و چشم‌هایم را شستم، سپس بینا شدم، ۱۶ بعضی از فریسیان گفتند: این انسان از جانب خداوند نیست زیرا حرمت روز شنبه را نگاه نداشت، دیگران گفتند: ولی چگونه یک شخص گناه کار می‌تواند چنین معجزاتی بکند؟ سپس بین آنها اختلاف افتاد. ۱۷ آن‌گاه [فریسیان] به آن مردی که قبلاً کور بود گفتند: تو خود در مورد این شخصی که چشمانت را بینا ساخت چه می‌گویی؟ جواب داد: او پیغمبر است! (۱)

طبعاً یهود کلام و سخن کور شفا یافته را، را قبول نکردند و رغبتی نیز در این نداشتند که مردم به عیسی (علیه السلام) ایمان بیاورند و او را پیامبر بدانند، به همین جهت بود که با کور شفا دیده به جدال و رد و بدل کلامی پرداختند.

(۱۸) یهود [سران قوم] که باور نمی‌کردند او کور بود، سپس بینا شد، پدر و مادرش را خواستند. ۱۹ از ایشان پرسیدند: «این پسر شماست؟ آیا درست است که کور به دنیا آمده است؟ در این صورت چطور چشمانش باز شد؟ ۲۰ پدر و مادرش جواب دادند: بلی، این پسر ماست و کور هم به دنیا آمده است. ۲۲ ولی نمی‌دانیم چطور چشمانش بینا شد و نمی‌دانیم چه کسی این کار را برایش کرده است. از خودش پرسید، چون بالغ است و می‌تواند همه چیز را بگوید». ۲۲ پدر و مادر او از ترس یهود [سران قوم] چنین گفتند، چون ایشان اعلام کرده بودند که هر که بگوید عیسی (علیه السلام) همان مسیح است، او را از تمام مزایای جامعه محروم خواهند کرد. ۲۳ به همین دلیل بود که پدر و مادرش گفتند: از خودش پرسید، چون بالغ است. ۲۴ [فریسیان] دوباره او را خواستند و گفتند: «خدا را تمجید کن نه عیسی (علیه السلام) را، چون ما خوب می‌دانیم که عیسی (علیه السلام) آدم شیادی است». ۲۵ جواب داد: «من نمی‌دانم که او خوب است یا بد، فقط می‌دانم که کور بودم و حالا می‌توانم بینم».

۲۶ دوباره از او پرسیدند: «خوب عیسی با تو چه کرد؟ چطور چشمانت را باز کرد؟»

۲۷ جواب داد: من که به شما گفتم ولی نشنیدید. چرا می‌خواهید دوباره تعریف کنم؟ آیا شما هم می‌خواهید شاگرد او بشوید؟ ۲۸ [فریسیان،] او را دشنام داد گفتند: «تو خودت شاگرد او هستی ما شاگردان موسی هستیم. ۲۹ ما می‌دانیم که خدا با موسی [رودررو] سخن

گفت، اما درباره‌ی این شخص هیچ چیز نمی‌دانیم».^(۱)

طبعاً اگر عیسی (علیه السلام) می‌گفت یا از دور اشاره‌ای می‌کرد که من اله مطلق هستم، در این صورت بود که این مسئله سلاح مهمی در دست یهودیان قرار می‌گرفت تا علیه و ضد عیسی (علیه السلام) دشمنی ناجردانه خود را ادامه دهند.

به نظر شما اگر به مردم گفته می‌شد که: (این مرد ناصری، ادعا می‌کند که خدا است) چه حالی به آن‌ها دست می‌داد؟

زیرا همان‌طور که اناجیل برای ما نقل می‌کنند: سران یهود جنگ سختی با عیسی (علیه السلام) داشتند و یک لحظه از استخدام سلاح دروغ برای رو در رویی با عیسی (علیه السلام) چشم‌پوشی نمی‌کردند، چه برسد به غیر از آن؟

بلکه سران یهود همیشه و در همه حال مواظب و مراقب دهان عیسی (علیه السلام) بودند، تا شاید کلمه‌ای بر زبان وی جاری شود، تا بتوانند از این کلمه بر ضد وی استفاده نمایند. عیسی (علیه السلام) هم از این شیطنت آن‌ها کاملاً هوشیار بود.

اگر متن بعدی را مطالعه کنیم خواهیم فهمید که چقدر سران یهود در تلاش بودند تا کلمه‌ای یا کلام متشابهی از عیسی (علیه السلام) بشنوند تا بتوانند با شیطنت خود معنی و تفسیر آن را تغییر داده و عیسی (علیه السلام) را به وسیله‌ی آن در پیشگاه مردم محکوم نمایند.

(۲۲-۲۳ زمستان بود و عیسی به هنگام جشن سال‌گرد بنای خانه‌ی خدا در اورشلیم بود و در «تالار سلیمان» در خانه‌ی خدا، قدم می‌زد. ۲۴ سران قوم یهود دور او را گرفتند و پرسیدند: «تا به کی می‌خواهی ما را در شک و تردید نگاه داری؟ اگر تو همان مسیح هستی، روشن و واضح به ما بگو». ۲۵ عیسی (علیه السلام) جواب داد: «من قبلاً به شما گفتم ولی باور نکردید. معجزه‌هایی که به نام [قدرت] پدرم می‌کنم، برای من گواهی می‌دهد. ۲۶ اما شما به من ایمان نمی‌آورید، زیرا جزء گوسفندان من نیستید. ۲۷ گوسفندان من صدای مرا می‌شناسند، من نیز ایشان را می‌شناسم و آن‌ها به دنبال من می‌آیند. ۲۸ من به ایشان زندگی جاوید می‌بخشم تا هرگز هلاک نشوند هیچ‌کس نیز نمی‌تواند ایشان را از دست من بگیرد. ۲۹ چون پدرم ایشان را از دست پدرم بگیرد. ۳۰ من و پدرم یکی هستیم. ۳۱ باز سران قوم سنگ‌ها

برداشتند تا او را بکشند. ۲۲ عیسی (علیه السلام) فرمود: به امر خدا [برای کمک به مردم]، معجزه‌های بسیار کرده‌ام، برای کدام یک از آن معجزه‌ها می‌خواهید مرا سنگ باران کنید؟

۲۳ سران قوم جواب دادند: «ما به خاطر کفری که می‌گویی می‌خواهیم تو را سنگ‌باران کنیم، نه برای کارهای خوبت. چون تو یک انسانی ولی ادعای خدایی می‌کنی» ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ «مگر در تورات شما نوشته نشد. «شما خدایان هستید»؟ حال اگر کتاب آسمانی که غیر ممکن است مطالب نادرستی در آن باشد، به کسانی که پیغام خدا به ایشان رسیده است، می‌گوید که خدایان هستند، آیا کفر است کسی که خدا او را تقدیس کرد و به جهان فرستاد، بگوید من فرزند خدا هستم؟ ۳۷ اگر معجزه پدرم را انجام ندهم، به من ایمان نمی‌آورید ۳۸ ولی اگر انجام دهم باز نمی‌توانید به خود من ایمان بیاورید، لاقلاً به معجزاتم ایمان آورید تا بدانید که «پدر» در وجود من است و من در وجود او هستم»^(۱).

همان‌طور که از متن معلوم و واضح است عیسی (علیه السلام) نگفت که من اله هستم. ولی به پیامبر بودن خود از جانب خداوند اشاره می‌کرد، و هدف او همان هدف خداوند بوده، در واقع وی هدفی را دنبال می‌کرد که نتیجه‌ی آن انجام کارهایی بود که خداوند را راضی و خشنود می‌کرد. (من و پدر یکی هستیم).

ولی چون ذات خبیثی داشتند، کلام او را تحریف نمودند و به زعم خویش می‌گفتند: عیسی (علیه السلام) مدعی الوهیت است، در عوض عیسی (علیه السلام) به آن‌ها مجالی نمی‌داد تا مردم را گمراه سازند، بلکه به چیزی که در کتاب‌هایشان آمده به آن‌ها احتجاج می‌نمود و به‌وضوح آشکار ساخته بود که هدفش، یکسانی هدف و کارهایی نیک است، نه غیر آن.

به نظرم فهم و درک مسیحیان از کلمات عیسی (علیه السلام) امتداد درک و فهم یهودیان است زیرا هر دو گروه خواهان تحریف هستند، با این تفاوت که یهود با تحریف کلام عیسی (علیه السلام) قصد محاربه و ریشه‌کن کردن دعوت عیسی (علیه السلام) را داشتند، ولی مسیحیان با تحریف کلام عیسی (علیه السلام)، در نظر خود کار پسندیده‌ای انجام می‌دهند.

عجب کلام عیسی (علیه السلام) در نظر خود یعنی بشارتی را که موسی (علیه السلام) در مورد پیامبری که از برادران آن‌ها خواهد آمد را به عیسی (علیه السلام) نسبت می‌دهند، با این وجود آن‌ها عیسی (علیه السلام) را

به پیامبر بودن مثل موسی قبول ندارند!!

(۱۵) پروردگار، هدایت، نبی را از میان تو از برادرانت، مثل من برای تو مبعوث خواهد گردانید، او را بشنوید ۱۶ موافق هر آنچه در حوریب در روز اجتماع از پروردگار، خدای خود مسألت نمود، مبادا بمیرم، ۱۷ خداوند به من گفت: آنچه گفتند نیز از میان برادران ایشان مثل تو مبعوث خواهم کرد و کلام را به دهانش خواهم گذاشت و هر آنچه به او امر فرمایم به ایشان خواهم گفت. ۱۹ و هر کسی که سخنان مرا که او به اسم من گوید را نشنود، من او را مطالبه [بازخواست] خواهم کرد.^(۱)

در آخر فکر نکنم انصاف باشد کسی اناجیل را طبق عقیده‌ی تعیین شده قبلی فقهای مسیحیت بخواند. در صورتی که اگر صحیح خوانده و تفسیر شود در واقع همان آیات قرآن کریم را بر زبان جاری می‌سازد، آیتی که می‌فرماید:

﴿مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَأَنَّا يَاكُلَانِ الطَّعَامَ
انظُرْ كَيْفَ تَبَيَّنَ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ انظُرْ أَتَىٰ يُؤْفَكُونَ﴾.^(۲) (مسیح، فرزند مریم جز فرستاده‌ای نیست، که پیش از او نیز فرستادگانی گذشته‌اند. و مادر او زنی بسیار راست‌گو و درست‌کار بود. هر دو طعام می‌خوردند. بنگر که چگونه ما آیات را برای ایشان تبیین می‌کنیم، سپس بنگر که آن‌ها چگونه افک [تهمت] می‌بندند؟!).

مسیحیت به ملکوتی که فرا خواهد رسید بشارت می‌دهد:

عیسی (علیه السلام) برای منسوخ کردن یا از بین بردن شریعت قبلی که موسی (علیه السلام) و انبیاء پیشین آن را آورده‌اند نیامده، او در این مورد می‌فرماید: (گمان میرید که آمده‌ام تا تورات موسی و نوشته‌های سایر انبیاء را منسوخ کنم، من آمده‌ام تا آن‌ها را تکمیل نمایم و به انجام رسانم).^(۳) حتی عیسی (علیه السلام) مطالب و متونی که در عهد قدیم آمده بود را بدون کم و کاست بر زبان جاری و تکرار می‌نمود.

۱- ستایش: (۱۸)-۱۵-

۲- المائده: ۷۵.

۳- متی: (۵)-۱۷-

(۲۸) یکی از کاتبان [علمای مذهبی] که آنجا ایستاده بود و به گفت‌وگوی ایشان گوش می‌داد، وقتی دید عیسی (علیه السلام) چه جواب خوبی به آنان داد، پرسید: «از تمام احکام خدا، کدام از همه مهم‌تر است؟» ۲۹ عیسی (علیه السلام) جواب داد: «آن که می‌گوید: ای قوم اسرائیل گوش کن، تنها خدایی که وجود دارد خداوند ماست».^(۱)

این مطلب در واقع همان مطلب آمده در سفرستایش است: (ای قوم اسرائیل گوش کن، تنها خدایی که وجود دارد خداوند ماست).^(۲)

در حقیقت خواندن انجیل موضوعات جدیدی را مقابل خواننده قرار می‌دهد، آن هم غیر از آن چیزی که فقها و لاهوتیان مسیحیت بیان کرده‌اند، در حدی که می‌توان گفت، این موضوعات، موضوعاتی هستند که اذهان فقهایی مسیحیت را به خود مشغول کرده و تمام و کمال با واقعیت انجیل فاصله دارند.

بله، ممکن است خواننده انجیل سرنخ‌های خیالی پیدا کند، که حقیقت انجیلی را به ادبیات مسیحیت، پیوند می‌دهند، ولی باید مد نظر داشته باشد، عالم و جهان موهومی که این تصور را در ذهن خواننده ایجاد می‌کند تا در نصوص و متون انجیل مطالب عمیقی وجود دارد و کسی بر آنها دست نمی‌یابد مگر اشخاصی متبحر و فهمیده‌ای که در عمق مسائل دقت نظر داشته باشند، سترگ‌ترین فلسفه نگاران، کسانی که - به زعمشان - به وسیله‌ی روح‌القدس تسدید می‌شوند.

تفکراتی این‌چنین به سرعت از هم می‌پاشند تا دست‌آخر کار بدان‌جا برسد که عدم قرائت صحیح متون منجر به توصیف نادرستی از متون خواهد شد، وصفی که حاصل عقول آنها است و مملو از فرهنگ‌هایی به‌دور از حقیقت اصلی متون.^(۳)

مسئله‌ای که خواننده‌ی متون انجیل را مجبور می‌سازد تا راهبری برای جنبش هوشیاری خود باشد جریان فکری تأسیس‌شده‌ی فقهایی مسیحیت است که مانند انگل‌های عقلی هستند، که

۱- مرقس: (۱۲) - ۲۸.

۲- ستایش: (۶) - ۴.

۳- آیا به‌صورت تصادفی است محل به دنیا آمدن ستاره‌ی نظریه تثلیث شهر اسکندریه باشد، شهری که با نظریه‌ها فلسفه‌های افلاطون آمیختگی دارد؟

کار آن‌ها تخریب سیستم معرفت و شناخت برای جایگزینی خود آن‌ها است. آری ممکن است خواننده به سادگی به سرشت مسیحیت انجیلی هدایت گردد، البته آن هم تا وقتی که توصیه‌هایها و انحرافات گمراه بیان‌شده‌ی فقهای مسیحیت را کنار زده باشد، عقاید و توصیه‌هایی که در خواندن انجیل از قدیم آن هم در اتاق تاریک مقرر گردیده، جا و مکانی که غیر ممکن است در آن دنبال نتیجه‌ای گشت یا به هدفی رسید. آن‌هم هدف قدیمی که مؤسسه‌ی کهنوتی مسیحیان آن را به تصویب رسانده و مقرر کرده‌اند. قرائت من به گونه‌ای بود که این مسئله را همیشه برایم تکرار می‌کرد: عیسی (علیه السلام) به ملکوتی که فرا خواهد رسید، مژده و بشارت می‌دهد.^(۱)

به جرأت می‌توانم بگویم، چشم خواننده نمی‌تواند این موضوع را نادیده بگیرد، و آن موضوع جوهر اصلی دعوت عیسی (علیه السلام) است، ولی حتی اگر از این منظر نیز به موضوع نگاه کرده باشیم خواننده خواهد دید، ادبیات مسیحیت کار خود را بر اساس منحرف نمودن وضوح مسئله. آن هم جهت کسب مصلحت عقیده‌ی سابق یادشده خود برنامه‌ریزی کرده‌اند.

این موضوع که یکی از مهم‌ترین سرخ‌های وصل بین مسیحیت و حرکت انبیاء سابق به شمار می‌رود، دیگر موضوع و مسئله‌ای مهم و اصلی به شمار نمی‌رود.

می‌گویم: این موضوع دیگر [بشارت مسیحیت به ملکوتی که فرا خواهد رسید] تعبیر مناسبی از نقشه و هدف الهی در مورد مسیر واقع بشری در روی زمین به شمار نمی‌رود، زیرا ادبیات مسیحیت این مسئله و موضوع را به جهانی توهمی و خیالی کوچ داده‌اند، آن‌هم به خاطر مستقر کردن عقیده مسیحیت حتی اگر این عقیده پر رمز و راز و گنگ و محصور باشد. سپس اگر خواسته باشیم مسیحیت را خوب درک کنیم، باید مسائل را به صورت صحیح و غیر وارونه بخوانیم، و این مهم و مقصد تنها از یک‌راه به دست می‌آید و آن‌هم قرار دادن

۱- موضوعات دیگری مثل دشمنی سرسخت با علماء یهود و برخورد کردن مردم یهود و رهایی بیداری دینی مردم از دید و فهم مادی تحریف شده شرعیت، وجود داشت. این موضوعات برای کسی که از عهد قدیم اطلاع دارد، مستمر بودن تلاش‌های پیامبران پیشین توسط عیسی (علیه السلام) را به تصویر می‌کشد، این چنین شخصی علاوه بر شناخت مسیحیت، بشارت داده شده به ملکوت را نیز تشخیص می‌دهد، و این همان مقدمه‌هایی است که در مسئله [بشارت به ملکوت داده شده]، ولی همان‌گونه که بیان شد، این مسئله مقدمه‌هایی قوی را به ثمر رسانیده است.

متون انجیل به عنوان رهبر و اصل جهت هدایت شدنمان است، نه این که ما رهبر و راهنمای انجیل باشیم و آن را طبق هوای نفس خویش ترجمه، تفسیر و تأویل کنیم.

پس بهتر است که از اول و به طور صحیح شروع نماییم، به طوری که اصل انجیل را جلوی روی خود قرار دهیم و بگذاریم تا متون انجیل دست ما را گرفته و به هدف اصلی برساند- با یکدیگر محوریت ملکوتی که فرا خواهد رسید را مدنظر داشته باشیم، زیرا بعد از شهادت یحیای تعمیددهنده،^(۱) عیسی (علیه السلام) مسئولیت خود را آغاز کرد و شعاری که محور حرکت خود را مشخص می کرد را سر داد: (۷ عیسی (علیه السلام) از آن روز به بعد، به اعلام پیغام خدا پرداخت و می گفت: «از گناهان خود توبه نمایید و نزد خدا بازگشت کنید، زیرا ملکوت خدا نزدیک شده است.»^(۲)

از آن زمانی که یحیی تعمید دهنده را به طاغوت آن زمانه یعنی هیروود تسلیم کردند، و اگر به انجیل متی توجه کرده باشیم خواهیم دید یوحنا همان کلماتی که عیسی (علیه السلام) بعد از این حادثه بر زبان جاری می کرد را بیان می نماید: (... در آن روزها یحیی تعمید دهنده در بیابان یهودیه آمده مردم را موعظه کرده، می گفت: ۲ «از گناهان خود توبه کنید، زیرا ملکوت آسمانی به زودی فرا خواهد رسید.»^(۳)

و شبیه به این مطلب را مرقس آورده: (۱۴ بعد از آن که یحیی [به هیروود] تسلیم شد، عیسی (علیه السلام) به جلیل آمد و شروع به تبلیغ و بشارت به ملکوت خداوند کرد ۱۵ و می فرمود: زمان موعود فرارسیده و ملکوت خدا نزدیک شد، پس از گناهان خود دست بکشید و به انجیل

۱- فاصله سنی بین عیسی (علیه السلام) و یحیی (علیه السلام) چند ماه بود، با این وجود همان طور که مشخص است، بر عیسی (علیه السلام) واجب بود تا سکوت اختیار کند تا زمانی که یحیی رسالتی که بر دوش داشت را به انجام برساند، در واقع رسالت یحیی از نظر محور بودن بشارت و مژده دادن به ملکوتی که فرا خواهد رسید و بر حذر کردن امت یهود و نیز مواجهه با علمائی که شریعت را تحریف دادند، شبیه و مانند رسالت بر دوش کشیده شده‌ی عیسی (علیه السلام) است، و منتظر بودن عیسی (علیه السلام) بلاشک نشان دهنده‌ی نبی و پیامبر بودن اوست، زیرا رسالت او بر سرمایه‌گذاری وی ریخته شده توسط یحیی (علیه السلام) برنامه‌ریزی شده بود، به این دلیل که شاگردان عیسی (علیه السلام) نیز از شاگردان یحیی (علیه السلام) بودند، بلکه می توان گفت، شاگردان یحیی (علیه السلام) از نزدیک‌ترین اشخاص و حواری به دعوت عیسی (علیه السلام) بودند.

۲- متی: (۴)- ۱۷.

۳- متی: (۳) - ۱.

ایمان بیاورید).^(۱)

قبل از این که معنی ملکوتی که فرا خواهد رسید را بیان نماییم، بهتر است ابتدا به صورت اجمالی ملکوت را بدانیم، بعد از آن با معنی رسالت عیسی (علیه السلام) آشنا شویم، رسالتی که او سعی در فهماندن مفهوم آن به مردم را داشت.

ملکوت دارای دلالت‌های متعددی است. ولی به طور عموم و اجمال این کلمه دلالت بر مُلک یا وجود می‌کند، وجودی که می‌تواند به نوعی در دیگری دخل و تصرف داشته باشد. به طور مثال: آسمان اول در آسمان جسمانی تصرف دارد، پس آسمان اول برای آسمان جسمانی به نوعی ملکوت محسوب می‌شود. و آسمان دوم برای آسمان اول نیز ملکوت به شمار می‌آید، زیرا در آن دخل و تصرف دارد و آسمان سوم برای دوم، و... این گونه.^(۲)

به خاطر درک بیشتر - موضوع، بعضی از مطالبی که سید احمد الحسن (علیه السلام) وصی و رسول امام مهدی (علیه السلام) بیان نموده‌اند را برای شما می‌آوریم، ایشان (علیه السلام) می‌فرمایند:

(ای عزیزان مؤمن و مؤمنات بدانید که: اولین مخلوق عقل است، و عقل جهان اول روحانی یا به عبارتی جهان کلی شمرده می‌شود، موجودات در آن در هم تنیده‌اند بی‌آن که با هم برخورد یا اختلافی داشته باشند، اهل این عالم درجاتی دارند، که بالاترین درجه آن تماس و رسیدن به عالم لاهوت خداوند است، درجه‌ای که مخصوص محمد (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) است. محمد (صلی الله علیه و آله) در این جهان به مقام ﴿ذُنَا فَتَدَلُّیْ * فَكَانَ قَابَ قَوْسَیْنِ اَوْ اَدْنٰی﴾^(۳)، رسیدند. و علی (علیه السلام) نفس پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، همان گونه که خداوند فرمودند: ﴿وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾.^(۴)

علی (علیه السلام) همان طور که از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) روایت شده، ممسوس به ذات الله است - و بعد از مقام این دو بزرگوار، [مقام مس عالم لاهوت] درجات دیگری هم وجود دارد که کمتر از آنها است، آن دو بزرگوار که درود خدا برایشان باد، بر همه آنها که پایین تر از ایشان هستند احاطه و علم دارند، و آنها که در مراتب پایین تر از آن دو بزرگوار هستند، به اندازه‌ی مرتبه و

۱- مرقس: (۱) - ۱۴.

۲- از فرمایشات سید احمد الحسن (علیه السلام) که در کتاب: حجت وصی و وهم مدعی ص ۲۸ و بعد از آن مشابه این مطالب وجود دارد.

۳- النجم: ۹-۸.

۴- آل عمران: ۶۸.

درجه خویش نسبت به آن دو معرفت و شناخت می‌توانند داشته باشند و هیچ‌کس توان معرفت به ایشان را نیست مگر پروردگار جهان، زیرا پروردگار منزله را کسی جز ایشان به آن اندازه که برای یک انسان مقدور است، نخواهد شناخت.

از صاحب مقام محمود، رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده: (یا علی ما عرف الله إلا أنا وأنت، و ما عرفني إلا الله وأنت، و ما عرفك إلا الله وأنا). (ای علی، کسی خدا را شناخت جز من و تو، و کسی مرا شناخت جز خدا و تو، و کسی تو را شناخت جز خدا و من).

امام عالم دوم عالم ملکوت است، و آن عالمی است مثالی و صوری، این عالم، عالم نفس یا همان ژوئن‌ها است، چیزی شبیه به آنچه در خواب می‌بینیم، چون در هنگام خواب از وجود مادی روی گردان شده و به وجود ملکوتی روی می‌آورد، می‌توانی بگویی که این عالم مثالی یا عالم نفسی است.

و اما عالم سوم: عالم مادی است، که شبیه به عدم (نیستی) است و بهره‌ای از وجود ندارد، مگر قابلیت وجود که این آخرین درجه‌ی تنزیل است...^(۱).

عوالم [جهان‌ها] سه تا هستند و این چیزی است که سید احمد الحسن (علیه السلام) در جای دیگری ذکر فرمودند و آن‌ها:

الف: عالم ملک

یا به عبارتی جهان جسمانی که در آن زندگی می‌کنیم، این جهان از ماده که شبیه به عدم است تشکیل می‌شود و بهره‌ای از وجود ندارد مگر قابلیت وجود و آن هم در چهره و صورت ماده که نشان دهنده آن است. سپس ماده به وسیله صورت و چهره [کمی و کیفی] خود پایدار و قابل اثبات است.

ب: عالم ملکوت:

و آن عالمی است مثالی که از ماده مجرد است و چیزی شبیه به آنچه در خواب می‌بینیم، این عالم (ملکوت) بهتر و اشرف از این عالم جسمانی است، این عالم نیز بر عالم جسمانی اشرف دارد و در آن دخل و تصرف می‌کند، و هر جسمی که در این عالم وجود دارد تصویر

و چهره‌ای از آن در عالم ملکوت وجود دارد که حقیقت آن جسم است. چهره و تصویر انسان در عالم ملکوت همان چهره ناطق اوست که در بهشت‌ها جای داده شده است، و آن چهره در حقیقت مُدبر جسم مادی او در این عالم مادی خواهد بود، این نفس ناطق در بهشت جای داده شده، همان (سایه عقل) به شمار می‌رود.

ج- عالم عقل:

این عالم سومی است که شریف‌تر و بهتر از (عالم ملکوت) است، این عالم، عالم یا جهان کُل به شمار می‌رود، موجودات در آن در هم تنیده‌اند بی‌آن‌که با هم برخورد و اختلافی داشته باشند، بر خلاف آن چیزی که در عالم ملکوت و ملک وجود دارد، آرزو و هدف انسان رسیدن به این عالم است و هدف از رسیدن به این جهان معرفت و شناخت الله متعال است، البته همان‌طور که ذکر نمودیم این معرفت و شناخت، معرفت و شناخت کنه و حقیقت پروردگار نیست.^(۱)

پس ملکوت وجه مقابل و عالم دیگری در مقابل و روبروی عالم جسمانی است که ما در آن زندگی می‌کنیم، عیسی (علیه السلام) هم در مورد این عالم به طور مرتب سخن می‌گفت، و این‌گونه فرموده‌ها را می‌توان در انجیل به طور پراکنده مشاهده کرد، به طور مثال (۱) هنگامی که جمعیت را دید بر فراز تپه‌ای بالا رفت، آن‌گاه نشست و شاگردانش نزدیک وی آمدند ۲ دهان گشود و شروع به یاد دادن آن‌ها کرد و فرمود ۳ خوشا به حال آنان که نیاز خود را به روح احساس می‌کنند، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است. ۴ خوشا به حال ماتمزدگان، زیرا ایشان تسلی خواهند یافت. ۵ خوشا به حال فروتنان، زیرا ایشان مالک تمام جهان خواهند گشت ۶ خوشا به حال گرسنگان و تشنگان عدالت، زیرا سید خواهند شد ۷ خوشا به حال پاک‌دلان، زیرا خدا را خواهند دید. خوشا به حال آنان که برای برقراری صلح در میان مردم کوشش می‌کنند، زیرا ایشان فرزندان خدا نامیده خواهند شد. ۱۰ خوشا به حال آنان که به سبب نیک کردار بودن رانده می‌شوند، زیرا ایشان از برکات ملکوت آسمان‌ها بهره‌مند خواهند شد.^(۲)

۱- شی من تفسیر سوره الفاتحه: ص ۳۷ و بعد از آن.

۲- متی: (۵)-۱.

شبیهِ عیسی (علیه السلام) و مصلوب کیست؟..... ۱۱۹

لازم به ذکر است که این متن به طور مستقیم اشاره به ملکوت دارد، آن هم ملکوت به معنی دوم آن، البته ناگفته نماند، معنی اول ملکوت بر آخرت نیز دلالت می‌کند، معنایی که شامل گویش عوام برای روح است، از این معنی نیز می‌توان در مورد معنی دوم مقدار بیشتری را حقیقت این است که: منظور از معنی اول پیروزی در آخرت و ارتقاء معرفت حقیقی روح است که هیچ یک از رسالات آسمانی از این معنی مستثناء نیستند.

اما منظور از معنی دوم ملکوت، که با دقت تمام و به طور واضح عیسی (علیه السلام) در مورد آن سخن می‌گفت، همان دولت خداوندی یا دولت عدل الهی است که در آخر الزمان برپا خواهد شده است.

در آن دولت است که صالحین نیکوکار حکومت کرده و وارثان زمین خواهند بود، دولتی که زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد بعد از این که ستمکاران آن را پر از ظلم و جور کرده بودند، همان‌طور که قبلاً ذکر نمودیم این مسئله از جمله مسائلی است که فراوان بر زبان ایشان جاری بوده، یکی از این گفتارها چنین است:

(۱۱) آن‌گاه شیطان دور شد و فرشتگان آمدند و عیسی (علیه السلام) را خدمت کردند، ۱۲ و ۱۳ وقتی عیسی (علیه السلام) از دستگیری یحیی باخبر شد، [از ایالت یهودیه] به ناصره در جلیل بازگشت، پس از مدتی، از آن‌جا به کفر ناحوم رفت که در کرانه‌ی دریاچه‌ی جلیل و نزدیک زبولون و نفتالی واقع است. ۱۴ اشعیای نبی این را پیش‌گویی کرده و گفته بود: ۱۵ «سرزمین زبولون و نفتالی کنار دریاچه، و ناحیه آن طرف رود اردن، و جلیل، سرزمین امم [بیگانگان]؛ ۱۶ در آن‌جا که مردم در تاریکی نشسته بودن، نور عظیمی دیده شد. بر آنانی که در دیار مردگان ساکن بودند، نوری تابید» ۱۷ عیسی (علیه السلام) از آن روز به بعد، به اعلام پیغام خدا پرداخت و می‌گفت: «از گناهان خود توبه نمایید، زیرا ملکوت خدا نزدیک شده است».^(۱)

(۱۳) عیسی (علیه السلام) در سراسر جلیل می‌گشت و در عبادت‌گاه یهودیان تعلیم می‌داد، و به هر جا می‌رسید مژده‌ی ملکوت خدا را اعلام می‌کرد و...^(۲).

(او می‌فرمود: زمان موعود فرا رسیده و ملکوت خداوند نزدیک شده).^(۳)

۱- متی: (۴) - ۱۱.

۲- متی: (۴) - ۲۳.

۳- مرقس: (۱) - ۱۴.

۵) عیسی (علیه السلام) این دوازده نفر را فرستاد و به ایشان سفارش کرده و گفت: نزد دیگران امت‌ها نروید و به شهرهای سامریان وارد نشوید ۶ بلکه فقط نزد گوسفندان گمشده‌ی قوم اسرائیل بروید ۷ بروید و به ایشان مژده دهید که همانا ملکوت خداوند نزدیک است.^(۱)

۱) روزی عیسی (علیه السلام) دوازده شاگرد خود را فراخواند و به ایشان قدرت و اقتدار داد تا ارواح پلید را برانند و بیماران را شفا بخشند. ۲ آن‌گاه ایشان را فرستاد تا فرا رسیدن ملکوت خدا را به مردم اعلام نمایند و بیماران را شفا دهند.^(۲)

حتی مسیح متذکر می‌شد که هدف از فرستادن من برای بنی‌اسرائیل بشارت دادن به آن‌ها به ملکوت خداوند است.

(عیسی (علیه السلام) به آن‌ها گفت: «لازم است که به شهرهای دیگر نیز [بروم و] مژده فرا رسیدن ملکوت خدا را به مردم اعلام کنم، زیرا برای همین منظور فرستاده شده‌ام).^(۳)

این فرموده‌ی عیسی (علیه السلام) که: ملکوت خداوند نزدیک است، اشاره به دولت عدل الهی دارد، دولتی که در آن صالحین حکومت خواهند کرد و این همان مطلبی است که در سابق گفته شده در حقیقت نزدیک‌ترین ترجمه و تفسیر برای این گفته همان چیزی است که بیان نمودیم، زیرا عالم و جهان ملکوت مستقل و مغایر عالم و جهان ماده است و حقیقت متفاوتی با حقیقت این جهان دارد.

پس منظور وی نزدیک شدن منجی یا رهایی بخش است، یعنی نزدیک شدن اهل ملکوت، و آنان همان بیست و چهار روحانی هستند که قبلاً در مورد آنان بحث به میان آمد.

دکتر نصرالله عبدالرحمن ابوطالب می‌گوید: (در واقع چیزی که از اناجیل حالی مشخص است. این است که: قضیه و مسئله این بشارت در مورد دولت و مملکت خداوندی است که فرا خواهد رسید، و مهیا کردن بنی‌اسرائیل به جهت ایمان آوردن و پیوستن آن‌ها و رفتن زیر پرچم آن دولت در هنگام برپایی است، این هدف اول و اساسی مسیح (علیه السلام) است.

و این موردی است که از اناجیل موجود امروزی می‌توان کسب نمود حتی اگر ترجمه‌های

۱- متی: (۱۰) ۵.

۲- لوقا: (۹) ۱.

۳- لوقا: (۴) ۴۳.

عربی لفظ ملکوت خداوندی را به جای لفظ مملکت و دولتی که زمینی است انتخاب کرده باشند، که این انتخاب باعث دوری از معنی دوم این لفظ گشته، و آن همان معنایی است که در بشارت‌ها در مورد آن بحث شده است. [بحث در مورد مملکت و دولت زمینی خداوند] - با این حال نسخه‌های غیر عربی هنوز این نام‌گذاری را به نام مملکت خداوندی، نام نهاده‌اند. (kingdom of God) و این همان نام‌گذاری دانیال (علیه السلام) برای این واژه است.

علاوه بر یهود، اکثر محققین و دین‌داران مسیح، بر این باور و موافق هستند که منظور و مقصود از مملکت خداوند، همان مملکت و حکومت زمینی است که مسیح آن را برپا خواهد نمود.^(۱)

برای وضوح بیشتر در این‌جا به عنوان مثال، نمونه‌هایی از فرموده‌ی عیسی (علیه السلام) در مورد ملکوت را برای شما می‌آوریم:

مثال اول:

(۳۳) و اینک به این حکایت گوش کنید:

مالکی تاکستانی ساخت، دور تا دور آن را دیوار کشید، حوضی برای له کردن انگور ساخت، و یک برج هم برای دیده‌بانی احداث کرد و باغ را به چند باغبان اجاره داد، و خود به سفر رفت.

۳۴ در موسم انگورچینی، مالک غلامان خود را فرستاد تا سهم خود را از باغبان‌ها تحویل بگیرد. ۳۵ ولی باغبانان به ایشان حمله کرده، بعضی را زدند و بعضی را کشتند و بعضی را سنگ‌باران کردند. ۳۶ مالک عده‌ای دیگر و تعداد بیشتری را فرستاد تا سهم خود را بگیرد، ولی نتیجه همان بود ۳۷ سرانجام پسر خود را فرستاد، با این تصور که آن‌ها احترام او را نگاه خواهند داشت. ۳۸ ولی وقتی باغبان‌ها چشمشان به پسر مالک افتاد به یک‌دیگر گفتند: وارث باغ آمده؛ بیاید او را بکشیم و خودمان صاحب باغ شویم. ۳۹ پس او را از باغ بیرون کشیدند و کشتند. ۴۰ حالا به نظر شما وقتی مالک باغ برگردد با باغبان‌ها چه خواهد کرد؟ ۴۱ جواب دادند: حتماً انتقام شدیدی از آن بدکاران خواهد گرفت و باغ را به باغبان‌هایی

دیگر اجازه خواهد داد تا بتواند سهم او را به موقع بپردازند ۴۲ عیسی (علیه السلام) از ایشان پرسید: «آیا شما هیچ گاه در کتاب‌ها نخوانده‌اید که: همان سنگی که بناها دور انداختند، سنگ اصلی زاویه شد، این کار از جانب خداوند بود، ولی در چشمانمان عجیب به نظر می‌آید. ۴۳ منظورم این است که خداوند [برکات] ملکوت خود را از شما گرفته، به قومی خواهد داد که از محصول آن، سهم خداوند را به او بدهند ۴۴ اگر کسی روی این سنگ بیفتد، تکه تکه خواهد شد؛ و اگر این سنگ بر روی کسی بیفتد، او را له خواهد کرد، ۴۵ وقتی کاهنان اعظم و فریسیان متوجه شدند که عیسی (علیه السلام) درباره‌ی آنان سخن می‌گوید و منظورش از این حکایت، خود آنهاست، ۴۶ آنها نیز دنبال دستگیری وی بودند، اما مردم ترسیدند چون همه عیسی (علیه السلام) را پیغمبر می‌دانستند.^(۱)

از این مثال مشخص است که صاحب تاکستان در این عالم مادی خواهد آمد، نه در عالم و جهانی دیگر. و این چیزی است که مسیحیان در مورد ملکوت اظهار می‌دارند: زیرا ارسال رُسل و کشتن و قتل آنها فقط مناسب این عالم و جهان است [جهان مادی]، این مثال را هم می‌توان بر بازستاندن تاکستان و تسلیم آن به باغبان‌های دیگر زد.

مثال دوم:

(۱) عیسی (علیه السلام) مثال‌های دیگری برای آنها زده و گفت: ۲ ملکوت آسمان‌ها شبیه به پادشاهی است که جشن عروسی برای فرزندش به راه انداخت. ۳ و خدمتکاران خود را فرستاد تا دعوت‌شدگان را به مراسم عروسی دعوت نمایند، ولی هیچ‌کس نخواست که بیاید. ۴ بار دیگر خدمتکاران دیگر خود را فرستاد و به آنها سفارش کرد که به دعوت‌شدگان بگویند: گاوها و میش‌های خود را سر بریده و غذای خود را مهیا ساخته‌ام و همه چیز را آماده کرده‌ام، پس به مراسم عروسی بیایید ۵ ولی مهمانان بی‌اعتنایی کردند و هر یک به سر کار خود رفت، یکی به مزرعه‌اش و دیگری به محل کسب خود ۶ حتی بعضی، غلامان پادشاه را گرفتند و زدند و آنها را نیز کشتند. ۷ وقتی خبر به گوش پادشاه رسید، به خشم آمد و فوری سپاهی فرستاده، همه‌ی آنان را کشت و شهرشان را به آتش کشید. ۸ سپس به غلامان خود

گفت: جشن عروسی بر جای خود باقی است، اما مهمانانی که من دعوت کرده بودم، لیاقت آن را نداشتند. ۹ حال به کوچه و بازار بروید و هر که را دیدید به عروسی دعوت کنید. ۱۰ سپس ایشان رفته، هر که را یافتند، خوب و بد، با خود آوردند، به طوری که تالار عروسی از مهمانان پر شد. ۱۱ ولی وقتی پادشاه وارد شد تا به مهمانان خوش آمد گوید، متوجه شد یکی از آنان لباس مخصوص عروسی را که برایش آماده کرده بودند، به تن ندارد. ۱۲ پادشاه از او پرسید: رفیق: چرا بدون لباس عروسی به این جا آمدی؟ ولی او جوابی نداشت. ۱۳ «سپس پادشاه به خادمین دستور داد: دست و پایش را ببندید و بیرون در تاریکی رهایش کنید تا در آن جا گریه و زاری کند، آن جاست که صدای دندان ساییدن به گوش می رسد. ۱۴ پس ملاحظه می کنید که بسیاری دعوت می شوند، اما برگزیدگان کم هستند»^(۱).

این می تواند مثال مناسبی باشد، برای مملکت و دولتی که در این جهان تشکیل می شود، آن هم برای تجدید دعوت و تحقیق آزمایش بعد از وقع عذاب؛ (وقتی خبر به گوش پادشاه رسید، به خشم آمد و فوری سپاهی فرستاد و همه ی آنان را کشت و شهرشان را به آتش کشید). اگر این عذاب در آخرت باشد. پس دیگر لازم نیست دعوتی بعد از آن صورت گیرد.

مشاهده می شود که هر دو مثال به وضوح بر تعویض اشخاص دعوت شده دلالت می کنند، پس بنی اسرائیل در دولت عدل الهی یا مملکت خداوندی فرماندهی را بر عهده نخواهند گرفت، بلکه امت و ملتی دیگر جانشین آنها خواهد شد، در مورد این مسئله ان شاء الله بعداً توضیح مفصلی خواهیم داد.

شاید این خبر دادن به این که ملت یا قوم دیگری باز بنی اسرائیل جانشین آنها خواهد شد، باعث شده که قوم بنی اسرائیل به عیسی (علیه السلام) ایمان نیاوردند این مهم یکی از عوامل تفکر به قتل عیسی (علیه السلام) توسط ایشان بوده است.

در انجیل متی آمده:

(۴۵) وقتی کاهنان اعظم و فریسیان متوجه شدند که عیسی (علیه السلام) درباره ی آنان سخن می گوید و منظورش از این حکایت خود آنهاست، ۴۶ آنها نیز دنبال دستگیری وی بودند،

اما از مردم ترسیدند چون همه عیسی (علیه السلام) را پیغمبر می دانستند.^(۱)

در انجیل لوقا: (۱۹) وقتی کاهنان اعظم و کاتبان داستان را شنیدند، خواستند همان جا او را دستگیر کنند، چون متوجه شدند که این داستان را درباره ی ایشان گفته ...^(۲).

در انجیل لوقا نیز آمده: (۵) در این هنگام بعضی، از سنگ های زیبایی که در بنای هیکل رفته بود و از اشیاء گران بها تعریف می کردند، اما عیسی (علیه السلام) به ایشان فرمود: ۶ « روزی فرامی رسد که تمام این چیزهایی که می بینید، خراب و ویران خواهد شد و سنگی بر سنگی دیگر باقی نخواهد ماند». ۷ ایشان گفتند: «استاد، این وقایع کی روی خواهند داد؟ آیا پیش از وقوع آنها، علائمی وجود خواهند داشت؟» ۸ عیسی (علیه السلام) در جواب گفت: « مواظب باشید کسی شما را گمراه نکند! زیرا بسیاری به نام من آمده خواهند گفت که زمان به آخر رسیده است. از آنها باور نکنید. ۹ و هنگامی که خبر جنگ ها و آشوب ها بشنوید، مضطرب نشوید. لازم است که چنین وقایعی رخ دهد، اما این به آن معنی نیست که آخر دنیا نزدیک شده است!» ۱۰ سپس ادامه داد: « قوم ها و ممالک علیه یک دیگر به جنگ بر خواهند خاست. ۱۱ زلزله های عظیم، قحطی ها و بیماری های مسری در بسیاری از نقاط روی خواهند داد، و در آسمان نیز چیزهای عجیب و هولناک دیده خواهد شد. ۱۲ « اما قبل از این وقایع، دوره آزار و جفا و شکنجه پیش خواهد آمد. شما را به خاطر نام من، به عبادتگاه ها، زندان ها، و به حضور پادشاهان و فرمانروایان خواهند کشاند، ۱۳ اما این فرصتی خواهد بود تا خبر انجیل را به آنان اعلام دارید. ۱۴ پس در این فکر نباشید که چگونه از خود دفاع کنید، ۱۵ زیرا من خود، به شما خواهم آموخت که چه بگویید، به طوری که هیچ یک از دشمنانتان، یارای پاسخ گویی و ایستادگی در مقابل شما را نخواهند داشت! ۱۶ پدر و مادر و برادران و بستگان و دوستانتان به شما خیانت خواهند کرد و شما را تحویل دشمن خواهند داد؛ و برخی از شما کشته خواهید شد؛ ۱۷ و همه به سبب این است که پیرو من هستید؛ از شما متنفر خواهند شد. ۱۸ اما مویی از سر شما کم نخواهد شد! ۱۹ اگر تا به آخر تحمل کنید، جان های خود را نجات خواهید داد. ۲۰ اما هر گاه دیدید که اورشلیم به محاصره لشکرها درآمد، بدانید که زمان

۱- متی: (۲۱)-۴۵.

۲- لوقا: (۲۰)-۱۹.

نابودی آن فرا رسیده است. ۲۱ آن گاه مردم یهودیه به کوهستان بگریزند و ساکنان وسط آن به بیرون فرار کنند و آنانی که بیرون شهر هستند و به شهر باز نگردید. ۲۲ زیرا آن زمان، هنگام انتقام خواهد بود، روزهایی که تمام هشدارها [انبیاء] تحقق خواهند یافت. ۲۳ وای به حال زنانی که در آن زمان آبستن بوده، یا بچه شیرخوار داشته باشند! زیرا سختی زیادی در آن روزها بر روی زمین خواهد بود، خشم و غضب خدا بر این قوم عارض خواهد شد. ۲۴ به دم شمشیر خواهند افتاد و یا اسیر شده، به سرزمین‌های بیگانه تبعید خواهند گشت. اورشلیم نیز به دست بیگانگان افتاده، پایمال خواهد شد تا زمانی که دوره تسلط بیگانگان به پایان رسد.

۲۵ «آن گاه در آسمان اتفاقات عجیبی خواهد افتاد و در خورشید، ماه و ستارگان، علائمی دیده خواهد شد. بر روی زمین، ملت‌ها در حیرت خواهند ماند، دریاها و امواج، خروشان و آشفته و پریشان خواهند شد. ۲۶ بسیاری از تصور سرنوشت هولناکی که در انتظار دنیاست، از هوش خواهند رفت؛ زیرا نظم و ثبات آسمان نیز درهم خواهد ریخت. ۲۷ آن گاه تمام مردم روی زمین پسر انسان را خواهند دید که سوار بر ابر، با قدرت و شکوهی عظیم می‌آید. ۲۸ پس وقتی این رویدادها آغاز می‌شوند، بایستید و به بالا نگاه کنید، زیرا نجات شما نزدیک است!» ۲۹ سپس این مثل را برایشان زد: «درخت انجیر و دیگر درختان را بنگرید! ۳۰ وقتی شکوفه می‌کنند، بی‌آنکه کسی به شما بگوید، متوجه می‌شوید که تابستان نزدیک شده است. ۳۱ به همین صورت، وقتی می‌بینید که این رویدادها در حال وقوع هستند، بدانید که به زودی ملکوت خدا آغاز خواهد شد. ۳۲ «یقین بدانید که این نسل خواهد ماند و این وقایع را خواهد دید. ۳۴ و ۳۵» پس مراقب باشید که بازگشت ناگهانی پسر انسان، شما را غافلگیر نکند! نگذارید پرخوری، میگساری و غم و غصه‌های زندگی شما را مانند سایر مردم دنیا به خود مشغول سازد. ۳۶ بلکه هر لحظه چشم به راه وی باشید و همیشه دعا کنید تا در صورت امکان بدون بر خورد با این رویدادهای وحشتناک به حضور پسر انسان برسید.^(۱)

این متن آشکار می‌کند که مملکت یا دولت الهی که عیسی (علیه السلام) یکی از ارکان آن‌ها خواهد بود بر روی این زمین تشکیل خواهد شد. هیكل خراب خواهد شد و دروغ‌گویان بسیاری ادعای عیسی (علیه السلام) بودن خواهند کرد.

قومی علیه یکدیگر قیام خواهند نمود، زلزله‌ها و دیگر حوادث، همان‌طور آمدن پسر انسان در این جهان رُخ خواهند داد.

با خواندن متن بعدی، موضوع، بیشتر آشکار می‌شود:

(۳۰) و سرانجام نشانه‌ی آمدن پسر انسان در آسمان ظاهر خواهد شد. آن‌گاه مردم در سراسر جهان عزا خواهند گرفت و تمام مردم دنیا پسر انسان را خواهند دید که در میان ابرهای آسمان، با قدرت و شکوهی خیره‌کننده می‌آید. ۳۱ و او فرشتگان خود را با صدای بلند شیپور خواهد فرستاد، تا برگزیدگانش از گوشه و کنار زمین و آسمان گردآوردند. ۳۲ «حال از درخت انجیر درس بگیرید. هر وقت شاخه‌های آن جوانه می‌زند و برگ می‌آورد، می‌فهمید که تابستان به‌زودی فرامی‌رسد. ۳۳ همین‌طور نیز وقتی تمام این نشانه‌ها را ببینید، بدانید که پایان کار بسیار نزدیک شده است ۳۴ مطمئن باشید این نسل خواهد ماند و همه‌ی این‌ها را به چشم خود خواهد دید. ۳۵ آسمان و زمین از بین خواهد رفت، اما کلام من تا ابد باقی خواهد ماند. ۳۶ اما هیچ‌کس نمی‌داند چه روزی و چه ساعتی دنیا به آخر خواهد رسید، حتی فرشتگان هم نمی‌دانند، فقط پدرم خدا آن را می‌داند. ۳۷ و ۳۸ «در آن زمان، مردم دنیا سرگرم عیش و نوش، مهمانی و عروسی خواهند بود، درست همان‌طور که در زمان نوح قبل از آمدن طوفان بودند و تا زمانی که نوح سوار کشتی شد. ۳۹ در آن وقت کسی باور نمی‌کرد که واقعاً طوفانی در کار باشد، تا آن‌که طوفان آمد و همه‌ی آنان را برد، آمدن پسر انسان نیز چنین خواهد بود. ۴۰ آن‌گاه از دو نفر که در مزرعه با هم کار می‌کنند، یکی برده شده، دیگری خواهد ماند، ۴۱ و از دو زن که دستاس می‌کنند، یکی برده شده، دیگری خواهد ماند. ۴۲ پس دیدار [آماده] باشید چون نمی‌دانید رب شما چه روزی باز می‌گردد.»^(۱)

پس همان‌طور که مشخص است آمدن پسر انسان حادثه‌ای زمینی است و اگر درست به مطالبی که در بالا آمده، توجه کرده باشیم، می‌فهمیم زندگی طوایف و قبایل (دسته‌ها و گروه‌ها) در زمانی که پسر انسان می‌آید، شبیه روزگار نوح پیامبر (علیه السلام) خواهد بود.

اما فرموده‌ی وی: (مطمئن باشید این نسل خواهد ماند و همه‌ی این‌ها را به چشم خود خواهد دید). این بدین معناست که این وقایع و حوادث در زمان حواریون به وقوع می‌پیوندد،

زیرا همان‌طور که معلوم است، عیسی (علیه السلام) در زمان آن‌ها برای تشکیل این دولت به زمین بازگشت، ولی ترجیحاً اشاره به وقوع این حوادث در آینده را دارد.

اما فرموده‌ی وی: (۳۶) ولی هیچ‌کس نمی‌داند چه روزی و چه ساعتی دنیا به آخر خواهد رسید، حتی فرشتگان هم نمی‌دانند، فقط پدرم (خدا).

این جمله بر آن دلالت می‌کند که منظور و مقصود عیسی (علیه السلام) از وقوع حوادث و وقایع، در زمان نسل یاد شده نیست. (مطمئن باشید این نسل خواهد ماند و...) (هم‌چنین منظور وی مشخص کردن زمان یا وقت معینی برای آمدن پسر انسان نبوده و نیست، به دلیل فرموده‌ی وی: (۴۴) به همان ترتیب، شما نیز برای آمدن ناگهانی من، همیشه آماده باشید تا غافلگیر نشوید).

بر این اساس نمی‌توان دلیل قانع‌کننده‌ای برای مسائل یادشده‌ی فوق یافت، مگر این که این حوادث وحشتناک یادشده که وی ذکر فرمودند، بعد از رفع و بالا رفتن وی به آسمان رخ خواهد داد و تا زمان ظهور منجی و رهایی بخش ادامه خواهند یافت.

ملکوت خداوند به اُمت دیگری داده خواهد شد:

در بحث‌های قبلی گفته شد که عیسی (علیه السلام) و قبل آن یحیی پیغمبر، بلکه اکثر انبیاء بنی‌اسرائیل در مورد گرفته شدن برکات ملکوت از آن‌ها و دادن آن به قومی دیگر، به امت‌های خویش هشدار داده‌اند، و این مهم بعد از فساد بنی‌اسرائیل و پر کردن زمین از فساد و خیانت در امانتی که بر دوش آن‌ها بود، صورت می‌گیرد

(۴۲) عیسی (علیه السلام) از ایشان پرسید: «آیا شما هیچ‌گاه در کتاب‌ها نخوانده‌اید که: همان سنگی که بناها دور انداختند، سنگ اصلی زاویه شد، این کار از جانب خداوند بود، ولی در چشماتمان عجیب به نظر می‌آید. ۴۳ منظورم این است که خداوند برکات ملکوت خود را از شما گرفته، به قومی دیگر خواهد داد که از محصول آن، سهم خداوند را به او بدهند. ۴۴ اگر کسی روی این سنگ بیفتد، تکه تکه خواهد شد، و اگر این سنگ بر روی کسی بیفتد، او را له خواهد کرد.»^(۱)

در این متن مخاطب عیسی (علیه السلام) سران کاهنان و شیوخ و بزرگان مردم یهود هستند، زیرا رو به آنها گفته: خداوند برکات ملکوت خود را از شما گرفته، به قوی دیگر خواهد داد). این قوم چه قومی است؟ این سؤالی است که ما را به مسائل زیادی می‌کشاند، ما نیز این مسائل را به ترتیب زیر برای شما شرح خواهیم داد:

وعده و برکت برای اسماعیل:

در سفر پیدایش آمده: (۱) و خداوند به ابراهیم گفت: از ولایت خود، و از زادگاه خویش و خانه‌ی پدر خود به سوی زمینی که به تو نشان خواهم داد، بیرون‌شد. ۲ و از تو امتی عظیم پیدا کنم و تو را برکت دهم و نام تو را بزرگ سازم، و تو برکت خواهی بود ۳ و برکت دهم به آنانی که تو را مبارک خوانند، و لعنت کنم به آن‌که تو را ملعون خوانند و از تو قبایل جهان برکت خواهند یافت).^(۱)

در این متن خداوند به ابراهیم (ابرام) (علیه السلام) برکت می‌دهد، و او را امتی بزرگ قرار می‌دهد، به طوری که کلیه‌ی قبایل و گروه‌های زمین را نیز برکت دهد، آیا این برکت فقط مخصوص اسحاق است و اسماعیل از این برکت مستثنا است، یا این برکت شامل هر دوی آنها می‌شود؟ به عبارتی دیگر و ملایم‌تر این بحث که در خود آن باشد، آیا این برکت یا آثار آن به اسماعیل (علیه السلام) هم می‌رسد یا خیر؟

لازم به ذکر است که خداوند این برکت را در زمانی که او فرزندی نداشت به وی عطاء فرمود، و همان‌طور که واضح است برکت شامل زاد و ولد ابراهیم (علیه السلام) هم می‌شود، ابراهیم (علیه السلام) که خداوند او را امتی بزرگ قرار داد و او را مایه‌ی برکت برای تمامی قبایل زمین قرار داده است.

از آنجایی که اسماعیل فرزند بزرگ ابراهیم به شمار می‌رود، پس قطعاً این برکت نیز شامل اسماعیل (علیه السلام) می‌شود. و این مسئله‌ای است که ذهن را به خود مشغول می‌کند که مگر

اسماعیل فرزند بزرگ ابراهیم به شمار نمی آید پس چرا...؟!

در سفر اعمال رسولان شاهی بر گفته‌ی ما وجود دارد: (۱) رئیس کاهنان از [استیفان] پرسید: آیا این مسائل به این شکل است؟ (۲) [استیفان] جواب داد و گفت: ای برادران و پدران گوش دهید! خدای پر شکوه و جلال، در بین النهرین به جد ما ابراهیم (علیه السلام) ظاهر شد، پیش از آن که او به حران کوچ کند (۳) خدا به او فرمود: از وطن خود بیرون بیا و با والدین و بستگان وداع کن و عازم سرزمین شو که به تو نشان خواهم داد. (۴) پس ابراهیم از سرزمین کلدانیان بیرون آمد و به حران رفت و تا مرگ پدر در آنجا ماند. سپس خدا او را به اینجا آورد که امروز ساکن آن هستید (۵) ولی در آن روز حتی یک وجب از این زمین را به او نداد اما به او قول داد که سرانجام تمام این سرزمین از آن او و نسل او خواهد شد، و این در حالی بود که ابراهیم هنوز صاحب فرزندی نشده بود).^(۱) برکت نیز به ابراهیم (علیه السلام) عطاء شد، پس از مدتی خداوند در رؤیا با ابراهیم سخن گفت: (۱) بعد از این وقایع، کلام خداوند در رؤیا به ابراهیم رسیده، گفت: «ای ابراهیم مترس» من پسر تو هستم، اجر و پاداش تو بسیار زیاد است. (۲) ابراهیم گفت: ای خداوند یهود، مرا چه خواهی داد، درحالی که عقیم می‌روم، و مختار خان‌ام. این الیعازر دمشقی است. (۳) و ابراهیم گفت مرا نسلی ندادی. و خانه‌زاده‌ام وارث من است. (۴) در ساعت، کلام خداوند به وی در رسیده، گفت: این وارث تو نخواهد بود، بلکه کسی که از صُلب تو در آید، وارث تو خواهد بود. (۵) و او را بیرون آورده و گفت:

اکنون به سوی آسمان بنگر و ستارگان را بشمار البته اگر می‌توانی آن‌ها را بشماری! پس به وی گفت: نوادگان تو چنین خواهد بود. (۶) پس به خدا ایمان آورد، و او این را برای او نیکوکاری محسوب کرد (۷) پس وی را گفت: من خدایی هستم که تو را از کلدانیان بیرون آوردم، تا این زمین را به ارث، به تو بخشم).^(۲)

در اینجا نیز ابراهیم هیچ نسلی نداشت، و ابراهیم می‌ترسید که وارث او الیعازر دمشقی باشد، در اینجاست که کلام پروردگار می‌آید و به او می‌گوید: (این وارث تو نخواهد شد،

۱- اعمال رسولان: (۷) ۱.

۲- پیدایش: (۱۵) ۷-۱.

بلکه کسی که از صُلب تو باشد وارث تو خواهد بود) پس این کسی که از صُلب ابراهیم خارج می‌شود چه کسی غیر از اسماعیل فرزند بزرگ‌تر و بکر او بود؟

برکنار کردن اسماعیل از این برکت لجاجت و اصراری است که هیچ عقل سلیمی آن را نمی‌پذیرد، اگر متنی وجود داشته باشد که اسماعیل را از این برکت مستثنا بدارد، ممکن است این مطلب گفته شود، این‌گونه متنی وجود ندارد حتی اگر این متون دستخوش تحریف شده باشند در زمانی هم که ابراهیم (علیه السلام) به سن نود و نه سالگی رسید، برکتی که تجدید یافت نیز، اسماعیل را مستثنا نکرده است، بلکه روشن‌تر و واضح‌تر است از اسحاقی که هنوز به دنیا نیامده بود. طبعاً نمی‌خواهم خواننده‌ی عزیز این‌گونه تصور کند که منظور من این نیست که برکت شامل اسحاق نمی‌شود، بلکه هدف من این است که برکت همان‌طور که شامل اسحاق (علیه السلام) می‌شود، نیز شامل اسماعیل (علیه السلام) هم است. چون او از نسل ابراهیم (علیه السلام) است.

(۱) و چون ابراهیم نود و نه ساله بود، خداوند بر او ظاهر شده، گفت: من هستم خدای قادر مطلق، پیش روی من بخرام و کامل شو. ۲ و عهد خویش را در میان خود و تو خواهم بست، تو را بسیار زیاد خواهم گردانید. ۳ آن‌گاه ابرام به روی درافتاد و خدا به وی خطاب کرده و گفت: ۴ اما اینک عهد من با تو است و تو پدر امت‌های بسیاری خواهی بود. ۵ و نام تو بعد از این ابرام خوانده نشود بلکه نام تو ابراهیم خواهد بود. زیرا که تو را پدر امت‌های بسیار گردانیدم ۶ و تو را بسیار بارور نمایم و امت‌ها از تو پدید آورم و پادشاهان از تو به وجود آیند. ۷ و عهد خویش را در میان خود و تو و نوادگان بعد از تو، استوار گردانم که نسل بعد از نسل عهد جاودانی باشد، تا تو را و بعد از تو نوادگان تو را خدا باشم، و زمین غربت تو یعنی تمام زمین کنعان را، به تو و بعد از تو به ملکیت ابدی دهم، و خدای ایشان خواهم بود.^(۱)

بلکه حتی وقتی اسحاق به دنیا آمد و عهد برای ابراهیم تجدید شد، شاید این تجدید [برکت] به خاطر این است که برکت شامل اسحاق شود، همان‌گونه که شامل اسماعیل شد می‌گوییم: در این‌جا نیز چیزی حاصل نشده که اسماعیل را از این مسئله مستثنی بدارد، چرا که او نیز از نسل ابراهیم است و شکی برای ما باقی نمی‌ماند که عهد خداوندی برای ابراهیم همان

عهد قدیمی او برای ابراهیم است:

(۹) آن‌گاه ساره پسر هاجر مصری را که از ابراهیم زاییده بود، دید که خنده می‌کند. ۱۰ پس به ابراهیم گفت: این کنیز را با پسرش بیرون کن، زیرا که پسر کنیز با پسر من اسحاق وارث نخواهد بود. ۱۱ اما این امر به نظر ابراهیم، درباره‌ی پسرش بسیار سخت آمد. ۱۲ خدا به ابراهیم گفت: درباره‌ی پسر خود و کنیزت، به نظرت سخت نیاید، بلکه هر آن چه ساره به تو گفته است سخن او را بشنو، زیرا که نوادگان تو از اسحاق خوانده خواهد شد. ۱۳ و از پسر کنیز نیز پسری به وجود می‌آورم، زیرا که او نسل تو است.^(۱)

در سفر پیدایش نیز بر وجود این عهد برای اسماعیل تأکید شده است، ولی این مرتبه از طریق سخن فرشته‌ی خداوند با مادر او هاجر: (۱) و سارای زوجه‌ی ابرام، برای وی فرزندی نیاورد و او را کنیزی مصری، هاجر نامی بود. ۲ پس سارای به ابرام گفت: اینک خداوند مرا از زائیدن بازداشت، پس به کنیز من در آری، شاید از او صاحب فرزند شوم. و ابرام سخن سارای را قبول کرد. ۳ و چون ده سال از اقامت ابرام در زمین کنعان، سپری شد، سارای زوجه‌ی ابرام، کنیز خود هاجر مصری را برداشته او را به شوهر خود، ابرام به همسری در آورد. ۴ پس به هاجر درآمد و او حامله شد. و چون دید که حامله است. خاتونش به نظر وی حقیر شد. ۵ و سارای به ابرام گفت: نفرین من بر تو باد! من کنیز خود را به آغوش تو دادم و چون آثار حمل در خود دیدم، در نظر او حقیر شدم، خداوند در میان من و تو داوری کند. ۶ ابرام به سارای گفت: اینک کنیز تو به دست توست، آنچه پسندیده‌ی نظر تو باشد با وی کن. پس چون سارای با وی سختی [آزار و اذیت] نهاد، او از نزد وی بگریخت. ۷ و فرشته‌ی خداوند او را نزد چشمه‌ی آب در بیابان، یعنی چشمه‌ای که به راه شور است، یافت. ۸ گفت ای هاجر، کنیز سارای، از کجا آمدی و کجا می‌روی؟ گفت: من از حضور خاتون خود سارای بگریختم. ۹ فرشته‌ی خداوند به وی گفت: «نزد خاتون خود برگرد و زیر دست او مطیع باش. ۱۱ و فرشته‌ی خداوند وی را گفت اینک حامله هستی و پسری خواهی زایید و او را اسماعیل نام خواهی نهاد، خداوند تظلم تو را شنیده است. ۱۲ و او مرد وحشی خواهد بود، دست وی به ضد هر کس و دست هر کس به ضد او پیش روی همه‌ی برادران خود

ساکن خواهد بود. ۱۳ و او نام خداوند را، که با وی تکلم کرد، «أنت إيل رئي» خواند زیرا گفت: آیا این جا نیز به عقب او که مرا می بیند نگریستم. ۱۴ از این پس این چاه را «حی رئی» نامیدند، اینک در میان قادش و بارد است. ۱۵ و هاجر از ابرام پسری زایید، و او پسر خود را که هاجر زایید، اسماعیل نام نهاد. ۱۶ ابرام هشتاد و شش ساله بود که هاجر اسماعیل را برای ابرام، به دنیا آورد.^(۱)

در این بشارت نیز همان عهد و میثاق برای هاجر تکرار می شود بشارتی که متضمن تکثیر و زیاد شدن نسل اسماعیل آن هم طوری که نمی توان آن ها را حساب کرد می شود، و چون این بشارت از طرف فرشته ی خداوند به هاجر داده شده است، بدون شک دارای عنایت قابل توجه و بالایی نسبت به اسماعیل است.

در سفر پیدایش نیز آمده:

(۱۷) و خدا صدای گریه ی پسر را بشنید و فرشته ی خدا از آسمان هاجر را ندا کرده، وی گفت ای هاجر تو را چه شد؟ چه چیزی تو را ناراحت کرده؟ نترس، زیرا خدا صدای گریه ی پسر را در آن جایی که قرار دارد، شنیده است. ۱۸ برخیز و سر را برداشته، و در دست خود بگیر زیرا که او را اُمّتی عظیم قرار خواهم داد.^(۲)

حتی بعد از این که اسحاق به دنیا آمد و خداوند او را برکت داد، هم چنین برادرش اسماعیل را نیز با وی برکت می دهد و به ابراهیم خبر می دهد که نسل اسماعیل تکثیر می یابد، تا زمانی که دوازده رئیس از وی به دنیا بیایند: (۱۵) و خداوند به ابراهیم گفت: «اما زوجه ی تو سارای» نام او را سارای مخوان، بلکه نام او ساره باشد. ۱۶ و او را برکت خواهم داد و پسری نیز از وی به تو خواهم بخشید، او را برکت خواهم داد و امت ها از وی به وجود خواهند آمد، و ملوک امت ها از وی پدیدار خواهند شد. ۱۷ آن گاه ابراهیم به روی درافتاده، بخندید و در دل خود گفت: آیا برای مرد صد ساله پسری متولد شود و ساره در نودسالگی بزاید؟ ۱۸ و ابراهیم به خدا گفت: کاش اسماعیل در حضور تو زندگی می کرد. ۱۹ خدا گفت: به تحقیق زوجهات ساره. برای تو پسری خواهد زایید و او را اسحاق نام بنه و عهد

۱- پیدایش: (۱۶) ۱-۶.

۲- پیدایش: (۲۱) ۱۸-۱۷.

خود را با وی استوار خواهم داشت تا با نوادگان او بعد از او عهد ابدی باشد. ۲۰ و اما در خصوص اسماعیل تو را اجابت فرمودم اینک او را برکت داده، بارور گردانم، و او را بسیار کثیر گردانم دوازده رئیس از وی پدید آیند و اُمّتی عظیم از وی به وجود آورم. ۲۱ لکن عهد خود را با اسحاق استوار خواهم ساخت، که ساره او را بدین وقت در سال آینده برای تو خواهد زایید. ۲۲ و چون خدا از سخن گفتن با وی فارغ شد، از نزد ابراهیم صعود فرمود. ۲۳ و ابراهیم پسر خود، اسماعیل و همه‌ی خانه زادگان و زرخریدان خود را، یعنی هر مردی که در خانه ابراهیم بود. گرفته، ایشان را در همان روز ختنه کرد، چنان‌که خدا به وی امر فرموده بود. ۲۴ و ابراهیم نود و نه ساله بود، وقتی که ختنه . ۲۵ و پسرش، اسماعیل سیزده‌ساله بود هنگامی که ختنه شد. ۲۶ در همان روز ابراهیم و پسرش، اسماعیل ختنه گشتند. ۲۷ و همه‌ی مردان خانه‌اش، خواه خانه‌زاده خواه زرخرید از او اولاد اجنبی، با وی ختنه شدند.^(۱)

همان‌طور که از متن بالا واضح است یکی از علت‌های یا حداقل بهتر است بگوییم: یکی از دلایل مهم نزول این برکت، استجابت یا قبول کردن سر بریدن تنها فرزند ابراهیم و قبول شدن او در این امتحان الهی سخت بود که باعث شد این برکت بر وی نازل گردد: (و واقع و قبول شد بعد از این وقایع. که خدا ابراهیم را امتحان کرده، بدو گفت: ای ابراهیم! عرض کرد: لبیک. ۲ گفت اکنون پسر خود را، که یگانه فرزند تو است و او را دوست می‌داری، یعنی اسحاق را بردار و به زمین موریابرو، و او را در آن‌جا، بر یکی از کوه‌هایی که به تو نشان می‌دهم، برای قربانی، سوختنی بگذار. ۳ بامدادان ابراهیم برخاسته الاغ خود را بیاراست و دو نفر از نوکران خود را با پسر خویش اسحاق، برداشته و هیزم برای قربانی سوختنی شکسته، روانه شد، و به سوی آن مکانی که خدا او را فرموده بود رفت. ۴ در روز سوم، ابراهیم چشمان خود را بلند کرده، آن مکان را از دور دید. ۵ آن‌گاه ابراهیم به دو خادم خود گفت: شما در این‌جا نزد الاغ بمانید، تا من با پسر بدان‌جا رویم، و عبادت کرده نزد شما بازآیم. ۶ پس ابراهیم، هیزم قربانی سوختنی را گرفته، بر پسر خود اسحاق نهاد و آتش و کارد را بر دست خود گرفت و هر دو با هم می‌رفتند. ۷ و اسحاق پدر خود ابراهیم را خطاب کرده گفت: ای پدر من! گفت: ای پسر من لبیک! گفت: اینک آتش و هیزم، لکن قوچ قربانی

برای قربانگاه آتش کجاست؟ ۸ ابراهیم گفت: ای پسر من خدا قوچ قربانی برای خود را مهیا خواهد ساخت و هر دو باهم رفتند. ۹ چون بدان مکانی که خدا بدو فرموده بود رسیدند، ابراهیم در آنجا مذبح را بنا نمود، و هیزم را بر هم نهاد، و پسر خود اسحاق را بسته، بالای هیزم بر مذبح گذاشت. ۱۰ و ابراهیم دست خود را دراز کرده، کارد را گرفت تا پسر خویش را ذبح نماید. ۱۱ در همان حال فرشته خداوند از آسمان وی را ندا داد و گفت: ای ابراهیم! ای ابراهیم! عرض کرد: لیبک. ۱۲ گفت: دست خود را بر پسر دراز مکن، و بدو هیچ مکن، زیرا که الان دانستم که تو از خدا می ترسی چون که پسر یگانه‌ی خود را از من دریغ نداشتی. ۱۳ آن‌گاه ابراهیم چشمان خود را بلند کرده، دید که اینک قوچی، در پشت سر وی، در بیشه‌ای به شاخ‌هایش گرفتار شده، پس ابراهیم رفت و قوچ را گرفته، آن را در عوض پسر خود، برای قربانی سوختنی گذرانید. ۱۴ ابراهیم آن مکان را «یهوه یری» نامید، چنان‌که تا امروز گفته می‌شود: در کوه یهوه، دیده خواهد شد. ۱۵ بار دیگر فرشته‌ی خداوند، به ابراهیم ندا داد. ۱۶ و گفت: خداوند می‌گوید: به ذات خود قسم می‌خورم، چون‌که این کار را کردی و پسر یگانه خود را دریغ نداشتی، ۱۷ هرآینه تو را برکت دهم، نوادگان تو را زیاد کنم، مانند ستارگان آسمان، و مثل ماسه‌هایی که در کناره‌ی دریاست و ذریه‌ی تو دروازه‌های دشمنان خود را تصرف خواهند کرد. ۱۸ و از نوادگان تو جمیع امت‌های زمین برکت خواهد یافت، چون‌که گفته مرا شنیدی.^(۱)

در این‌جا یک اختلاف قدیمی و معروف بین مسلمانان و یهود و مسیحیان در مورد شخص قربانی شده، به چشم می‌خورد، زیرا از سویی مسلمانان شخص قربانی شده را اسماعیل دانسته و از سویی دیگر یهودیان و مسیحیان آن را اسحاق می‌دانند.

حقیقت این است که علی‌رغم این‌که متن فوق بر اسم اسحاق به عنوان ذبیح بودن تأکید می‌کند، ولی دلایل قوی بر گفته‌ی مسلمانان که اسماعیل را ذبیح می‌دانند وجود دارد، که از آن جمله می‌توان گفت که (بزرگ بودن و تنها بودن اسحاق) به عنوان فرزند برای ابراهیم، غیر قابل قبول است چرا که اسماعیل قبل از اسحاق به دنیا آمده، پس اسماعیل فرزند بزرگ ابراهیم است، و طبق عادت یهود فرزندان بزرگ و اول خود را حتی اگر از حیوانات هم باشد، به

عنوان قربانی تقدیم قربانگاه می کنند.

(۱) خداوند با موسی تکلم کرده بدو گفت: هر نخست زاده‌ای و نخست درآمده‌ی رحمی از بنی اسرائیل خواه از مردم باشد یا حیوان را برای من تقدیس کن، چون برای من است).^(۱) و حتی اگر زن نه تنها محبوبه نبوده بلکه ناپسندیده نیز باشد. بزرگ بودن فرزند وی ساقط نمی‌شود، همان‌طور که در سفر ستایش آمده:

(۱۵) و اگر مردی را دو زن باشد، یکی محبوبه و یکی مکروهه، و محبوبه و مکروهه هر دو برایش پسران بزایند، و پسر مکروهه نخست به دنیا آمده باشد. ۱۶ پس در روزی که اموال خود را به پسران خویش تقسیم نماید، نمی‌تواند پسر محبوبه را بر پسر مکروهه که نخست زاده است، حق نخست زادگی دهد. ۱۷ بلکه سهمی مضاعف از جمیع اموال خود را به پسر مکروهه داده، او را نخست زاده‌ی خویش اقرار نماید، زیرا که ابتدای قوت اوست و حق نخست زادگی از آن او باشد).^(۲)

خداوند به ابراهیم (علیه السلام) بشارت ازدیاد نسل اسحاق را داده است، و در آخر کسی نمی‌تواند بگوید، طبق زعم یهود و مسیحیان، ذبح اسحاق یک امتحان حقیقی به شمار می‌رود در سفر پیدایش آمده: (خدا گفت: به تحقیق زوجهات ساره برای تو پسری خواهد زایید و او را اسحاق نام بنه، و عهد خود را با وی استوار خواهم داشت، تا با نوادگان او بعد از او عهد ابدی باشد).^(۳)

طبق این متون اسحاق باید زنده باشد تا از او نسل پدید آید پس این چه امتحانی است اگر وی باید قربانی می‌شد؟ اما مطلبی که در سفر (پیدایش: ۱۷) در مورد اسماعیل آمده و وعده و عهد به ازدیاد نسل او داده شد، این امتحان الهی شامل او شده به طوری که شکی در آن نیست چون امتحان قبل از ولادت اسحاق برای ابراهیم (علیه السلام) پیش آمده. گذشته از آن که در متن اخیر عهد وصف شده برای اسحاق را ابدی توصیف می‌کند؟ پس آیا ممکن است نصیبی از این عهد برای اسماعیل نباشد؟

اما با مطالعه در سفر ایام متوجه می‌شویم که کلمه‌ی (ابد) به معنی (مدت بلند) نیز آمده

۱- خروج: (۱۳).

۲- ستایش: (۲۱) ۱۵.

۳- ستایش: (۱۷) ۱۹.

است: (و به من گفت: همانا سلیمان فرزند تو است، اوست که خانه و کاشانه‌ی مرا بنا می‌سازد، زیرا من او را به عنوان فرزند بودن برای خود انتخاب نموده‌ام. و من برای وی پدر خواهم بود، و مملکت وی را تا ابد استوار خواهم ساخت).^(۱)

و این مملکت به پایان رسید و تا ابد باقی نماند.

و در سفر تشبیه آمده که منظور از (ابد) مدت محدودی است. (ده نسل): (عمونی و موآب تا نسل دهم در جماعت رب داخل نمی‌شوند، هیچ یک از آنها تا ابد در جماعت رب داخل نخواهند شد، به خاطر این که ایشان با نان و آب به استقبال شما نیامدند).^(۲)

بلکه شاید هم کمتر از این باشد! در گفته دانیال به بخت النصر آمده: (آن‌گاه دانیال به پادشاه جواب داد: ای پادشاه تا ابد زنده بمانی).^(۳) حقیقت این است که فرق در بودن عهد ابدی در نسل اسحاق و یا نسل اسماعیل وجود ندارد. حتی اگر عهد ابدی در نسل اسحاق نیز بوده باشد، مانعی وجود ندارد که این عهد بعد از مدتی که ممکن است بلندتر یا کوتاه‌تر باشد، منقطع گشته و به نسل اسماعیل منتقل گردد.

سپس این عهد برگشته تا در شخصیت منجی و نسلش، با یک‌دیگر یکی شوند، نقطه‌ای که وجه التقاء و رو در روی شاخه‌ی اسماعیل و اسحاق خواهد بود، و این موضوعی است که بعداً خواهیم فهمید.

در واقع مسیحیان به حصول برکت برای اسماعیل اعتراف می‌کنند ولی می‌گویند که برکت فقط مخصوص و مختص نسل پادشاهی است نه نسل انبیاء.

این کلام بی‌اساسی است که می‌توانیم آن را از طریق چند نکته زیر مشخص کنیم:

۱- برکتی که اسماعیل کسب نمود همان برکتی است که اسحاق آن را کسب کرد، پس

چرا این‌جا نبوت است و در آن‌جا نبوتی نیست؟

۱- الایام الاول: ک (۲۸) ۶.

۲- ستایش: ۳/۳۳-۴.

۳- دانیال: (۶)-۲۱.

۲- ممکن نیست کسی بگوید که بشارت بر مردم غیر صالح هم صدق می کند، واضح است پادشاهانی که از طرف خداوند متعال منصوب نشده اند، طبیعتاً شرع الهی را نیز اجرا نمی کنند، و در این حالت جزء طواغیت به شمار می روند، پس چه بشارتی در مورد چنین افرادی هست؟

۳- مسئله‌ی وجود پادشاهان یا رؤسا مسئله‌ای بدیهی است که هر نظام اجتماعی و هر قومی احتیاج به آن دارد، پس هر قومی باید پادشاهی یا رئیسی داشته باشد و فرزندان اسماعیل از این قاعده که مستثنی نیستند، پس اگر این پادشاهان را خداوند منصوب نکرده باشد از طواغیت به شمار رفته و قوم خویش را به انواع مختلفی پادشاهی خواهند کرد.

۴- عبدالأحد داود می گوید: (عهد و میثاق بسته شده بین خداوند، ابراهیم و اسماعیل (علیهم السلام)، قبل از ولادت اسحاق بود و اگر این چنین نمی بود این وعده به شیوه‌های مختلف تکرار نمی شود نظیر: (از طریق ذریّه‌ات تمامی ملت‌ها بر روی زمین تبرک خواهند یافت) و هم چنین (آن که از صُلب تو درآید وارث تو خواهد شد) و این وعده با ولادت اسماعیل (سفر پیدایش: ۱۶) تحقیق یافت، مسئله‌ای که باعث خوشحالی و شادی ابراهیم بود [موضوع عقیم بودن باعث ناراحتی وی بود] زیرا بزرگ خادمان دیگر وارث ابراهیم به شمار نمی رفت. [برای بهتر روشن شدن به پیدایش: (۱۵) ۷-۱ رجوع شود] و اگر این گونه نباشد عهد خداوندی و سنت ختنه کردن، معنی و مفهوم و قیمتی نداشت، پس بر این اساس بهتر است اعتراف نماییم که اسماعیل وارث حقیقی و شرعی ابراهیم بود، آن هم به دلیل امتیازات و جایگاه روحی پدرش ابراهیم. ارثی که اسماعیل فرزند بزرگ ابراهیم و فرزندان اسماعیل آن را کسب نمودند، تنها فقط خیمه یا چهر پایان نبوده است بلکه کلیه سرزمین پهناور، از نیل تا فرات با ساکنان آنها را تا ابد، شامل می شود. (سفر پیدایش: (۱۵): ۱۸، (۱۷) ۲۰-۱۸) به طبیعت حال این سرزمین است که تحت نسل اسحاق قرار نگرفت بلکه تحت تصرف [تحت نظر] نسل اسماعیل قرار گرفت، و تحت

تصرف رفتن این سرزمین زیر نظر نسل اسماعیل است که تحقیق فعلی و حرفی، یکی از نقاط عهد را به اثبات می‌رساند.^(۱)

۴- فرزندان ابراهیم از همسرش قنطورا مشمول این عهد نمی‌شوند. با این وجود از آن‌ها کسانی هم بودند که به مقام پادشاهی رسیدند پس محدود کردن این عهد و برکت برای اسماعیل نشان دهنده‌ی بودن پادشاهانی از نسل و فرزندان او است، پس برای جلوگیری از تکرار چنین مسئله‌ای باید این عهد و برکت را به گونه‌ای از اسماعیل سلب نمود، تا کسی از فرزندان وی ادعای پادشاهی او را نکند.

۵- بشارت، وصف اُمت بزرگ و عظیم را بر نسل اسماعیل به تصویر می‌کشد، و مثل چنین وصفی را نمی‌توان به افراد غیر صالح اطلاق کرد. و صالح بودن، احتیاج به وجود نبوت و شرع، جهت تنظیم زندگی را دارد.

۶- ختنه کردن، علامت عهد بود، و ابراهیم، اسماعیل را قبل از ولادت اسحاق ختنه نمود، این چیزی است که متن بعدی می‌گوید: (و گوشت قلفه‌ی خود را ختنه کنید، تا نشان آن عهدی باشد که در میان من و شماست).^(۲)

ابراهیم (علیه السلام) هم قبل از ولادت اسحاق، اسماعیل را ختنه نمود: (و چون خدا از سخن گفتن با وی فارغ شد... در همان روز ابراهیم و پسرش اسماعیل مختون گشتند).^(۳)

۷- شامل نشدن اسماعیل به عهد خداوندی، بدین معناست که خداوند نعوذ بالله، به ابراهیم آن هم به مدت چهارده سال فاصله سنی بین اسماعیل و اسحاق، خدعه و نیرنگ زده است - و خداوند از این عمل به دور است.

۱- محمد فی کتاب التوراة والانجیل: ۴۵-۴۴.

۲- پیدایش: (۱۷) ۱۱.

۳- پیدایش: (۱۷) ۲۶... ۲۲-

و این امر زشت و توهین آمیزی است که هیچ مؤمنی نمی‌تواند چنین گمان بدی به خداوند متعال را به فکر خود راه دهد، زشتی و توهین به حد بالایی می‌رسد اگر چنین تصویری را در حق ابراهیم (علیه السلام) داشته باشیم که او اصلاً توقع فرزند دار شدن از ساره را نداشته باشد و این شگفت‌زدگی و تعجب بر حسب گفته‌های تورات است.

۸- ممکن است گفته شود که ساره، هاجر [و فرزندش] را به خاطر این‌که او و فرزندش اسحاق ارث نبردند اقدام به دور کردن آن‌ها نموده، ابراهیم این رغبت و دستور سارا را یعنی دور کردن هاجر و فرزندش اجرا نموده، در سفر پیدایش آمده: (۹) آن‌گاه ساره، پسر هاجر مصری را که از ابراهیم زاییده بود، دید که می‌خندد. ۱۰ پس به ابراهیم گفت: این کنیز با پسرش را بیرون کن، زیرا که پسر کنیز، با پسر من اسحاق وارث نخواهد بود. ۱۱ اما این امر، به نظر ابراهیم بسیار سخت آمد. ۱۲ خدا به ابراهیم گفت: درباره‌ی پسر خود و کنیزت، به نظرت سخت نیاید، بلکه هر آن‌چه ساره به تو گفته است، سخن او را بشنو، زیرا که نوادگان تو از اسحاق خوانده خواهد شد. ۱۳ و از پسر کنیز نیز اُمتی به وجود آورم زیرا که او نسل توست. ۱۴ بامدادان ابراهیم برخاسته، نان و مشکی از آب گرفته، به هاجر داد، و آن‌ها را بر دوش وی نهاد، و او را با پسر روانه کرد، پس رفت و در بیابان بئر سبع می‌گشت. ۱۵ و چون آب مشک تمام شد پسر را زیر بوته‌ای گذاشت. ۱۶ مسافت تیر پرتابی رفته، در مقابل وی بنشست، گفت مرگ فرزند را نبینم، و در مقابل او نشست، صدای خود را بلند کرد و بگریست. ۱۷ و خدا صدای پسر را بشنید پس فرشته خدا از آسمان، هاجر را ندا کرده، وی گفت: ای هاجر چه شده؟ ترس زیرا خدا گریه‌ی پسر را در آن‌جایی که قرار دارد شنیده است، ۱۸ برخیز و پسر را برداشته و در دست خود بگیر، زیرا که او را اُمتی عظیم قرار خواهم داد.^(۱)

این کلام پایدار نیست، چراکه مشیت و اراده‌ی خداوندی با رغبت زنی عوض نمی‌شود! ابراهیم هم از این کلام و سخن ساره ناراضی بود، چیزی هم در متن نیامده که دور کردن هاجر از سارا، به سبب اجرای دستور سارا در مورد ارث بوده باشد. بلکه علت دور کردن آن‌ها از یک‌دیگر به سبب نزاع و درگیری بین دو [هوو] بوده است و نه بیشتر از آن. هم‌چنین ممکن است منظور از کلام ساره مؤمنه- ارث مادی است نه ارث روحی. و این تجدید عهد نیز برای اسماعیل در متن آمده است.

۹- متون زیادی مبنی بر خروج پیامبری از نسل اسماعیل آمده است، که بعداً در این مورد بحث خواهیم نمود ولی الان به این مقدار بسنده می‌کنیم.^(۱)

معلوم است که قید از فرزندان اسماعیل است و این تسبیح یا همان اذانی بوده باشد که مسلمانان به وقت نماز سر می‌دهند یا خواه نماد یک شریعت باشد، به هر حال نشان دهنده‌ی مشمول بودن فرزندان اسماعیل در این عهد است.

قرآن کریم همه‌ی قصه‌ی ابراهیم (علیه السلام) را از موقعی که در سرزمین رافدین بود تا جریان بشارت و قضیه‌ی سر بردن اسماعیل را به نحو زیر آورده است، خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ * إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ * إِذْ قَالَ لِلَّيْلِ وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ * أَتِفْكَآ إِلَهَةً دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ * فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ * فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ * فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ * فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ * فَرَاغَ إِلَى آلِهِتِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ * مَا لَكُمْ لَّا تَتَنَطَّقُونَ * فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا بِالْيَمِينِ * فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزِفُونَ * قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ * وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ * قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُيُوتًا فَأَلْفُوهُ فِي الْجَحِيمِ * فَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ * وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَّهِدِينَ * رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ * فَبَشِّرْنَاهُ بِعُلَامٍ حَلِيمٍ * فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ قَالَ يَا أَبَتِ أَفْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ * فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ * وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ * قَدْ صَدَّقَتِ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ * وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ * وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ * سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ *

شبیبه عیسی (علیه السلام) و مصلوب کیست؟ ۱۴۱

كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ * وَبَشَرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ *
وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَىٰ إِسْحَاقَ وَمِن ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ مُبِينٌ ﴿١﴾.

(و همانا از پیروان و شیعیان او، ابراهیم بود. * آن گاه که با قلبی سالم و پاک به سوی پروردگار خویش آمد. * هنگامی که پدر (به عمو یا پدر زن) و قوم خود گفت: شما به چه مشغولید چه چیزی را می‌پرستید؟! * آیا به دروغ و افترا معبودهایی غیر از خدا را می‌خواهید؟! * پس گمانتان درباره‌ی پروردگار جهانیان چنین است؟! * پس به نظر تأمل در (اوضاع) ستارگان نگریست. * پس گفت: همانا من بیمارم (و با شما برای مراسم عید بیرون نمی‌آیم). * پس از وی روی برگردانده، برگشتند. * پس پنهانی به قصد سرکوبی به سوی خدایان نشان روان شد و گفت: آیا نمی‌خورید؟! * شما را چیست که سخن نمی‌گویید؟! * پس سرکوبگرانه بر آنها رو آورد و (تبر در دست) ضربه‌هایی با دست راست و به قدرت بر آنها وارد کرد. * پس شتابان به سوی او روی آوردند. * ابراهیم گفت: آیا چیزی را که خود می‌تراشید پرستش می‌کنید؟! * در حالی که خداوند شما و آنچه را که می‌سازید، آفریده است. * گفتند: برای او بنایی بسازید و او را در جهنمی از آتش بیفکنید. * پس تصمیم مکر و نیرنگ درباره‌ی او گرفتند و ما آنها را پست و فرومایه‌تر ساختیم. * و گفت: حتماً من به سوی پروردگار خود (شهری که بتوانم در آنجا به عبادت پردازم) رهسپارم، به زودی راهنمایم خواهد کرد. * پروردگارا مرا (فرزندی) از شایستگان ببخش * پس او را به پسری بردبار (اسماعیل) بشارت دادیم، * پس چون پسر او به حد کار و کوشش رسید، گفت: فرزندانم، من در خواب می‌بینم که تو را سر می‌برم، * پس بنگر چه نظر می‌دهی گفت: ای پدر، آنچه را مأمور می‌شوی انجام ده، که به خواست خدا مرا از صابران خواهی یافت * پس چون هر دو تسلیم (فرمان) خدا شدند و پسر را بر پیشانی بیفکند (از امتحان سرفراز بیرون آمد) * و ما او را ندا دادیم که ای ابراهیم، * حقاً که تو خوابت را تحقق بخشیدی، ما نیکوکاران را این گونه پاداش می‌دهیم. * به یقین این (حادثه) همان آزمایش آشکار است. * و ما قربانی بزرگی را فدای او کردیم. * و نام نیکی از او در امت‌های بعدی به جای گذاشتیم. * سلام و درود بر ابراهیم * نیکوکاران را این گونه پاداش می‌دهیم * همانا او از بندگان با ایمان ما بود. * و او را به (فرزندی به نام)

اسحاق، پیامبری از شایستگان مژده دادیم.* و بر او و بر اسحاق برکت دادیم، و از اولاد آن دو، برخی نیکوکار و برخی بر خویشان ستمکاری آشکارند).

در کتاب معانی الأخبار در مورد شخص قربانی شده آمده که:

(محمد بن موسی بن المتوکل گفت: عبدالله بن جعفر بن عیسی، از الحسن بن محبوب، از داود بن الکثیر الرقی، نقل می‌کند که: به ابی عبد الله (علیه السلام) عرض کردم: کدام یک بزرگ‌تر است، اسماعیل یا اسحاق؟ و کدام یک از آن‌ها قربانی ذبح شده بود؟ (امام) فرمودند: اسماعیل از اسحاق پنج سال بزرگ‌تر بود، و ذبیح قربانی، اسماعیل بود و مکه منزل اسماعیل بود، ابراهیم هم خواست اسماعیل را ایام موسم و مراسم منی [من] قربانی کند. (امام) فرمودند: بین دو بشارت برای ابراهیم، یعنی بشارت به اسماعیل و بعد بشارت به اسحاق، پنج سال فاصله بود.

آیا سخن ابراهیم (علیه السلام) را نمی‌شنوی که می‌گوید: (رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ)، (پروردگارا مرا (فرزندی) از شایستگان ببخش)، همانا ابراهیم (علیه السلام) از خداوند متعال تقاضای فرزندی از صالحان و شایستگان را نمود. و در سوره‌ی صافات [خداوند] می‌فرماید: (فبشرناه بغلام حلیم)، (پس او را به پسری بردبار (اسماعیل) بشارت دادیم). یعنی اسماعیل را از هاجر، پس [امام] فرمودند: خداوند نیز کبش [قوچی] به جای اسماعیل به وی عطاء فرمود. پس ابی عبد الله (علیه السلام) فرمودند: (وَبَشِّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ * وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَىٰ إِسْحَاقَ). (و او را به (فرزندی به نام) اسحاق، پیامبری از شایستگان مژده دادیم.* و به او و به اسحاق برکت دادیم،...).

این بدان معناست که اسماعیل قبل از بشارت به اسحاق به دنیا آمده است، پس هر کس بیندازد که اسحاق بزرگ‌تر از اسماعیل است و ذبیح، اسحاق است، پس به اخباری که در مورد آن‌ها در قرآن آمده، از خداوند متعال، دروغ بسته است).^(۱)

در بحار الأنوار نیز آمده:

(عیاشی با سند خویش نقل می‌کند، برید بن معاویه العجلی گفت: به ابی عبد الله (علیه السلام)

عرض کردم: مقدار زمان بین دو بشارت ابراهیم در مورد اسماعیل و اسحاق چقدر بود؟ فرمودند: بین دو بشارت پنج سال بود- خداوند متعال فرمودند: (فَبَشِّرْنَاهُ بِعُلَامٍ حَلِيمٍ)، (پس او را به پسری بردبار (اسماعیل) بشارت دادیم). یعنی اسماعیل، و این اولین بشارتی بود که خداوند به ابراهیم در مورد فرزند به وی داد. و هنگامی که اسحاق از ساره برای ابراهیم متولد شد و به سه سالگی رسید، در آن هنگام اسماعیل به طرف اسحاق که در دامان ابراهیم نشسته بود روی آورده و او را کنار زد و به جای وی [در دامان پدر] نشست، ساره این حرکت را دید و گفت: ای ابراهیم فرزند هاجر، فرزندم را از دامان تو کنار می‌زنند و به جای او می‌نشینند! نه به خدا، هاجر و فرزندش به هیچ عنوان با من در یک بلاد [شهر] همسایه نخواهند شد، پس آنها را از من دور کن. ابراهیم هم منزلت و حق ساره را می‌دانست و به وی احترام می‌گذاشت، و این به دلیل آن بود که (ساره) از فرزندان انبیاء و دخترخاله‌ی او بود.

این مسئله بر ابراهیم سخت آمد و به فراق اسماعیل ناراحت شد، شب هنگام فرشته‌ای از سوی خداوند به سوی او آمد، و خوابی را در مورد ذبح اسماعیل در موسم مکه به وی نشان داد، ابراهیم صبح هنگام از آنچه دیده بود ناراحت شده بود، وقتی که وقت مراسم حج آن سال فرا رسید، ابراهیم هاجر و اسماعیل را با خود در ماه ذی‌الحجه از سرزمین شام به طرف مکه جهت ذبح در مراسم بُرد، پس از پی و اساس بیت‌الله الحرام شروع کرد، هنگامی که آنها را بالا برد، به طرف منی به قصد حج خارج شد، بعد از این که نُسک خود را در منی به پایان رسانید جهت طواف به مکه برگشت بعد از طواف خانه خدا که یک هفته به طول انجامید، سپس به طرف سعی [صفا و مروه] حرکت نمود، در موقعی که مراسم سعی را انجام داد، ابراهیم به اسماعیل گفت: ای فرزند، من در خواب می‌بینم که تو را در مراسم امسال حج سر می‌برم، چه می‌گویی؟ [اسماعیل] گفت: ای پدر به چیزی که امر می‌شود، عمل کن، وقتی که آنها سعی خود را به پایان رسانیدند، ابراهیم [اسماعیل] را به سوی منی برد، و آن روز سر بریدن و نحر بود، وقتی که او را به جمره وسطی رسانید و او را به سمت چپ رو به زمین خوابانید و چاقو را برای سربریدن در دست گرفت به او ندا در رسید که: (أَنْ يَا اِبْرَاهِيمَ قَدْ صَدَقَتِ الرَّؤْيَا)، (حقاً که تو خوابت را تحقق بخشیدی ...)، الی آخر... ، به جای اسماعیل قوچ بزرگی

سر برید و گوشت قربانی را به فقراء داد).^(۱)

زوال برکت از بنی اسرائیل:

متون زیادی در عهد قدیم و عهد جدید مبنی بر زوال برکت از بنی اسرائیل و جایگزینی یک قوم دیگر به جای آنها آمده است. از جمله‌ی این متون می‌توان به مطلبی که در ملاخی آمده اشاره کرد: (و الان ای کاهنان این وصیت برای شماست: یهوه صباوت می‌گوید که: اگر نشنوید و آن را در دل خود جا ندهید تا اسم مرا تمجید نمایید من بر شما لعن خواهم فرستاد و بر برکت شما لعن خواهم نمود بلکه آنها را لعن کرده‌ام چون که آن را در دل خود جای نداده‌اید. ۳ اینک من زراعت را به سبب شما نهب خواهم نمود و بر روی‌های شما سرگین یعنی سرگین عیدهای شما را خواهم پاشید و...)^(۲)

این متن به وضوح آشکار می‌کند که لعنت و نفرین بنی اسرائیل را دنبال می‌کند، زیرا آنها از خداوند نافرمانی کرده و او را تمجید و بزرگی نمی‌کنند، بهتر است بگوییم که این نفرت آنها را فراگرفت.

مثل این موضوع هم در اشعیاء آمده: (۱۱) و از شما که خداوند را ترک کرده و کوه مقدس من را فراموش نموده‌اید، و مائده‌ای برای بخت مهیا ساخته و شراب مزوج به جهت اتفاق ریخته‌اید. ۱۲ پس شما را به جهت شمشیر مقدس ساخته‌ام و جمیع شما برای قتل، خم خواهید شد زیرا، چون خواندم جواب نداده‌اید و چون سخن گفتم نشنیده‌اید و آنچه را که در نظر من ناپسند بود به عمل آورده‌اید و آنچه را که نخواستم برگزیده‌اید. ۱۳ بنابراین خداوند رب می‌گوید: همانا بندگان من خواهند خورد اما شما گرسنه خواهید بود اینک بندگانم خواهند نوشید اما شما تشنه خواهید بود همانا بندگانم شادی خواهند کرد اما شما حجل خواهید گردید. ۱۴ اینک بندگانم از خوشی دل ترنم خواهند نمود، اما شما از کدورت دل فریادخواهید نمود و از شکستگی روح و دل و له خواهید کرد. ۱۵ و نام خود را برای برگزیدگان من به جای من لعنت خواهید نمود پس خداوند رب تو را خواهد کشت و بندگان خویش را به نام دیگری خواهد نامید. ۱۶ پس هر که خویشان را بر روی زمین برکت دهد خویشان را به خدای حق

۱- بحار الأنوار: علامه مجلسی: ج(۱۲) ۱۳۷-۱۳۶.

۲- ملاکی نبی: (۲): ۱-۳.

برکت خواهد داد، و هر که بر روی زمین قسم خورد به خدای حق قسم خواهد خورد زیرا که تنگی‌های اولین فراموش شده و از نظر من پنهان گردیده است. ۱۷ زیرا اینک من آسمانی جدید و زمینی جدید خواهم آفرید و چیزهای پیشین به یاد نخواهد آمد و به خاطر نخواهد گذشت.^(۱)

آسمان‌های جدید و زمین جدید معنی جز این ندارد که امتی جدید و دین جدیدی، جایگزین بنی اسرائیل می‌شود، بنی اسرائیل که نسبت به شرایط ایمان و طاعت و فرمان‌برداری بی تفاوت بودند. این دو شرط (ایمان و طاعت) یکی از مهم‌ترین شرایط و اساس دائم بودن برکت و عهد است. همان‌طور که ملاحظی به ما خبر می‌دهد، بودن این دو شرط بود که سبب بسته شدن عهد با لاوی بود: (۴) ... من این وصیت را برای شما فرستادم تا عهد من با لاوی باشد قول یهوه صباوت این است. ۵ عهد من با وی حیات و سلامتی می‌بود و آن را به سبب ترسی که از من می‌داشت به وی دادم و به سبب آن که از اسم من هراسان می‌بود. ۶ شریعت حق در دهان او می‌بود و بی‌انصافی بر لب‌هایش یافت نمی‌شد بلکه در سلامتی و استقامت با من سلوک می‌نمود، و بسیاری را از گناه برمی‌گردانید.^(۲)

این شرط را هم به طور واضح و آشکار می‌توان در سفر تثبیه [ستایش] یافت کرد: (۲۶) بنگر این که من امروز برکت و لعنت پیش شما می‌گذارم ۲۷ اما برکت، اگر اوامر پروردگار، خدایتان را که من امروز به شما امر می‌فرمایم، اطاعت نمایید. ۲۸ و اما لعنت، اگر اوامر پروردگار، خدایتان را اطاعت ننموده، از طریقی که من امروز به شما امر می‌فرمایم برگردید، و خدایان غیر را که نشناخته‌اید، پیروی نمایید.^(۳)

هم‌چنین: (۱۱) پس اوامر، فرایض و احکامی را که من امروز به جهت عمل نمودن به تو امر می‌فرمایم نگاه دار. ۱۲ پس اگر این احکام را بشنوید و آن‌ها را نگاه داشته، به جا آورید، آن‌گاه پروردگار، خدایت، عهد و رحمت را که برای پدران تو قسم‌خورده، با تو نگاه خواهد داشت. ۱۳ و تو را دوست داشته برکت خواهد داد، و خواهد افزود، و میوه‌ی بطن تو و میوه‌ی زمین تو و غله و شیر و روغن تو را و نتایج رمه‌ی تو و بره‌های گله‌های تو را در زمین

۱- اشعیا: (۶۵)-۱۱.

۲- کتاب ملاکی نبی: (۲)-۶-۴.

۳- ستایش: (۱۱) ۲۸-۲۶.

که برای پدرانیت قسم خورد که به تو بدهد، برکت خواهد داد.^(۱)

همچنین: (۱) و اگر صدای پروردگار، خدایت را به دقت بشنوی تا هوشیار شده، تمامی اوامر او را که من امروز به تو امر می‌فرمایم به جا آوری، آن‌گاه پروردگار، خدایت تو را بر جمیع امت‌های جهان بلند خواهد گردانید... ۹ و اگر اوامر پروردگار، خدایت را نگاه داری و در طریق‌های او سلوک نمایی، خداوند تو را برای خود قوم مقدس خواهد گرداند، چنان‌که برای تو قسم خورده است... ۱۵ و اما اگر صدای پروردگار، خدایت را نشنوی تا هوشیار شده، همه اوامر و فرایض او را که من امروز به تو امر می‌فرمایم به جا آوری، آن‌گاه جمیع این لعنت‌ها به تو خواهد رسید، و تو را خواهد دریافت. ۱۶ در شهر ملعون خواهد بود. ۱۷ سبد و ظرف خمیر تو ملعون خواهد بود. ۱۸ میوه‌ی بطن تو و میوه‌ی زمین تو و گوساله‌ها و بره‌های گله تو ملعون خواهد بود. ۱۹ وقت درآمدت ملعون و وقت بیرون رفتنت ملعون خواهی بود. ۲۰ و به هرچه دست خود را برای عمل نمودن دراز می‌کند. خداوند بر تو لعنت و اضطراب و سرزنش خواهد فرستاد تا به‌زودی هلاک و نابود شوی، به سبب بدی کارهایت که به خاطر آن‌ها مرا ترک کردی.^(۲)

ممکن است خواننده‌ی محترم بگوید که من می‌خواهم وارد متون اخطار دهنده یا هشدارها بشوم شاید هم این کار را کرده باشم، ولی وارد شدن به چنین متونی بی‌هدف و بی‌قصد نیست. مطالب و متونی را که وارد آن‌ها شده‌ام و برای شما آورده‌ام در حقیقت، مشتی است از خروار، یا به عبارتی‌دیگر قطره‌ای از دریاست که اصلاً به چشم نمی‌آید، متونی که کثرت و فراوانی آن‌ها خواننده را نه تنها به تعجب وادارند بلکه سؤالاتی در ذهن ایجاد می‌کند که باید پاسخی را برای آن‌ها پیدا کرد. طبیعتاً زیاد بودن این متون از جهتی و صریح بودن آن‌ها از جهتی دیگر، نشان دهنده‌ی تهدید یا اخطاری به بنی‌اسرائیل در مورد استدلال آن‌ها، و یا ترساندن آن‌ها جهت سر به راه کردن آن‌ها نیست بلکه خبر و پیش‌بینی‌هایی است که شکی در تحقق آن نبوده و نیست.

چرا ما این امر را تجزیه و تحلیل کنیم، در حالی که خود نصوص و متون این حقیقت را تحلیل

۱- ستایش: (۷) ۱۳-۱۱.

۲- ستایش: (۲۸) ۲۰-۱.

شبیهِ عیسی (علیه السلام) و مصلوب کیست؟ ۱۴۷

و بدان تصریح می‌کنند: (من همان خداوندی هستم که: درخت بلند را پست کردم، و درخت پست را بلند می‌سازم، و درخت سبز را خشک و درخت خشک را بارور می‌سازم، من که رب هستم این را گفته‌ام و به جا آورده‌ام).^(۱)

و این هم مطلبی است که یوحنا تعمید دهنده گفته است: (۱) در آن روزها وقتی ایشان هنوز در ناصره زندگی می‌کردند، یحیی تعمید دهنده در بیابان یهودیه آمده مردم را موعظه کرده، می‌گفت: ۲ از گناهان خود توبه کنید، زیرا ملکوت آسمان‌ها به زودی فرا خواهند رسید. ۳ اشعیای نبی صدها سال پیش از آن، درباره‌ی خدمت یحیی، پیشگویی کرده و گفته بود: صدای فریادی در بیابان می‌شنوم که می‌گوید: برای خداوند راهی آماده کنید و جاده را برای آمدن او هموار نمایید... ۷ اما وقتی یحیی دید که عده‌ی زیادی از روحانیون متظاهر و رهبران [فریسیون و صدوقیون] نزد او می‌آیند تا تعمید گیرنده، به ایشان گفت: ای افعی زادگان، چه کسی به شما گفت که می‌توانید از غضب آینده‌ی خدا بگریزید؟ ۸ پیش از آن که شما را تعمید دهم باید با کارهای شایسته، ثابت کنید که از گناهان خود توبه کرده‌اید. ۹ با این فکر که ما یهودی و از نسل ابراهیم هستیم، خود را فریب ندهید این افکار بیهوده است خدا می‌تواند از همین سنگ‌ها نسلی برای ابراهیم به وجود آورد. ۱۰ و حال تیشه‌ی داوری خدا بر ریشه‌ی درختان گذاشته شده است. هر درختی که ثمر نیاورد، بریده و در آتش افکنده خواهد شد).^(۲)

بعد از یوحنا، عیسی (علیه السلام) نیز آن را تکرار کرد: (۶ سپس این داستان را بیان فرمودند: شخصی در باغ خود، درخت انجیری کاشته بود، اما هر بار که به آن سر می‌زد، می‌دید که میوه‌ای نیاورده است. ۷ سرانجام به باغبان خود گفت: این درخت را ببر، چون سه سال تمام انتظار کشیده‌ام و هنوز یک‌دانه انجیر هم نداده است! نگه داشتنش چه فایده‌ای دارد؟ زمین را نیز بیهوده اشغال کرده است! ۸ باغبان جواب داد: باز هم به آن فرصت بدهید! بگذارید یک سال دیگر هم بماند تا به خوبی از آن مواظبت کنم و کود زیاد به آن بدهم ۹ اگر سال آینده میوه داد که چه بهتر؛ اما اگر نداد، آن وقت آن را خواهیم برید).^(۳)

۱- کتاب حزقیل نبی: (۱۷)-۲۴.

۲- متی: (۳)(۱-۳) و (۷-۱۰).

۳- لوقا: (۱۳) ۹-۶.

ما تنها ادعای حقیقت و حق گفتن را نمی‌کنیم. بلکه به واقع دست‌یافته و اصل حقیقت را گفته‌ایم. اگر بگوییم: به خصوص اگر انبیاء پیشین بنی‌اسرائیل، و بعد از آنها یحیی تعمید دهنده و عیسی (علیه السلام) به صورت جدی و مستقیم به عنوان آخرین فرصت داده شده به بنی‌اسرائیل بودند- ولی بنی‌اسرائیل این فرصت نهایی را از دست دادند، پس خداوند متعال آنها را با اُمت دیگری تعویض، و اُمت دیگری را جانشین بنی‌اسرائیل گردانید.

این گفتار عیسی (علیه السلام) است:

(عیسی (علیه السلام) جواب داد و فرمودند: من فرستاده نشدم، مگر برای گوسفندان گمشده‌ی قوم اسرائیل).^(۱)

(۵) این دوازده نفر را عیسی (علیه السلام) به مأموریت فرستاد و به ایشان سفارش کرد و گفت: نزد دیگر اُمت‌ها نروید و به شهرهای سامریان وارد نشوید. ۶ بلکه فقط نزد گوسفندان گمشده قوم اسرائیل بروید).^(۲)

اُمتی گمراه با لبانی پاکیزه:

در عهد قدیم نه تنها اشاراتی به اُمت جدیدی شده که ملکوت به آنها انتقال می‌یابد، بلکه به مشخصات و اوصاف این اُمت نیز اشاره شده است. در این جا در مورد دو اشاره سخن از موارد فوق، سخن خواهیم گفت: و آنها: (چون خداوند این را دید ایشان را مکروه داشت. چون که پسران و دخترانش خشم او را به هیجان آوردند. ۲۰ پس گفت: روی خود را از ایشان خواهم پوشید تا بینم عاقبت ایشان چه خواهد بود زیرا نسلی بسیار فرییکار و گردنکش‌اند و فرزندان امانت‌دار نیستند. ایشان مرا به خشم آوردند، زیرا مرا با آنچه خدا محسوب نمی‌شود و با باطل آنها مبادله نمودند، پس من نیز آنها را با مردمی که مردم به شمار نمی‌روند، تعویض کرده، و با اُمتی نادان و جاهل مبادله خواهم نمود).^(۳)

پس ملکوت به اُمت دیگری منتقل خواهد شد. اُمتی که به نادانی وصف شده است، در حقیقت هنوز مردمی به شمار نمی‌آید، و این حقیقتی است که سفر اشعیا در مورد آن سخن به

۱- متی: (۱۵) ۲۴.

۲- متی: (۱۰) ۵.

۳- ستایش (تثبیه): (۳۲) ۲۱-۱۹.

میان آورده: (۱۰) زیرا که حکم بر حکم و حکم بر قانون و قانون بر قانون، این جا اندکی و آن جا اندکی خواهد بود. ۱۱ زیرا که با لب‌های الکن [لکنت] و زبان غریب با این قوم تکلم خواهد نمود).^(۱)

در سفر صفتیا نیز آمده: (زیرا در آن زمان، زبان پاک به امت‌ها بازخواهم داد، تا جمیع ایشان اسم خدا را بخوانند، تا دوش به دوش یک‌دیگر خداوند را عبادت کنند).^(۲)

این جانشینی و تبدیلی که بر اثر عذاب خداوند صورت می‌گیرد، مستوجب آمدن مردمی دیگر و غیر از بنی‌اسرائیل است که این مردم جدید محل نزول رحمت و برکت خداوند از سوی او خواهند بود. این هم حقیقتی است که پولس در مورد آن گفته است: (و می‌گویم: آیا اسرائیل ندانسته‌اند؟ اول موسی می‌گوید: (من شما را به جای اُمّتی که اُمّت به شمار نمی‌رود عوض خواهم کرد با اُمّتی بد مبادله خواهم نمود [اُمّتی بت‌پرست و نادان جایگزین شما خواهم کرد] بعدها اشعیاء با جسارت بیشتری گفت: آنانی که در جستجوی خدا نبودند او را یافتند، و به کسانی که مرا نطلبیدند ظاهر گردیدم. ۲۱ اما در حق اسرائیل می‌گوید: تمام روز دست‌های خود را به سوی قومی لجباز و سرسخت و مقاوم [قومی که بازگشت نمی‌خواهد] دراز کردم).^(۳)

در نامه‌ی اول پولس به مسیحیان قرن‌س آمده: (در کتاب آسمانی آمده: خداوند می‌فرماید: من به وسیله‌ی افراد دیگری که زبان بیگانه و لهجه‌ی دیگری دارند با این مردم تکلم خواهند نمود، اما با این حال ایشان نیز نخواهند نشنید).^(۴)

در ضمن مگر این مطلبی نیست که عیسی (علیه السلام) فرمودند: (۴۳ بدین جهت به شما می‌گویم: خداوند برکات ملکوت خود را از شما گرفته، به قومی دیگر خواهد داد که از محصول آن، سهم خداوند را به او بدهند).^(۵)

پس الان باید منظور و مقصود از کلمه‌ی (لبان پاک) را فهمید- در این جا ما نمی‌خواهیم

۱- اشعیاء: (۲۸) ۱۰.

۲- صفتیا: (۳) ۹.

۳- رومیان: (۱۰) ۲۱-۱۹.

۴- نامه‌ی اول پولس به مسیحیان قرن‌س: (۱۴) ۲۱.

۵- متی: (۲۱) ۴۳.

پیشگویی کرده یا از غیب صحبت کنیم- آنچه از معنی کلمه‌ی (لبان پاک) مقصود است این است که زبان دیگری است، یا به عبارتی اُمّتی دیگری غیر از اُمّت بنی اسرائیل است. زیرا تا زمانی که انگشت تهدید به سوی بنی اسرائیل اشاره کند باید انگشتی وجود داشته باشد که به سوی آنها نشانه رود و یا به عبارتی در صورت برکنار کردن آنها از این کلمه (لبان پاک) باید اُمّتی به غیر از آنها، جانشینانشان گردند که این کلمه بر آنها صدق کند. اما در مورد اُمّت بد، باید گفت: مسیحیان می‌گویند منظور از اُمّت بد، همان اُمّتی است که مسیحیت در میان آن گسترش یافت با مسائل و موارد زیر این زعم و گفته‌ی مسیحیت را زیر سؤال می‌بریم:

۱- این متون و نصوص در مورد اُمّتی، مشخص و معین سخن می‌گویند، نه اُمم متعدد و مختلف.

۲- اُمّتی که ملکوت به آن محول می‌شود، باید مشمول عهد و برکت بوده باشد. که این عهد و برکت به صورت انحصاری در اختیار نسل ابراهیم (علیه السلام)، به خصوص اسماعیل و اسحاق (علیه السلام) است، بر این اساس و طبق مطالبی که بیان نمودیم. این عهد و برکت از بنی اسرائیل گرفته شده و به اُمّت و نسل اسماعیل (علیه السلام) داده می‌شود.

۳- علامت این عهد و میثاق ختنه کردن است، همان‌طور که معروف و معلوم است اُمّتی که ملکوت به آنها بشارت داده شده است، جدا و مستثنی از دیگر امت‌ها است که ختنه را جزء رسومات خود نمی‌دانند.

۴- متون و نصوص از اُمّت و مردمی سخن به میان می‌آورد که غیرمنظم هستند (یا به عبارتی اُمّت یا مردمی به شمار نمی‌روند [یا به چشم نمی‌آیند] و این مطلبی است که در سفر تثنیه [ستایش] (۳۲) ۱۹-۲۱ آمده است. و این موضوعی است که با رومیان و یونانیانی که مسیحیت در میان آنها منتشر شد، مناسبتی ندارد، بلکه فقط بر اُمّت عرب تطابق و تناسب دارد زیرا اُمّتی هستند که چهارچوب دولتی منظمی نداشتند.

۵- نمی‌توان یونانیان و رومیان را به اُمّت بدوی وصف نمود، چراکه صاحب تمدن مادی بودند، تمدنی که نمی‌شود آن را با حال اعراب مقایسه و مقارنه کرد، اگر گفته شود مراد از این اُمّت، بت پرستان بودند، اعراب نیز بت پرست بودند.

۶- مسیحیان نمی‌توانند ادعا کنند که ملکوت به آنها انتقال یافته زیرا در این حالت مخالف خود خواهند بود، چرا که طبق نماز و دعایی که عیسی (علیه السلام) به آنها یاد داده باید به این اعتقاد داشته باشند که ملکوت هنوز نیامده است: (۲ عیسی (علیه السلام) به ایشان گفت وقتی که نماز خواندید چنین بگویید: ای پدر ما که در آسمان‌ها هستی، نام مقدس تو گرامی باد، ملکوت تو برقرار گردد، مشیت تو همان‌گونه که در آسمان است هم‌چنین بر روی زمین برقرار باد. ۳ نان موردنیاز ما را روز به روز به ما ارزانی بفرما. ۴ گناهان ما را ببخش، چنان‌که ما نیز آنانی را که به ما بدی کرده‌اند می‌بخشیم، ما را وارد امتحان و تجربه‌ای نگردان، ولی ما را از وسوسه‌های شیطان نجات بده).^(۱)

پیامبر سرزمین فاران:

در سفر تشبیه [ستایش] آمده: (و این است برکتی که موسی قبل از وفاتش به بنی اسرائیل برکت داده ۲ گفت: خداوند از سینا آمده، و از سعیر بر ایشان طلوع نمود، و از جبل [کوه] فاران درخشان گردید، گرداگرد او مقدسین آمدند و ... [باده هزار مرد قدیس آمد].^(۲)

و در ترجمه دیگری آمده: (و از کوه فاران درخشان گردید و از (ربوات) مقدمات عالیه قدس آمده در حالی که بر دست راستش آتشی بوده که شریعت و قانونی برای آنها است). این متن ما را مقابل سه نبوت یا رسالت قرار می‌دهد، اول از آنها از سیناء نمایان می‌شود و دومی: از ساعیر و سومی از فاران. در بحث‌های پیش در مورد این متن نیز بحث کرده‌ایم، چیزی که برای ما اهمیت دارد، مسئله‌ی نبوت سومی است که نقطه‌ی شروع آن فاران است، در واقع می‌خواهیم به این نتیجه برسیم که منظور و مقصود از فاران مکه و نبوت همان نبوت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله) است.

همان‌طور که معلوم است در حقیقت نقطه‌ی مورد بحث ما در بیان مقصود و مراد از کلمه (فاران) است که آیا این منطقه مکه است، یا مکان دیگری در سرزمین سینا است.

۱- لوقا: (۱۱)-۲.

۲- ستایش: (۱)-۳۳.

با وجود این که ما نمی‌خواهیم عجله کرده تا به نتیجه برسیم [یا به عبارتی قصاص قبل از جنایت بکنیم] ولی حقیقتاً کلامی در متن فوق آمده، که ذهن خواننده را به خود مشغول می‌کند، به طوری که حس کنجکاوی او را فعال می‌کند، حسی که به او می‌گوید: متن اول سیناء، سپس ساعیر و بعد از آن، فاران را ذکر می‌کند، و این مسئله مهمی است زیرا بدون شك متن از سه مکان و موضوع مختلف سخن به میان می‌آورد، در نتیجه فاران در منطقه‌ی سیناء نیست، و این نتیجه‌ای است که دیگران هم به آن رسیده‌اند.

اول باید به یاد داشته باشیم که فاران صحرا یا منطقه یا سرزمین است که اسماعیل (علیه السلام) و مادرش هاجر در آنجا سکنی گزیدند، سندیت این گفته هم طبق متن آمده در سفر پیدایش است: (۱۷) خداوند صدای پسر را شنید، و فرشته‌ی خدا از آسمان، هاجر را ندا کرده، وی گفت: ای هاجر تو را چه شده؟ نترس. زیرا خدا گریه پسر را در آنجایی که قرار دارد شنیده. ۱۸ برخیز و پسر را برداشته و در دست خود بگیر، زیرا که او را اُمتی عظیم قرار خواهم داد. و خدا چشمان او را باز کرده تا چاه آبی دید، پس رفته، مشک را از آب پر کرده و پسر را نوشانید ۲۰ و خدا با آن پسر می‌بود، و او رشد کرده، ساکن صحرا شد، و به عنوان کمان‌گیر بزرگ گردید. ۲۱ و در صحرای فاران ساکن شد و...^(۱).

اگر بازهم به دقت در مورد مکان سکونت اسماعیل و نسل او جستجو کنیم، در این‌جا سفر پیدایش با متن زیر باز به کمک ما می‌آید: (این است نام‌های فرزندان ابراهیم بر حسب تولدشان ...) نخست زاده‌ی اسماعیل، نبایوت بود و بعد قیدار وادبیل و مبسام. ۱۴ و مشماع و دومه و مسا. ۱۵ و حدار و تیما و یطور و نافیش و قدمه ۱۶ اینانند پسران اسماعیل و این است نام‌های ایشان در دیارشان و دژهای آن‌ها، دوازده امیر، حسب قبایل ایشان. ۱۷ و مدت زندگانی اسماعیل یکصد و سی و هفت سال بود که جان سپرد، و روح خود را تسلیم کرد و به قوم خود ملحق شد. ۱۸ و ایشان از حویله تا شور، که مقابل مصر، به سمت آشور واقع است، ساکن بودند و نصیب او در مقابل همه‌ی برادران او افتاد...^(۲).

به یاد می‌آوریم، که هاجر در مسیرش به سمت شور در راه بود: (۷) و فرشته‌ی خداوند او را

۱- پیدایش: (۲۱) ۱۷.

۲- پیدایش: (۲۵) ۸-۱۲.

نزد چشمه‌ی آب در بیابان، یعنی چشمه‌ای که به راه شور است، یافت).^(۱)
 پس منطقه‌ی زندگی و سکونت فرزندان اسماعیل منطقه‌ی ممتد بین حویله و شور است. متن، هم عنوان کرده است، اما حویله: در سفر پیدایش اسم این منطقه به یکی از فرزندان یقطان (قحطان) که پدر یمنیان عرب است اطلاق شده: (و یقطان، الموداد و شالف و حضر موت، یارح را آورد ۲۷ و هدورام و اوزال و دقله را ۲۸ و عویال و آیمایل را ۲۹ و اوفیر و حویله و یوباب را- این‌ها همه پسران یقطان بودند ۳۰ و مسکن ایشان از میشا بود به سمت سفار(صفر) که کوهی در مشرق است).^(۲)

و معلوم است که نام‌های سبأ و حضر موت و آزال (نام و اسم قدیم شهر صنعاء هستند، نام‌هایی که تا به حال در شهر صنعاء متداول و مشهور هستند) و صیلف (شالف) و دقله و حباب (حبوب) منطقه‌ای در(اب) است که ضمن و جزء منطقه‌ی ذی السفال در یمن است. و صفار نیز (الان محل استخراج نفت است) و اوبال (منطقه‌ای است در راه صنعاء به الحدیده- ۱۸۰ کیلومتری صنعاء و بعد از آن الحیمه وجود دارد) و حیره (روستایی است در (حجه) در یمن) و حضور (منطقه‌ای است جنوب صنعاء در حدود ۲۳ کیلومتر) و نام‌های دیگری که تا به حال اسم‌های مناطق معرفی در یمن هستند. پس حویله باید در سرزمین یمن باشد، جایی که قحطانیون (القیطانیون) در آنجا سکنی گزیده بودند. در حقیقت این مکان هنوز در حال حاضر هم وجود دارد.

و این نام نیز (حویله) در منطقه‌ای که جزء منطقه‌ی الحیمه داخلی است هم یافت می‌شود. در واقع این‌ها مسائلی هستند که مطلعین از آن‌ها آگاه می‌باشند.

در معجم کتاب مقدس ویکلیف Wycliffe Bible Dictionary آمده:

اکثر پژوهش گران- most authorities - می‌گویند که حویله در میانه‌ی منطقه‌ی عربی در شمال یمن است، و این به دلیل ارتباط این نام و ذکر آن با نام‌های حضر موت و سبأ و اجزایی از جنوب العربیه است. در سفر پیدایش آمده:

۱- پیدایش: (۱۶)-۷.

۲- پیدایش: (۱۰)-۲۶.

(و یقطان، المزداد و شالف و حضرموت و یارح را آورد. ۲۷ و هدودام و اوزال و دقله را ۲۸ و عویال و ایمایل و شبا را ۲۹ و اوفیر و حویله و یوباب را، اینها همه پسران یقطان بودند).^{(۱)(۲)}

پس طبق عهد قدیم، منطقه‌ی انتشار فرزندان اسماعیل (علیه السلام)، همان منطقه‌ی ممتد یمن است، (جایی که حویله وجود دارد) یا به عبارتی شمال عسیر، که امتداد مناطق قحطانیان در یمن است، تا جنوب اردن (طبق متن یادشده، جایی که شور وجود دارد).

بر این اساس فاران در منطقه‌ی حجاز است، منطقه‌ای که از قدیم و تا به حال به این نام مشهور بوده و هست همان‌طور که معلوم است مرکز این منطقه شهر مکه است.^(۳) در قاموس کتاب مقدس آمده: (حویله: اسمی است سامی به معنای (شن زار)، در عبری مقایسه کنید با (شن). (۱) مردی از بنی کوش (پیدایش: (۱۰)۷). (۲) مردی از بنی یقطان (پیدایش(۱۰)۲۹) (۳). اُستانی در سرزمین عرب که در قسمتی از آن کوشی‌ها و قسمتی دیگر از آن یقطانیون، ساکن هستند، که مردم آن سامی نژادند (پیدایش(۱۰)۷-۲۹ و ۱- اخبار ۱: ۹ و ۳۳ و رابطه‌ی بین حویله و حضر موت و اماکن دیگر، اشاره به موقعیت مکانی در وسط بلاد العربیه یا جنوب آن دارد، در حویله هم نهر قیشون وجود دارد، این منطقه غنی از طلا و مقل (صمغی عطری و طبی) و سنگ‌های قیمتی است. (پیدایش(۲)۱۲-۱۱) بعضی هم این منطقه را به منطقه‌ی خولان، که در قسمت غربی از بلاد عرب در شمال یمن وجود دارد نسبت می‌دهند. معلوم هم نیست که حویله از سمت شمال تا کجا امتداد دارد. از قصه و داستان جنگ شاول با عمالقه می‌توانیم به این نتیجه برسیم که قسمتی از صحرای عربی است، که امتداد آن صدها مایل شمال یمامه است که اسم حویله بر آن اطلاق می‌شود. (صموئیل اول (۱۵) ۷- پیدایش. (۲۵) ۱۸). هم مقارنه کن.^(۴) در دائرةالمعارف زندر فال آمریکایی برای کتاب مقدس آمده که: اکثر دست‌نوشته‌های قدیمی موضوع و مکان حویله را در جزء غربی

۱- پیدایش: (۱۰)۲۹-۲۶.

۲- تباشر التوراة والانجیل بلاسلام ورسوله محمد ﷺ: (نصرالله عبدالرحمن ابوطالب. ص ۳۶۱).

۳- مراجعه شود به: تباشر التوراة والانجیل بلاسلام ورسوله محمد محمد ﷺ. د- نصرالله عبدالرحمن ابوطالب ص ۳۶۱ به بعد.

۴- قاموس الكتاب المقدس: مجمع الكنائس الشرقيه: ص ۳۳۰-۳۲۹.

از شبه جزیره عربی شمال یمن مشخص کرده‌اند.^(۱)

صاحب کتاب نبی ارض الجنوب در کتاب خود می‌گوید: (برای کسی که بعد از من بخواهد جستجو و کنکاش نماید ذکر می‌کنم که: یک نسخه‌ی عربی قدیمی وجود دارد که کلمات عربی در آن به صورت فصیح آمده‌اند. به طور مثال: نسخه‌ی سعادیه است، نسخه‌ای که حبر (خاخام) یهودی مصری فیومی به نام سعادیه بن یوسف در سال (۸۹۲-۹۴۲ م) موافق (۲۶۹-۳۳۱ هـ) آن را به زبان عربی ترجمه نمود. همان‌طور که دائرةالمعارف بریتانیا گفته این ترجمه، ترجمه‌ای نمونه برای کلیه‌ی یهود سرزمین‌های عربی بود. این نسخه برای اولین بار به حروف عبری در سال ۱۸۹۳ م سپس در قدس در سال ۱۹۰۱ م چاپ گردید.

هر دو دانشنامه‌ی یهود و بریتانیا می‌گویند: در این نسخه سعادیه عربی، نام‌ها به جای عبری، عربی آورده شده‌اند مثل: مکه به جای مسأ و بلاد قبله به جای ارض جنوب (هـ نجب) و حجاز مقابل شور و... الی آخر.

و این مسائل است که ترجمه‌ی سعادیه را از سایر ترجمه‌های بعدی تمییز داده است... به نقل از دانشنامه‌ی بریتانیا. (Enc. Brit. mic. vol v ۱۱ saadia ben ۷۴۳pp) josef.^(۲)

(و در سفر پیدایش: این زمین را از نهر تا به نهر عظیم، یعنی نهر فرات به نسل تو عطاء خواهم کرد. یعنی قینیان و قنزیان و قدمونیان و حیثیان و فرزینان و رفائیان. ۲۰ و اموریان و کنعانیان و جرجاشیان و یبوسیان را...)^(۳) این سرزمینی است که بنی‌اسرائیل از نسل اسحاق (علیه السلام) در هیچ روزی از روزها صاحب آن نبوده‌اند. در حالی که مالک آن اعراب از نسل اسماعیل (علیه السلام) بوده‌اند.

واضح و آشکار است که رسول (صلی الله علیه و آله و سلم)، نسبش به جدش اسماعیل (علیه السلام) برمی‌گردد، مسئله‌ای که تاریخ‌قادر به انکار آن نبوده و نیست.

در کتاب خصال آمده:

(علی بن الحسن بن علی بن فضال از قول پدرش گفت: از ابا الحسن علی بن موسی‌الرضا

۱- نبی ارض الجنوب. جمال‌الدین شرفاوی ص ۷۳.

۲- همان آدرس قبلی: ص ۱۰۹.

۳- پیدایش: (۱۵) ۱۹-۱۸.

(علیه السلام) در مورد معنی قول پیامبر ﷺ سؤال کردم که: انا ابن الذییحین چیست؟ (من فرزند دو ذیحیح هستم). فرمود: یعنی اسماعیل بن ابراهیم خلیل (علیه السلام) و عبدالله بن عبدالمطلب).^(۱)

از حقایق قطعی که محور تاریخ عرب بود، و بر اساس آن زندگی اجتماعی خود را در صلح و جنگ بر آن بنا کردند و علم انساب آنان، بدون هیچ شک و شبهه ای بر آن تأکید کرده حقیقت زندگی کردن اسماعیل (علیه السلام) با مادرش در مکه مکرمه است و این امر که آن دو، در تأسیس مکه وجود داشته مسئله‌ای است که باعث شده قریش از باقی اعراب با انتساب به اسماعیل (علیه السلام) افتخار کرده و این امر باعث تمیز آنها از دیگران شده است.

در حقیقت اهل کتاب در مورد این مسئله که اسماعیل (علیه السلام) پدر مجموعه‌ی بزرگی از قبایل عرب است و نیز محمد ﷺ یکی از فرزندانش است، مجادله نمی‌کنند. بر این اساس پس باید فاران، مکه باشد، زیرا که دلایل تاریخی غیر قابل انکار محل سکونت اسماعیل (علیه السلام) را در مکه ذکر می‌کنند.

تورات هم محل سکونت آن را در فاران ذکر می‌نماید پس باید فاران، مکه باشد. در متونی هم که مورخین مسلمان ذکر کرده‌اند، اسم فاران را به بعضی از عمالقه که در مکه سکونت داشته‌اند، نسبت می‌دهند، این اسم هم یکی از نام‌های تاریخی مکه به شمار می‌رود).^(۲)

شموئیل بن یهودا بن ایوب یهودی که مسلمان شد در مورد این متن می‌گوید: (در اشاره به این اماکن سه گانه که مقام و محل نبوت این انبیاء بوده اندیشمندان باید در مورد تأویل و تفسیر این اماکن جستجو نمایند زیرا پژوهش و تفسیر آنها باید باعث پیروی از مقوله‌های آنها شود، پس دلیل واضح و آشکار از تورات مبنی بر این که فاران کوه مکه می‌باشد این است: اسماعیل (علیه السلام) وقتی که از پدر خود ابراهیم (علیه السلام) جدا شد - در صحرای [سرزمین] فاران سکنی گزید.

در این مورد تورات می‌گوید: (در صحرای (سرزمین) فاران اقامت گزید، پس مادر او یک زنی از سرزمین مصر را به ازدواج وی درآورد. (پیدایش (۲۱) ۲۱-) از تورات این به اثبات رسید که کوه فاران محل سکونت آل اسماعیل است اگر تورات در آیه فوق به این اشاره کرده

۱- الخصال: ص ۵۶-۵۵.

۲- تباشر الانجیل والتوراة بالاسلام ورسوله محمد ﷺ ص ۲۶۰.

که نبوت بر کوه فاران نازل می‌شود، بر این اساس باید نبوت بر آل اسماعیل نازل گردد زیرا آن‌ها ساکنان فاران هستند.^(۱)

کاظم النصیری می‌گوید: (چیزی که در این جا لازم به ذکر است این است که مورخ ارمنی سیوس Debeos که از مردان قرن هفتم میلادی است، و از اولین مورخان است که به رسول اشاره کردند و ذکر کرده که: محمد ﷺ از (اسماعیلیان) (Lshmaelites) بود. او قوم خویش را به برگشت به دین پدرانش (ابراهیم Abraham) دعوت کرده و آن‌ها را به پیروزی وعده می‌داد).^(۲)

لازم به ذکر است که در مزامیر آمده: (۱) ای پروردگار جنود، مسکن‌های تو، چه زیباست، ۲ جانم مشتاق بلکه کاهیده شده است برای دیار خدا، دلم و جسدم برای خداوند حی فریاد می‌زند. ۳ گنجشک نیز برای خود خانه‌ای پیدا کرده است، و پرستو برای خویشتن آشیانه‌ای، تا بچه‌های خود را در آن بگذارد، در قربانگاه تو ای پروردگار جنود، که پادشاه و خدایم هستی. ۴ خوش به حال آنانی که در خانه‌ی تو ساکن‌اند، که تو را دائماً تسبیح می‌گویند. سیاه ۵ خوش به حال مردمانی که قوت ایشان به تو است، راه‌های تو در قلب‌های ایشان است. ۶ چون از وادی بکاء می‌گذرند آن را بسان چشمه‌ای می‌سازند آن را به برکت می‌پوشانند. ۷ از قوت تا قوت می‌خیزند و هر یک از ایشان در صهیون نزد خداوند حاضر می‌شوند).^(۳)

عبارت (وادی البکاء) ترجمه اسم مکان است، و از لحاظ این که اسم‌ها ترجمه نمی‌شود در ترجمه‌های انگلیسی عهد قدیم این گونه آمده: (THE Valley Of Baca) یعنی وادی بکه.^(۴) و همان‌طور که در قرآن آمده، همان مکه‌ی مکرمه است: ﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ الَّذِي بَيْكَةً مَبَارَكًا وَهَدَىٰ وَرَحْمَةً﴾.^(۵) (به‌یقین نخستین خانه‌ای که برای (عبادت) مردم نهاده

۱- بذل المجهود فی افحام اليهود نقلاً عن: البشارة الاسلام فی التوراة والانجیل ج ۱- د- احمد حجازی السقا صفحه ۲۶۳.

۲- اهل بیت (علیهم السلام) فی الكتاب القدس: کاظم النصیری: ص(۶۳).

۳- کتاب مزامیر: (۸۴) ۱.

۴- مراجعه شود به: محمد فی الترجوم والتلمود والتوراة: هشام محمد طلبه ص ۱۱۳-۱۱۴.

۵- آل عمران: (۹۶).

شده همان است که در بگه (مکه‌ی مکرمه) است که پر خیر و برکت و وسیله‌ی هدایت برای جهانیان است) ولی علمای کتاب مقدس تسلیم نمی‌شوند که مقصود و منظور از وادی البکاء- همان وادی مکه (بکه) است تلاش می‌کنند تا وادی البکاء را از یک اسم جغرافیایی به مجرد نظری جلوه دهند تا مکانی بر روی نقشه برای این اسم یافت نشود، برای این مبنا گفتند: (ممکن است وادی البکاء که در مزمور (۸۴): ۶- آمده یک بقعه‌ی جغرافیایی بوده باشد، ولی ترجیحاً یک نظریه‌ای است که معنای عمیقی دارد، زیرا کسانی که امتحان موفقی با پروردگار داشتند، از برکات و نعمت خداوند است که ناراحتی‌ها در زندگی‌شان به شادی‌ها مبدل می‌شود).^(۱) لکن ترجمه‌های عربی و جهانی اسم و نام (بکاء و وادی بکاء) را کنار گذاشتند و به جای آن (وادی البلسان) را وارد کردند، آن‌هم طبق ترجمه‌های الرهبانیه الیسوعیه - و غیر آن هم که این ترجمه را تغییر داده بودند، و به قول خود به دست‌نوشته‌های قدیمی اعتماد کردند. کشیشان یسوعی در نسخه الرهبانیه الیسوعیه در مورد استخدام لفظ (وادی البلسان) می‌گویند: (در ترجمه‌های قدیمی و بعضی از نسخه‌ها "وادی البکاء" و لفظ دو کلمه یکی است).^(۲)

علی‌رغم این که اسم (بکا) دستخوش تحریف گشته و به (البکاء و البلسان) تغییر داده شده، ولی در حقیقت باز می‌توانیم از دو کلمه‌ی فوق دلایل روشن و واضحی را به دست بیاوریم: دو کلمه‌ی (البکاء و البلسان) که در نسخ و تراجم استعمال شده، هر دو کلمه، تنها به مکه‌ی مکرمه دلالت می‌کنند و نه مکان دیگری: زیرا نام نهادن بکا بر این منطقه به دلیل وجود درختانی است به نام البلسان، و درختانی که ماده‌ی صمغ مانندی از خود به شکل قطره‌های اشک، ترشح می‌کنند. این درختان به حسب علمای کتاب مقدس در مکه‌ی مکرمه می‌رویند- نویسندگان قاموس کتاب مقدس در مورد درختان البکاء می‌گویند: (شاید منظور، درخت بلسم یا شبیه به آن باشد، زیرا در بلاد عرب، نزدیک مکه درختی بدین نام وجود دارد که شبیه بلسم یا البلسان است، این درخت عصاره‌ی سفیدرنگ لزج و چسبانی دارد، بدین دلیل این درخت، بکا نام نهاده شده چون این درختان از خود صمغ ترشح می‌کند، یا به علت وجود

۱- مراجعه شود به: دائرة المعارف الکتابیه (۱۸۷) (۲) وقاموس الکتاب المقدس، ص (۵۰۷).

۲- در قاموس الکتاب المقدس آمده که کلمه ی Baca (بکا) به معنی بلسان است، مراجعه شود به (۱۷۸).

قطرات شبنم که بر روی آن قرار می‌گیرد نام‌گذاری گردیده).^(۱)

دائرة المعارف الکتبیه هم اقرار می‌کند که (وادی البلسان) همان وادی مکه مکرمه است و می‌گوید: (و اما البلسان حقیقی که مؤلفین قدیمی ذکر نموده‌اند (بلسم مکه) است، زیرا همانند قدیم، مصر از شبه جزیره‌ی عربستان آن را وارد می‌کند. و آن عصاره‌ی درختی است معروف به نام علمی (Balsamo Dendron Apabatsmum) که در جنوب جزیره عربستان و حبشه رشد می‌کند، که این درخت، درخت کوچک غیر منظم است، که پوست آن به زردی می‌زند، به رنگ درخت دلب).^(۲)

اگر کمی به عقب به مسئله ذبح و سربریدن برگردیم نخست باید سخن دکتر حجازی را به یاد بیاوریم که اورشلیم در زمان ابراهیم منطقه‌ای تحت نفوذ ی بوسیان (نام قبیله‌ای از کنعان) بود. و پای بنی اسرائیل به آنجا باز نشد مگر در زمان داوود (علیه السلام)، مسئله‌ای که احتمال آمدن ابراهیم (علیه السلام) برای ذبح فرزندش آن هم در مکانی معمور و بناشده در قلب اورشلیم قدیم را زیر سؤال می‌برد).^(۳)

بهر است مطلبی را که در سفر پیدایش آمده را دوباره بازنگری کنیم: (و واقع و قبول شد بعد از این وقایع. که خدا ابراهیم را امتحان کرده، بدو گفت: ای ابراهیم! عرض کرد: لبیح. ۲ گفت اکنون پسر خود را، که یگانه فرزند تو است و او را دوست می‌داری، یعنی اسحاق را بردار و به زمین موریا برو، و او را در آنجا، بر یکی از کوه‌هایی که به تو نشان می‌دهم، برای قربانی، سوختنی بگذار. ۳ بامدادان ابراهیم برخاسته الاغ خود را بیاراست و دو نفر از نوکران خود را با پسر خویش اسحاق، برداشته و هیزم برای قربانی سوختنی شکسته، روانه شد، و به سوی آن مکانی که خدا او را فرموده بود رفت. ۴ در روز سوم، ابراهیم چشمان خود را بلند کرده، آن مکان را از دور دید. ۵ آن‌گاه ابراهیم به دو خادم خود گفت: شما در این‌جا نزد الاغ بمانید، تا من با پسر بدان جا رویم، و عبادت کرده نزد شما بازآیم. ۶ پس ابراهیم، هیزم قربانی سوختنی را گرفته، بر پسر خود اسحاق نهاد و آتش و کارد را بر دست خود گرفت و هر دو با هم می‌رفتند. ۷ و اسحاق پدر خود ابراهیم را خطاب کرده گفت: ای

۱- قاموس الكتاب المقدس: ص ۵۰۷ و مراجعه به دائرة المعارف الکتبیه ۲/۱۸۷.

۲- دائرة المعارف الکتبیه: ۱۸۹/۲.

۳- تبشیر الانجیل والتوراة بالاسلام ورسوله محمد (صلی الله علیه و آله) د. نصرالله عبدالرحمن ابوطالب ص ۲۵۶.

پدر من! گفت: ای پسر من لبیک! گفت: اینک آتش و هیزم، لکن قوچ قربانی برای قربانگاه آتش کجاست؟ ۸ ابراهیم گفت: ای پسر من خدا قوچ قربانی برای خود را مهیا خواهد ساخت و هر دو باهم رفتند. ۹ چون بدان مکانی که خدا بدو فرموده بود رسیدند، ابراهیم در آنجا مذبح را بنا نمود، و هیزم را بر هم نهاد، و پسر خود اسحاق را بسته، بالای هیزم بر مذبح گذاشت. ۱۰ و ابراهیم دست خود را دراز کرده، کارد را گرفت تا پسر خویش را ذبح نماید. ۱۱ در همان حال فرشته خداوند از آسمان وی را ندا داد و گفت: ای ابراهیم! ای ابراهیم! عرض کرد: لبیک. ۱۲ گفت: دست خود را بر پسر دراز مکن، و بدو هیچ مکن، زیرا که الان دانستم که تو از خدا می ترسی چون که پسر یگانه‌ی خود را از من دریغ نداشتی. ۱۳ آن‌گاه ابراهیم چشمان خود را بلند کرده، دید که اینک قوچی، در پشت سر وی، در بیشه‌ای به شاخ‌هایش گرفتار شده، پس ابراهیم رفت و قوچ را گرفته، آن را در عوض پسر خود، برای قربانی سوختنی گذرانید. ۱۴ ابراهیم آن مکان را «یهوه یری» نامید، چنان‌که تا امروز گفته می‌شود: در کوه یهوه، دیده خواهد شد. ۱۵ بار دیگر فرشته‌ی خداوند، به ابراهیم ندا داد. ۱۶ و گفت: خداوند می‌گوید: به ذات خود قسم می‌خورم، چون‌که این کار را کردی و پسر یگانه خود را دریغ نداشتی، ۱۷ هرآینه تو را برکت دهم، نوادگان تو را زیاد کنم، مانند ستارگان آسمان، و مثل ماسه‌هایی که در کناره‌ی دریاست و ذریه‌ی تو دروازه‌های دشمنان خود را تصرف خواهند کرد. ۱۸ و از نوادگان تو جمیع امت‌های زمین برکت خواهد یافت، چون‌که گفته مرا شنیدی ۱۹ پس ابراهیم نزد نوکران خود برگشت. و ایشان برخاسته به بئر سبع با هم آمدند و ابراهیم در بئر سبع ساکن شد.^(۱)

دکتر احمد حجازی می‌گوید: (مریا، کوهی در سرزمین شام است، این کوه، مکان مقدسی به شمار نیامده، مگر بعد از زمان داود (علیه السلام)، یعنی حدود هزار سال بعد از ابراهیم (علیه السلام) به گفته‌ی نویسنده: (تا زمانی که امروزه می‌گویند: (فی جبل الرب یری)، این مسئله دلالت بر تحریف تورات و نگاشته شدن آن بعد از زمان سلیمان و داود- علیهما السلام- است زیرا «جبل الرب» جایی است که موضع و مکان هیکل سلیمان در اورشلیم است، و همان‌گونه که عبرانیان می‌گویند، قبله‌ی تعیین شده‌ای نیست. و به اسم جبل الرب نام‌گذاری نگردیده مگر در

عهد داود.

دکتر جورج لوست در قاموس کتاب مقدس اظهار می‌دارد: (مریا: کوهی است در اورشلیم که سلیمان هیکل را بالای آن بنا کرد. (اخبار ایام دوّم ۳-۱) که در قسمت شرقی شهر قرار داشت و بر وادی قدرون اشراف داشت، اکثراً می‌پندارند که موضع و مکان هیکل همان جایی است که به ابراهیم امر شده تا برای ذبح اسحاق آماده شود، بر عکس رسوم سامری که می‌گوید: مکان ذبح اسحاق جبل جزریم است، بعضی از علماء هم با آنها در این مورد موافق هستند).^(۱)

پس حتی یهود هم بین خود در مورد مکان و موقعیت ذبح با یک‌دیگر اختلاف دارند.

سامریان چیزی می‌گویند، و عبرانیان چیز دیگری می‌گویند.

اما منابع اسلامی می‌گویند: بکه یا همان مکه مکان ذبح است. احمد حجازی در مورد گفته‌ی ابراهیم به دو خادم خود، اظهار می‌دارد: (آن‌گاه ابراهیم به دو خادم خود گفت: شما در این‌جا نزد الاغ بمانید، تا من با پسر بدان‌جا رویم، و عبادت کرده نزد شما باز آییم). این گفته دلالت بر برپا بودن و آماده بودن مکان عبادت برای سجده کردن بود، مکانی که همه‌ی مردم با آن آشنایی داشتند.

حقیقت این است که خانه خدا در مکه از اول، برپا شده بود، در کتاب کافی آمده: (علی بن محمد، از صالح بن ابی حماد، از حسین بن یزید از الحسن بن علی بن ابی حمزه از ابی ابراهیم از ابی عبد الله (علیه السلام) نقل می‌کند که ایشان فرمودند: وقتی که آدم و زنش از گندم خوردند و از امتحان سرفراز بیرون نیامدند خداوند عز و جل آن دو را از بهشت خارج کرده و به زمین فرود آورد، پس آدم را بر «صفا» و حوا را بر «مروه» فرود آورد بدین دلیل صفا، صفا نام نهاده شد چون از اسم آدم مصطفی مشتق شده است، آن هم به دلیل قول خداوند عز و جل: (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا)، (همانا خداوند آدم و نوح را برگزید) و بدین دلیل المروه، مروه نام نهاده شده چون از اسم المرأه مشتق شده است، زیرا آدم گفت: فرق بین من و او در چیست؟ پس برای من حلال نیست و اگر برایم حلال می‌بود با من بر روی صفا فرود می‌آمد به این دلیل است که خداوند بین من و او فاصله انداخته. آدم هم در این مدت از حوا کناره‌گیری

می‌کرد، در روز بر روی مروه می‌آمد و با او سخن می‌گفت: و شب هنگام هم به خاطر غلبه بر هوای نفس خویش به صفا برگشته و در آن‌جا بیتوته می‌کرد. آدم هم مونس و همدمی برای خود به غیر از حوا نداشت پس به دلیل این‌که حوا، مونس آدم به شمار می‌رفت زنان هم بدین سبب نساء خوانده شدند، خداوند هم بدین علت با آدم نه سخنی گفت و نه رسولی به سوی او فرستاد. خداوند عز و جل هم منت توبه کردن را بر وی نهاده و کلماتی به وی یاد داد، وقتی که آدم بدین کلمات سخن گفت، خداوند متعال توبه‌ی وی را پذیرفت و جبرئیل (علیه السلام) را به سوی وی فرستاد. جبرئیل گفت: سلام بر تو ای آدم توبه‌کننده از گناه خویش، و ای صبر کننده بر امتحان خویش.

خداوند عز و جل مرا به سوی تو فرستاده تا مناسکی که خود را با آن تطهیر دهی به تو آموزش دهم، [جبرئیل] هم او را راهنمایی کرده و به سوی جا و مکان بیت [خدا] برده خداوند نیز ابری بر روی وی فرستاده تا ابر بر مکان بیت سایه افکند ابر نیز در راستا و امتداد بیت المعمور قرار گرفته بود. به وی فرمود: با پای خویش محل سایه این ابر را علامت گذاری کن تا بیتی مثل بلور درخشان برای تو خارج گردد که قبله تو و قبله‌ی نسل بعدی‌ات خواهد شد، آدم (علیه السلام) نیز این کارها را انجام داد، خداوند هم از زیر ابر، بیتی که مثل بلور بود را خارج کرد، و حجر الأسود را بر او نازل نمود که مانند شیر سفید بود و مانند خورشید می‌درخشید چون مشرکین با آن مسح می‌کردند، از نجاستشان این سنگ، سیاه رنگ شد. جبرئیل (علیه السلام) به او امر کرد، تا در جمیع مشاعر (حج) از گناه خود، [در مقابل] خداوند استغفار نماید و به او خبر دهد که خداوند عز و جل از گناه او درگذشت. و نیز به او امر کرد تا ریگ‌های جمرات را از مزدلفه جمع‌آوری نماید وقتی که به محل جمرات رسید ابلیس جلو روی وی ایستاد و به او گفت: ای آدم کجا می‌خواهی بروی؟ جبرئیل [به آدم] گفت: با او سخن نگو، و با هفت ریگ او را رمی کن [بزن] و با هر ریگی که پرتاب می‌کنی تکبیر بگو، پس آدم (علیه السلام) نیز این کار را انجام داد وقتی که از رمی جمرات فارغ شد. به او امر کرد که موی سر خود برای تواضع [مقابل] خداوند بتراشد، پس آدم نیز این کار را انجام داد. پس به او امر کرد، به زیارت بیت رفته و هفت بار بیت را طواف کند و سعی بین صفا و مروه را به مدت یک هفته، که شروع آن از صفا و ختم آن مروه باشد را انجام دهد. سپس بعد از آن به مدت

یک هفته بیت را طواف نماید، که این همان طواف نساء است بر مُحرم نیز حلال نیست که (با زن خود) مباشرت نماید مگر تا وقتی که طواف نساء را انجام دهد، پس آدم (علیه السلام) نیز این کار را انجام داد. پس جبرئیل به او گفت: همانا خداوند عز و جل از گناه تو درگذشت و توبه تو را پذیرفت و زن تو را برای تو حلال گردانید، پس در حالی که از گناه آدم درگذشته شده بوده و توبه او پذیرفته شده بود و زن او برای وی حلال شده بود برفت).^(۱)

از این متن مشخص می شود، خانه‌ای که ابراهیم قصد رفتن به او را کرد، غیر از خانه‌ای که در بکه یا همان مکه، برپا شده بود، حتی اگر در زمان آدم هم باشد، نبوده، و (المریا) نمی تواند غیر از (المروه) باشد.

جالب توجه این جاست که یهودیان و مسیحیان بر این گمان اند که انبیاء (علیهم السلام) پیش از ابراهیم قبله‌ای نداشتند! محققین نسخه الرهبانیه الیسوعیه می گویند: (سفر اخبار دوم (۳/۱) بین موریا و بین الرابیه که هیکل اورشلیم بر آن برپا می شود، مطابقت می کند... به غیر از آن که متن به سرزمین به اسم موریا اشاره می کند [نامی] که در جای دیگری ذکری از آن نیست، پس مکان قربانی و ذبح مجهول می ماند)؟! اگر به اختلاف بین عبرانیان و سامریان برگردیم، متوجه می شویم که متنی در عهد جدید آمده که عیسی (علیه السلام) به وسیله‌ی آن و با اشاره به مکان سجده‌ی دیگری به این اختلاف پایان دهد: (زن به او گفت: آقا می دانم شما پیغمبرید! پدران ما بر این کوه سجده کردند، و شما می گوئید، مکانی که باید در آن سجده نمود در اورشلیم قرار دارد! عیسی (علیه السلام) به زن گفت: ای زن مرا باور کن، زمانی می رسد که دیگر نه بر این کوه و نه در اورشلیم برای پدر سجده نمی کنید، شما برای چیزی که نمی دانید سجده می کنید، ولی ما برای چیزی که می دانیم سجده می کنیم. زیرا رهایی از یهود است، ولی زمانی فرا می رسد، که در حقیقت الان است، سجده کنندگان حقیقی کسانی هستند که برای پدر با روح و حق سجده می کنند، زیرا پدر این چنان سجده کنندگانی را برای خود می خواهد خداوند روح است، پس کسانی که برای او سجده می کنند باید با روح و حق سجده نمایند).^(۲)

عیسی (علیه السلام) در این متن به جای دیگری اشاره می کند، پس باید این مکان برپا شده باشد،

۱- الکافی: الشیخ الکلینی ج ۴ ص ۱۹۱-۱۹۰.

۲- یوحنا: (۴) ۲۴-۱۹ مغایر با فارسی.

بعد از عیسی (علیه السلام) هم اتفاق نیفتاده که قبله‌ای برای مردم بنا شود. این چنین نیست که مسیحیان بخواهند این قبله را برای مردم بنا کنند. این چنین نیست که مسیحیان بخواهند این قبله را به کلیساهای خود نسبت دهند، زیرا با یکدیگر اختلاف دارند. بابا شنوده سوم در مورد اختلافشان در مورد قبله می‌گوید: (کلیساهای پروتستان، مثل کلیساهای ما، به شرق روی بر نمی‌گردانند، هم چنین اگر برای نماز بایستند به شرق روی نمی‌آورند، بلکه به جهت دیگری روی می‌آورند هر کدام به حسب موضع و مکان خود).^(۱)

می‌گوییم: بابا شنوده قبل از این که به اختلافات پردازد و آن‌ها را مطرح نماید، باید متذکر می‌شد که عیسی (علیه السلام) چیزی از اصول موسی (علیه السلام) را تغییر نداد: (۱۷ گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات [شریعت] موسی یا نوشته‌های سایر انبیاء را منسوخ کنم. من آمده‌ام تا آن‌ها را تکمیل نمایم و به انجام برسانم).^(۲) بلکه این گفته عیسی (علیه السلام) شهادت می‌دهد که او همان قبله‌ی یهود را به عنوان قبله‌ی برای خویش اتخاذ کرده، در حقیقت نمی‌دانم چرا بابا شنوده کمی از وقت خود را برای پژوهش و تأمل در گفته عیسی (علیه السلام) صرف نکرده تا بعداً دنبال قبله‌ای که در مورد آن سخن گفته، نظر دهد، بهتر بود که خود را مشغول قبله شرقی می‌کرد زیرا یکی از دو قبله‌ای است که عیسی (علیه السلام) اشاره به تعویض و جایگزینی آن‌ها نموده است؟

اما گفته عیسی (علیه السلام): (زیرا زمانی فرا می‌رسد که در حقیقت الان است) بدان معناست که این زمان نزدیک شده، و هنوز به طور کامل فرا نرسیده است، همان‌طور که در متی آمده: (به شما می‌گویم: از الان خواهید دید پسر انسان کنار دست راست قدرت نشسته است، و سوار بر ابرهای آسمان می‌آید).^(۳)

اگر عیسی (علیه السلام) مردند و از بین رفتند، ولی ایشان عیسی (علیه السلام) را ندیدند که سوار بر ابرهای آسمان بیاید.

اگر عیسی (علیه السلام) قبله را تغییر می‌داد یا به تغییر آن اشاره می‌نمود، اناجیل آن را نقل می‌کردند.

۱- کتاب اللاهوت المقارن: فصل مجمل خلافتنا مع البروتستانت.

۲- متی: (۵)-۱۷.

۳- متی: (۲۶)-۲۴.

عیسی (علیه السلام) در مورد پیامبرانی که خواهند آمد بشارت می‌دهد: -

در انجیل متی آمده: (۱۵) از پیامبران دروغین بر حذر باشید که در لباس میش نزد شما می‌آیند، ولی در باطن گرگ‌های درنده هستند: ۱۶ از میوه‌هایشان آن‌ها را می‌شناسید، یا از خار بیابان، انگور، یا از بوته خار انجیر، برداشت می‌کنند: ۱۷ این چنین درخت سالم میوه‌ی خوب می‌دهد و درخت فاسد میوه‌ی بد: ۱۸ درخت سالم نمی‌تواند میوه‌ی بد بدهد، درخت فاسد نیز میوه‌ی خوب نمی‌دهد: ۱۹ درخت‌هایی که میوه‌ی بد می‌دهند، بریده و در آتش انداخته می‌شوند: ۲۰ این گونه می‌توانید پیامبران دروغین را از اعمالشان بشناسید.^(۱)

موضوع این متن دال بر آمدن پیامبرانی است که بعد از عیسی (علیه السلام) خواهند آمد. با وجود این که او از پیامبران دروغین، مردم را بر حذر داشته، ولی او نگفت هر کس که می‌آید را تکذیب نمائید، بلکه گفت آن‌ها را امتحان کنید و از میوه‌هایشان آن‌ها را بشناسید، سپس کسی که از آن‌ها میوه و ثمر خوبی دهد واقعاً نبی مرسل خداوند خواهد بود. مثل این گفته در نامه‌ی اول یوحنا هم آمده است: (عزیزان من، به هر روحی از ارواح ایمان نیاورید، بلکه نخست او را بیازمائید، که آیا از جانب خداوند می‌باشند، زیرا انبیاء دروغگوی زیادی این روزها یافت می‌شوند. ۲ این گونه به روح خداوندی پی می‌برید که: هر روحی اعتراف کند که عیسی مسیح در یک جسد آمده پس این روح از جانب خداوند است و هر روحی اعتراف نکند که او در یک جسد آمده، پس از جانب خداوند نیست، در واقع این همان روح ضد مسیح [دجال] است که شنیده‌اید به زودی می‌آید، و هم اکنون او در جهان است).^(۲)

اما مطلبی که در تیمورتائوس آمده: (زیرا خداوند واحد است، و میان خدا و مردم، انسانی وجود دارد به نام عیسی مسیح (علیه السلام)).^(۳)

این موضوع هم تعارضی بین آنچه گفتیم ندارد، زیرا ما می‌گوییم که همه انبیاء کار وساطت بین خداوند و مردم را انجام داده و هر کدام از آن‌ها در برهه‌ی زمانی خود تنها وسیله بوده‌اند.

۱- متی: (۷)-۱۵-

۲- نامه اول یوحنا: (۴)-۱-۳-

۳- نامه اول پولس به تیموتائوس: (۲)-۵.

مسیح و مسیح منتظر:

قبل از هر کاری باید بگوییم که لقب مسیح، مفهومی است (صفتی) مشترک، بین اشخاصی فراوان:

داود (علیه السلام) مسیح بود: (۴۲ ای خدای، پروردگار، روی مسیح خود را برنگردان و رحمت‌های بنده‌ی خود داود را به یادآور).^(۱)

شاول نیز مسیح بود: (و بعد از آن که دل داود مضطرب شد از این جهت که دامن شاول را بریده بود. ۶، و به مردان خود گفت: حاشا بر من از جانب خداوند که این امر را به آقای خود مسیح خداوند بکنم، و دست خود را بر او دراز نمایم، چون که او مسیح خداوند است).^(۲)

بلکه حتی کورش پادشاه فارس هم مسیح بود: (۱ خداوند به مسیح خویش، یعنی به کورش که: دست راست او را گرفتم تا به حضور وی امت‌ها را مغلوب سازم و کمرهای پادشاهان را بگشایم تا درها را به حضور وی باز نمایم و دروازه‌ها دیگر بسته نشود...)^(۳)

مسیح کسی است که با روغن مقدس که سفر خروج آن را وصف نمود، مسح می‌نمود: (۲۳ و خداوند موسی را خطاب کرده گفت: و تو عطریات خالص بگیر از مُرا چکیده‌ی پانصد مثقال و از دارچینی معطر نصف آن دویست و پنجاه مثقال و از قصب الذریره دویست و پنجاه مثقال ۲۴ و از سلیخه پانصد مثقال قدس و از روغن‌زیتون یک هین ۲۵ و از آن‌ها روغن مسح مقدس بساز...)^(۴)

و به جهت آن‌که هارونیان نیز از سبط لاوی هستند، و برای عمل کهنات تخصیص داده شده‌اند پس باید با این روغن مسح شوند: (۱۲ و هارون و پسرانش را نزد دروازه‌ی خیمه اجتماع آورده شده ایشان را با آب غسل ده. ۱۳ و هارون را به رخت مقدس بپوشان و او را مسح کرده تقدیس نما تا برای من کهنات کند. ۱۴ و پسرانش را نزدیک آورده ایشان را به

۱- کتاب دوم تواریخ ایام: (۶)-۴۲.

۲- صموئیل اول: (۲۴)-۵.

۳- اشعیاء: (۴۵)-۱.

۴- خروج: (۳۰)-۲۲.

پیراهن‌ها بپوشان. ۱۵ و ایشان را مسح کن چنان‌که پدر ایشان را مسح کردی تا برای من کهنات نماید و مسح ایشان هر آینه برای کهنات ابدی در نسل‌های ایشان خواهد بود.^(۱) پس لقب مسیح تنها بر عیسی بن مریم (علیه السلام) اطلاق نمی‌شود، بلکه شامل اشخاص دیگری است. علی‌رغم این اشتراک، برای لفظ مسیح خصوصیت غیر قابل انکاری وجود دارد، و منظور از آن شخصیت در عهد قدیم، شخصیتی است که در آخر الزمان می‌آید، آن هم برای برقراری و بازگشت عدل و قسط به جهان، جهانی که تا زمان بازگشت او پر از ظلم و فساد شده بود. باوجود این خصوصیت و آن اشتراک، به ذهن خطور می‌کند. معمایی را که مسیحیان در آن گیر کرده‌اند را می‌توان به سادگی و سهولت حل نمود، ولی در حقیقت به این سادگی که فکر می‌کنیم نیست بلکه مسئله‌ای است بسیار پیچیده و گره خورده.

اساس کار ما در این بحث بر این اساس خواهد بود که، لقب مسیح منتظر را می‌توان بر عیسی (علیه السلام) گذاشت، ولی بر این اساس که این چهره‌ای از چهره‌ی مسیح منتظر است، نه این که وی همان مسیح منتظر اصلی است. برای دور شدن از پیچانیدن مسئله یا سوء فهم مطلب می‌گوییم: عیسی (علیه السلام) در زندگی خود، به نوعی نقش شخصیت مسیح منتظر، را جهت تمهید و زمینه‌سازی برای این شخصیت عظیم، به تصویر کشید. از این‌جا در می‌یابیم که چقدر بین شخصیت عیسی (علیه السلام) از جهتی و شخصیت مسیح منتظر یا به عبارتی مهدی منتظر از جهتی دیگر، تداخل یا به عبارتی فرق ناملموسی وجود دارد.

شاید نتوانسته باشم نظر خود را به بهترین وجه بیان کرده باشم، و این به خاطر این است که ترس داشتم موضوع بیشتر پیچ بخورد، به این دلیل بر آن شدم به طور ساده‌تر که به اذهان عمومی نزدیک‌تر باشد موضوع را مطرح نمایم. در ابتدا سعی می‌کنم که حدود شخصیت مسیح منتظر را از طریق عهد قدیم و جدید که به تصویر کشیده‌اند بیان نمایم و بین این چهره وصف شده و شخصیت عیسی (علیه السلام) مقایسه و مقارنه نمایم تا اختلاف واضح بین دو شخصیت را به اثبات برسانم. اگر اختلاف به اثبات رسید، تلاش می‌کنیم تا تفسیر مناسبی برای فرق ناملموس عجیب بین دو شخصیتی که عهد جدید برای ما به تصویر کشیده پیدا نمایم. این فرق ناملموس طبق نظریه بحث یادشده نیست، مگر آن‌که مسئله‌ای که از پیش به آن اشاره نمودیم و

آن این است که عیسی (علیه السلام) نقش شخصیت مسیح منتظر را جهت تمهید و شناخت مردم به آن شخصیت را به تصویر کشید.

حدود شخصیت مسیح منتظر:

در ابتدا ضروری است بدانیم شخصیت مسیح منتظر یا مسیا، شخصیتی است که با نام‌ها و عناوین مختلفی از آن یادشده، برای خلاصه شدن در این جا به چند نام، اکتفا می‌کنیم، تا مطلب نیز به درازا نکشد. فقرات در این بحث شماره گزارشی شده ولی در تمامی فقرات یکی می‌باشند و سعی و هدف آن‌ها بیان حدود شخصیت مسیح منتظر است.

۱- پسر انسان:

از آنجایی که ما می‌خواهیم شخصیت (پسر انسان) را خوب بشناسیم، باید به عهد قدیم سفر دانیال باب هفتم مراجعه نماییم، تا در آن جا متوجه شویم که: (۱) در سال اول بَنَشَصَّر پادشاه بابل، دانیال در بسترش خواب و رؤیاهای سرش را دید. پس خواب را نوشت و همه مطالب را بیان نمود. ۲ پس دانیال متکلم شده و گفت: «شبانگهان در عالم رؤیا شده، دیدم که ناگهان، چهار باد آسمان بر روی دریای عظیم تاختند. ۳ و چهار وحش بزرگ که مخالف یک‌دیگر بودند از دریا بیرون آمدند. ۴ اولین آن‌ها مثل شیر بود و بال‌های عقاب داشت، و من نظر کردم تا بال‌هایش کنده گردید و او از زمین بلند شده، بر پاهای خود مثل انسان قرار داده شد و دل انسان به او داده شد. ۵ و سپس وحش دوم دیگری مثل خرس بود و بر یک سمت خود بلند شد و در دهانش در میان دندان‌هایش سه دنده بود و وی را چنین گفتند: برخیز و گوشت بسیار بخور. ۶ بعد از آن دیدم سومی مثل پلنگ بود که بر پشتش چهار بال مرغ داشت و این وحش چهار سر داشت و سلطنت به او داده شد. ۷ بعد از آن در رؤیاهای شب نظر کردم و وحش چهارم که هولناک و مهیب و بسیار زور آور بود و دندان‌های بزرگ و آهنین داشت و باقی‌مانده را می‌خورد و پاره پاره می‌کرد و زیر پای‌های خود پایمال می‌نمود و مخالف همه‌ی وحوش که از او بودند، بود و ده شاخ داشت. ۸ پس در این شاخ‌ها تأمل

می نمودم که از میان آن‌ها شاخ کوچک دیگری برآمد و پیش رویش سه شاخ از آن شاخ‌های اول از ریشه کنده شد و اینک این شاخ چشمانی مانند چشمان انسان و دهانی که به سخنان تکبر آمیز متکلم بود داشت. ۹ و نظر می‌کردم تا کرسی‌ها برقرار شد قدیم‌الایام جلوس فرمودند، لباس او مثل برف سفید و موی سرش مثل پشم پاک و عرش او شعله‌های آتش چرخ‌های آن آتش ملتهب بود. ۱۰ نهری از آتش جاری شده از پیش روی او بیرون آمد، هزاران هزار او را خدمت می‌کردند و کرورها کرور به حضور وی ایستاده بودند دیوان بر پاشد و دفترها گشوده گردید. ۱۱ آن‌گاه نظر کردم به سبب سخنان تکبر آمیزی که شاخ می‌گفت؛ پس نگریستم تا آن وحش کشته شد و جسد او هلاک گردیده، به آتش مشتعل تسلیم شد. ۱۲ اما سایر وحوش سلطنت را از ایشان گرفتند، لکن درازی عمر تا زمانی و وقتی به ایشان داده شد. ۱۳ و در رؤیای شب نگریستم و اینک مثل پسر انسان با ابرهای آسمان آمد و نزد قدیم‌الایام رسید و او را به حضور وی آوردند. ۱۴ سلطنت و جلال و ملکوت به وی عطاء شد، تا جمیع قوم‌ها و امت‌ها و زبان‌ها او را خدمت نمایند، سلطنت او سلطنت جاودانی و بی‌زوال است و ملکوت او فانی نخواهد شد. ۱۵ اما روح من دانیال در جسد مدهوش شد و رؤیاهای سرم را مضطرب ساخت. ۱۶ به یکی از حاضرین نزدیک شده، حقیقت این همه امور را از وی پرسیدم، او به من تکلم نموده، تفسیر امور را برای من بیان کرد. ۱۷ که این وحوش عظیمی که عدد ایشان چهار است، ...

چهار پادشاه می‌باشند که از زمین خواهند برخواست. ۱۸ اما مقدسان حضرت اعلی سلطنت را خواهند یافت و مملکت را تا ابد الابد متصرف خواهند نمود. ۱۹ آن‌گاه آرزو داشتم که حقیقت امر را درباره‌ی وحوش چهارم که مخالف همه‌ی دیگران و بسیار هولناک بود و دندان‌های آهنین و چنگال‌های برنجی داشت و سایرین را می‌خورد و پاره پاره می‌کرد و با پای‌های خود پایمال می‌نمود را بدانم. ۲۰ و کیفیت ده شاخ را که بر سر او بود و آن دیگری را که برآمد و پیش روی او سه شاخ افتاد، یعنی آن شاخی که چشمان و دهانی را که سخت تکبر آمیز می‌گفت داشت و نمایش او از رفقاییش سخت‌تر بود. ۲۱ پس ملاحظه کردم و این شاخ با مقدسان جنگ کرده، بر ایشان استیلا یافت. ۲۲ تا وقتی که قدیم‌الایام آمد و داوری به مقدسان حضرت اعلی تسلیم شد و زمانی رسید که مقدسان ملکوت را به تصرف آوردند. ۲۳ پس او چنین گفت: وحش چهارم سلطنت چهارمی خواهد بود که مخالف همه سلطنت‌ها

خواهد بود و تمام جهان را خواهد خورد و آن را پایمال نموده، پاره پاره خواهد کرد. ۲۴ و ده شاخ از این مملکت، ده پادشاه می‌باشند که خواهند بر خواست و دیگری بعد از ایشان خواهند برخواست و او مخالف اولین خواهد بود و سه پادشاه را به زیر خواهد افکند. ۲۵ و سخنان [غلط] به ضد حضرت اعلی خواهند گفت و مقدسان حضرت اعلی را ذلیل خواهند ساخت و قصد تبدیل نمودن زمان‌ها و شرایع خواهند نمود و ایشان زمانی و دو زمان و نصف زمان به دست او تسلیم خواهند شد. ۲۶ پس دیوان برپا خواهد شد و سلطنت او را از او گرفته، آن را تا به انتها تباه و تلف خواهند نمود. ۲۷ و ملکوت و سلطنت و حشمت و مملکتی که زیر تمامی آسمان‌هاست به قوم مقدسان اعلی داده خواهند شد که ملکوت او ملکوت جاودانی است و جمیع ممالک او را عبادت و اطاعت خواهند نمود. ۲۸ انتهای امر تا به این جاست، فکرهای دانیال مرا بسیار مضطرب نموده و هیئتم در من متغیر شد، لیکن این امر را در دل خود نگاه داشتم.^(۱)

برای تفسیر این رؤیا و به عنوان مثال یک تفسیر مسیحی، تفسیر قصص عبدالمسیح بسیط را می‌آوریم تا برای ما پسر انسان را معرفی کند:

(کتاب به ما می‌گوید که او همان خداوند عیسی مسیح (علیه السلام) است که برای ما، بر بالای ابرها خواهد آمد... و در مورد حیوانات به ما می‌گوید: خداوند به دانیال نبی و به وسیله‌ی او، به بخت النصر توسط این رؤیا و خواب که به صورت رمزی و اشاره بوده، توضیح داده که ... منظور از معادن چهارگانه، چهار مملکت است، امپراطوری‌هایی تشکیل می‌شود که یکی بعد از دیگری هستند آن هم تا زمانی که روزهای آخر فرا رسد، بر خلاف گمان بعضی‌ها، بعد از این روزها، ملکوت مسیح یا همان وصف سنگی که بدون دست‌ها جدا شده نخواهد بود و با هر معدن [فلز] خاصی اشاره به یکی از امپراطوری‌ها کرده، معدنی [فلزی] که جوهر آن امپراطوری را معلوم و مشخص می‌کند و بعضی از صفاتی که بدان‌ها نامیده شده و معروف شده بودند را از آن‌ها خلع کرده و به مسیح به صورت سنگی که بدون دست، جدا شده اشاره نموده است.

۱- امپراطوری اول (بابل ۶۲۶-۵۳۹-ق. م).

۲- امپراطوری دوم (ماد و فارس. ۵۳۹-۳۳۱-ق. م) ... و این چیزی است که افراد زیر تفسیر نموده‌اند.

قدیس جیروم و قدیس هیبواتیوس و چیزی که کاهن و مورخ یهودی یوسیفوس اظهار داشته که بعضی آن را به مملکت فارس نسبت می‌دهند آن هم به دلیل آقایی و سردمداری فارس، همان‌طور که در سفر اخبار آمده: (تا زمانی که مملکت فارس پادشاهی نمود). (اخبار دوم تواریخ ایام (۳۶) ۲۰). همان‌طور که قدیس هیبولیتوس نیز این‌چنین می‌گوید.

۳- امپراطوری سوم: (یونان ۳۳۱-۳۲۳ ق. م) ... و این چیزی است که قدیس هیبولیتوس و قدیس جیروم و غیره از مفسرین، گفته‌اند.

۴- امپراطوری چهارم: (روم ۵۸ ق. م - ۴۷۶ ق. م) ... و این قدیمی‌ترین رأی و نظر پدرانی است که در مورد سفر دانیال به ما رسیده، مانند قدیس ایریناؤس در قرن دوم میلادی و قدیس هیبولیتوس در قرن سوم و قدیس جیروم در قرن چهارم و هم‌چنین ذهبی الفم در قرن چهارم (۳۴۷-۴۰۳ م) یکی از مفسرین به نام جوزف میدی Joseph Mede می‌گوید: (قبل از زمان منجی و مخلصمان کُشت [کنیسه]، یهود [بزرگان یهود] معتقد بودند منظور از امپراطوری چهارم سفر دانیال همان امپراطوری روم است، بر این اساس بود که شاگردان رُسل و تمامی کلیساهای مسیحیت به مدت ۳۰۰ سال، به این مسئله معتقد بودند).

۵- مملکت یا دولت پنجم، مملکت قدیسین: نوبت رسیدن به مملکت پنجم در زمان دولت و مملکت چهارم است که خود این مملکت با تمامی امپراطوری‌ها به جنگ پرداخته و بر آن‌ها به صورت روحی تسلط یافت. این دولت، این امپراطوری‌ها را نابود نساخته و ساختار و سیطره آن‌ها را از هم نپاشید و این مسئله بر خلاف رفتار امپراطوری‌هایی بود که با امپراطوری قبل از خود انجام می‌داد. بلکه به صورت روحی با آن‌ها به جنگ پرداخت، این مملکت مسیّا یا همان مسیح منتظر است که در ایام امپراطوری چهارم ظاهر شد و به وجود خود ادامه داد... این همان مملکت روحی مسیح است، دو انجیل به عموم مردم مژده داده شده، البته نه به وسیله‌ی شمشیر و لشکر کشی (هر که شمشیر بکشد، با شمشیر نیز کشته خواهد شد!)^(۱) و این مملکت

بر خلاف دیگر مملکت‌ها که با درگیری‌ها و غزوات و جنگ‌ها و زور بازوی لشکر کشی انتشار یافتند، منتشر نشد).^(۱)

و به این نتیجه می‌رسد:

(یعنی، ملکوت آسمان‌ها یا همان خداوند در مسیحیت مملکت روحی خداوند است و پادشاه آن عیسیای رَّب است (شاه شاهان و سرور سروران)^(۲) و کسی که به وسیله‌ی شمشیر یا زور حکومت نکرده، بلکه با روح و حق حکومت می‌کند، و این همان گفته اوست. (۳۶ عیسی (علیه السلام) فرمودند: «من یک پادشاه دنیوی نیستم. [اگر بودم، پیروانم می‌جنگیدند تا در جنگ سران قوم یهود گرفتار نشوم، پادشاهی من متعلق به این دنیا نیست] این مملکت با قوت و زور تأسیس نشده و بشری نیز آن را تأسیس نکرده، بلکه مؤسس و تشکیل‌دهنده آن پروردگار آسمان‌هاست (پادشاهی و مملکتی که ابداً فناپذیر نیست). و پادشاه و حاکم آن، پسر انسانی است که بر روی ابرهای آسمان می‌آید. همان‌گونه که دانیال آن را [در خواب] دیده... این مملکت یا همان پادشاهی یا ملکوتی که دانیال نبی در مورد آن خبر داده، همان (ملکوت آسمان‌هایی) است که در عهد جدید آمده: (خدای آسمان‌ها سلطنتی را که تا ابد آباد نشود، برپا خواهد نمود).^(۳) این گفته‌ی او در نظر علمای یهود به (ملکوت خداوند) یا (ملکوت آسمان‌ها) تعبیر شده است، همان‌گونه که بیان کردیم، تمامی اوصاف و نشانه‌های این پادشاهی، آسمانی بوده و تشکیل‌دهنده آن خداوند است).^(۴) تفسیری که خیلی از نویسندگان مسلمان روی به آن می‌آورند را می‌توان به عنوان یک مثال در مورد این رؤیا، آورد:

وحوش در رؤیا: (نشان دهنده‌ی چهار پادشاهی است که از پی یک‌دیگر خواهند آمد، آغاز کار آن‌ها از همان زمان که رؤیا در آن واقع شد، است، یعنی دوره‌ی حکومت کلدانیان یا بابلیان (از سال ۶۱۲ تا ۵۳۹ قبل از میلاد، که مملکت اول به شمار می‌آیند) که در پی آن از نظر تاریخی دومین مملکت یعنی پادشاهی فارس‌ها/ مادها ایجاد شد (پادشاهی دوم، ۵۳۹-

۱- بنگرید به کتاب: هل تنبأ الكتاب المقدس عن نبی آخر یأتی بعد المسیح - القمص عبدالمسیح بسیط فصل دهم.

۲- مکاشفه: ۱۶/۱۹.

۳- دانیال: (۲) ۴۴.

۴- همان منبع: همان فصل.

۳۳۱-قبل از میلاد) حکومتی که سلطنت بابل را از بین برد... از تمثیل سومی که به بر اشاره کرده، بری که بر پشت آن چهار بال و چهار سر داشته مشخص می‌شود که بدون شک دولت یونانیان است (۳۳۱ تا ۶۳ قبل از میلاد) که امپراطوری فارس (دوم) را از بین برد سپس بعد از دولت یونان دولت چهارمی سرکار می‌آید، که بی شک دولت روم است که یونانیان (اغریق) را از بین بُرد، دولت روم بود که در سال ۶۳ قبل از میلاد سرزمین مبارک را از دولت یونان به چنگ آورد. قبل از این که دولت اسلامی دست آن‌ها را کوتاه کند، دولت روم تا سال ۶۳۸-م بر این سرزمین مبارک، حکمرانی می‌کرد.^(۱) پس هر دو طرف در مورد این پادشاهی رویای دانیال با یک‌دیگر اتفاق نظر دارند: و آن‌ها: دولت بابل و بعد از آن مادها یا به عبارتی فارس، سپس یونانیان و در آخر رومیان.

ولی آن‌ها با یک‌دیگر اختلاف دارند، مسیحیان می‌گویند پسر انسان همان عیسی (علیه السلام) است در حالی که مسلمانان می‌گویند پسر انسان، محمد (صلی الله علیه و آله) است، هر دو گروه نیز با یک‌دیگر در مورد نوع این پادشاهی اختلاف نظر دارند، مسیحیان بر این نظرند که پادشاهی که پسر انسان آن را به وجود می‌آورد از نوع روحی است، در حالی که مسلمانان بر این نظرند که این پادشاهی از نوع زمینی و ارضی است.

پاسخ این پرسش که مقصود و منظور از چهار پادشاهی، آیا همان ممالکی است که در بالا ذکر کردیم یا نه، را به وقت دیگری موکول می‌کنیم، اکنون صحبت در مورد آن‌ها خارج از بحث ما است، زیرا هدف ما رسیدن به مفهوم حقیقی است نه صحت و سقم. پس اکنون ما درصدد بیان هویت پسر انسان نیستیم، بعداً در مورد مشخص کردن این شخصیت بحث مفصلی خواهیم نمود.

متن، مطلبی را برای ما باز می‌کند که حرکت بحث ما را به سوی شناخت و توضیح حدود شخصیت پسر انسان، سوق می‌دهد. پس بر این اساس می‌گوییم:

واضح است که این چهار حیوان یا همان چهار مملکت، همه بر روی زمین تشکیل می‌شوند و مملکت چهارمی که کنار زده شده و به آتش سپرده می‌شود به جای آن، مملکت قدسیین موعود جایگزینشان می‌گردد. که بر این اساس است که باید این مملکت زمینی را پسر انسان

راهنمایی و ارشاد نماید.

به نظر من هم، این چنین فهمی است که به اذهان راه می‌یابد- و اعتقاد به این که این مملکت قدیسن، روحی است، احتیاج به دلیلی دارد، که در متن موجود نیست: در واقع، همان‌طور که قصص عبدالمسیح اظهار نموده که مسیحیان در عبارت آمده در مورد رؤیا دچار سوء تفاهم شده‌اند، از قبیل: (۱۴) سلطنت و جلال و ملکوت به وی عطاء شد تا جمیع قوم‌ها و امت‌ها و زبان‌ها او را خدمت نمایند، سلطنت او سلطنت جاودانی و بی‌زوال است و ملکوت او فانی نخواهد شد). و از آن قبیل: (۱۸) اما مقدسان حضرت اعلی سلطنت را خواهند یافت و مملکت را تا به ابد و تا ابدالآباد متصرف خواهند بود). و از قبیل: (۲۷) و ملکوت و سلطنت و حشمت و مملکتی که زیر تمامی آسمان‌هاست به قوم مقدسان اعلی داده خواهد شد که ملکوت او ملکوت جاودانی است و جمیع ممالک او را عبادت و اطاعت خواهند نمود).

این‌ها عبارتی هستند که می‌توان برای آن‌چه ذکر کردیم [پادشاه زمینی] فهم مناسبی پیدا کرد بر این اساس استدلال آن‌ها نه تنها زیر سؤال می‌رود بلکه باطل به شمار آمده و فهمی که به اذهان راه یافته بود به قوت خود باقی خواهد ماند.

پس چیزی که به معنی پادشاهی ابدی می‌توانیم داشته باشیم این است که دولت یا مملکتی باشد که پسر انسان و مردم قدیسن، سردمدار و فرماندهی آن دولت باشند آن هم تا زمانی که خداوند زمین را به وارثان حقیقی آن برساند و دولت ظالمان را تا ابد ریشه‌کن نماید تا دیگر ستونی برای آن استوار نماند.

پس دولت عدل الهی که خداوند به مستضعفین وعده داده بود، نقطه‌ی خاتمه و پایانی از تاریخ بشریتی است، که انسان تأویل و تفسیر نموده است.

احادیث زیادی بر این مفهوم نیز از حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) و اهل بیتش (علیهم السلام) آمده است. به هر حال از جریان رؤیا واضح است که، قدیسن پادشاهی را از چنگال مملکت چهارم در خواهند آورد، و همان‌طور که مسیحیان اعتراف می‌کنند، این مملکت زمینی و ارضی خواهد بود.

شاید به مسیحیان خیلی بر بخورد، چون آن‌ها می‌بینند که عیسی (علیه السلام) به زمین آمد در حالی که نتوانست به این مسائل تحقق ببخشد، پس بر آن شدند تا نظریه‌ی مملکت روحی را بیان کنند، با وجودی که می‌دانند و با چشم خود می‌بینند که این مملکت روحی تصور شده،

سیطره‌ی خود را بر تمامی زمین گسترش نداده است و به یقین می‌دانند سلاطین و پادشاهان خداوند را عبادت نمی‌کنند.

پولس نیز اظهار داشته که برگشتی به وجود خواهد آمد، که بلاشک شامل مسیحیان نیز می‌شود: (اما سخنی نیز درباره‌ی بازگشت خداوند ما عیسی مسیح و جمع شدن ما به نزد او بگویم: گویا برخی می‌گویند که روز بازگشت مسیح فرا رسیده است؛ برادران عزیز، خواهش می‌کنم از شنیدن این‌گونه خبرهای نادرست، آرامش خود را از دست ندهید. حتی اگر بگویند که در این زمینه رؤیایی دیده‌اند، یا پیغام خاصی از خدا گرفته‌اند، و یا از من نامه‌ای دریافت کرده‌اند، مطلقاً باور نکنید... ولی شما فریب سخنان ایشان را نخورید. زیرا وی نخواهد آمد مگر آن‌که اولاً ارتداد و برگشتی حاصل شود و مرد جهنمی، که عامل هلاک است ظهور خواهد کرد).^(۱)

خیلی عجیب است که مسیحیان این اوصاف واضح و آشکاری را که عیسی (علیه السلام) بیان نموده و نیز گفتار انجیل‌هایشان در مورد آمدن پسر انسان را ندیده می‌گیرند.

در انجیل متی و دیگر اناجیل آمده که: (۳) وقتی او در دامنه‌ی کوه زیتون نشسته بود، شاگردانش از او پرسیدند: «این اتفاق چه زمانی خواهد افتاد؟ ما چگونه می‌توانیم بفهمیم که شما کی به این جهان باز می‌گردید؟ و کی دنیا به آخر خواهد رسید؟ ۴ عیسی (علیه السلام) به ایشان گفت: «مواظب باشید کسی شما را فریب ندهد. ۵ چون بسیاری آمده، خواهند گفت که مسیح هستند و عده‌ی زیادی را گمراه خواهند کرد. ۶ از دور و نزدیک خبر جنگ‌ها به گوشتان خواهد رسید. اما پریشان نشوید زیرا جنگ‌ها درگیر خواهند شد اما آخر دنیا در آن زمان نیست. ۷ قوم‌ها و ممالک جهان با یک‌دیگر به ستیز بر خواهند برخاست. در جاهای مختلف، قحطی و زمین‌لرزه روی خواهد داد. ۸ ولی این پیش‌درآمد بلاهای بعدی است. ۹ آن‌گاه شما را شکنجه داده، خواهند کشت و تمام دنیا از شما متنفر خواهند شد، زیرا شما پیرو من هستید. ۱۰ بسیاری از ایمان خود بر خواهند گشت و یک‌دیگر را تسلیم کرده، از هم متنفر خواهند شد. ۱۱ بسیاری برخاسته، خود را نبی معرفی خواهند کرد و عده‌ی زیادی را گمراه خواهند نمود. ۱۲ گناه آن‌قدر گسترش پیدا خواهد کرد که محبت بسیاری سرد خواهد شد.

۱- نامه‌ی دوم پولس به مسیحیان تسالونیکي: (۲).

۱۳ اما فقط کسانی نجات خواهند یافت که تا به آخر طاقت بیاورند. ۱۴ سرانجام وقتی مژده‌ی انجیل به گوش همه‌ی مردم جهان رسید و همه از آن باخبر شدند، آن‌گاه دنیا به آخر رسید. ۱۵ پس وقتی آن مکروه ویرانی را که دانیال نبی درباره‌اش نوشته است، ببینید که در جای مقدس برپا شده است [خواننده خوب توجه کند تا معنی این را بداند]، ۱۶ آن‌گاه کسانی که در یهودیه هستند به تپه‌های اطراف فرار کنند، ۱۷ و کسانی که روی پشت‌بام می‌باشند، به هنگام فرار حتی برای برداشتن چیزی داخل خانه نروند؛ ۱۸ و همین‌طور کسانی که در مزرعه هستند، برای برداشتن لباس به خانه برنگردند. ۱۹ وای به حال زنانی که در آن زمان آبستن باشند یا طفل شیرخوار داشته باشند. ۲۰ دعا کنید که فرار شما در زمستان یا در روز شنبه نباشد. ۲۱ چون در آن روزها مردم به چنان مصیبتی دچار خواهند شد که هیچ‌کس در عمرش ندیده است. ۲۲ در واقع اگر خدا آن روزهای سخت را کوتاه نکند، هیچ انسانی جان سالم بدر نخواهد برد؛ ولی خدا محض خاطر برگزیدگان خود، آن روزها را کوتاه خواهد کرد. ۲۳ در آن روزها اگر کسی به شما بگوید که مسیح به این‌جا آمده است یا آن‌جاست، باور نکنید. ۲۴ چون از این مسیح‌ها و پیغمبران دروغین زیاد خواهند آمد و حتی معجزه نیز خواهند کرد به‌طوری‌که اگر ممکن بود حتی برگزیدگان خدا را هم گمراه می‌کردند. ۲۵ من از ابتدا این‌ها را گفتم تا مواظب باشید. ۲۶ پس اگر بیایند و به شما بگویند که مسیح در بیابان دوباره ظهور کرده، به سخنشان اهمیت ندهید؛ و اگر بگویند نزد ما مخفی شده، باور نکنید. ۲۷ چون آمدن پسر انسان مانند برق آسمان خواهد بود که در یک لحظه از مشرق و به سوی مغرب ظاهر می‌شود. ۲۸ هر جا لاشه‌ای باشد، لاشخورها نیز در آن‌جا جمع می‌شوند. ۲۹ «بعد از آن مصیبت‌ها، خورشید تیره و تار شده، ماه دیگر نور نخواهد داد. ستارگان فرو خواهند ریخت و نیروهای آسمان‌ها به لرزه در خواهند آمد. ۳۰» و سرانجام نشانه‌ی آمدن پسر انسان در آسمان ظاهر خواهد شد. آن‌گاه مردم در سراسر جهان عزا خواهند گرفت و تمام مردم دنیا پسر انسان را خواهند دید که در میان ابرهای آسمان، با قدرت و شکوهی خیره‌کننده می‌آید. ۳۱ «و او فرشتگان خود را با صدای بلند شیپور خواهد فرستاد تا برگزیدگانش از گوشه و کنار زمین و آسمان گرد آورند. ۳۲ حال از درخت انجیر درس بگیرید. هر وقت شاخه‌های آن جوانه می‌زند و برگ می‌آورد، می‌فهمید که تابستان به زودی فرا می‌رسد. ۳۳ همین‌طور نیز وقتی تمام این

نشانه‌ها را ببینید، بدانید که پایان کار بسیار نزدیک شده است. ۳۴ مطمئن باشید این نسل خواهد ماند و همه‌ی این‌ها را به چشم خود خواهید دید. ۳۵ آسمان و زمین از بین خواهد رفت، اما کلام من تا ابد باقی خواهد ماند. ۳۶ اما هیچ‌کس نمی‌داند چه روزی و چه ساعتی دنیا به آخر خواهد رسید، حتی فرشتگان هم نمی‌دانند فقط پدرم خدا آن را می‌داند. ۳۷ و ۳۸ در آن زمان، مردم دنیا سرگرم عیش و نوش، مهمانی و عروسی خواهند بود، درست همان‌طور که در زمان نوح قبل از آمدن طوفان بودند و تا زمانی که نوح سوار کشتی شد. ۳۹ در آن وقت کسی باور نمی‌کرد که واقعاً طوفانی در کار باشد، تا آن‌که طوفان آمد و همه‌ی آنان را برد آمدن پسر انسان نیز هم‌چنین خواهد بود. ۴۰ آن‌گاه از دو نفر که در مزرعه با هم کار می‌کنند، یکی برده شده، دیگری خواهد ماند؛ ۴۱ و از دو زن که دست داس می‌کنند، یکی برده شده دیگری خواهد ماند. ۴۲ پس بیدار [آماده] باشید، چون نمی‌دانید رب شما چه روزی باز می‌گردد. ۴۳ این را بدانید اگر صاحب خانه می‌داند که دزد در چه ساعتی می‌آید، بیدار می‌ماند و نمی‌گذاشت دزد وارد خانه‌اش شود. ۴۴ به همان ترتیب شما نیز برای آمدن ناگهانی پسر انسان همیشه آماده باشید تا غافلگیر نشوید چون در ساعتی که نمی‌دانید خواهد آمد. ۴۵ آیا شما خدمت‌گذاران دانا و وفادار خداوند هستید؟ آیا می‌توانید از اهل خانه‌ی من مواظبت کنید و به ایمان‌دارانم هر روز خوراک دهید؟ ۴۶ خوش به حال شما وقتی که آقایش باز می‌گردد. او را در حال انجام وظیفه ببیند. ۴۷ حق را به شما می‌گویم: او اختیار تمام دارایی خود را به چنین خدمت‌گذاران وظیفه‌شناسی خواهد سپرد. ۴۸ ولی اگر آن بنده بی‌وفا به او در قلب خود بگوید: سید ما به این زودی نمی‌آید. ۵۰ آن‌گاه در لحظه‌ای که انتظار ندارد و ساعتی که نمی‌شناسد آقای او خواهد آمد. ۵۱ او را به سختی تنبیه کرده و به سرنوشت ریاکاران دچار خواهد ساخت، آن‌جاست که گریه و زاری و ناله و فشار دندان بر دندان خواهد بود).^(۱)

این متن بدون هیچ شک و شبهه‌ای مشخص می‌کند، مطالبی که در رؤیای دانیال نبی (علیه السلام) آمده همگی در این جهان و بر روی زمینی که در آن زندگی می‌کنیم اتفاق خواهد افتاد، زیرا جنگ‌ها، گرسنگی‌ها و بیماری‌های واگیردار همه مناسب جهان ما هستند، علاوه بر آن

آمدن چیزهای وحشتناک و زلزله‌های ویرانگر یا مملکت آهنی یا مملکت چهارم که در مکان مقدس تشکیل می‌شود هم‌چنین تأکید بر آمدن پسر انسان؛ همگی در این جهان ما به وقوع خواهد پیوست، هم‌چنین نصیحت عیسی (علیه السلام) به مردم در مورد بیدار باش، مواظب و آماده بودن جهت آمدن پسر انسان یا همان مسیح، نشان‌دهنده‌ی وقوع این حوادث بر روی همین زمین ما است. زیرا بیدار باش بودن و مواظب بودن و آماده بودن معنی و مفهومی ندارد اگر در مورد امور دیگری یا محکومیت مردمی باشد که نتوانند چیزی را از دست‌داده یا ضایع کنند [منظور اگر امور متعلق به دنیای دیگری باشد، در آن دنیا کسی برای از دست دادن یا به دست آوردن چیزی محاکمه نمی‌شود چون در آن دنیا عملی وجود ندارد یعنی فرصتی ندارد که نیکی یا بدی کند که محاکمه شود]. با این وجود، شکی نیست که، تشویق و جایزه دادن برای انتظار مناسب امری است که ممکن است از دست‌رفته و ضایع شود [پس باید شخص سعی و تلاش کند که در امتحانات قبول‌شده تا به جایزه و تشویق خود برسد]. از متون هم مشخص است که آمدن پسر انسان و همراهانش، مصادف با زلزله‌های ویرانگر و جنگ‌های خونین و تأسیس دولت عدل الهی یا همان مملکتی است که برگزیدگان در آن حکومت خواهد کرد.

این هم توضیح رؤیایی دیگر که در سفر دانیال آمده:

(۳۱) و تو ای پادشاه من دیدی و اینک تمثال عظیمی بود، و این تمثال بزرگ که درخشندگی آن بی‌نهایت و منظر آن هولناک بود پیش روی تو بر پاشد. ۳۲ سر این تمثال از طلای خالص و سینه و بازوهایش از نقره و شکم و ران‌هایش از برنج بود. ۳۳ ساق‌هایش از آهن و پاهایش قدری از آهن و قدری از گِل بود. ۳۴ و مشاهده می‌نمود تا سنگی بدون دست‌ها، جدا شده، پاهای آهنین و گلین آن تمثال را زد و آن‌ها را خرد ساخت. ۳۵ آن‌گاه آهن و گل و برنج و نقره و طلا باهم خرد شد، و مثل کاه خرمن تابستانی گردیده باد آن‌ها را چنان برد که جایی برای آن‌ها یافت شد و آن سنگی که تمثال را زده بود، کوه عظیمی گردید و تمام جهان را پر ساخت، ۳۶ خواب همین است و تعبیرش را برای پادشاه بیان خواهیم نمود. ۳۷ ای پادشاه تو پادشاه پادشاهان هستی زیرا خدای آسمان‌ها سلطنت و اقتدار و قوت و حشمت به تو داده است. ۳۸ و در هر جایی که بنی‌آدم سکونت دارند، حیوانات صحرا و مرغان هوا را به دست تو تسلیم نموده و تو را بر جمیع آن‌ها مسلط گردانیده است، آن سر طلا

تو هستی. ۳۹ و بعد از تو سلطنتی دیگر پس از تو خواهد برخاست و سلطنت سومی دیگر از برنج که بر تمامی جهان سلطنت خواهد نمود. ۴۰ و سلطنت چهارم مثل آهن قوی خواهد بود، زیرا آهن همه چیز را خرد و نرم می‌سازد، پس چنان‌که آهن همه چیز را نرم می‌کند، هم‌چنان آن نیز خرد و نرم خواهد ساخت. ۴۱ و چنان‌که پاها و انگشت‌ها را دیدی که قدری از گِل کوره گر و قدری از آهن بود، هم‌چنان این سلطنت منقسم خواهد شد و قدری از قوت آهن در آن خواهد ماند موافق آنچه دیدی که آهن با گِل سفالین آمیخته شده بود. ۴۲ و اما انگشت‌های پاهایش قدری از آهن و قدری از گِل بود، هم‌چنان این سلطنت قدری قوی زود شکن خواهد بود. ۴۳ و چنان‌که دیدی که آهن با گِل سفالین آمیخته شده بود، هم‌چنین این‌ها خویشتن را با ذریت انسان آمیخته خواهد کرد، اما به نحوی که آهن با گِل ممزوج نمی‌شود، هم‌چنین خویشتن این‌ها با یک‌دیگر ملحق نخواهند شد. ۴۴ و در ایام این پادشاهان خدای آسمان‌ها سلطنتی را که تا ابد الابد زایل نشود، برپا خواهد نمود و این سلطنت به قومی دیگر منتقل نخواهد شد، بلکه تمامی آن سلطنت‌ها را خرد کرده، مغلوب خواهد ساخت و خودش تا ابدالآباد استوار خواهد ماند. ۴۵ و چنان‌که سنگ را دیدی که بدون دست‌ها از کوه شده، آهن و برنج و گل و نقره و طلا را خرد کرده، هم‌چنین خدای عظیم پادشاه را از آنچه بعد از این واقع می‌شود مخبر ساخته است، پس خواب صحیح و تعبیرش یقین است.^(۱)

پس مملکت چهارمی که متن روایای سابق آمده بود همان مملکت آهنی این رؤیا بوده و مملکتی خواهد بود (مملکت قدیسین، یا همان مملکت و دولت عدل الهی) که بر روی این زمین جایگزین مملکت و دولت چهارمی خواهد شد (و آن سنگی که تمثال را زده بود، کوه عظیمی گردید و تمامی جهان را پُر ساخت) از آنجایی که تمامی جهان را پُر ساخت، پس یعنی در همه جهان منتشر خواهد شد.

از این‌جا مشخص می‌شود که گفته مسیحیان و تفسیر آن‌ها در مورد روایای سفر دانیال مبنی بر مقصود از مملکت آهنی همان دولت روم بوده اشتباه است، زیرا مملکت و پادشاهی خداوند بعد از دولت روم نه تنها برپا نشده بلکه تا به امروز ظلم و ستم زمین را فرا گرفته

است).^(۱)

الان دو متن را از قاموس کتاب مقدس برای شما نقل می‌کنم تا برای شما مشخص شود که مسیحیان در مورد حوادث آخر الزمان دچار سر درگمی و سوءتفاهم شده‌اند:
متن اول:

(عبارت (پسر انسان) در سفر غیر قانونی که منسوب به اخنوخ است استعمال شده است:
ص: (۴۶) ۲ و ۳) و ((۴۸: ۲)) و ((۶۲: ۷-۹-۱۴)) و ((۶۳: ۱۱)) و ((۶۹: ۲۷-
۲۶)) و ((۷۰: ۱)) و ((۷۱: ۱۷)).

این‌ها مزمورهایی هستند که به مسیای دلالت می‌کنند، که در روز قضا و پیروزی خواهد آمد).^(۲)

متن دوم: (نویسنده‌ی سفر اخنوخ می‌گوید، (پسر انسان) قبل از پیدایش و خلق این جهان موجود بود (ص(۴۸) ۲-۳) و همچنین او [پسر انسان] جهانیان را محکوم خواهد کرد. ((۶۹: ۲۷)) و او بر مردم پاک و منزله پادشاهی خواهد کرد ((۶۲: ۱-۶)).^(۳) این دو متن به روز محکومیت صغری یا همان‌گونه که منابع اسلامی ذکر می‌کنند، به قیامت صغری اشاره می‌کنند. و منظور از آن، آمدن مسیح منتظر همراه با [قیامت صغری] است. و این موردی است که عیسی (علیه السلام) در انجیل متی درباره‌ی آن سخن گفته، زلزله‌ها، آتش‌فشان‌ها، جنگ‌ها و خیلی از آیات الهی هستند که از میان آن‌ها عذاب بر متمردان بر خدایشان افزوده خواهد آمد. در آن روز است که حق از باطل جدا می‌شود. به همین دلیل است که این روز به اسم قیامت صغری نام‌گذاری شده است، چرا که حوادث این روز شبیه به حوادثی است که در روز قیامت کبری یا روز آخر اتفاق خواهد افتاد. مسیحیان در توهم‌اند و گمان می‌کنند که این روز همان روز آخر است.

توضیحی از مکاشفه‌ی یوحنا:

بر این اعتقاد هستیم که اگر کمی به مکاشفه‌ی یوحنا برگردیم، خواننده محترم متوجه

۱- ان شاء الله تفسیر رؤیای دانیال در محل و وقت خویش در این کتاب خواهد آمد.

۲- قاموس الكتاب المقدس - مجمع الكنائس الشریفه - ص(۱۲۴).

۳- همان منبع: ص(۳۲).

می‌شود که یک تقارب و نزدیکی مضمونی واضح بین این مکاشفه و روای سفر دانیال آمده است که برای ما به وضوح روشن می‌نماید.

می‌گوییم: مکاشفه‌ی یوحنا تأکید می‌کند هر وصفی که در روای سفر دانیال آمده است، در زمان بعد از عیسی (علیه السلام) اتفاق خواهد افتاد. پس بر این اساس این‌گونه نیست که مسیحیان می‌گویند منظور از حوادث خراب شدن همان دولت روم است، زیرا در باب چهارم مکاشفه آمده:

(سپس همان‌طور که نگاه می‌کردم، دیدم که در آسمان دروازه‌ای گشوده شد. آن‌گاه همان آوایی که قبلاً نیز شنیده بودم، به گوش رسید؛ آن آوا که هم‌چون صدای شیپوری نیرومند بود. به من گفت: «بالا بیا تا وقایع آینده را به تونشان دهم».)^(۱)

حوادثی که در مکاشفه یوحنا آمده، همان حوادث به تصویر کشیده‌ی روای دانیال هستند. حوادث و جریاناتی که بعد از زمان رؤیا به وقوع خواهند پیوست، همان‌طور که معلوم است از لحاظ زمانی بعد از زمان عیسی (علیه السلام) اتفاق خواهند افتاد. برای تأکید بر یکی بودن حوادث در مکاشفه و روای دانیال نبی، متن زیر را از مکاشفه بر شما اقتباس کرده‌ایم: (۱۲) ده شاخ او، نشانه‌ی ده پادشاه است که هنوز به قدرت نرسیده‌اند ولی برای مدت کوتاهی به پادشاهی رسیده، با او سلطنت خواهند کرد ۱۳ همگی ایشان، با هم پیمانی را امضاء خواهند کرد که به موجب آن، قدرت و اختیارات خود را به آن حیوان واگذار می‌نمایند، ۱۴ و با هم به جنگ «بره» خواهند رفت، اما از او شکست خواهند خورد، زیرا «بره» سرور سروران و شاه شاهان است و خلق او فرا خوانندگان و برگزیدگان و وفاداران او می‌باشند.)^(۲)

و نیز (۷) بیابید با یک‌دیگر وجد و شادی کنیم و او را احترام نماییم، زیرا زمان جشن عروسی بره فرارسیده است، عروس او نیز خود را مهیا کرده، ۸ و به او اجازه داده شده تا پاک‌ترین و سفیدترین و لطیف‌ترین لباس کتان را بپوشد. مقصود از کتان لطیف، همانا اعمال نیک خلق خداست ۹ آن‌گاه فرشته به من گفت: بنویس، خوش به حال کسانی که به جشن عروسی بره دعوت شده‌اند. این را خداوند می‌فرماید... ۱۱ سپس دیدم که آسمان گشوده شد.

۱- مکاشفه: ۱(۴).

۲- مکاشفه: ۱۷(۱۲).

در آنجا اسبی سفید بود که سوارش «امین و حق» نام داشت، زیرا به حق و عدل مبارزه و مجازات می‌کند.^(۱)

به هر حال پسر انسان یا همان مسیح منتظر یا به عبارتی (بره) با پادشاهان زمین می‌جنگد و پیروز می‌شود و جنگ، حادثه‌ای زمینی به شمار می‌رود، از متن مشخص می‌شود که برگزیدگان، برگزیده خواهند شد به عبارتی آنجا دعوتی خواهد بود که محور اساسی آن نصرت و یاری پسر انسان یا مسیح منتظر است ولی بعضی از این امتحان سربلند بیرون نمی‌آیند، این چنین افرادی با اشخاص دیگری جایگزین می‌شوند.

از بین کسانی که در امتحان پیروز و سربلند بیرون می‌آیند کسانی هستند که گناه‌کار بودند، سپس توبه نمودند، بر این اساس توبه فقط و فقط، و تنها مناسب حیات زندگی این دنیا است، زیرا در آخرت و بعد از این که امتحان الهی به پایان می‌رسد، دیگر مجال برای توبه باقی نمی‌ماند: (۱) عیسی (علیه السلام) مثال‌های دیگری برای آن‌ها زده و گفت: ملکوت آسمان‌ها شبیه به پادشاهی است که جشن عروسی دعوت نمایند ولی هیچ کس نخواست که بیاید. ۴ بار دیگر خدمتکاران دیگر خود را فرستاد و به آن‌ها سفارش کرد که به دعوت‌شدگان بگویند که: گاوها و میش‌های خود را سر بریده و غذای خود را مهیا ساخته‌ام و همه چیز را آماده کرده‌ام، پس به مراسم عروسی بیایید. ۵ ولی مهمانان بی‌اعتنایی کردند و هر یک به سرکار خود رفت، یکی به مزرعه اش و دیگری به محل کسب خود. ۶ حتی بعضی، از غلامان پادشاه را گرفتند و زدند و آن‌ها را کُشتند. ۷ وقتی خبر به گوش پادشاه رسید، به خشم آمد و فوری سپاهی را فرستاده، همه‌ی آن‌ها را کُشت شهرشان را به آتش کشید. ۸ سپس به غلامان خود گفت: جشن عروسی سرجای خود باقی است، اما مهمانانی که من دعوت کرده بودم لیاقت آن را نداشتند. ۹ حال به کوچه و بازار بروید و هر که را دیدید به عروسی دعوت کنید. ۱۰ سپس ایشان رفته، هر که را یافتند، خوب و بد، با خود آوردند، به طوری که تالار عروسی از مهمانان پر شد.^(۲)

الان دوست دارم این موضوع را با بعضی از کلمات فقهای مسیحیت به پایان برسانم تا

۱- مکاشفه: (۱۹) ۷.

۲- متی: (۲۲) ۱.

بفهمیم که چقدر آن‌ها در مقارنه و نزدیک کردن این دو رؤیا سر در گم هستند؛ اول از همه به اظهار نظر «أنا إثناسیوس» در مورد متن انجیل زیر، شروع می‌نمایم:

(۲۳) هرگاه شما را در شهری اذیت کنند، به شهر دیگر فرار کنید، حق و حقیقت را به شما می‌گویم: قبل از این که بتوانید به شما شهرهای اسرائیل برسید پسر انسان خواهد آمد.^(۱)
گفته عیسی (علیه السلام) مبنی بر: (قبل از این که بتواند به شهرهای اسرائیل برسید پسر انسان خواهد آمد) دو معنا دارد:

۱- خدا به اورشلیم نمی‌رسد مگر این که تمام فرستادگان، در تمامی شهرهای اسرائیل کار نشر دعوت الهی را به پایان رسانیده باشند.

۲- محکومیت به هیچ عنوان قبل از مژده دادن به همگی اسرائیل جدید، که همان کلیسا است و رهایی آخرین نفس از فرزندان خداوند صورت نخواهد گرفت.^(۲)

در قسمت اول منظور انبا این است که: عیسی (علیه السلام) قبل از رفع به اورشلیم وارد نمی‌شود مگر این که شاگردان، کار تبلیغ همه‌ی شهرهای اسرائیل را به پایان برسانند، و این مقوله‌ایست که به وقوع نپیوسته آن هم به دلیل آن که شاگردان کار تبلیغ این شهرها را بعد از رفع عیسی (علیه السلام) انجام داده‌اند. بر این اساس، منظور و مقصود عیسی (علیه السلام) از این مقوله، این چنین نیست. این جا باید در نظر داشته باشیم که، انبا، در معنی اول آمدن پسر انسان را یک پدیده زمینی و ارضی دانسته و نیز وارد شدن عیسی (علیه السلام) به اورشلیم را وارد شدن اول او می‌داند، بر خلاف این که متن به وضوح روشن می‌کند: حوادثی که در آینده رخ می‌دهد بعد از رفع عیسی (علیه السلام) از روی زمین خواهد بود.

و این هم متنی که به این موضوع اشاره کرده:

(۱۶) من شما را هم چون گوسفندان در میان گرگان می‌فرستم، پس مثل مار، هوشیار باشید و مثل کبوتر آزاد. ۱۷ ولی مواظب باشید، زیرا مردم شما را گرفته به محاکمه خواهند کشید و حتی در عبادتگاه‌ها هم شما را بازجویی کنند. ۱۸ و این برای شما فرصتی خواهد بود تا درباره‌ی من با آنان سخن گوید و ایشان را آگاه سازید. ۱۹ وقتی شما را می‌گیرند، نگران نباشید که موقع

۱- متی: (۱۰) ۲۳.

۲- تفسیر متی: ص ۱۶۰ نقل از حجازی همان منبع سابق ج (۲) ص ۱۶۸-۱۶۷.

بازجویی چه بگوئید، چون کلمات مناسب به موقع به شما عطاء خواهد شد. ۲۰ زیرا این شما نیستید که سخن می گوئید، بلکه روح پدر آسمانی شماست که به وسیله‌ی شما سخن خواهد گفت. ۲۱ برادر، برادر خود را و پدر، فرزندش را تسلیم مرگ خواهد کرد. و فرزندان برسر والدین برخاسته، ایشان را خواهند کشت. ۲۲ همه به خاطر من از شما متنفر خواهند شد ولی از میان شما کسانی نجات یابد که تا به آخر زحمات را تحمل کنند.

۲۳ هرگاه شما را در شهری اذیت کنند. به شهر دیگر فرار کنید. حق و حقیقت را به شما می گویم: قبل از این که بتوانید به تمام شهرهای اسرائیل بروید، پسر انسان خواهد آمد. (۱)

باید از انبا پیرسیم: چه موقعی شاگردان ایمان آوردند، کی برادر، برادر خود و پدر پسر خود را تسلیم مرگ می کنند؟ آیا این حوادث بعد از رفع عیسی (علیه السلام) اتفاق نیفتاد؟

به طبع عیسی (علیه السلام) از حوادث دردناک و سختی صحبت می کرد که این جهان قبل از اذن پروردگار به تشکیل دولت عدل الهی، شاهد آن خواهد بود، ولی متأسفانه انبا، متن را آن گونه که مردم می خوانند مطالعه نکرده است، زیرا عقیده و تفکراتی در سردارد که می خواهد مابقی متون را طبق آن‌ها تفسیر و تأویل نماید. با این وجود، وی این دو احتمال را می زند، علی‌رغم این که می داند چیزی را که در مطلب اول بیان نموده به وضوح اشتباهی بیش به شمار نمی رود.

اما در احتمال دوم، منظور وی از آمدن پسر انسان بعد از مراحل زیر است: مژده دادن به پیام انجیل یا همان دعوت و تبشیری که در بین مردم صورت می گیرد، تا مردم به دین مسیحیت وارد شده و به جای اسرائیل یا به عبارتی به صورت مجازی، جایگزین آن‌ها شوند و کلیسا همان اورشلیم جدید خواهد بود.

از انبا می خواهیم که این متن را با من بخواند:

(۱) روزی عیسی (علیه السلام) برای شاگردانش مثلی آورد تا نشان دهد که لازم است همیشه دعا کنند و تا جواب دعای خود را نگرفته‌اند، از دعا کردن باز نایستند. ۲ پس چنین فرمود: در شهری، یک قاضی بود که نه از خدا می ترسید و نه توجهی به مردم داشت. ۳ بیوه زنی از اهالی همان شهر، دائماً نزد او می آمد و از او می خواست که به شکایتش علیه کسی که به او ضرر رسانده بود رسیدگی کند. ۴ و ۵ قاضی تا مدتی به شکایت او توجهی نکرد. اما سرانجام از

دست او به ستوه آمد و با خود گفت: با این که من نه از خدا می ترسم و نه از مردم، اما چون این زن مایه ی دردسر من شده است، بهتر است به شکایتش رسیدگی کنم تا این قدر مزاحم من نشود. ۶ آن گاه خداوند فرمودند: ببینید این قاضی بی انصاف چه می گوید. ۷ اگر چنین شخص بی انصافی، راضی شود به داد مردم برسد... آیا خدا به داد قوم خود که شبانه روز به درگاه او التماس می کنند، نخواهد رسید؟ ۸ یقین بدانید که خیلی زود دعای ایشان را اجابت خواهد فرمود. اما سؤال این جاست که وقتی پسر انسان به این دنیا بازگردد شاید چند نفر را خواهد یافت که ایمان دارند و سرگرم دعا هستند؟^(۱)

الان از وی سؤال می کنم: آیا این اشخاص که شبانه روز به درگاه دعا می کنند از فرزندان این جهان نیستند؟ مگر عیسی (علیه السلام) به آنها نگفت که خداوند خیلی زود دعای ایشان را اجابت خواهد فرمود، پس چگونه آنها می پندارد که این اجابت وی تا بعد از این جهانی که در آن زندگی می کنیم به تأخیر خواهد افتاد؟ جناب آنها از کدام اورشلیم مجازی سخن می گوید؟ آیا گمان می کند، پسر انسانی که خواهد، ایمانی در روی زمین خواهد یافت؟ بله درست گفتم منظورم این زمین است نه جهانی دیگر. بهتر بود که آنها، کمی شجاعت داشت و مثل دکتر ولیم ادی در مورد چیزهای وحشتناک این گونه می گفت: (اشکالی ندارد که رُسل یا همان شاگردان منظور مسیح را از چیزهای وحشتناک فهمیده باشند، ولی الان برای ما مشقت دارد که این مسئله را بفهمیم).^(۲) مانند این را هنری در تفسیر انجیل متی می آورد: (نصارا [مسیحیان] معنی و مفهومی برای آن چیز وحشتناک پیدا نکرده اند).^(۳)

بله آنها خود را به نادانی می زنند، با این وجود آنها اعتراف نمی کنند، زیرا اعتراف کردن آنها باعث می شود که عقاید آنها زیر سؤال برود، اگر الان سؤال کنیم که: مسیحیان آمدن پسر انسان همراه با فرشتگان را چگونه تصور می کنند؟ آیا آنها اعتقاد دارند که او از آسمان با یک موبک مهیب نورانی و پر از فرشته به زمین فرود می آید؟ اگر آمدن عیسی (علیه السلام) با این چنین منظر با شکوه و جلالی در مقابل روی چشم مردم باشد، و مردم همگی در مورد این حادثه با یکدیگر سخن گویند، پس چرا حرف های آنها را راست نمی دانید؟ آیا به نظر شما کلمه های آخر بر این

۱- لوقا: (۱۸) ۱.

۲- الكنز الجلیل: ج (۱) ص ۳۳۶ به نقل از حجازی: همان منبع سابق ج (۲) ص ۲۰۷.

۳- تفسیر انجیل متی: ج (۴) ص ۱۴۲ به نقل از حجازی ج (۲) ص ۳۰۷.

دلالت نمی کنند که او بر روی زمین مثل یک فرد عادی و معمولی خواهد بود؟

۲- حجر [سنگ] زاویه:

در یکی از رؤیاهای سفر دانیال، منجی یا همان مسیای منتظر را به سنگ وصف نموده: (و چنانچه سنگ را دیدی که بدون دست‌ها از کوه شده، آهن و برنج و گِل و نقره و طلا را خرد کرده، هم‌چنین خدای عظیم پادشاه را از آن‌چه بعد از این واقع می‌شود، با خبر ساخته است، پس خواب صحیح و تعبیرش یقین است).^(۱)

حدیث در مورد سنگ مزامیر داود به شکل زیر آمده:

(۱۹) دروازه‌های عدالت را بر روی من بگشایید، تا به آن‌ها وارد شده و خداوند را ستایش بکنم. ۲۰ دروازه‌ی خداوند این است، عادلان بدان داخل خواهند شد. ۲۱ تو را حمد می‌گویم زیرا که مرا اجابت فرمودی و من را نجات دادی. ۲۲ این از جانب خداوند شده و در نظر ما عجیب است. ۲۴ این است روزی که خداوند ظاهر کرده است، که در آن روز وجد و شادی خواهیم نمود. ۲۵ آه ای خداوند خلاص کن! آه ای خداوند نجات بده. ۲۶ مبارک است او که به نام خداوند می‌آید، شما را از خانه خداوند برکت می‌دهیم. ۲۷ خدا، خدایی است که ما را روشن ساخته است، قربانی را به وسیله‌ی بند بر شاخه‌های قربانی ببندید. ۲۸ الهی تو خداوند من هستی، پس تو را سپاس می‌گویم، خدای من، تو را متعال خواهم خواند. ۳۹ خداوند را سپاس گویند زیرا که او نیکوست و رحمت او تا ابدآباد است).^(۲)

عیسی (علیه السلام) در مورد این سنگ، همان‌طور که معروف است به صورت یک تاکستان صحبت نموده: (۳۳) مالکی، تاکستانی ساخت، دور تا دور آن دیوار کشید، حوضی برای له کردن انگور ساخت و یک برج هم برای دیده‌بانی احداث کرد و باغ را به چند باغبان اجاره داد، و خود به سفر رفت.

۳۴ در موسم انگور چینی، مالک غلامان خود را فرستاد تا سهم خود را از باغبان‌ها تحویل بگیرد. ۳۵ ولی باغبانان به ایشان حمله کرده، بعضی را زدند و بعضی را کشتند و بعضی را

۱- دانیال: (۲) ۴۵.

۲- کتاب مزامیر: (۱۱۸) ۲۹-۱۹.

سنگباران کردند. ۳۶ مالک عده‌ای دیگر و بیشتری را فرستاد تا سهم خود را بگیرد، ولی نتیجه همان بود. ۳۷ سرانجام پسر خود را فرستاد، با این تصور که آن‌ها احترام او را نگاه خواهند داشت. ۳۸ ولی وقتی باغبان‌ها چشمشان به پسر مالک افتاد به یک‌دیگر گفتند: وارث باغ آمده؛ بیاید او را بکشیم و خودمان صاحب باغ شویم. ۳۹ پس او را از باغ بیرون کشیدند و کشتند. ۴۰ حالا به نظر شما وقتی مالک باغ برگردد با باغبان‌ها چه خواهد کرد؟ ۴۱ جواب دادند: حتماً انتقام شدیدی از آن بدکاران خواهد گرفت و باغ را به باغبان‌هایی دیگر اجاره خواهد داد تا بتواند سهم او را به موقع پردازند. ۴۲ عیسی (علیه السلام) از ایشان پرسید: آیا شما هیچ‌گاه در کتاب‌ها نخوانده‌اید که: همان سنگی که بناها دور انداختند، سنگ اصلی زاویه شد، این کار از جانب خداوند بود، ولی در چشمانمان عجیب به نظر می‌آید. ۴۳ منظورم این است که خداوند برکات ملکوت خود را از شما گرفته، به قومی خواهد داد که از محصول آن، سهم خداوند را به او بدهند. ۴۴ اگر کسی روی این سنگ بیفتد، تکه تکه خواهد شد؛ و اگر این سنگ بر روی کسی بیفتد، او را له خواهد کرد، ۴۵ وقتی کاهنان اعظم و فریسیون متوجه شدند که عیسی (علیه السلام) درباره‌ی آنان سخن می‌گوید و منظورش از این حکایت، خود آن‌هاست، ۴۶ آن‌ها نیز دنبال دستگیری وی بودند، اما مردم ترسیدند چون همه عیسی (علیه السلام) را پیغمبر می‌دانستند. (۱)

از این کلام عیسی (علیه السلام) معلوم شد که مسیا یا مسیح همان پسر انسان که این‌جا به سنگ زاویه از آن تعبیر شده از اُمت دیگری غیر از اُمت یهود خواهد بود، این اُمت اُمتی است که عیسی (علیه السلام) آن را به اُمتی وصف نموده که سهم خداوند را بدهند، این‌گونه که پیداست، کاهنان و فریسیان این مطلب را به خوبی فهمیده‌اند، پس بر این اساس تصمیم گرفتند تا عیسی (علیه السلام) را به نحوی از سر راه خود کنار بکشند. (۲)

۱- متی: (۲۱) - ۲۳ و لوقا: ۹/۲۰ - ۱۹.

۲- عبدالمجید الجندی در کتاب (ملکوت الله فی النصرانیة والیهودیة والاسلام ص ۵۳ از انتشارات درالدعوة سال ۱۹۸۳ نقل می‌کند: لزلی مکامر در مورد تفسیر این آیه، یعنی همان آیه‌ی بالای که در مورد سنگ زاویه و تعجب داود (علیه السلام) می‌باشد نقل می‌کند: تفسیر جماعت لاهوتیان [عالم به عقاید متعلق به خداوند] در مورد سنگ اصلی و رأس و تاج ساختمان گردد. این موضوع به صورت مجازی آورده شده تا روشن شود اعرابی که از فرزندان اسماعیل بوده‌اند

به طبع مسیحیان نمی‌توانند بگویند مسیای منتظر همان عیسی (علیه السلام) است، زیرا عیسی (علیه السلام) فقط یک مرد عادی از بنی اسرائیل است، مردی که به طور انحصاری فقط برای آن‌ها مبعوث شده! آیا عیسی (علیه السلام) نگفت: (من فرستاده نشده‌ام، مگر برای گوسفندان گمشده‌ی قوم اسرائیل آیا به شاگردانش سفارش نکرده و نگفت: نزد دیگر اُمّت‌ها نروید و به شهرهای سامریان وارد نشوید. ۶ بلکه فقط نزد گوسفندان گمشده قوم اسرائیل بروید. ۷ بروید و به ایشان مژده دهید که همانا ملکوت خداوند نزدیک است؟).^(۱)

آیا عیسی (علیه السلام) آن بدکاران را هلاک کرد؟ آیا آن چیزهای وحشتناک را هیزم آتش قرارداد؟ آیا او مملکت و دولت الهی که تا ابد و نهایت دنیا باقی می‌ماند را برپا ساخت؟ عیسی (علیه السلام) این کارها را انجام نداد پس چگونه می‌تواند مسیای منتظر بوده باشد؟ می‌گوییم از کلام و سخن عیسی (علیه السلام) مشخص می‌شود که پسر انسان حکومت خود را بر روی زمین تشکیل می‌دهد، اگر غیر از این باشد، این کلام عیسی (علیه السلام) را چگونه می‌توانیم برای خود تفسیر کنیم: (حتماً انتقام شدیدی از آن بدکاران خواهد گرفت و آن‌ها را به بدترین شیوه هلاک خواهد کرد و باغ را به باغبان‌هایی اجاره خواهد داد تا بتوانند سهم او را به موقع پردازند؟) تسلیم باغ به باغبانانی دیگر متناسب این جهان و عالم زمینی است، زیرا نشان دهنده‌ی یک دولت است، با این تفاوت که این دولت عادل باشد. پس چطور ممکن است که مقصود و منظور از این متون عیسی (علیه السلام) باشد، در حالی که عیسی (علیه السلام) گفته: (۲۳) در آن روزها اگر کسی به شما بگوید که مسیح به این‌جا آمده است، یا آن‌جاست، باور نکنید. ۲۴ چون از این مسیح‌ها و پیغمبران دروغین زیاد خواهد آمد و حتی معجزه نیز خواهند کرد به طوری که اگر ممکن بود حتی برگزیدگان خدا را هم گمراه می‌کردند.

۲۵ من از ابتدا این‌ها را گفتم تا مواظب باشید. پس اگر بیایند و به شما بگویند که مسیح در بیابان دوباره ظهور کرده به سخنان ایشان اهمیت ندهید.^(۲) [در آن روزها اگر کسی به شما

مورد تحقیر و اهمال و اذیت و آزار دیگر ملت‌ها قرار می‌گرفتند تا زمانی که وقت بنای عظیم فرارسید این بنا آن‌ها را در مکان و موضع بالایی قرارداد به‌نحوی که جزء اصلی و جوهری خانه‌ی او در میان مردم به شمار می‌رفتند.

۱- متی (۱۰) ص ۱۴۶-۱۲۰.

۲- متی: (۲۴)-۲۳.

بگویند که مسیح به این جا آمده است، یا آن جاست، باور نکنید].
 چرا اگر کسی این خبر را به ما بدهد باور نکنیم؟ این به دلیل بودن مسیح‌ها و پیغمبران دروغین فراوان است؟! ولی اگر کمی فکر کنیم، مگر این نیست که این اشخاص در همین زمین ادعای خود را مطرح می‌کنند؟

فرمایشی چند از سید احمد الحسن (علیه السلام) در مورد سنگ زاویه:

کُل دین عهد و میثاقی است که بندگان نسبت به پایبند بودن و اطاعت از خلفاء خداوند از آن‌ها گرفته شده است. خداوند این عهد و میثاق را به صورت امانت به سنگ اساس سپرد، همان سنگ اساسی که به حجر زاویه یا سنگی که از حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) برای نابودی حاکمیت شیطان و طاغوت جدا شده، و بدان معروف است، نام این سنگ در روایات و کتب آسمانی ذکر شده است... سنگی که عیسی (علیه السلام) در مورد آن سخن گفت در واقع در قومی دیگر به غیر از قومی بود که مخاطب وی بودند، زیرا ملکوت از بنی اسرائیل و کسانی که به او ایمان آورده بودند از جمله شاگردان و دیگر مردم گرفته شده و به قوم دیگری که مرتبط به این سنگ هستند عطاء خواهد شد، همان سنگی که سهم خداوند را به ثمر رسانیده و به ارمغان می‌آورد. (۱) سخن عیسی (علیه السلام) واضح و آشکار است که این سنگ زاویه فضل و برتری خاصی داشته و در نهایت ملکوت از پیروان عیسی (علیه السلام) گرفته شده و به قوم این حجر داده می‌شود و این قوم اُمت محمد (صلی الله علیه و آله) است، عیسی (علیه السلام) بین حجر و بین اُمتی که در نهایت ملکوت به آن‌ها عطاء خواهد شد را با حکمت و آگاهی کامل ربط داده است و این قوم را جایگزین بنی اسرائیل و کسانی نمود که ادعا می‌کردند پیروان او هستند، و برای آن‌ها مشخص کرد که در آخر به ملکوت دست نخواهند یافت. عیسی (علیه السلام) حجر را نشانه‌ای برای اعطاء ملکوت به قومی دیگر قرارداد، قومی به غیر از

۱- (عیسی (علیه السلام) از ایشان پرسید: «آیا شما هیچ‌گاه در کتاب‌ها نخوانده‌اید که: همان سنگی که بناها دور انداختند، سنگ اصلی زاویه شد، این کار از جانب خداوند بود، ولی در چشم‌انمان عجیب به نظر می‌آید. ۴۳ منظورم این است که خداوند برکات ملکوت خود را از شما گرفته، به قومی خواهد داد که از محصول آن، سهم خداوند را به او بدهند ۴۴ اگر کسی روی این سنگ بیفتد، تکه‌تکه خواهد شد؛ و اگر این سنگ بر روی کسی بیفتد، او را له خواهد کرد). متی: (۲۱) - ۴۲.

کسانی که ادعا می‌کردند پیروان موسی و عیسی (علیهم‌السلام) هستند، یا به عبارتی قومی که این سنگ برای آنها شهادت دهد که عهد و میثاق را اداء کرده‌اند، کسانی هم که او را یاری دهند ملکوت را به ارث خواهند برد. حال می‌خواهد در این زمین با برقراری حاکمیت خداوند باشد یا در آسمان‌ها هنگامی که خداوند در ملکوت را بر روی آنها بگشاید و ایشان نظر کنند، یا در نهایت هنگامی که خداوند آنها را در فردوس، ملکوت خود جای دهد.

اگر کسی می‌خواهد این کلام را به نحوی دیگر تفسیر نماید و بگوید: منظور عیسی (علیه السلام) از این کلام خودش است و بر این گفته اصرار نماید، این چنین شخصی نه تنها مغالطه می‌کند بلکه حتی نمی‌خواهد حقیقت را بفهمد، و آلا، بگذار اصل قوم داود (علیه السلام) در مزامیر است را مطالعه کند: در این جا ممکن است یهود بگویند منظور به پایان نمی‌رسد، در حقیقت داود و عیسی (علیهم‌السلام) از این کلام، مُنجی و رهایی‌بخش است که در آخر الزمان به نام خداوند می‌آید، عیسی (علیه السلام) هم در مورد بنده‌ی حکیم و در این جا سنگ یا حجر زاویه در خانه‌ی خدا، نام نهاده است، آیا سنگی در زاویه‌ی خانه خدا یا هیکل نزد یهود و نصاری وجود دارد که بر داود و عیسی (علیهم‌السلام) دلالت می‌کند، در حقیقت هم‌چنین سنگی در این مکان موجود نیست ولی در اُمتی دیگر از فرزندان ابراهیم (علیه السلام) و در خانه‌ی خدایی که او و فرزندش بنا نموده‌اند، و در خود زاویه یعنی زاویه‌ی ای که اسم آن رکن عراقی است وجود دارد. همه‌ی این امور اشاره به یک چیز دارند، و آن رهایی‌بخشی است که در آخر الزمان می‌آید یا به عبارتی شخصی که داود (علیه السلام) در مزامیر از آن به نام حجر الزاویه‌ی ای نام برده و اسم خداوند خواهد آمد:

(... (۱۹) دروازه‌های عدالت را بر روی من بگشایید، تا به آنها وارد شده و خداوند را ستایش بکنم. ۲۰ دروازه‌ی خداوند این است، عادلان بدان داخل خواهند شد. ۲۱ تو را حمد می‌گویم زیرا که مرا اجابت فرمودی و من را نجات دادی. ۲۲ این از جانب خداوند شده و در نظر ما عجیب است. ۲۴ این است روزی که خداوند ظاهر کرده است، که در آن روز وجد و شادی خواهیم نمود. ۲۵ آه ای خداوند خلاص کن! آه ای خداوند نجات بده. ۲۶ مبارک است او که به نام خداوند می‌آید، شما را از خانه خداوند برکت می‌دهیم.)^(۱)

برای تأکید بیشتر از سنگ زاویه‌ای که در تورات و انجیل آمده و سخن در مورد آن و هم‌چنین شخصیت آن که همان رهایی‌بخش و قائم حقی است که در آخر الزمان می‌آید، رؤیایی که پادشاه عراق در زمان دانیال (علیه السلام) دیده بود و تفسیری که دانیال (علیه السلام) برای او نموده را به نحو زیر برای شما می‌آوریم:

(۳۱) و تو ای پادشاه من دیدی و اینک تمثال عظیمی بود، و این تمثال بزرگ که درخشندگی آن بی‌نهایت و منظر آن هولناک بود پیش روی تو بر پاشد. ۳۲ سر این تمثال از طلای خالص و سینه و بازوهایش از نقره و شکم و ران‌هایش از برنج بود. ۳۳ ساق‌هایش از آهن و پاهایش قدری از آهن و قدری از گِل بود. ۳۴ و مشاهده می‌نمود تا سنگی بدون دست‌ها، جدا شده، پاهای آهنین و گلین آن تمثال را زد و آن‌ها را خرد ساخت. ۳۵ آن‌گاه آهن و گِل و برنج و نقره و طلا با هم خرد شد، و مثل کاه خرمن تابستانی گردیده باد آن‌ها را چنان برد که جایی برای آن‌ها یافت شد و آن سنگی که تمثال را زده بود، کوه عظیمی گردید و تمام جهان را پر ساخت، ۳۶ خواب همین است و تعبیرش را برای پادشاه بیان خواهیم نمود. ۳۷ ای پادشاه تو پادشاه پادشاهان هستی زیرا خدای آسمان‌ها سلطنت و اقتدار و قوت و حشمت به تو داده است. ۳۸ و در هر جایی که بنی‌آدم سکونت دارند، حیوانات صحرا و مرغان هوا را به دست تو تسلیم نموده و تو را بر جمیع آن‌ها مسلط گردانیده است، آن سر طلا تو هستی. ۳۹ و بعد از تو سلطنتی دیگر پس از تو خواهد برخاست و سلطنت سوّمی دیگر از برنج که بر تمامی جهان سلطنت خواهد نمود. ۴۰ و سلطنت چهارم مثل آهن قوی خواهد بود، زیرا آهن همه چیز را خرد و نرم می‌سازد، پس چنان‌که آهن همه چیز را نرم می‌کند، هم‌چنان آن نیز خرد و نرم خواهد ساخت. ۴۱ و چنان‌که پاها و انگشت‌ها را دیدی که قدری از گِل کوره گر و قدری از آهن بود، هم‌چنان این سلطنت منقسم خواهد شد و قدری از قوت آهن در آن خواهد ماند موافق آنچه دیدی که آهن با گِل سفالین آمیخته شده بود. ۴۲ و اما انگشت‌های پاهایش قدری از آهن و قدری از گِل بود، هم‌چنان این سلطنت قدری قوی زود شکن خواهد بود. ۴۳ و چنان‌که دیدی که آهن با گِل سفالین آمیخته شده بود، هم‌چنین این‌ها خویشتن را با ذریت انسان آمیخته خواهد کرد، اما به نحوی که آهن با گِل ممزوج نمی‌شود، هم‌چنین خود این‌ها با یک‌دیگر ملصق نخواهند شد. ۴۴ و در ایام این پادشاهان خدای آسمان‌ها سلطنتی را که تا ابدالآباد زایل نشود، برپا خواهد نمود و این سلطنت به قومی دیگر منتقل

نخواهد شد، بلکه تمامی آن سلطنت‌ها را خرد کرده، مغلوب خواهد ساخت و خودش تا ابدالآباد استوار خواهد ماند. ۴۵ و چنان‌که سنگ را دیدی که بدون دست‌ها از کوه شده، آهن و برنج و گِل و نقره و طلا را خرد کرده، هم‌چنین خدای عظیم پادشاه را از آنچه بعد از این واقع می‌شود مخبر ساخته است، پس خواب صحیح و تعبیرش یقین است.^(۱)

پس سنگ یا همان رهایی‌بخشی که هیکل باطل و حکومت طاغوت و شیطانی زمینی که نابود می‌کند و در حکومتش عدل و حق گسترش می‌یابد، بلاشک در آخر الزمان و از عراق خواهد آمد.^(۲)

همان‌طور که در رؤیای دانیال نیز واضح است، سنگی که بت‌ها یا حکومت طاغوتی والانا[منیت] را از بین می‌برد، نمی‌تواند عیسی (علیه السلام) یا داود (علیه السلام) بوده باشد زیرا هیچ یک از این پیامبران نه در عراق و نه در آخر الزمان مبعوث شده‌اند. بر این اساس هیچ یک از آنها نمی‌توانند حجر زاویه‌ی مذکور باشند، بلکه به وضوح از آنچه بیان کردیم، روشن می‌شود حجر زاویه در یهودیت و مسیحیت همان حجر الأسود موجود در زاویه ی بیت الله الحرام در مکه است.

حجر الأسودی که در رُکن بیت الله است تجلی و رمز عهد و میثاقی است که به این سنگ اقرار شده، این سنگ همان سنگی است که داود و عیسی (علیه السلام) آن را ذکر کرده‌اند، و همان سنگی است که حکومت طاغوت که در سفر دانیال نبی (علیه السلام) آمده را نابود می‌کند و او همان قائم آل محمد (علیه السلام) و مهدی اولی است که در آخر الزمان می‌آید، همان‌گونه که رسول الله محمد (صلی الله علیه و آله) و اهل بیتش (علیهم السلام) بیان نموده‌اند.

سید احمد الحسن (علیه السلام) در جای دیگری فرمودند:

وقتی قریش در مورد حمل حجر با یک‌دیگر اختلاف کردند، می‌دانستند که این سنگ اشاره به امر عظیمی می‌کند، به همین دلیل در مورد حمل این سنگ با یک‌دیگر اختلاف نظر داشتند. مشیت و تقدیر خداوندی به گونه‌ای بود که محمد (صلی الله علیه و آله) شخصی بود که این سنگ را حمل کرده و در جای خود قرار داده تا آیت و نشانه پروردگار به اوج خود رسیده و نیز

۱- دانیال: (۲)-۳۱.

۲- این مسئله ان شاء الله بعداً توضیح داده می‌شود.

اشاره‌ای از خداوند باشد بر بنده و قائم حقی که خداوند متعال عهد و میثاق را به نزد او ودیعه گذاشته و نیز این سنگ اشاره به آن دارد که این شخص از حامل این سنگ و از نسل او که محمد (صلی الله علیه و آله) است می‌باشد. از سعید بن عبدالله الاعرج از ابی عبد الله (علیه السلام) نقل است، ایشان فرمودند:

(إِنَّ قُرَيْشًا فِي الْجَاهِلِيَّةِ هَدُمُوا الْبَيْتَ فَلَمَّا أَرَادُوا بِنَاءَهُ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَهُ وَأُلْقِيَ فِي رُوعِهِمُ الرُّعْبُ، حَتَّى قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لِيَأْتِي كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِأَطْيَبِ مَالِهِ، وَلَا تَأْتُوا بِمَالٍ اكْتَسَبْتُمُوهُ مِنْ قَطِيعَةِ رَحِمٍ أَوْ حَرَامٍ، فَفَعَلُوا، فَخَلِيَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ بِنَائِهِ فَبَنَوْهُ حَتَّى انْتَهَوْا إِلَى مَوْضِعِ الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ فَتَشَاجَرُوا فِيهِ أَيُّهُمْ يَضَعُ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ فِي مَوْضِعِهِ حَتَّى كَادَ أَنْ يَكُونَ بَيْنَهُمْ شَرٌّ، فَحَكَّمُوا أَوَّلَ مَنْ يَدْخُلُ مِنْ بَابِ الْمَسْجِدِ، فَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فَلَمَّا أَتَاهُمْ أَمَرَ بِثَوْبٍ فَبَسَطَ ثُمَّ وَضَعَ الْحَجَرَ فِي وَسْطِهِ ثُمَّ أَخَذَتِ الْقَبَائِلُ بِجَوَانِبِ الثَّوْبِ فَرَفَعُوهُ ثُمَّ تَنَاوَلَهُ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فَوَضَعَهُ فِي مَوْضِعِهِ فَخَصَّهُ اللَّهُ بِهِ) (۱).

(در جاهلیت قریش خانه را فرو ریختند ولی وقتی خواستند آن را بنا نمایند مانعی بین آنان و خانه ایجاد شد و ترسی در دل‌هایشان راه یافت، فردی از میان آنان گفت که هر کدام از شما برود و با بهترین اموالی که دارد باز گردد، اموالی که نه با قطع رحم و نه از حرام به دست آمده باشد، آنان نیز چنین کردند و مانع از میان راهشان برداشته شد. آنان بنا را آغاز نمودند تا به مکان حجر الاسود رسیدند و چنان در مورد این که چه کسی حجر را در جای خود بگذارد مشاجره نمودند که نزدیک بود شری میان آنان واقع شود، پس چنین حکم دادند که اولین وارد شونده به مسجد این کار را انجام دهد، در این حال پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) وارد شدند، نزد آنان آمد دستور داد ردایی بیاورند و حجر را میان آن گذارد و هر کدام از قبایل گوشه‌ای از آن را گرفتند و حجر را بالا بردند و خود پیامبر سنگ را گرفت و آن را در جای خود گذاشت و این کاری بود که خداوند آن را مخصوص پیامبر قرار داد).

این کار یعنی حمل حجر الاسود توسط محمد (صلی الله علیه و آله) اشاره به قائمی دارد که حامل گناهان و حامل پرچم سپاهی است که خروج آن از خود محمد (صلی الله علیه و آله) خواهد بود. و هم چنین محمد (صلی الله علیه و آله)

این شخصیت را در صُلب خود حمل می‌کند زیرا مستودع و ودیعه‌ی در فاطمه (علیها السلام) دخت گرامی پیامبر (صلی الله علیه و آله) است به همین دلیل است که رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) حامل اصلی و حقیقی گناهان خواهد بود [منظور، برداشتن بار گناهان از گناه‌کاران و محو گناهان آنها توسط محمد (صلی الله علیه و آله) است که به وسیله‌ی قائم اهل‌بیت (علیهم السلام) برداشته خواهد شد و توبه آنها در درگاه خداوند پذیرفته خواهد شد، اگر از وی تبعیت کنند] اما خواست خدا این بوده تا این سنگ رنگ سیاه به خود گیرد رنگی که نشان‌دهنده‌ی گناهان مردم است، تا همیشه گناهان خود را به یاد آورده، و در بیت‌الله الحرام توبه و استغفار کنند. این رنگ همان رنگ پرچم‌های قائم حق و قائم آل محمد (صلی الله علیه و آله) است که اشاره به حجر می‌کنند، و حجر اشاره به آنها [پرچم‌ها] دارند. و هر دوی آنها با رنگ سیاهی که دارند، به گناه نقص عهد و میثاق گرفته شده‌ی از خلق در عالم ذر، و سنگینی حمل این گناه اشاره دارد، و حامل این پرچم سیاه اشاره به گناه بنده‌ای دارد که در مقابل حجر الأسود کوتاهی نموده، حجر الأسودی که عهد و میثاق بدو اقرار شده تا خود قائم آل محمد (صلی الله علیه و آله) باشد. از آنجایی که دین خداوندی دین واحدی است، این سنگ ارتباط خاصی به مسئله‌ی قربانی و فدا شدن موجود در طول مسیر این دین الهی دارد. مسئله فدا شدن در اسلام با فداکاری امام حسین (علیه السلام) به بهترین شیوه خود را نشان داد. قبل از اسلام نیز در دین ابراهیم (علیه السلام) که حنفی بود. با فدا شدن اسماعیل (علیه السلام)، این مسئله نمایان بود، بعد از آن نزد عبدالله پدر محمد (صلی الله علیه و آله) نیز تجلی پیدا کرد. در یهودیت هم که دین موسی (علیه السلام) بود به وسیله‌ی یحیی بن زکریا (علیه السلام) ادامه پیدا کرد، در مسیحیت نیز در مسئله به صلیب کشیده شدن عیسی (علیه السلام) مسئله فدا شدن مطرح می‌شود. گذشته از آن که مسیحیان گمان می‌برند که عیسی (علیه السلام) همان شخص به صلیب کشیده شده است، در هر حال بر این اعتقادند که این شخص مصلوب حامل گناهان است، حتی اگر این اعتقادات آنها نیز دستخوش تحریف شده باشد نباید آن را خالی و جدا از دین خداوند متعال دانسته و یا این مسئله را بی‌پایه و اساس دانست. بلکه در حقیقت اکثر عقاید منحرفه به یک اصل دینی بر می‌گردد، اصلی دینی که توسط علماء غیر عامل و گمراه، تحریف شده و عقیده‌ی فاسد خود را بر آن بنیان‌گذاری کرده‌اند. پس قضیه‌ی حمل بعضی از گناهان مردم توسط رُسل، برای این‌که با اُمت به صورت کلی به سوی خداوند بروند، در دین خداوند موجود بوده و بیهوده نیامده است.

می‌توانید با مراجعه به نصوص و متون تورات به طور مثال از تحمل موسی (علیه السلام) و رنج‌های مشقت باری که او از گناهان قوم خود به دوش می‌کشید نام برد، هم‌چنین تحمل محمد (صلی الله علیه و آله) که گناهان مؤمنین را بر دوش کشیده بود هم مثال خوبی است. خداوند می‌فرماید: ﴿لِيَعْفَرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَوَيْتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا﴾،^(۱) (به یقین ما برای تو فتوحی را قرار دادیم، فتح مبین و آشکار تا خداوند گناهان گذشته و آینده تو را بیامرزد و نعمتش را بر تو تمام نماید و تو را به راهی راست هدایت کند). اگر به صورت ظاهر به این آیه بنگریم بدین معناست که محمد (صلی الله علیه و آله) گناهان امت خود را حمل کرده، سپس خداوند این گناهان را بخشیده است.

عمر بن یزید بیاع سابری [پارچه‌فروش] می‌گوید: به ابی عبد الله (علیه السلام) گفتم: (تفسیر گفته‌ی خداوند: ﴿لِيَعْفَرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾، (تا خداوند گناهان گذشته و آینده تو را بیامرزد و نعمتش را بر تو تمام نماید و تو را به راهی راست هدایت کند) چیست؟ [امام] فرمودند: حضرت محمد (ص) نه گناهی داشت و نه سعی کرد که گناه بار شود ولی خداوند گناهان شیعه‌اش را بدو حمل کرده سپس از آن‌ها در گذشت).^(۲)

بدوش کشیدن گناهان مردم توسط رُسل به این معناست که پیامبران گناهان ناقصان عهد و میثاق و منکرین خلفاء الله که بر این کار خود پافشاری می‌کنند و در این راه هم مرده باشند، را تحمل نمایند، بلکه آن‌ها متحمل گناهان کسانی هستند که در یک برهه‌ی زمانی کوتاه از حیات دنیا به نحوی از عهد و میثاق داده شده‌ی خود غافل شده‌اند، تحمل بار گناهان دیگران نیز بدان معنا نیست که پیامبران به جای ملت‌ها باید جوابگوی گناه دیگران باشند و یا این‌که مجازات شوند. بلکه بدین معناست که: پیامبران سنگینی و سختی بیشتری در راه تبلیغ رسالتشان در این دنیا برای مردم را باید تحمل نمایند طبیعتاً این مسئله طبق خواست و اراده‌ی آن‌ها صورت می‌گیرد زیرا آن‌ها این‌گونه ترجیح می‌دهند، پدر نسبت به فرزندان خود بخشنده و مهربان است و در خیلی از اوقات بار گناه و اشتباه فرزندان خود را به گردن می‌کشد حتی اگر وی سختی یا مشقت یا ناراحتی ببیند یا ممکن است در راه خدا به قتل برسد، همان‌گونه که

۱- الفتح: (۲).

۲- تفسیر القمی: ج ۲ ص ۳۱۴.

حال امام حسین (علیه السلام) این گونه بود و این بدان سبب است که در نهایت پدر صلاح و خیر فرزندان خود را می‌خواهد، ممکن است خیلی‌ها عهد و میثاق داده شده را فراموش نمایند آن هم تا زمانی که ولی‌الله خون پدر آنها به زمین بریزد و سبب یادآوری عهد و میثاق برای آنها شود به این دلیل خداوند متعال تقدیر فرموده که امام حسین (علیه السلام) را سببی برای به یاد آوردن این عهد و میثاق برای خیلی از مردم نموده، امامی که با ترک حج و گام نهادن به سوی قربانگاه خود موجب یادآوری خیلی‌ها شده و به بهترین شیوه بهترین درس‌ها را به ما گوشزد و یادآوری کرده است.

مشخص کردن علاقه و ارتباط این سنگ با گناه آدم (علیه السلام)، مسئله‌ای است که در طول تاریخ مخفی بوده است، هم‌چنین علاقه فی ما بین این سنگ با گناهان مردم هم به این شکل و در اکثر جاها مخفی بوده، ولی اراده و مشیت پروردگار به گونه‌ای بود که این مهم بر دوش ائمه (علیهم السلام) نهاده شود و ایشان (علیهم السلام) هم متکفل این امر شدند و آن را بیان نمودند، حتی رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) با بهترین شیوه و روش و به صورت عملی در زمانی که این حجر را بوسید، رمز و راز آن را بیان نمود، و این عمل او بیان و توضیحی بود برای کسانی که عقل سلیم داشتند و کارهای محمد (صلی الله علیه و آله) را که از حکمت سرمنشأ گرفته شده بود را مقابل روی خود قرار می‌داد نه کسانی مثل عمر بن خطاب که به صراحت می‌گوید: من نمی‌دانم چرا رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) این سنگ را بوسید، هم‌چنین به صراحت اظهار می‌کرد که وجدان و درون من بوسیدن این سنگ را قبول نمی‌کند، ولی چون می‌دیدم رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) مقابل هزاران مسلمان این کار را انجام می‌داد پس من نیز این کار را انجام می‌دهم در صورتی که نمی‌دانم چرا؟! عمر بن خطاب نیز نمی‌توانست در این رابطه مخالف محمد (صلی الله علیه و آله) عمل نماید زیرا ادعای جانشینی حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) را داشت پس عمر رفتار و کردار حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) را ناشایست می‌پنداشت، در حالی که این سنت را از روی اجبار انجام می‌داد!! حقیقتاً باید دانست که این چه نوع مکر و نیرنگی است!!؟

بخاری و مسلم و احمد روایت کرده‌اند: (عمر به سوی سنگ آمده و او را بوسید و گفت: به راستی که می‌دانم تو فقط یک سنگ هستی نه ضرری داری و نه نفعی می‌رسانی، و اگر رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) را نمی‌دیدم که تو را می‌بوسید، من تو را نمی‌بوسیدم). احمد با سند خود از سوید بن غفبه نقل می‌کند که او گفت: (عمر را دیدم که سنگ را می‌بوسید و می‌گفت: به راستی که

می دانم تو فقط یک سنگ هستی نه ضرری داری و نه نفعی می رسانی، ولی می دیدم که ابوالقاسم صلی الله علیه و آله نسبت به تو اهمیت زیادی نشان می داد. عمر بن خطاب وقتی که حجرالأسود را بوسید، با صراحت اعلام کرد که نه تنها او از این کار کراهت دارد بلکه منکر آن هم است و این سنگ هم به نزد او خفیف و بی اهمیت است، و مخالف این بود که سنگ شاهی است بر بندگانی که نسبت به عهد و میثاق خود در عالم ذر وفادار بوده اند. ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾^(۱) (و آن گاه که پروردگار تو از بنی آدم، از صلبشان اولادشان را بر گرفت آن ها را بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ همه ی آن ها گفتند: بله، گواهی دادیم، تا مبدا در روز قیامت بگویند ما از این غافل بودیم). این دلیل و اشاره ای است برای کسانی که عقل داشته باشند و با آن فکر کنند که: عمر بن خطاب منکر عهد و میثاق اخذ شده از بندگان است، به همین دلیل حالش از حجر شاهد و گواه، بهم خورده و چندشش می آمد. در نهایت وی می خواست با این کار خود شاهد بودن این سنگ را زیر سؤال برده و انکار نماید.

عمر بن خطاب سنگ شاهد و حجرالأسود را با گفته مشهور خود مورد خطاب قرار می دهد و می گوید: (به رسالتی که من می دانم تو یک سنگ هستی که نه ضرری می رسانی و نه سودی داری) گذشته از آن که مردم در زمان حج دور تادور عمر حلقه زده بودند و رسول الله صلی الله علیه و آله را دیده بودند که چقدر نسبت به این سنگ احترام و اهتمام شدید می ورزید و این سنگ را می بوسید و بر آن سجده می نمود، مردم از زمان حنیفیت ابراهیم علیه السلام نیز تقدیس این سنگ و اهتمام به آن را به ارث برده بودند بدین جهت بود که عمر می خواست با بوسیدن حجرالأسود، سرپوشی بر گفته ی خود بگذارد ولی دیگر دیر شده بود و کار از کار گذشته بود!؟ زیرا این کار وی بعد از سفیه و بیخود دانستن بوسیدن حجرالأسود و وصف این سنگ به بی ضرری و بی نفع بودن آن بود- در نهایت عمر باحرف و عمل خود خواست تا حجرالأسود را زیر سؤال برده و شاهد بودن آن را منکر شود، و نیز بوسه ی رسول الله صلی الله علیه و آله بر حجر (سنگ) و سجود آن را امری مبهم و نا مفهوم و خالی از حکمت و بی عقلی وصف نماید [جلوه دهد] در حقیقت اگر این گونه بود و این سنگ بی نفع و ضرر بود، این کار و فعل رسول الله صلی الله علیه و آله خالی و تهی از حکمت و بی عقلی و بی

معنا بود (حاشاه)، مشیت و تقدیر خداوند به گونه ای است که این سنگ به آذن پروردگار نفع و ضرر می‌رساند، خواست خداوند هم طوری بود که عمر از آن چیزی که درون خود پنهان می‌نمود، پرده گشاید و بدین صورت موضع خود را مقابل حجرالأسود یا همان بنده‌ی وکیل به عهد و میثاق یا به عبارتی قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم نشان دهد، سبحان الله تا مرد سخن نگفته باشد، عیب و هنرش نهفته باشد. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به صورت قولی و فعلی به بیان اهمیت و فضیلت حجرالأسود پرداخته کافی است که بدانیم او صلی الله علیه و آله و سلم بر هیچ جای کعبه به جزء این سنگ سجده نکرده است. ایشان صلی الله علیه و آله و سلم فرموده‌اند: (به رکن (حجرالأسود) دست بگذارید، زیرا در میان مردم، یمین خداوند است و به وسیله ی او به مردم دست می‌دهد، چون آن که به بنده یا وارد شوند دست می‌دهد مصافحه می‌کند و برای کسی که به او دست می‌زند و به وفای به عهد او شهادت می‌دهد).^(۱)

و مراد از رکن یا حجرالأسود چیزی است که در آن وضع شده و ائمه علیهم السلام نیز این راه و روش رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را در اقوال و راه و روش خود بیان نموده‌اند و سیرت او را ادامه دادند و فرمودند که این سنگ حامل کتاب و عهد و میثاق است، و آدم به مدت چهل روز گریه کرده و مجلس گریه‌ای کنار سنگ برپا نمود تا گناه وی در قبال نقض عهد بخشیده شود: ﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ نُفْسَيْهِ وَكَفَّ لَهُ عَزْمًا﴾^(۲) (و همانا به آدم از پیش سفارش کردیم، سپس فراموش نمود و ما برای او عزمی (راسخ) نیافتیم) این سنگ مثل یک دُر سفید رنگی می‌درخشید ولی رنگ آن بر روی زمین به دلیل گناهان بندگان به سیاهی گرایید. پس این همه اقوال و افعال مبارکی که مقابل یارانشان تکرار نموده‌اند همه بر اهمیت حجرالأسود و ارتباط آن به گناه اول، بلکه تمامی گناهان در طول مسیر انسانیت بر روی زمین اشاره و دلالت دارد:

عَنْ بُكَيْرِ بْنِ أَعْيَنَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: (لِأَيِّ عِلَّةٍ وَضَعَ اللَّهُ الْحَجَرَ فِي الرُّكْنِ الَّذِي هُوَ فِيهِ وَلَمْ يُوضَعْ فِي غَيْرِهِ؟ وَلِأَيِّ عِلَّةٍ تُقْبَلُ، وَلِأَيِّ عِلَّةٍ أُخْرِجَ مِنَ الْجَنَّةِ، وَلِأَيِّ عِلَّةٍ وَضِعَ مِيثَاقُ

۱- الخاسن: ج (۱) ص ۶۵.

۲- طه: ۱۱۵.

الْعِبَادِ وَالْعَهْدُ فِيهِ وَلَمْ يُوضَعْ فِي غَيْرِهِ، وَكَيْفَ السَّبَبُ فِي ذَلِكَ تُخْبِرُنِي جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ فَإِنَّ تَفَكُّرِي فِيهِ لَعَجَبٌ، قَالَ: فَقَالَ: سَأَلْتَ وَأَعْضَلْتَ فِي الْمَسْأَلَةِ، وَاسْتَقْصَيْتَ فَافْهَمِ الْجَوَابَ وَفَرِّغْ قَلْبَكَ وَأَصْغِ سَمْعَكَ أُخْبِرَكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَضَعَ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ وَهِيَ جَوْهَرَةٌ أُخْرِجَتْ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَى آدَمَ عليه السلام، فَوَضِعَتْ فِي ذَلِكَ الرُّكْنِ لِعِلَّةِ الْمِيثَاقِ وَذَلِكَ أَنَّهُ لَمَّا أَخَذَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ حِينَ أَخَذَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ وَفِي ذَلِكَ الْمَكَانِ تَرَأَى لَهُمْ، وَمِنْ ذَلِكَ الْمَكَانِ يَهْبِطُ الطَّيْرُ عَلَى الْقَائِمِ عليه السلام فَأَوَّلُ مَنْ يُبَايِعُهُ ذَلِكَ الطَّائِرُ وَهُوَ وَاللَّهُ جَبْرَائِيلُ عليه السلام، وَإِلَى ذَلِكَ الْمَقَامِ يُسْنَدُ الْقَائِمُ ظَهْرَهُ وَهُوَ الْحُجَّةُ وَالذَّلِيلُ عَلَى الْقَائِمِ، وَهُوَ الشَّاهِدُ لِمَنْ وَافَاهُ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ وَالشَّاهِدُ عَلَى مَنْ أَدَّى إِلَيْهِ الْمِيثَاقَ وَالْعَهْدَ الَّذِي أَخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى الْعِبَادِ.

وَأَمَّا الْقُبْلَةُ وَالِاسْتِمَاءُ، فَلِعِلَّةِ الْعَهْدِ تَحْدِيدًا لِذَلِكَ الْعَهْدِ وَالْمِيثَاقِ، وَتَحْدِيدًا لِلْبَيْعَةِ لِيُؤَدُّوا إِلَيْهِ الْعَهْدَ الَّذِي أَخَذَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ فِي الْمِيثَاقِ فَيَأْتُوهُ فِي كُلِّ سَنَةٍ وَيُؤَدُّوا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْعَهْدَ وَالْأَمَانَةَ اللَّذَيْنِ أَخَذَا عَلَيْهِمْ، أَلَا تَرَى أَنَّكَ تَقُولُ أَمَانَتِي أَدَيْتَهَا وَمِيثَاقِي تَعَاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ لِي بِالْمُؤَافَاةِ، وَوَاللَّهِ مَا يُؤَدِّي ذَلِكَ أَحَدٌ غَيْرُ شَيْعَتِنَا وَلَا حَفِظَ ذَلِكَ الْعَهْدَ وَالْمِيثَاقَ أَحَدٌ غَيْرُ شَيْعَتِنَا، وَإِنَّهُمْ لَيَأْتُوهُ فَيَعْرِفُهُمْ وَيُصَدِّقُهُمْ وَيَأْتِيهِ غَيْرُهُمْ فَيُنْكِرُهُمْ وَيُكذِّبُهُمْ، وَذَلِكَ أَنَّهُ لَمْ يَحْفَظْ ذَلِكَ غَيْرُكُمْ فَلَكُمْ وَاللَّهِ يَشْهَدُ وَعَلَيْهِمْ وَاللَّهِ يَشْهَدُ بِالْخَفْرِ وَالْجُحُودِ وَالْكَفْرِ، وَهُوَ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ مِنَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَجِيءُ وَكَهْ لِسَانٍ نَاطِقٍ وَعَيْنَانِ فِي صُورَتِهِ الْأُولَى يَعْرِفُهُ الْخَلْقُ وَلَا يُنْكِرُهُ.

يَشْهَدُ لِمَنْ وَافَاهُ وَجَدَّدَ الْعَهْدَ وَالْمِيثَاقَ عِنْدَهُ بِحَفِظِ الْعَهْدِ وَالْمِيثَاقِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ، وَيَشْهَدُ عَلَى كُلِّ مَنْ أَنْكَرَ وَجَحَدَ وَنَسِيَ الْمِيثَاقَ بِالْكَفْرِ وَالْإِنْكَارِ، فَأَمَّا عِلَّةُ مَا أَخْرَجَهُ اللَّهُ مِنَ الْجَنَّةِ فَهَلْ تَدْرِي مَا كَانَ الْحَجَرُ؟ قُلْتُ: لَأ، قَالَ: كَانَ مَلَكًا مِنْ عُظَمَاءِ الْمَلَائِكَةِ عِنْدَ اللَّهِ، فَلَمَّا أَخَذَ اللَّهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمِيثَاقَ كَانَ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِهِ وَأَقْرَبَ ذَلِكَ الْمَلَكُ فَاتَّخَذَهُ اللَّهُ أَمِينًا عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ، فَأَلْقَمَهُ الْمِيثَاقَ وَأَوْدَعَهُ عِنْدَهُ وَاسْتَعْبَدَ الْخَلْقَ أَنْ يُجَدِّدُوا عِنْدَهُ فِي كُلِّ سَنَةٍ الْإِقْرَارَ بِالْمِيثَاقِ وَالْعَهْدِ الَّذِي أَخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِمْ، ثُمَّ جَعَلَهُ اللَّهُ مَعَ آدَمَ فِي الْجَنَّةِ يُذَكِّرُهُ الْمِيثَاقَ وَيُجَدِّدُ عِنْدَهُ الْإِقْرَارَ فِي كُلِّ سَنَةٍ، فَلَمَّا عَصَى آدَمُ وَأُخْرِجَ مِنَ الْجَنَّةِ أَنْسَاهُ اللَّهُ الْعَهْدَ وَالْمِيثَاقَ الَّذِي أَخَذَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى وَوَلَدِهِ لِمُحَمَّدٍ عليه السلام وَلَوْصِيهِ عليه السلام، وَجَعَلَهُ تَائِبًا حَيْرَانَ فَلَمَّا تَابَ اللَّهُ عَلَى آدَمَ حَوْلَ ذَلِكَ الْمَلَكِ فِي صُورَةِ دُرَّةٍ بَيْضَاءَ فَرَمَاهُ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَى آدَمَ عليه السلام وَهُوَ بَارِضٍ الْهِنْدِ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ أَنْسَ إِلَيْهِ وَهُوَ لَا يَعْرِفُهُ بِأَكْثَرٍ مِنْ أَنَّهُ جَوْهَرَةٌ، وَأَنْطَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ لَهُ: يَا آدَمَ أَتَعْرِفُنِي؟ قَالَ: لَأ، قَالَ: أَجَلْ،

اسْتَحْوَذَ عَلَيْكَ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاكَ ذِكْرَ رَبِّكَ، ثُمَّ تَحَوَّلَ إِلَى صُورَتِهِ الَّتِي كَانَ مَعَ آدَمَ فِي الْجَنَّةِ، فَقَالَ لِآدَمَ: أَيْنَ الْعَهْدُ وَالْمِيثَاقُ؟ فَوَثَبَ إِلَيْهِ آدَمُ وَذَكَرَ الْمِيثَاقَ وَبَكَى وَخَضَعَ لَهُ وَقَبَلَهُ وَجَدَّدَ الْإِقْرَارَ بِالْعَهْدِ وَالْمِيثَاقِ، ثُمَّ حَوَّلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى جَوْهَرَةِ الْحَجَرِ دُرَّةً بَيضاءَ صَافِيَةً تُضِيءُ. فَحَمَلَهُ آدَمُ (عليه السلام) عَلَى عَاتِقِهِ إِجْلَالًا لَهُ وَتَعْظِيمًا فَكَانَ إِذَا أَعْيَا حَمَلَهُ عَنْهُ جَبْرئيلُ (عليه السلام) حَتَّى وَافَى بِهِ مَكَّةَ، فَمَا زَالَ يَأْنَسُ بِهِ بِمَكَّةَ وَيُجَدِّدُ الْإِقْرَارَ لَهُ كُلَّ يَوْمٍ وَكَلِيلَةً ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا بَنَى الْكَعْبَةَ وَضَعَ الْحَجَرَ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ؛ لِأَنَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى حِينَ أَخَذَ الْمِيثَاقَ مِنْ وُلْدِ آدَمَ أَخَذَهُ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ، وَفِي ذَلِكَ الْمَكَانِ أَلْقَمَ الْمَلِكُ الْمِيثَاقَ وَلِذَلِكَ وَضَعَ فِي ذَلِكَ الرُّكْنَ، وَنَحَى آدَمَ مِنْ مَكَانِ الْبَيْتِ إِلَى الصِّفَا وَحَوَّاءَ إِلَى الْمَرْوَةِ وَوَضَعَ الْحَجَرَ فِي ذَلِكَ الرُّكْنَ، فَلَمَّا نَظَرَ آدَمُ مِنَ الصِّفَا وَقَدْ وَضَعَ الْحَجَرَ فِي الرُّكْنَ كَبَّرَ اللَّهُ وَهَلَّلَهُ وَمَجَّدَهُ، فَلِذَلِكَ حَرَّتِ السُّنَّةُ بِالتَّكْبِيرِ وَاسْتِقْبَالِ الرُّكْنِ الَّذِي فِيهِ الْحَجَرُ مِنَ الصِّفَا، فَإِنَّ اللَّهَ أَوْدَعَهُ الْمِيثَاقَ وَالْعَهْدَ دُونَ غَيْرِهِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ؛ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا أَخَذَ الْمِيثَاقَ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَلِمُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) بِالتَّبَوُّةِ وَعَلَيْ (عليه السلام) بِالْوَصِيَّةِ، اصْطَلَكَتْ فَرَائِصُ الْمَلَائِكَةِ فَأَوَّلُ مَنْ أَسْرَعَ إِلَى الْإِقْرَارِ ذَلِكَ الْمَلِكُ لَمْ يَكُنْ فِيهِمْ أَشَدُّ حُبًّا لِمُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) مِنْهُ، وَلِذَلِكَ اخْتَارَهُ اللَّهُ مِنْ بَيْنِهِمْ وَالْقَمَمَةَ الْمِيثَاقَ وَهُوَ يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَكَلِمَةُ لِسَانٍ نَاطِقٌ وَعَيْنٌ نَاطِرَةٌ يَشْهَدُ لِكُلِّ مَنْ وَافَاهُ إِلَى ذَلِكَ الْمَكَانِ وَحَفِظَ الْمِيثَاقَ).^(۱)

(از بکیر بن اعین، وی می گوید: از حضرت ابا عبد الله (علیه السلام) پرسیدم: برای چه خداوند متعال را در رکنی که فعلاً در آن قرار داد نه در ارکان دیگر؟ و برای چه بوسیده می شود؟ و برای چه از بهشت اخراج شد؟ و برای چه میثاق و عهد بندگان در آن قرار داده شده نه در سایر ارکان فدایت شوم از این علل مرا با خبر کنید که سرگردان و متحیر می باشم؟ بکیر می گوید: امام (علیه السلام) فرمودند:

از مسأله بسیار مشکل و سختی پرسیده و پی گیری نمودی، پس بدان و دلت را فارغ بدار و گوش فرا بده ان شاء الله به تو خبر می دهم، خداوند تبارک و تعالی حجر الأسود را که سنگ گرانبهایی بود از بهشت بیرون آورد و نزد حضرت آدم قرار داد و در آن رکن را وضع کرد زیرا میثاق و پیمان خلایق در آن بود و توضیح آن این است که:

زمانی که ذریه بنی آدم از پشت آنها خارج شده و حق تعالی در همان مکان از آنها اخذ

شبیبه عیسی (علیه السلام) و مصلوب کیست؟..... ۲۰۱

میثاق نمود و ایشان را رؤیت کرد و نیز از همان مکان طیر و پرنده بر حضرت قائم (علیه السلام) هبوط نمود، اولین کسی که با قائم آل محمد (علیه السلام) بیعت نمود همان طیر است که به خدا سوگند جبرئیل (علیه السلام) است و به همان مقام حضرتش تکیه خواهد داد و آن تکیه گاه حجّت و برهان است بر حضرت قائم (علیه السلام) چنانچه شاهد است برای هر کسی که با آن جناب در آن مکان وفای به عهد کرده و نیز شهادت می دهد برای کسی که میثاق و عهدی را که خداوند از بندگان اخذ کرده است به آن حضرت اداء کند.

اما این که آن را بوسیده و استلامش می کنند علتش آن است که با این وسیله مردم تجدید عهد و میثاق نموده و بیعت خود را يك بار دیگر تجدید می نمایند و عهدی را که از آنها در عالم میثاق گرفته شده به آن اداء می کنند، لذا در هر سال نزد حجر آمده و آن پیمان و میثاق را با آن تجدید می کنند مگر توجه نمی کنی که وقتی به حجر رسیدی می گوئی: امانتم را اداء کرده و میثاقم را تجدید نموده تا برام شهادت دهی که به عهدم وفاء نمودم.

به خدا سوگند غیر از شیعیان ما احدی آن عهد را وفاء نمی کند و اساساً غیر از ایشان هیچ کس آن عهد و میثاق را نگه نداشته است.

و شیعیان هر گاه نزدش می آیند ایشان را شناخته و تصدیقشان می کند و دیگران که به حضورش می رسند انکارشان کرده و در آنچه می گویند تکذیبشان می نماید و جهتش آن است که غیر از شما شیعیان کسی آن امانت و عهد را حفظ و نگهداری نکرده در نتیجه به نفع شما و بر علیه و ضرر دیگران شهادت می دهد یعنی شهادت می دهد که شما به عهد وفا کردید و غیر شما آن را نقض و انکار کرده و به آن کفر ورزیده اند و شهادت حجر در روز قیامت حجّت بالغه خداوند متعال بر علیه آنان است در روز قیامت حجر می آید در حالی که زبانی گویا و دو چشم دارد و این هیأت حجر همان صورت اولی او است که تمام خلایق او را با آن صورت شناخته و انکارش نمی کنند، آری هر کسی با آن در دنیا به عهدش وفاء نمود و پیمان و میثاق را با استلامش تجدید کرد و بدین وسیله نشان داد آن را حفظ کرده و نگاه داشته و امانت را به آن تحویل داده البته حجر به نفعش شهادت می دهد و هر کسی آن را انکار نموده و میثاق را فراموش نموده قطعاً در حقش شهادت به کفر و انکار می دهد.

و اما علت اخراجش از بهشت: آیا می دانی اصل حجر الأسود چیست؟ بکیر می گوید: عرضه داشتم: خیر. حضرت فرمودند: حجر فرشته ای عظیم الشأن و از بزرگان ملائکه بوده و

وقتی حق عزّ و جلّ از فرشتگان اخذ میثاق کرد او اولین نفری از فرشتگان بود که اقرار نمود و ایمان آورد لا حرم باری تعالی بر جمیع مخلوقات امینش قرار داد و میثاق خلائق را در او به رسم امانت قرار داد و از تمام مخلوقات اقرار گرفت که نزد او در هر سال اقرار به میثاق و عهدی که خداوند از آنها گرفته است را تجدید نمایند. سپس حق تعالی او را با آدم در بهشت قرین قرار داد تا وی را متذکر میثاق مزبور نموده و نیز هر سال جناب آدم نزد او به عهد و پیمان گرفته شده اقرار کند و آن را بدین وسیله تجدید نماید، و وقتی آدم عصیان نمود و از بهشت بیرون شد خداوند متعال عهدی را که از آدم و فرزندان او برای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و وصیش عَلَيْهِ السَّلَام اخذ کرده بود از یاد آدم برد و وی را به نسیان انداخت و او را متحیر و مبهور قرار داد و هنگامی که حق جلّ و علی توبه آدم را پذیرفت آن فرشته (حجر) را به صورت درّه‌ای سفید نمود و سپس از بهشت به طرف آدم پرتابش کرد، آدم در آن وقت در سرزمین هند بود و وقتی آن درّه را دید با آن انس گرفت ولی بیش از این که آن جوهر و سنگ قیمتی است شناختی نسبت به آن نداشت، خداوند عزّ و جلّ آن سنگ را به نطق آورد و گفت: ای آدم آیا مرا می‌شناسی؟ آدم عَلَيْهِ السَّلَام گفت: خیر. سنگ گفت: بلی مرا می‌شناسی منتهی شیطان بر تو غالب شد و پروردگارت را از یادت برد سپس به همان صورتی که در بهشت با آدم بود در آمد و گفت: کجا رفت آن عهد و میثاق که حق تعالی از تو گرفت؟ آدم پرید به سوی او و میثاق به یادش آمد و گریست و برای سنگ خضوع و خشوع نمود و آن را بوسید و اقرار به عهد و میثاق را نزد او تجدید کرد. سپس خداوند متعال آن فرشته را به سنگ درّی سفید و شفاف و نورانی درخشنده تبدیل کرد.

آدم عَلَيْهِ السَّلَام در مقام تجلیل و تعظیم بر آمده و آن را به دوش گرفت و هر گاه خسته می‌شد جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام آن را از آدم می‌گرفت و با خود حمل می‌کرد و به همین منوال می‌رفتند تا به مکه رسیدند، باری پیوسته آدم عَلَيْهِ السَّلَام با آن مأنوس بود و در کنارش در مکه به سر می‌برد و در هر روز و شب اقرار به میثاق و عهد می‌کرد و آن را تجدید می‌نمود. سپس حق تعالی وقتی جبرئیل را به زمین فرستاد و کعبه را بنا نمود، جبرئیل به آن مکان که بین رکن و باب بیت باشد فرود آمد و در آن مکان آدم را دید و این همان مکانی بود که حق تعالی اخذ میثاق نمود و فرشته عهد و میثاق را در همان‌جا در خود فرو برد و به همین خاطر حق تعالی حجر را در آن رکن قرار داد

نه در رکن‌های دیگر. سپس حق تعالی آدم را از جای بیت به طرف صفا و حوّا، را به جانب مروه راند بعد حجر را گرفت و با قدرتش در همان رکن قرار داد و وقتی آدم از صفا چشمش به حجر افتاد که در رکن نصب شده الله اکبر و لا اله الا الله گفت و خدا را تمجید و تعظیم نمود فلذا سنت است که در هنگام رویرو شدن با رکنی که حجر در آن است از صفا تکبیر بگویند و خداوند عهد و میثاق را در آن حجر به ودیعه نهاد و در بین فرشتگان تنها او بود که آن میثاق را در خود فرو برد زیرا خداوند وقتی از فرشتگان راجع به ربوبیت خود و نبوت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) و وصی بودن حضرت امیر المؤمنین علی (علیه السلام) اقرار خواست پشت ملائکه لرزید و اولین کسی که سرعت گرفت و به آن اقرار کرد همان فرشته (حجر) بود و از او محبتر نسبت به محمد و آل محمد هیچ فرشته‌ای نبود از این رو خداوند او را از بین آنها اختیار کرد و میثاق را در او نهاد و او روز قیامت خواهد آمد در حالی که زبان گویا و چشم بینا داشته و برای تمام آنان که با او در آن مکان تجدید عهد کرده و امانت را حفظ نموده‌اند شهادت خواهد داد.^(۱)

رسول الله (صلی الله علیه و آله) وارد بیت الله الحرام شده و ابتداء و انتهای حرکت خود را از حجرالأسود پایه‌ریزی فرمودند، و به یاران خویش امر کرد تا آخر اعمال خویش را دست زدن به این سنگ قرار دهند، هم‌چنین در هر بار طواف کردن دست زدن و استلام آن نه تنها مستحب بود، بلکه موجب غفران و بخشش گناهان می‌شود، پیشانی نهادن حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) بعد از بوسیدن این سنگ را به چه شیوه‌ای به غیر از این‌که این سنگ مهمترین قسمت بیت الله الحرام است، را می‌توان تفسیر کرد.

عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سِنَانٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام): (ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) الْحَجَّ، فَكَتَبَ إِلَيَّ مَنْ بَلَغَهُ كِتَابُهُ مِمَّنْ دَخَلَ فِي الْإِسْلَامِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) يُرِيدُ الْحَجَّ يُؤْذِنُهُمْ بِذَلِكَ لِيَحْجَّ مَنْ أَطَاقَ الْحَجَّ... فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى بَابِ الْمَسْجِدِ اسْتَقْبَلَ الْكَعْبَةَ - وَذَكَرَ ابْنُ سِنَانٍ أَنَّهُ بَابُ بَنِي شَيْبَةَ - فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَصَلَّى عَلَى أَبِيهِ إِبْرَاهِيمَ، ثُمَّ أَتَى الْحَجَرَ فَاسْتَلَمَهُ فَلَمَّا طَافَ بِالْبَيْتِ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ خَلْفَ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ (علیه السلام) وَدَخَلَ زَمْزَمَ فَشَرِبَ مِنْهَا، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ عِلْمًا نَافِعًا

وَرَزَقًا وَاسِعًا وَشِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَسُقْمٍ، فَجَعَلَ يَقُولُ ذَلِكَ وَهُوَ مُسْتَقْبِلُ الْكَعْبَةِ، ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِهِ: لِيَكُنْ آخِرُ عَهْدِكُمْ بِالْكَعْبَةِ اسْتِلَامَ الْحَجَرِ، فَاسْتَلَمَهُ ثُمَّ خَرَجَ إِلَى الصَّفَا. (۱)

امام صادق (علیه السلام) فرمود: (رسول خدا ﷺ حج را یاد نمود لذا برای همه مسلمانانی که نامه‌اش به آنان می‌رسید نوشت که ایشان می‌خواهند به حج بروند و اذن حج به همه‌ی افرادی که توان آن را دارند، می‌دهند ... تا این‌که به مسجد رسید رو به کعبه ایستاد _ ابن سنان می‌گوید که در بنی شیبیه بود _ حمد و سپاس خداوند را به جا آورد و بر ابراهیم درود فرستاد و به سوی حجر رفت و به آن دست مالید، بعد از طواف نمودن پشت مقام ابراهیم دو رکعت نماز خواند و بعد از آن به سوی زمزم رفت و از آن آشامید و فرمود: خداوندا از تو علمی مفید و رزقی گسترده و درمان از هر بیماری خواستارم، در حالی که رو به کعبه ایستاده بود این جمله را تکرار می‌نمود. پس از آن به اصحاب فرمود: آخرین کار شما در کنار کعبه دست مالیدن بر حجر باشد. پس خود دست بر حجر گذارد و بعد از آن به سوی صفا رفت).

۳- شیلون، یا کسی که ملت‌ها فرمان‌بردار اویند:

در سفر پیدایش آمده:

(۱) و یعقوب، فرزندان خود را خوانده، گفت: جمع شوید تا شما را از آن‌چه در ایام آخر به شما واقع خواهد شد، خبر دهم. ۲ ای پسران یعقوب جمع شوید و بشنوید! و به پدر خود، اسرائیل، گوش دهید. ۳ ای راؤبین! تو فرزند نخست منی، توانایی من و ابتدای قوتم، فضیلت رفعت و فضیلت قدرت. ۴ جوشان مثل آب، برتری نخواهی یافت، زیرا که بر بستر پدر خود برآمدی. آن‌گاه آن را بی‌حرمت ساختی، به بستر من برآمد. ۵ شمعون و لاوی برادران‌اند. آلات ظلم، شمشیرهای ایشان است. ۶ ای نفس من به مشورت ایشان داخل مشو، و ای جلال من به محفل ایشان متحد مباش زیرا در غضب خود مردم را کشتند. و در خود رأیی خویش گاووان را پی کردند. ۷ ملعون باد خشم ایشان، که سخت بود، و غضب ایشان زیرا که تند بود! ایشان را در یعقوب متفرق سازم و در اسرائیل پراکنده کنم. ۸ ای یهودا تو را برادرانت

خواهند ستود. دستت بر گردن دشمنانت خواهد بود، و پسران پدرت، تو را تعظیم خواهند کرد. ۹. یهودا شیر بچه‌ای است، ای پسر من از شکار برآمدی. مثل شیر خویشتن را جمع کرده، در کمین می‌خوابد و چون شیر ماده‌ای است. کیست او را برانگیزاند؟ ۱۰. عصا از یهودا دور نخواهد شد و نه فرمان فرمایی از میان پاهای وی تا شیلو بیاید. و امر او را اطاعت امت‌ها خواهد بود.^(۱)

بهرتر است که با مطلبی که در قاموس کتاب مقدس آمده شروع کنیم: (علماء در تفسیر شیلون) و فهم مقصود آن حیران و سرگردانند، آن‌ها بر حسب نظر و رأی خود بر سه دسته تقسیم می‌شوند:

آ- شیلون اسمی است که اشاره دارد به مسیایی که از نسل یهودا است، زیرا یعقوب در اخبار خود آورده، که رأوین را دیده که به سبب گناه، از برکت و ارشد بودن خود به عنوان فرزند دور شد. پس شمعون و لاوی به سبب گناه، از برکت و ارشد بودن خود به عنوان فرزند نیز دور گشتند. بر این اساس برکت و ارشد بودن به یهودا انتقال یافت. این برکت، برکتی است که به آدم در قبال پیروزی نسل زن بود. که نسل او سر مار را لگدمال کرده بود: (پیدایش: ۳) (۱۵) و برکتی است که به سام در قبال ریاست و بزرگی بر برادرانش بدو داده شد (پیدایش: ۹) (۲۶-۲۷) برکتی است که به ابراهیم در قبال وجود یک نسل روحی و میراث زمینی به او وعده داده شده بود (پیدایش: ۱۷)) همه‌ی این‌ها به یهودا واگذار شد. به همین دلیل است ما می‌بینیم سلطه از موسی که از نسل لاوی و یسوع که افرامی و شاول پادشاه که بنیامینی بودند به داود که از نسل یهودا بود انتقال یافت. یهودایی که از نسل او مسیای موعود آمد.

ب- ترجمه‌ی (پیدایش: ۴۹) (۱۰) در بعضی از ترجمه‌ها این‌گونه آمده: (عصا از یهودا دور نخواهد شد و نه فرمان فرمایی از میان پاهای وی تا شیلو بیاید، و امر او را اطاعت امت‌ها خواهد بود). این ترجمه مشکوک است. به‌رغم آنکه علماء این‌گونه اظهار می‌دارند که اسم شیلون به مرکز تابوت در ایام یسوع، اطلاق می‌شود، و به راحت شدن قوم خداوند بعد از شکست کنعانیان اشاره دارد.

ج- کلمه‌ی (شیلوه) از سه قسمت تقسیم می‌شود: (شیء) و(ل) و (وه). و معنی آن همان‌طور که از ظاهر (حزقیال (۲۱): ۲۷) پیداست به معنی (الذی له) است. در این حالت است که این ترجمه با ترجمه‌ی هفتادگانی یکی می‌شود. این رأی هم طبق نظریه انتظار مسیا است. که ترجمه‌ی تفسیری آن (حتی یأتی المسیا إلی ما یخصه) (تا وقتی که مسیا در موقع [زمانی، مکانی] مخصوص خودش بیاید) چیزی که از این مطلب مشخص است، مفهوم کلمه‌ی (شیلون) اشاره به مسیای منتظر یا منجی دارد.^(۱)

این قسمت از متن است که برای ما اهمیت دارد. اما اشاره‌ی به سفر حزقیال در این بخش منظور آن این است:

(و تو ای شریر بخش، رئیس اسرائیل، که به زخم مهلك مجروح شده‌ای و اجل تو در زمان عقوبت آخر رسیده است، ۲۶ خدای رب چنین می‌گوید: عمامه را در بیاور و تاج را بردار. چنین نخواهد ماند. آنچه را که پست است بلند نما و آنچه را که بلند است پست کن. ۲۷ و من او را سرنگون، سرنگون، سرنگون خواهم ساخت. و این دیگر واقع نخواهد شد تا آن کس بیاید که حق او است. و من آن را به وی عطاء خواهم نمود).^(۲)

این متن هم در مورد استدلال و جانشینی که در بحث‌های گذشته از آن سخن به میان می‌آورد. به طبیعت حال این متن اسم شیلون را نام شخص می‌داند نه مکان، شخصی که حکمرانی می‌کند.^(۳)

در این جا باید بگوییم بعضی از نویسندگان مسلمان تلاش کردند متنی که به آن استدلال کرده‌ایم و شیلونی که در آن آمده را از سبط یهودا به شمار نیاوردند. همان‌گونه که واضح است، متن چنین اشاره‌ای را نیاورده.

۱- قاموس الكتاب المقدس: مجمع الكنائس الشرقيه: ص(۵۳۹).

تائید کننده‌ی این معنی یافته‌های دست‌نویس در قمران-بحر المیت- است که اخیراً کشف شده به گونه‌ای که یهودیان آسینی کلمه شیلوه را به‌عنوان لقبی ویژه برای مسایای حق جو و منتظر صاحب حکومت و شرع (The rightful Messiah) که منتظر او بودند تا بیاید و حق را حاکم کند به کار می‌بردند.

۲- حزقیال: (۲۱)-۲۵.

۳- مؤسس مذهب پروتستان(مارتین لوتر) تلاش کردند تا این کلمه را به(پسر) ترجمه نمایند، ولی علماء این ترجمه را قبول نکردند.

از جهتی دیگر باید بدانیم به طور قطع در متن به از دست دادن حکم از سبط یهودا، آنهم قبل از آمدن شیلون اشاره‌ای نشده است. در حقیقت متن به چیزی به غیر از این که شیلون از نسل یهودا است، اشاره‌ای نکرده است، اما این که در برهه‌ی زمانی حکم و پادشاهی از سبط یهودا دور گشته و در برهه‌ای دیگر دوباره به آنها بازگشته این رفت و برگشت حکم بلامانع است و متن مانعی در قبال این کار محسوب نمی‌شود.

از آنجایی که این امر و مسئله به عیسی (علیه السلام) ارتباط دارد، انتساب او به سبط، مشکوک است. در متون زیر سعی بر آن شده تا ثابت کنیم عیسی (علیه السلام) از سبط لاوی است، عیسایی (علیه السلام) که حکومت نکرده مردم تحت سلطه‌ی او نبودند، بلکه او مخالف این بود که مردم او را با لقب ملک (پادشاه) مورد خطاب قرار دهند.

(۱۴) وقتی مردم این معجزه‌ی بزرگ را دیدند، گفتند: حتماً این همان پیغمبری است که برای در جهان آمده! ۱۵ وقتی عیسی دید که مردم می‌خواهند او را به زور ببرند و پادشاه کنند، از ایشان جدا شد و تنها بالای کوهی رفت).^(۱)

عیسی (علیه السلام) هم به صراحت اظهار کرده که رسالتش جهانی نبوده و او در صدد حکمرانی بر جهان نیست. (من نیامده‌ام، مگر برای گوسفندان گمشده‌ی بنی‌اسرائیل). مسیحیان می‌گویند حکومت عیسی (علیه السلام) در دفعه دومی که به این جهان می‌آید حکومتی شامل و فراگیر خواهد بود، به طوری که بر تمام جهانیان حکمرانی می‌کند، همان‌طور که قبلاً ذکر نمودیم مسیحیان اظهار می‌کنند که سلطه نه تنها روحی بوده بلکه این دولت بر روی زمین تشکیل نخواهد شد. پس برای زیر سؤال بردن و هم‌چنین باطل کردن این زعم آنها، باید اول ثابت کنیم دولت عدل الهی بر روی این زمین تشکیل خواهد شد. ولی قبل از این که این امر را ثابت نماییم، بهتر است نظر و رأی یکی از علماء و دانشمندان یهودی به نام بن کمونه را بشنویم. دکتر احمد حجازی سقا، رأی و نظر این دانشمند یهودی را این‌گونه نقل می‌کند: (ظاهراً بشارت و مژده به داود (علیه السلام) بدین معناست که: نسل و سبط از یهودا و ریاست و بزرگی از آن جدا ناشدنی است، آنهم تا وقتی که ریاست و بزرگی آنها به اوج خود برسد تا زمانی که

داود پادشاهی کند و همگی اسرائیل بر پادشاهی او اتفاق نظر داشته باشند.^(۱)
 احمد حجازی می‌گوید: بن کمونه رأی مسیحیان را نقد می‌کند، مثل: پادشاهی از بنی اسرائیل قبل از آمدن عیسی (علیه السلام)، زوال پیدا کرده بود و عیسی (علیه السلام) از سبط یهودا نیست، هم‌چنین بن کمونه اظهار می‌دارد که (شیلون) اسم شخص نیست بلکه اسم یک شهری است.^(۲)

قبل از همه چیز باید بدانیم که بنی اسرائیل یک ملت است و ملت‌های متعددی نیستند، پس از این جهت نمی‌توان این عبارت را به غیر از آن‌ها اطلاق کرد (وَلَهُ يَكُونُ خُضْعَ شُعُوبٍ) (برای او ملت‌ها خاضع می‌شوند)، ظاهر این عبارت و معنای آن را در بحث‌های پیشین ذکر نمودیم. در بحث‌های بعدی منظور از این عبارت که اشاره به تمامی ملت‌های زمین دارد را برای شما می‌آوریم. بر این اساس است که آوردن این متن برای اثبات پادشاهی داود (علیه السلام) ساقط می‌شود، اضافه بر این اصطلاح کلمه‌ی (شُعُوبٍ) به شکل نکره آمده است. پس منظور بیش از آن چیزی است که ذکر نموده‌ایم، و اگر مقصود از آن، آن چیزی باشد که بن کمونه گفته باشد پس حداقل باید به این کلمه (لام) تعریف را اضافه می‌کرد. زیرا وقتی که ما می‌گوییم حداقل باید (لام) را بر عهدیت حمل نماییم، در این صورت است که یک وجهی برای کلام بن کمونه می‌یابیم، علی‌رغم این که کلام او ضعیف است. زیرا ممکن است (لام) برای عهد استفاده نشود، و برای استغراق بیاید. هم‌چنین منظور از متن سفر اشعیاء و استدلال به آن طبق گفته بن کمونه، ساقط می‌شود.

۶) زیرا که برای ما ولدی زاییده و پسری به ما بخشیده شد و سلطنت بر دوش او خواهد بود و اسم او عجیب و مشیر و خدای قدیر و پدر سرمدی و سرور سلامتی خوانده خواهد شد. ۷) ترقی سلطنت و سلامتی او را بر کرسی داود و بر مملکت وی انتها نخواهد بود تا آن را به انصاف و عدالت از الان تا ابدالآباد ثابت و استوار نماید. غیرت پروردگار سربازان این را بجا خواهد آورد.^(۳)

۱- تنقیح الأبحاث: ص ۶۴-۶۳ به نقل از کتاب البشارة بنی الاسلام: ج (۱): احمد الحجازی سقا ص (۱۵۶).

۲- به کتاب البشارة: ج (۱) ص ۱۵۷ مراجعه شود.

۳- اشعیاء: (۸) ۷-۶.

در آخر این مسئله برای ما کافی است تا بدانیم بودن (شیلون) به عنوان یک شهر، متن حزقیل ((۲۱): ۲۷) را باطل می‌کند. دلیلی که ثابت حکومت و مملکت مسیح منتظر بر روی این زمین خواهد بود از فرمان برداری مردم از این شخص است، زیرا فرمان بردار و رفتن زیر حکم مسیح منتظر خود به خود و عضوی نخواهد بود، بلکه باید پادشاهان طاغوتی شکست خورده و از بین بروند تا بتواند حکومت عدل الهی را تشکیل دهد. بلاشک وراثت کرسی داود به این حقیقت اشاره می‌کند.

در سفر اشعیاء آمده: (۱۰) و در آن روز واقع خواهد شد که ریشه یسی عَلم (ایستاده) قوم‌ها برپا خواهد شد و امت‌ها خواهند طلبید و آمدن او با جلال خواهد بود.^(۱) ولی از متن‌های پیش فهمیدیم که مسیح منتظر با عده‌ای از دولت‌ها به جنگ می‌پردازد اگر این‌گونه باشد باید دریابیم که ملت‌ها و مردم چشم به راه منجی و رهایی بخشی هستند تا آن‌ها را از وضعیت بدی که به سبب ظلم و ستم بر آن‌ها روا داشته شده نجات دهد.

اما مطلبی که در انجیل لوقا آمده: (تو به زودی باردار شده، پسری به دنیا خواهی آورد و نامش را عیسی (علیه السلام) خواهی نهاد. او مردی بزرگ خواهد بود و پسر اعلی نامیده خواهد شد و خداوند تخت سلطنت جدش داود را به او واگذار خواهد کرد. تا همیشه بر قوم اسرائیل سلطنت کند سلطنت او هرگز پایان نخواهد یافت!).^(۲)

مسیحیان می‌گویند که لوقا صدای فرشته را شنیده و فرشته این مطلب را به وی گفته است، اگر از این ادعا که ما به آن اطمینان نداریم، چشم‌پوشی کرده باشیم، البته این عدم اعتماد و اطمینان ما به این دلیل است که در جایی نقل نشده عیسی (علیه السلام) یا مریم این چنین کلامی را گفته باشند حتی در دیگر اناجیل هم این گفته وجود ندارد، روایت انجیل متی هم که با این روایت، متفاوت است، زیرا او می‌گوید: (۱۸) واقعه‌ی تولد عیسی مسیح به این شرح است: مریم، مادر عیسی (علیه السلام) که در عقد یوسف بود، قبل از ازدواج با او، به وسیله‌ی روح القدس آبستن شد. ۱۹ یوسف که سخت پایند اصول اخلاق بود، بر آن شد که نامزدی خود را برهم بزند، اما در نظر داشت این کار را در خفا انجام دهد تا مبادا مریم بی‌آبرو شود.

۱- اشعیاء: (۱۱) ۱۰- یسی پدر داود پیامبر است.

۲- لوقا: (۱) ۳۳-۳۱.

۲۰ او غرق در این گونه افکار بود که به خواب رفت، در خواب فرشته‌ای را دید که به او گفت: «یوسف، پسر داود، از ازدواج با مریم نگران نباش کودکی که در رحم اوست از روح القدس است. ۲۱ او پسری خواهد زایید، و تو نام او را عیسی (یعنی نجات‌دهنده) خواهی گذاشت، چون او قوم خود را از گناهانشان خواهد رهانید». ۲۲ و این همان پیغامی است که خداوند قرن‌ها قبل به زبان نبی خود، «اشعیا» فرموده بود که ۲۳ «نگرید!» دختری باکره آبتن خواهد شد و پسری به دنیا خواهد آورد، و او را عمانوئیل خواهند نامید». (عمانوئیل به زبان عبری به معنی «خدا با ما» است).^(۱)

در این متن، حدیثی در مورد دادن کرسی داود (علیه السلام) به عیسی (علیه السلام) گفته نشده است. پس بهتر است که گفته‌ی لوقا در این مورد را کنار بگذاریم، زیرا این نوشته از فرهنگ ظنی و گمان مسیحیان سرچشمه دارد، نوشته‌ای که سعی دارد نصوص و متن‌ها را طبق مقررات قبلی خود تأویل و تفسیر نماید. تا زمانی که توجیه مناسبی برای این گفته‌ی ما وجود داشته باشد و مانعی نیز وجود نداشته باشد در حقیقت این چنین نتیجه‌گیری عجولانه نظر می‌رسد. از جمله دلایلی که می‌توان این ادعاء را رد نمود این است که می‌گوییم: این وعده و مژده در دولت عدل الهی و هنگامی که عیسی (علیه السلام) فرود می‌آید و وزیر مهدی (علیه السلام) می‌شود تحقق خواهد یافت، و این چیزی است که در روایات اسلامی قید شده است، در نهایت عیسی (علیه السلام) است که بر کرسی داود خواهد نشست، حتی اگر در مسند وزارت باشد نه کرسی ریاست.

این احتمال حتی اگر ضعیف هم باشد، احتمال آن وجود دارد همان گونه که می‌خواهیم ثابت کنیم و از آنجایی که عیسی (علیه السلام) چهره‌ای از مسیح منتظر است، بر این اساس می‌توان عیسی (علیه السلام) را وارث کرسی داود به شمار آورد. لازم به ذکر است که چیزی که در روایات اسلامی آمده، قریب و نزدیک به آن چیزی است که در این جا آورده‌ایم: زیرا تعبیر (الذی له الحکم)، (کسی که حکم برای اوست) تقریباً شبیه (صاحب الأمر) است.

از امام رضا (علیه السلام) نقل است که (... اگر هر چیزی که بخواهید به شما بدهیم [بگوییم] برای

شما شری خواهد بود و گردن صاحب این امر زده خواهد شد).^(۱)

حسین بن مختار گفت: ابن ابی یعفور به من گفت: ابو عبدالله (علیہ السلام) به من فرمودند: (منتظر مرگ و هلاک فلانی باش - نام مردی از بنی العباس - و خروج سفیانی و قتل النفس و ارتش فرو رفته در زمین و ندا، عرض کردم: ندا چیست، یعنی کسی ندا در می دهد؟ [امام] فرمودند: بله، و به وسیلهی آن صاحب این امر شناخته می شود، سپس فرمودند: فرج همه در هلاک فلانی از بنی العباس است).^(۲)

از امام باقر (علیہ السلام) نقل است که: (قومی از مشرق را می بینم که خروج کرده اند و طالب حق هستند ولی حق به آنها داده نمی شود، یک بار دیگر حق را می طلبند و بار دیگر به آنها داده نمی شود، پس اگر ببینند با آنها این گونه رفتار می شود، شمشیرها را بر گردن خویش می نهند، وقتی دیده می شود که اینها این گونه رفتار می کنند، چیزی را که می طلبیدند به آنها داده می شود، ایشان این چیز عطاء شده را نمی پذیرند و قیام می نمایند، و به کسی [ثمره] قیام خود را نمی دهند مگر به صاحبان، کشتگان آنها شهدا محسوب می شوند، اگر من [امام] زمان آن صاحب را درک می کردم، خود را ذخیره ی صاحب الامر می نمودم).^(۳)

۴- کسی که همه ی امتهای خواهان اویند:

در سفر حجّی آمده: (و تمامی امتهای را متزلزل خواهم ساخت و فضیلت جمیع امتهای [کسی که همه ی امتهای خواهان اویند] خواهد آمد، یهوه صباوت می گوید که این خانه را از جلال پر خواهم ساخت).^(۴)

و در اشعیاء آمده: (۲۶ و پرچی برای امتهای از دور برپا خواهد شد و از اقصی نقاط زمین برای ایشان جمع خواهد شد و اگر با عجله اهتمام کنند سریع خواهند آمد. ۲۷ و در میان ایشان خسته و لغزش خورده نخواهد بود، خواب آلوده نمی شوند و نمی خوابند، و کمر بند

۱- قرب الأسناد: ص ۳۸۰.

۲- الغیبه للنعمانی: ص ۲۶۶.

۳- الغیبه للنعمانی: ص ۲۸۱.

۴- حجّی: (۲) ۷.

کمرشان گشوده نخواهد شد، و بندهای کفش‌هایشان باز نخواهد شد. ۲۸ که تیرهای ایشان تیز و تمامی کمان‌های ایشان کشیده و آماده شده است، سُم‌های اسباب ایشان مثل سنگ سخت (خارا) بوده و چرخ‌های ایشان مثل گردباد شمرده خواهد شد. ۲۹ غُرش ایشان همانند شیر ماده و مانند شیران جوان خواهد بود و ایشان نعره خواهند زد و صید را گرفته، به سلامتی خواهند بُرد و رهاننده‌ای نخواهد بوده. ۳۰ و در آن روز ابرهایشان مثل امواج خروشان نعره خواهند کرد و اگر کسی به زمین بنگرد، اینک تاریکی و تنگی است، و نور در ابرهای آنان به ظلمت مبدل شده است).^(۱)

و در مزامیر آمده: (به کسانی که از تو می‌ترسند، پرچمی دادی تا برای حق برافراشته گردد. سیلّاه).^(۲)

در بحث‌های قبلی گفتیم که امت‌ها بعد از این که از حکومت‌های خود دست می‌کشند و رهایی‌بخش و منجی را می‌طلبند، آن هم بعد از این که این حکومت‌ها مخالف کتاب خدا داوری می‌نمودند و بعد از پُر شدن زمین از فساد، عیناً مطلبی است که در نص اول تحت عنوان تزلزل امت‌ها آورده شده.

نافرمانی آن‌ها از خالق یکتا خواهد بود، همان‌طور که معلوم است، زلزله‌ها و متزلزل شدن امت‌ها یک واقعه و پدیده‌ای زمینی است، هم‌چنین طلب و خواستن رهایی‌بخشی که کنایه از دعوت خود در میان مردم به عنوان منجی را دارد، نیز یک حادثه و پدیده‌ی زمینی خواهد بود. در مورد این پدیده و واقعه‌ی جهانی، عیسی (علیه السلام) سخن می‌گوید: (۲۰) اما هرگاه دیدید که اورشلیم به محاصره لشکرها درآمد، بدانید که زمان نابودی آن فرا رسیده است. ۲۱ آن‌گاه مردم یهود به کوهستان بگریزند و ساکنان وسط آن به بیرون فرار کنند و آنانی که بیرون شهر هستند به شهر باز نگردند. ۲۲ زیرا آن زمان، هنگام انتقام خواهد بود، روزهایی که تمام هشدارهای انبیاء تحقق خواهند یافت. ۲۳ وای به حال زنانی که در آن زمان آبستن باشند، یا بچه شیرخوار داشته باشند! زیرا سختی زیادی در آن روزها بر روی زمین خواهد بود، خشم و غضب خدا بر این قوم عارض خواهد شد. ۲۴ به دم شمشیر خواهند افتاد و اسیر شدگان، به

۱- اشعیاء: (۵) ۳۰-۲۶.

۲- کتاب مزامیر: (۶۰) ۴.

سرزمین‌های بیگانه تبعید خواهند گشت. اورشلیم نیز به دست بیگانگان افتاده، پایمال خواهد شد تا زمانی که دوره تسلط بیگانگان به پایان رسد. ۲۵ آن‌گاه در آسمان اتفاقات عجیبی خواهد افتاد و در خورشید و ماه و ستارگان، علائمی دیده خواهد شد. بر روی زمین، قوم‌ها از غرش دریاها و خروش امواج آن، آشفته و پریشان خواهند شد. ۲۶ بسیاری از تصور سرنوشت هولناکی که در انتظار دنیاست، ضعف خواهند کرد؛ زیرا نظم و ثبات آسمان نیز در هم خواهد ریخت. ۲۷ آن‌گاه تمام مردم روی زمین پسر انسان را خواهند دید که سوار بر ابر، با قدرت و شکوهی عظیم می‌آید. ۲۸ پس وقتی این رویدادها آغاز می‌شوند، بایستید و به بالا نگاه کنید، زیرا نجات شما نزدیک است! (۱)

دور از انصاف است کسی گفته‌ی اشعیاء را منکر شود، گفته‌ای که بر ارضی و زمینی بودن این واقعه دلالت می‌کند: (و پرچی برای امت‌ها از دور برپا خواهد شد و از اقصی نقاط زمین برای ایشان جمع خواهد شد و اگر باعجله اهتمام کنند سریع خواهند آمد).

طبق متن پیش رو گفته‌ی اشعیاء نیز بر این معنی دلالت می‌کند: (اینک بنده‌ی من که او را دستگیری نمودم و برگزیده من که جانم از او خشنود است، روح خود را بر او می‌نهم تا انصاف را برای امت‌ها صادر سازد. ۲ او فریاد نخواهد زد و آواز خود را بلند نخواهد نمود و آن را در کوچه‌ها نخواهد شنوید. ۳ نی خردشده را نخواهد شکست و قبیله ضعیف را خاموش نخواهد ساخت تا عدالت را به راستی صادر گرداند. ۴ او ضعیف نخواهد گردید و منکسر نخواهد شد تا انصاف را بر زمین قرار دهد و جزیره‌ها منتظر شریعت او باشند). (۲)

پس این برگزیده یا همان مسیح منتظر حق را برای ملت‌ها به ثمر می‌آورد، زیرا این جزایر یا به عبارتی امت‌ها منتظر برپایی شریعت توسط وی هستند، امت‌هایی که بعد از ظلم و ستم روا داشته شده در حقشان منتظر و چشم به راه برپایی حق و عدل توسط این شخصیت هستند شخصیتی که نه تنها خسته نمی‌شوند و شکست نمی‌خورند، بلکه تا زمانی که حق را به ارمغان نیاورد از پای نخواهد نشست.

گفته‌ی اشعیاء: (فَيُخْرِجُ الْحَقَّ لِلْأُمَّمِ)، (حق را برای ملت‌ها به ثمر می‌آورد) به عیسی (علیه السلام)

۱- لوقا: (۲۱)-۲۰-

۲- اشعیاء: (۴۲)-۱-۴.

اطلاق نمی‌شود بلکه برای تسلی بخش به کار می‌رود، زیرا عیسی (علیه السلام) به شاگردان خود گفته بود: (حرف‌های زیادی برای گفتن دارم) و این حرف‌ها را به دلیل عدم تحملشان به آنها نگفت و گفتن این حرف‌ها را تا آمدن تسلی بخش تمام حق به وسیله‌ی او به تعویق انداخت مسئله تسلی بخش هم در موضوعات بعدی خواهد آمد.

در مزمور دوم کتاب مزامیر آمده: (۱) چرا امت‌ها شورش نموده‌اند و طوایف در باطل تفکر می‌نمایند؟ ۲ پادشاهان زمین بر می‌خیزند و رئیسان با هم بر علیه خدا و مسیحش توطئه کرده و می‌گویند ۳ که بندهای ایشان را تسلیم و خود را از زنجیرهایشان بیندازیم. ۴ او که بر آسمان‌ها نشسته است می‌خندد. خداوند ایشان را استهزا می‌کند. ۵ آن‌گاه با خشم خود با آنها تکلم خواهد کرد و آنها را به وسیله‌ی غضب خویش آشفته خواهد کرد. ۶ «اما من پادشاهی خود را بر کوه مقدس خود صهیون نصب کرده‌ام». من خبر می‌دهم: خداوند به من گفته است: «تو پسر من هستی امروز تو را متولد ساختم. ۸ از من درخواست کن و امت‌ها را به میراث تو خواهم داد و اقصی نقاط زمین را مُلک تو خواهم گردانید. ۹ ایشان را به وسیله‌ی عصای آهنین درهم خواهی شکست؛ مثل ظرف کوزه‌ای خرد خواهی نمود». (۱)

پس پادشاهی بر روی این زمین تشکیل خواهد شد، مسیح منتظر با عنایات پروردگار بر طاغوتیان و دشمنان خداوند، مسلط خواهد شد و ظلم و بیدادگری را از بین برده، مظلومان را دادرسی خواهد نمود: (و در روزهای آخر واقع خواهد شد، که کوه خانه خداوند بر قلّه کوه‌ها ثابت خواهد شد و بالای تپه برافراشته خواهد گردید و جمیع امت‌ها به سوی آن روان خواهند شد. ۳ و اقوام بسیار عظیمت کرده، خواهند گفت: بیاید تا به کوه خداوند و به خانه خدای یعقوب برآییم تا روش‌های خویش را به ما تعلیم دهد و به طریقت وی سلوک نماییم. زیرا که شریعت از صهیون و کلام خداوند از اورشلیم صادر خواهد شد. ۴ و او امت‌ها را داوری خواهد نمود و برای اقوام زیادی با انصاف برخورد می‌کند، و ایشان شمشیرهای خود را مثل گاو آهن و نیزه‌های خویش را همانند داس‌ها دُرست خواهند کرد، چون احتیاجی به آنها ندارند و اُمّتی بر اُمّتی شمشیر نخواهد کشید و بار دیگر جنگ را نخواهند آموخت). (۲)

۱- کتاب مزامیر: (۲) ۹-۱.

۲- اشعیاء: (۲) ۲-۴.

۱) و نهالی (شاخه‌ای) از تنه‌ی یَسّی بیرون آمده، شاخه‌ای از ریشه‌هایش خواهد شکفت. ۲) و روح خداوند بر او قرار خواهد گرفت، یعنی روح حکمت و فهم و روح مشورت و قوت و روح معرفت و ترس خداوند. ۳) و خوشی او در ترس خداوند خواهد بود و طبق دیدن چشم خود داوری نخواهد کرد و بر وفق سمع گوش‌های خویش حکم نخواهد کرد. ۴) بلکه مسکینان را به عدالت داوری خواهد کرد و به جهت مظلومان زمین به راستی حکم خواهد نمود. و جهان را به عصای دهان خویش زده، و منافقان را به فوت لب‌های خود خواهد کشت. ۵) و کمر بند کمرش عدالت خواهد بود و کمر بند میانش امانت. ۶) و گرگ با قوچ سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید و گوساله و شیر و پرواری با هم، و طفل کوچک آن‌ها را خواهد راند. ۷) و گاو با خرس خواهد چرید و بچه‌های آن‌ها با هم خواهند خوابید و شیر مثل گاو گاه خواهد خورد. ۸) و طفل شیرخوار بر سوراخ مار بازی خواهد کرد و طفل از شیر باز داشته شده و دست خود را بر خانه افعی خواهد گذاشت. ۹) و در تمامی کوه مقدس ضرر و فساد نخواهند کرد زیرا که جهان از معرفت خداوند پُر خواهد بود مثل آب‌هایی که دریا را می‌پوشاند. ۱۰) و در آن روز واقع خواهد شد که ریشه یَسّی به جهت علم [ایستاده] اقوام برپا خواهد شد و امت‌ها آن را خواهند طلبید و آمدن او با شکوه خواهد بود.

۱۱) و در آن روز واقع خواهد گشت که خداوند بار دیگر دست خود را دراز کند تا بقیه قوم خویش را که از آشور و مصر و فتروس و کوش و عیلام و شنعار و حمات و از جزیره‌های دریا باقی‌مانده باشند بازآورد. ۱۲) و برای امت‌ها پرچی را بر افراشته می‌کند، رانده‌شدگان اسرائیل را جمع خواهد کرد و پراکندگان یهودا را از چهار طرف جهان فراهم خواهد آورد.

۱۳) و حسد افرایم رفع خواهد شد و دشمنان یهودا منقرض خواهند گردید. افرایم بر یهودا حسد نخواهد برد و یهودا افرایم را دشمنی نخواهد کرد.

۱۴) و به جانب مغرب بر دوش فلسطینیان پریده، بنی مشرق را با هم غارت خواهند نمود. و دست خود را بر آدم و مؤآب دراز کرده، بنی عمّون ایشان را اطاعت خواهند کرد. ۱۵) و خداوند زبانه‌ی دریای مصر را تباه ساخته، دست خود را بر روی نهر با باد شدیدش تکان خواهد داد، و آن را با هفت نهرش خواهد زد و بر آن راه می‌رود. ۱۶) و برای بقیه قوم او که از آشور باقی‌مانده باشند جاده‌ای خواهد بود، چنان‌که برای اسرائیل در روز صعود ایشان از

زمین مصر بود).^(۱)

ریاست و بزرگی هم در هر زمان، یکی بعد از دیگری وجود خواهد داشت:
 (۶) ای خدا کرسی تو تا ابدالآباد است، عصای راستی عصای سلطنت تو است... ۱۶ به
 جای پدرانت، پسرانت خواهند بود و ایشان را بر تمامی جهان سروران خواهی ساخت. ۱۷
 نام تو را در همه‌ی روزگاران ذکر خواهم کرد. پس ملت‌ها تو را حمد خواهند گفت تا همیشه
 (ابد)).^(۲)

۵- تسلی بخش:

در خیلی از جاهای انجیل یوحنا بشارت و مژده به آمدن تسلی بخش توسط عیسی (علیه السلام) داده
 شده است در یوحنا (۱۴) ۲۶ آمده: (۲۶) ولی وقتی پدر «تسلی بخش» را به نام من فرستاد،
 منظورم همان روح القدس است، او همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد؛ در ضمن هرچه من به
 شما گفته‌ام، به یادتان خواهد آورد. ۲۷ من هدیه‌ای نزد شما می‌گذارم و می‌روم این هدیه آرامش
 فکر و دل است. آرامشی که من به شما می‌دهم، مانند آرامش دنیا بی‌دوام و زودگذر نیست
 پس آسوده خاطر باشید! نترسید! ۲۸ فراموش نکنید چه گفتم می‌روم و زود باز می‌گردم. اگر
 واقعاً مرا دوست داشته باشید، از این خبر شاد خواهی شد، چون نزد پدر باز می‌گردم که از
 من بزرگ‌تر است. ۲۹ من همه چیز را از پیش به شما گفتم تا وقتی واقع می‌شود، به من ایمان
 آورید. ۳۰ دیگر فرصت زیادی نمانده است تا باز با شما سخن گویم زیرا شیطان که فرمانروای
 این دنیا است، نزدیک می‌شود. البته در برابر من هیچ قدرتی ندارد. ۳۱ بلکه آزادانه «پدر» از
 من می‌خواهد انجام می‌دهم تا مردم دنیا بدانند که من چقدر پدر را دوست دارم. «برخیزید
 از این جا برویم».

و در (یوحنا باب ۱۵): (۲۶) اما من آن تسلی بخش را که روح حق خداست، به کمک شما
 خواهم فرستاد. او سرچشمه‌ی تمام حقایق است و از طرف «پدرم» آمده، درباره‌ی من همه چیز

۱- اشعیا: ۱-۱۶.

۲- کتاب مزامیر: (۴۵)-۶.

را به شما خواهد گفت. ۲۷ شما نیز باید درباره‌ی من با تمام مردم صحبت کنید چون از ابتدا با من بوده‌اید).

و در (یوحنا باب ۱۶):

(این امور را از هم اکنون به شما می‌گویم تا وقتی با مشکلات روبرو می‌شوید، ایمانتان را از دست ندهید. ۲ شما را از عبادتگاه‌ها بیرون خواهند راند؛ و حتی زمانی فرا خواهد رسید که شما را خواهند کشت، به خیال این که خدا را خدمت می‌کنند. ۳ به این علت با شما این چنین رفتار خواهند کرد که نه خدا را شناخته‌اند و نه مرا. ۴ پس در آن موقع به یاد داشته باشید که خبر تمام این پیش‌آمدها را از قبل به شما دادم. علت این که این موضوع را زودتر به شما نگفتم این است که خودم با شما بودم. ۵ ولی اکنون نزد کسی می‌روم که مرا فرستاد اما گویی هیچ کس از شما از من سؤال نمی‌کند به کجا می‌روی؟ ۶ در عوض غمگین و چون این‌ها را به شما گفتم دل‌هایتان از اندوه پُر شده است. ۷ ولی در حقیقت رفتن من به نفع شماست، چون اگر نروم، تسلی بخش نزد شما نخواهد آمد ولی اگر بروم او خواهد آمد، زیرا خودم او را نزد شما خواهم فرستاد. ۸-۱۱ وقتی او بیاید دنیا را متوجه این سه نکته خواهد کرد: نخست آن که مردم همه گناه‌کار و محکوم‌اند، چون به من ایمان نمی‌آورند دوم آن که پدر خوب و مهربان من حاضر است مردم را ببخشد، چون من نزد او می‌روم و دیگر مرا نمی‌بینید سوم آن که نجات برای همه مهیا شده، نجات از غضب و کیفر خدا، چون فرمانروایی این دنیا یعنی شیطان دیگر محکوم شده است. ۱۲ بسیار چیزهای دیگر دارم که بگویم، ولی افسوس که حال نمی‌توانید تحمل کنید. ۱۳ ولی وقتی روح پاک خدا که سرچشمه‌ی همه راستی‌ها است بیاید، تمام حقیقت را به شما آشکار خواهد ساخت زیرا نه از جانب خود، بلکه هرچه را شنیده است خواهد گفت او از آینده نیز شما را باخبر خواهد ساخت. ۱۴ او جلال و بزرگی مرا به شما نشان خواهد داد و با این کار باعث عزت و احترام من خواهد شد. ۱۵ تمام بزرگی و جلال پدرم خدا از آن من است، وقتی گفتم جلال و بزرگی مرا به شما نشان می‌دهد، منظورم همین بود. ۱۶ به زودی دیگر مرا نخواهید دید ولی بعد از مدت کوتاهی دوباره مرا خواهید دید! زیرا نزد پدرم می‌روم. ۱۷-۱۸ بعضی از شاگردان او از یک‌دیگر پرسیدند: استاد چه می‌گوید؟ منظورش از این سخن چیست که می‌گوید: نزد پدرم روم؟ ۱۹ عیسی (علیه السلام) متوجه شد که می‌خواهند از او سؤال کنند پس فرمودند: می‌پرسید منظورم چیست؟ ۲۵ حق و حقیقت را به

شما می‌گوییم مردم دنیا از رفتن من خوشحال‌اند ولی شما محزونید و گریه می‌کنید ولی وقتی دوباره مرا ببینید، گریه‌ی شما تبدیل به شادی خواهد شد. ۲۱ مثل زنی که درد می‌کشد تا طفلی به دنیا بیاید، ولی بعد از زایمان، رنج او به شادی تبدیل می‌شود و درد را فراموش می‌کند زیرا انسانی به دنیا آورده. ۲۲ شما نیز اکنون غمگین هستید، ولی دوباره شما را خواهم دید آن‌گاه شاد خواهید شد و کسی نمی‌تواند آن شادی را از شما بگیرد. ۲۳ در آن موقع دیگر از من چیزی نخواهید خواست، حق و حقیقت را به شما می‌گویم: چون می‌توانید مستقیم نزد پدر بروید، و با بردن اسم من، هر چه می‌خواهید از او دریافت کنید. ۲۴ تا به حال این کار را نکرده‌اید. از این پس بکنید در دعا اسم مرا ببرید، از خدا بخواهید و بگیرید تا شاد شوید و شادی‌تان کامل گردد).

در حقیقت این مژده و بشارت ارتباط محکمی با رهایی بخش و منجی دارد که در آخر الزمان می‌آید ولی مسیحیان به حسب تصورات خود می‌گویند مقصود و منظور از این متن آمدن اقوم سوم یا همان روح القدس است که در بخش‌های پیش در مورد آن بحث نمودیم. آنبا اثناسیوس در تفسیر خود در مورد انجیل یوحنا می‌گوید: بارقلیط همان روح‌الله القدس و خود تسلی بخش است، بارقلیط: تسلی بخش (ولی وقتی پدر (تسلی بخش) را به نام من فرستاد منظورم همان روح القدس است. (یوحنا ۱۴/۲۶) این همان روحی است که در روز پنجشنبه بر آن‌ها نازل شد و از آن سرشار شدند و برای مژده دادن خارج شدند. (اعمال رسولان مسیح ۱/۴۲) روحی که همراه کلیسا و درون مؤمنین وجود دارد، و او هدیه‌ای است همراه ایمان و پایداری).^(۱)

در حقیقت اگر کمی به متون دقت کرده باشیم معنی و مفهوم آن‌ها غیر از آن چیزی است که مسیحیان اظهار می‌کنند ما هم این ادعا و زعم مسیحیان را به شرح زیر مورد بحث قرار می‌دهیم:^(۲)

الف - می‌بینیم که عیسی (علیه السلام) می‌گوید: (زیرا اگر نروم، آن تسلی بخش که روح پاک

۱- تفسیر انجیل یوحنا: آنبا اثناسیوس ص ۱۱۸.

۲- رسولان مسیح (۲) ۲-۴.

خداست، نزد شما نخواهم آمد) یوحنا: (۱۶)-۷- . این گفته بدان معناست که هر دوی آنها یعنی تسلی بخش و عیسی (علیه السلام) با یکدیگر حضور به هم نمی‌رسانند، زیرا تا زمانی که عیسی (علیه السلام) در بین آنها خواهد بود، تسلی بخش نزد آنها نخواهد آمد، به عبارتی تسلی بخش نه تنها در زمان حیات عیسی (علیه السلام) وجود نداشت بلکه شاید قبل از آن هم وجود داشته.

ولی می‌دانیم که روح القدس دائم همراه عیسی (علیه السلام) بود، بلکه قبل از عیسی (علیه السلام) هم وجود داشت، در انجیل لوقا آمد: (۶۷) آن‌گاه پدرش زکریا، از روح القدس پر شد و چنین نبوت کرد: ۶۸ خداوند، خدای اسرائیل را سپاس باد، زیرا به یاری قوم خود شتافته و ایشان را رهایی داده است.^(۱)

در این جا روح القدس همراه زکریا (علیه السلام) بود، و حتی درون ایصابات هم وجود داشت زیرا موقع آبستنی او به یحیی از روح القدس سرشار شد: (۴۱) به محض این که صدای سلام مریم به گوش ایزابت رسید، بچه در رحم او به حرکت درآمد. ایزابت از روح القدس پر شد.^(۲) هم چنین روح القدس بر مریم هم حلول کرد: (۳۴) مریم به فرشته گفت: اما چگونه چنین چیزی امکان دارد؟ دست هیچ مردی هرگز به من نرسیده است! ۳۵ فرشته جواب داد: روح القدس بر تو نازل خواهد شد و قدرت خدا بر تو سایه خواهد افکند. از این رو آن نوزاد مقدس بوده، فرزند خدا خوانده خواهد شد.^(۳) یحیی نیز در موقعی که در شکم مادرش بود از روح القدس سرشار شد: (فرشته به او گفت: ای زکریا، نترس! چون آمده‌ام به تو خبر دهم که خدا دعایت را شنیده است و همسرت ایزابت برایت پسری به دنیا خواهد آورد که نامش را یحیی خواهد گذارد.

۱۴ این پسر باعث شادی و سرور تو خواهد شد، و بسیاری نیز از تولدش شادی خواهند نمود، ۱۵ زیرا او یکی از مردان بزرگ خدا خواهد شد. او هرگز نباید شراب و مشروبات مستی آور بنوشد، چون حتی پیش از تولد، از روح القدس سرشار خواهد بود!^(۴) عیسی (علیه السلام) هم از روح القدس سرشار بود: (۱) عیسی (علیه السلام) که پر از روح القدس شده بود، با هدایت همان

۱- لوقا: (۱) ۶۷.

۲- لوقا: (۱) ۴۱.

۳- لوقا: (۱) ۳۴.

۴- لوقا: (۱) ۱۳.

روح، از رود اردن به بیابان‌های یهودیه رفت).^(۱) و هم‌چنین: (آن‌گاه عیسی (علیه السلام) پر از قدرت روح‌القدس، به ایستان جلیل بازگشت).^(۲) و نیز: (۱ آن کودک رشد کرد و صاحب روحی توانا شد).^(۳)

روح‌القدس هم قبل از مبعوث شدن عیسی (علیه السلام) بر شعون نازل شده و او را پُر کرده بود: (۲۵ در آن زمان مردی در اورشلیم زندگی می‌کرد، به نام شعون، او شخصی صالح، خدا ترس و پر از روح‌القدس بود، و ظهور مسیح را انتظار می‌کشید. ۲۶ روح‌القدس نیز بر او آشکار ساخته بود که تا مسیح موعود را نبیند، چشم از جهان فرو نخواهد بست).^(۴)

مهم‌ترین مطلب این است که روح‌القدس نیز در زمان حیات عیسی (علیه السلام) به شاگردان هم داده شد: (۲۲ آن‌گاه به ایشان دهید و فرمودند: «روح‌القدس را بیابید. ۲۳ اگر گناهان کسی را ببخشید، بخشیده می‌شود، و اگر نبخشید، بخشیده نمی‌شود»).^(۵)

بر این اساس روح‌القدس نمی‌تواند خود تسلی‌بخش باشد. تسلی‌بخشی که رفتن عیسی (علیه السلام) شرطی برای او باشد، تا بتوانند برای شاگردان بیاید.

ب- شکی نیست که کلماتی از قبیل: (یتکلم- یسمع- یخبر - یوبخ) (سخن می‌گوید- می‌شنود - خبر می‌دهد- تویخ می‌کند) اوصافی هستند که مناسب حس بشری می‌باشند نه روح‌القدس که متون آن را به شکل هئیب آتشی که بر روی شاگردان نازل شده، تشبیه کرده شاید مسیحیان بدانند که به طور مثال روح‌القدس به شکل الهام قلبی است نه به شکل کلامی که احتیاج به دستگاه صوت [بلندگو] داشته باشد.

موریس بوکامی در مورد تحلیل لغوی این قسمت می‌گوید: (طبق اراده و مشیت خود سخن نمی‌گوید بلکه چیزی را که می‌شنود، می‌گوید) این گفته به اصل یونانی دو فعل (یسمع) و (یتکلم) (می‌شنود) و (می‌گوید) بر می‌گردد. و می‌گوید: (در این‌جا پیداست، اتصال روح‌القدس به مردم به صورت یک عمل الهامی نیست، بلکه اتصال آن به شکل یک تابع مادی

۱- لوقا: (۴) ۱.

۲- لوقا: (۴) ۱۴.

۳- لوقا: (۱) ۸۰.

۴- لوقا: (۲) ۲۵.

۵- یوحنا: (۲۰) ۲۱-۲۳.

واضح و آشکار است، و آن به دلیل مفهوم به وجود آمدن صداست... در این جا هر دو فعل یونانی هستند (Akouo)، (Laleo) هر دوی این فعل مادی هستند و نمی توان مخصوص مخلوقی یا کائناتی باشند مگر مخلوقی که دارای دستگاه شنوایی و کلامی باشد، در آخر تطبیق این دو فعل بر روح القدس امری غیر ممکن است، طبق دست نوشته های یونانی که این قسمت از انجیل یوحنا را برای ما بیان نموده و به دست ما رسیده این فقره از آن برای ما نامفهوم است مگر آن که در آخر آن، آن را با دو کلمه ی (روح القدس) رو در رو قرار دهیم، در آیه ی ۲۶ از باب ۱۴ و آن این است که: Paraclet، روح القدس که پدر به نام من می فرستد... الی آخر. این تنها جمله ای است که در انجیل یوحنا وجود دارد و بر تطابق و یکی بودن Paraclet و روح القدس تأکید می کند. ولی اگر دو کلمه (روح القدس) را از این جمله حذف کنیم. در این جاست که متن یوحنا دلالت شدید خود را به وضوح آشکار می کند. to pneuma to agion مضاف بر این، این دلالت شکل مادی به خود می گیرد، در صورتی که با متون دیگر یوحنا مثل نامه ی اول وی مطابقت شود نامه ای که در آن از خود این کلمه Paraclet به همین سادگی برای اشاره به مسیح به عنوان واسطه نزد خداوند استفاده می شود.

وقتی که مسیح طبق انجیل یوحنا ((۱۴-۶)) می گوید: (از خداوند می خواهم و او (Paraclet) دیگری برای شما می فرستد. در حقیقت عیسی (علیه السلام) می خواست بگوید: خداوند واسطه ی دیگری را برای بشر خواهد فرستاد، همان طور که او کار وساطت نزد خداوند را در زمان حیات خویش به نفع و صلاح بشریت انجام می داد).^(۱)

ج- [مسیحیان می گویند]: یکی از دلایلی که بر بشر بودن روح القدس و از جنس خود مسیح بودن و هم چنین بشر بودن مسیح دلالت می کند، گفته ی عیسی (علیه السلام) است: (و من از پدر می خواهم تا پشتیبان و تسلی بخش دیگری به شما عطاء نماید که ... در نصوص یونانی [انجیل] کلمه allon به کار رفته، که دلالت بر جنس همان نوع ولی یکی دیگر، استفاده شده، در حالی که از کلمه (hetenos) برای نشان دادن جنس دیگر و مغایر با جنس اول،

۱- القرآن والتوراة والانجیل والعلم: دراسة الكتب المقدسة في ضوء المعارف الحديثة موریس بوکاری ص: ۱۳۳-

مورد استفاده قرار می‌گیرد.^(۱)

د- از متون پیداست در صورت آمدن تسلی‌بخش مردم او را تکذیب خواهند نمود. با این وجود است که می‌توانیم بفهمیم چرا عیسی (علیه السلام) ما را به ایمان و پیروی کردن از او سفارش کرده است: (اگر مرا دوست دارید، سپس به سفارش‌های من گوش دهید) و می‌گوید: (این امور را از هم اکنون به شما می‌گویم تا وقتی با مشکلات روبرو می‌شوید، ایمان بیاورید). (این‌ها را به شما گفتم تا ایمانتان را از دست ندهید).^(۲)

(پس در آن موقع به یاد داشته باشید که خبر تمام این پیشامدها را از قبل به شما دادم این‌که این موضوع را زودتر به شما گفتم این است که خودم با شما بودم).^(۳)

در حالی که روح‌القدس در نزد مسیحیان یکی از زاویه‌های مثلث مقدس [پدر، پسر، روح‌القدس] است و طبق عقایدشان شاگردان باید به آن ایمان داشته باشند، پس بر این اساس (زیرا نه از جانب خود، بلکه هر چه را شنیده است، خواهد گفت) مسئله گنگی خواهد بود زیرا طبق اعتقادشان هر یک از این اصل‌ها نه تنها مستقل از یک‌دیگر هستند بلکه، در آن واحد هر سه یکی می‌باشند، و اگر این‌گونه باشد پس چه کسی به روح‌القدس می‌آموزد که چگونه سخن بگوید، یا به عبارتی این اقنوم سوم (روح‌القدس) از چه کسی باید بشنود و کلام او را به دیگران منتقل نماید؟

و اگر خود روح‌القدس مؤمنین را به ایمان آوردن راهنمایی کند، پس چگونه عیسی (علیه السلام) شاگردان خود را به ایمان آوردن به آن سفارش می‌نمود. (هیچ کس نیز نمی‌تواند با تمام وجود عیسی (علیه السلام) را خداوند بخواند، جزء به وسیله‌ی روح‌القدس).^(۴)

و طبق متن آمده در اعمال رُسل، این روح‌القدس است که مثل زبانه‌های آتش بر هر یک از آن‌ها نازل شده و آن‌ها را سرشار می‌ساخت: (۲) ناگهان صدایی شبیه صدای وزش گردبادی پیچید و خانه را پر کرد. ۳ سپس چیزی شبیه به زبانه‌های آتش بر سرشان شعله‌ور شد. ۴

۱- مراجعه شود به: بشارة أحمد فی الإنجیل: تألیف و گردآوری محمد الحسینی الریس ص ۱۴.

۲- یوحنا: (۱۶) - ۱.

۳- یوحنا: (۱۶) - ۴.

۴- نامه‌ی پولس به مسیحیان قرنتس: (۱۲) - ۲.

آن‌گاه همه از روح‌القدس پر شدند و برای اولین بار شروع به سخن گفتن به زبان‌هایی کردند که با آن‌ها آشنایی نداشتند، زیرا روح پاک خدا این قدرت را به ایشان داد.^(۱) پس قبول کردن روح‌القدس یا به صورت اجباری بوده و یا قبل از آمدن آن مؤمن بوده‌اند پس آن را قبول نمودند. در هر صورت به این نتیجه می‌رسیم، تسلی بخشی که مردم به آن ایمان نمی‌آورند و او را تکذیب می‌نمایند، بر حسب عقیده‌ی مسیحیان نمی‌تواند روح‌القدس یا همان اقنوم سوم مثلث مقدس باشد.

ه- تسلی بخش مردم را متوجه سه نکته می‌نماید: (وقتی او بیاید مردم را متوجه سه نکته می‌نماید، گناه کار بودن، مهیا شدن نجات برای همه و محکومیت). آیا تا به حال روح‌القدس یکی از کارهای بالا را انجام داده تا برای بار دوم آن را تکرار کند؟ بلاشک مسیحیان نمی‌توانند مدعی این مسئله باشند مگر این‌که بخواهند تبصره‌ای یا بندی را به اشتباه و مغالطه تصویب نمایند.

و- گفته‌ی عیسی (علیه السلام) (او برای من شهادت می‌دهد، و شما نیز برای من شهادت می‌دهید)، این بدان معناست که شهادت تسلی بخش با شهادت شاگردان فرق می‌کند. این مسئله‌ی یکی بودن روح‌القدس و تسلی بخش با عقل ناسازگاری دارد، زیرا این ظاهر شدن روح‌القدس بر شاگردان است که باعث شده ایشان گواهی دهند، تا در این حالت گواهی ایشان با گواهی روح‌القدس یکی محسوب شود.

ز- تسلی بخش همیشه با آن‌ها باقی خواهد ماند: (و من از پدر می‌خواهم تا تسلی بخش دیگری به شما عطاء نماید تا همیشه با شما بماند). [یو: (۱۴) - ۱۶].

آیا اکنون از مسیحیان کسی هست که بگوید روح‌القدس همراه من است، اگر کسی هم باشد که چنین ادعایی بکند، آیا او تنها کسی نخواهد بود که چنین ادعایی را دارد، و چرا ادعای وی با ادعای دیگران فرق دارد، آیا این شخص تمامی زبان‌ها را فرا گرفته است، همان‌طور که در اعمال رسولان آمده: (هنگامی که پولس دست بر سر آنان گذاشت، روح‌القدس بر ایشان قرار گرفت و به زبان‌های مختلف سخن گفتند و نبوت کردند؟)^(۲)

۱- اعمال رسولان مسیح: (۲) - ۴ - ۲.

۲- اعمال رسولان: (۱۹) - ۹.

ح- در نظر اسرائیل نول لفظ پارکلیت (تسلی بخش) ترجمه اسم عبری «مناحم» است. به دلیل این که از قبل فرد مسح شده‌ای بنام مناحم وجود داشت، و بعدها این نام مرادف لفظ مسیا یا مسیح یا همان برگزیده گردید. همان گونه که اسم قیصر بعد از او لقب امپراطوری های روم شد. در آخر به نظر اسرائیل نول عبارت (پدر یک پارکلیت دیگر می فرستد) دلالت بر این دارد که: عیسی (علیه السلام) در نزد خود، خود را به چشم مسیحی می دید که مسیح دیگری بعد از آن می آید.^(۱)

ط- مسیحیان اولیه موضوع آمده در انجیل یوحنا در مورد تسلی بخش را به بشارتی بر بشر بودن وی فهمیده‌اند. در قرن دوم (۱۸۷ م) مونتسوس مدعی بود که او تسلی بخش است، شبیه همین ادعا را «مانی» در قرن چهارم نمود و خود را به شکل مسیح درآورده و دوازده شاگرد و هفتاد اسقف را برای خود برگزیده و اسقف‌ها را به مشرق گسیل داشت.

بدن شک این چنین فرهنگی نشان دهنده‌ی این است که لفظ (تسلی بخش) بر یک کائن بشری دلالت می کند. اگر آن‌ها لفظ (تسلی بخش) را اقنوم سوم [یعنی همان روح القدس] تصور می کردند، به خود جرأت نمی دادند که چنین ادعایی را بکنند.^(۲)

ی- کشیش دکتر فهیم عزیز در مورد لفظ بارقلیط (تسلی بخش) می گوید:

(این کلمه با کلمه روح القدس فرق دارد، زیرا این [کلمه] دومی تحت عنوان صیغه‌ی بی طرف یونانی به کار می رود، یا به معنی نه مذکر و نه مؤنث (neuter) اما لفظ بارقلیط در مورد مذکر به کار می رود و این معنی این است که این شخصیت معین است).^(۳)

ک- تسلی بخش به (روح حقی که از پدر سرچشمه می گیرد)^(۴) توصیف شده، ولی در مورد منشأ گرفتن آن با دیگری اختلاف دارند، اکثر آن‌ها می گویند که روح القدس از پدر و

۱- The suffering serrant of the: the massiah before sesus gnother para clete, Ed: sea scrolls, chapter thlee Doad ۲۰۰۰

۲- رجوع شود به: الجواب الفسیح لما لفته عبد المسیح - خیر الدین الأوسی (۱/۲۸۶-۲۹۱)، محمد فی کتاب المقدس-عبدالأحد داود ص(۲۲۴-۲۲۵). البشارة بنبی الإسلام فی التوراة والإنجیل، أحمد حجازی السقا(۲/۲۷۶-۲۸۷).

۳- الروح القدس: دکتر قس فهیم عزیز ص ۸۷.

۴- یوحنا: (۱۵)-۲۶.

پسر سرچشمه می‌گیرد و عده‌ی کمی از آنها می‌گویند که روح‌القدس از پدر به تنهایی سرچشمه می‌گیرد. در اختلاف داشتندشان بلکه در گفته‌ی اکثریت آنها مبنی بر سرچشمه گرفتن روح‌القدس از پدر و پسر، معلوم می‌شود که آنها نمی‌فهمند (روح حق) همان روح‌القدس است. گذشته از آن که دانستیم این متن نزد آنها معروف و مشهور است، در ضمن از روح به نبی تعبیر شده است.

ل- کسی که مسیح در مورد آمدن آن، بعد از خود بدان وعده داده بود، احتمال ندارد که در زمان خود حواریون آمده باشد- زیرا اگر در زمان آنها آمده بود، ملکوت خداوند هم می‌آمد، و استغاثه و دعا کردن تا امروز (لیأت ملکوتک)، (باشد که ملکوت بیاید) به تنهایی ادامه پیدا نمی‌کرد، بلکه حتی اطلاق نام کلیسا به جای امم مبجل (ملکوت الله) امکان نداشت. در ضمن مسئله‌ای که این نظریه را رد می‌کند همان گفته‌ی عیسی (علیه السلام) به حواریون است: (مطمئن باشید من همیشه و تا پایان جهان همراه شما هستم)، ولی چگونه می‌توان بین این وعده و وعده آمدن باراقیطوس را جمع‌بندی نمود؟^(۱)

م- بابا متی مسکین می‌گوید: (لفظ بارکلیت، اسم علمی است که در مورد شخص مذکر کاربری دارد، بدین جهت است که انجیل یوحنا، تنها انجیلی به شمار می‌رود که به روح‌القدس به صورت لغوی و به شکل نحوی پرداخته. زیرا آن را دایره‌ی مجردات مثل یک نیروی به درون ذات مشخصی منتقل کرده بر این اساس انجیل با این لقب برای مفهوم ثالث مقدس زمینه‌سازی نموده است).^(۲)

بابا متی مسکین اعتراف می‌کند که لفظ بارکلیت یا تسلی بخش از اسم علم مذکر تعبیر به میان می‌آورد، این مسئله‌ای است که تمام زعم مسیحیان را نابود می‌کند زیرا به جای این که وی نتیجه و نظر نهایی خود را بیان نماید دوباره به نتایج اولیه تعیین شده خود باز می‌گردد. آن هم به دلیل آن که یوحنا با این متن خود می‌خواست روح مجرد [تنها فقط روح خالی] را به یک ذات مشخصی انتقال دهد تا با این کار بتواند برای مفهوم ثالث زمینه‌سازی کند.

۱- الانجیل و الصلیب ج ۱.

۲- المدخل لشرح انجیل یوحنا: ص ۲۷۴.

این گونه حرکات پهلوانی هستند که نه تنها سر در گمی و گیجی فقهای مسیحیت را آشکار می کند، بلکه شخص را از رسیدن به نتیجه معقولی که بتوان از آن تعبیر نمود باز می دارد.

ن- از جمله تفسیرهایی که برای کلمه‌ی (تسلی بخش یا بارکلیت) دارند این است: این کلمه به معنی وکیل است، از آنجایی که وکیل شخصی است که از یک فرد در برابر فرد دیگر دفاع می کند، پس ظاهر شدن و دیده شدن چنین شخصیتی باید از مسلمات باشد، در نتیجه او باید یک انسان باشد، ولی آنها به شکل عجیبی این شخصیت [وکیل] را رو در رو- و مقابل فقط پدر قرار دادند و خود را از این مشکل رهانیدند- ولی از آنها سؤال می کنیم: آیا با این گفته خود فکر نمی کنید که پدر با درون خود یک گفتگوی داخلی انجام دهد (به شکل مونولوژی) یا به عبارتی با خودش حرف می زند؟!

س- زن سامری به عیسی (علیه السلام) گفت: (۲۵) زن به او گفت: من این را میدانم که مسیا، کسی که به او مسیح می گویند به زودی می آید، وقتی او بیاید، همه چیز را به ما می گوید.^(۱) این جمله (یخبرنا بكل شیء)، (همه چیز را به شما خواهد گفت) همان کلمه‌ای است که عیسی (علیه السلام) در مورد تسلی بخش به کار برده (یعلمکم کل شیء)، (همه چیز را به شما یاد می دهد) این مسئله نشان دهنده‌ی یکی بودن تسلی بخش و مسیا است.

ع- گفته‌ی عیسی (علیه السلام): (روح حقی که جهانیان نمی توانند آن را قبول کنند)، این همان گفته‌ای است که در مورد مسیح منتظر به کار رفته (سنگی که معماران دور انداخته اند، سنگ اصلی زاویه شده است)^(۲) مسئله‌ای که نشان می دهد تسلی بخش همان مسیح منتظر است.

ق- متون بر افضلیت و برتری تسلی بخش بر عیسی (علیه السلام) دلالت دارند: (ولی من حقیقت را به شما می گویم، رفتن من به نفع شماست، چون اگر نروم تسلی بخش نزد شما نخواهد آمد، ولی اگر بروم او خواهد آمد، زیرا خودم او را نزد شما خواهم فرستاد).^(۳) از این گفته (به نفع شماست) پیداست که برتری با تسلی بخش است و این حقیقت پایدار

۱- یوحنا: (۴)-۲۵.

۲- لوقا: (۲۰)-۱۷.

۳- یو: (۱۶)-۷.

نمی‌ماند مگر با فهمیدن مراد از این متن مبنی بر این که تسلی بخش دیگری به غیر از عیسی (علیه السلام) است.

غیر از این احتمال دو احتمال دیگری وجود دارد: اولی طبق تصورات مسیحیان تسلی بخش همان روح القدس، یا به عبارتی طبق وصف آنها اقنوم سوم است. اقامیم [اصول] هم طبق فهم آنها با یکدیگر مساوی‌اند و یکی بر دیگری برتری ندارد، دومین احتمال این است که [تسلی بخش] مخلوق غیر بشری خداوند باشد، در این صورت نمی‌تواند وجود آن بهتر از وجود حضرت عیسی (علیه السلام) باشند، زیرا حداقل عیسی (علیه السلام) مسدد به روح القدس است.

در این حالت و با این معنی وجود روح القدس با وجود عیسی (علیه السلام) تعارضی ندارد، تا رفتن عیسی (علیه السلام) از میان آنها شرطی برای آمدن روح القدس باشد.

ر- خبر دادن عیسی (علیه السلام) به انتقال ملکوت به امتی دیگر و اشاره کردن او به آمدن انبیا بعد از خود بلاشک بر این دلالت می‌کند که تسلی بخش شخصیتی انسانی و از امتی است که ملکوت به آنها انتقال یافته و سهم او (خدا) را به موقع پردازند، این مطلب در بحث‌های پیش بیان شد، پس همان‌طور که مسیحیان می‌پندارند این‌گونه نیست که مراد از آن روح القدس بوده باشد- انتقال ملکوت به معنی آمدن شریعت جدید و علم جدید است، بر این اساس نمی‌توان گفت که روح القدس این کارها را انجام می‌دهد و شریعت و علم جدید را به ارمغان می‌آورد.

ش- در انجیل لوقا آمده: (پس اگر شما، اشخاص گناه‌کار، می‌دانید که باید چه هدیه‌های خوبی به فرزندان‌تان بدهید، چقدر بیشتر پدر آسمانی، می‌داند که باید روح القدس را به آنانی که از او درخواست می‌کنند ارزانی دارد!)^(۱)

این متن بر این دلالت می‌کند که خداوند متعال ممکن است روح القدس را به هر کس که استحقاق داشته باشد آن هم بدون قید زمانی، اعطاء نماید.

در نهایت مقصود و منظور عیسی (علیه السلام) از تسلی بخشی که بعد از رفتن او می‌آید نمی‌تواند روح القدس بوده باشد.

شبهات و جواب‌گویی آن‌ها:

۱- ممکن است گفته شود وصف تسلی‌بخش به تعبیر (روح حق) اطلاق می‌شود تا تعبیری باشد مترادف تعبیر (روح‌القدس).

در جواب می‌گوییم: (عزیزان من، به هر روحی از ارواح ایمان نیاورید، بلکه نخست او را بیازمایید که آیا او از جانب خداوند است؛ زیرا انبیاء دروغ‌گوی زیادی این روزها یافت می‌شود).^(۱)

(این‌گونه به روح خداوندی پی می‌برید که: هر روحی اعتراف کند که عیسی مسیح در یک جسد آمده، این روح از جانب خداوند است، و هر روحی که اعتراف نکند که عیسی مسیح در یک جسد آمده پس این روح از جانب خداوند نیست، در واقع این همان روح ضد مسیح است که شنیده‌اید به‌زودی می‌آید، و هم اکنون او در جهان است).^(۲)

همان‌طور که واضح است تعبیر روح به پیامبران نیز اطلاق می‌شود.

۲- ممکن است گفته شود، در انجیل یوحنا حواریون مورد خطاب قرار گرفته‌اند، مثل گفته‌ی عیسی (علیه السلام) (یعلمکم)، (به شما یاد می‌دهد) (ولأرسله الیکم)، (برای شما می‌فرستم). پس طبق این گفته‌ها باید تسلی‌بخش در آن زمان وجود داشته باشد.

در جواب می‌گوییم. در انجیل آمده که به شما می‌گوییم: (از الان خواهید دید پسر انسان کنار دست راست خداوند (القوه) نشسته است، و سوار بر ابرهای آسمان، می‌آید).^(۳)

مخاطبین عیسی (علیه السلام) مردند و از بین رفتند، ولی ایشان هرگز عیسی را ندیدند که سوار بر ابرهای آسمان بیاید.

و نیز آمده: (و به او گفت: حق و حقیقت را به شما می‌گوییم: از هم اکنون آسمان را خواهید دید که گشوده شده و فرشتگان خدا بر پسر انسان صعود و نزول خواهد کرد).^(۴)

۳- می‌گویند: نه تنها کسی نمی‌تواند تسلی‌بخش را ببیند بلکه حتی کسی او را نمی‌شناسد.

۱- نامه‌ی اول یوحنا: (۴)-۲-۱.

۲- نامه‌ی اول یوحنا: (۴)-۶-۲.

۳- متی: (۲۶)-۶۴.

۴- یوحنا: (۱)-۵۱.

در انجیل آمده: (۱۶ و من از پدر درخواست خواهم کرد تا تسلی بخش دیگری به شما عطاء نماید تا همیشه با شما بماند، ۱۷ روح حقی که جهانیان نمی‌توانند او را بپذیرند زیرا ایشان نه او را می‌بینند و نه می‌شناسند ولی شما او را می‌شناسید چون او همیشه با شماست و در وجودتان خواهد بود).^(۱)

در نتیجه روح القدس نمی‌تواند بشر باشد.

بابا شنوده‌ی سوم می‌گوید:

(سید مسیح در مورد روح القدس گفت که روح القدس (همیشه با شما خواهد بود. ۱۷ روح حقی که جهانیان نمی‌توانند او را بپذیرند، زیرا ایشان نه او را می‌بینند و نه می‌شناسند).^(۲) طبعاً این چنین کلامی نمی‌تواند بر پیامبر تطابق کند، زیرا محدود بوده و نمی‌تواند همیشه با جمیع مؤمنین باقی بماند در ادامه کتاب [انجیل] می‌گوید: (ولی شما او را می‌شناسید چون او همیشه با شماست و در وجودتان خواهد بود). (یو ۱۵-۱۷) (پس این کلام فرشته یا پیامبری است که همیشه با همه مردم و در وجودشان خواهد بود).^(۳)

می‌گوییم: اگر مقصود و منظور از این که کسی او را نمی‌بیند، رؤیت بصری باشد این گونه رؤیت و مشاهده برای شاگردان محقق نشده است، زیرا روح القدس مادی نیست.

اما رؤیت قلبی و ایمانی همان‌طور که واضح است برای مسیحیان نفعی ندارد، زیرا ایشان نفی صفت بشری از تسلی بخش را می‌خواهند، رؤیت قلبی و ایمانی هم برای خیلی از مردم به تحقق نمی‌پیوندد، زیرا حتی مردم به پیامبر بشری (از نوع انسان بودن هم ایمان نمی‌آوردند).

نقل است: (کسی که نسبت به حق و پیامبران جاهل و نادان باشد، همانند کسی است که نگاه می‌کند ولی نمی‌بیند، می‌شوند ولی نمی‌فهمند، یعنی چنین شخصی حق را نمی‌فهمد و درک نمی‌کند: (زیرا ایشان نگاه می‌کنند ولی نمی‌بینند، می‌شنوند ولی گوش نمی‌دهند و نمی‌فهمند).^(۴) در یوحنا نیز همانند این متن وجود دارد (عیسی جواب داد: شما که نمی‌دانید من کیستم،

۱- یوحنا: (۱۴)-۱۶.

۲- یو: (۱۴)-۱۶-۱۷.

۳- سنوات مع اسئلة الناس، سؤال شماره: ۷۴.

۴- متی: (۱۳)-۱۳ [اعمال رسولان: (۲۸)-۲۶] گفته‌ی اشعیا نبی.

پدرم را هم نمی‌شناسید، اگر مرا شناختید، پدرم را نیز می‌شناختید.^(۱)

امثال این متون زیاد هستند، و ارجح این است که مراد و منظور تسلی بخشی است که از اُمت دیگری باشد، بنابراین کسی او را نمی‌شناسد، غیر از آن کسی که پیرو حق باشد و به وی ایمان بیاورد. عیسی (علیه السلام) هم با اشاره به شاگردان خود، ایشان را به عنوان مثال و نمونه‌ی ایمان آوردگان معرفی کرده: (ولی شما او را نمی‌شناسید چون او همیشه با شماست و در وجودتان خواهد بود) یعنی: به دلیل این که شما به آن ایمان دارید.

متن بعدی مشخص می‌کند که یهود دارای فرهنگی هستند که عدم معرفت و شناخت آنان را نسبت به مسیحی که در آخر الزمان به سوی مردم می‌آید نشان می‌دهد.

(۲۵) بعضی از مردم اورشیلیم به یک‌دیگر گفتند: مگر این همان نیست که می‌خواهند او را بکشند؟ ۲۶ پس چطور حالا آزادانه موعظه می‌کند و کسی به او چیزی نمی‌گوید؟ شاید سران قوم ما نیز سرانجام پی برده‌اند که او همان مسیح است. ۲۷ ولی این غیر ممکن است، چون ما شنیده‌ایم که وقتی مسیح بیاید، هیچ‌کس نمی‌داند از کجا آمده است، در صورتی که ما همه می‌دانیم که این شخص کجا متولد شده است.^(۲)

اما گفته‌ی عیسی (علیه السلام): (نزد شما ساکن و در وجودتان ثابت است) این گفته‌ی وی نیز بر وجود او با شاگردان دلالت نمی‌کند بلکه مراد و منظور آن بودن وی با ایمان آوردگان به وی است. و همان‌طور که در متون زیادی به مسئله‌ی بقاء مملکت اشاره شده در این متن نیز به وی است در این متن نیز بر بقاء‌هایی مملکت تأکید شده است.

آمده که: (۲۵) حق و حقیقت را به شما می‌گویم، زمانی فرا خواهد رسید و در واقع اکنون فرا رسیده است که صدای پسر خدا به گوش مرده‌ها خواهد رسید و هر که به آن گوش دهد، زنده خواهد شد.^(۳) ساعتی که در مورد آن سخن به میان آورده هنوز فرا نرسیده است. پیش‌بینی [خبر] آمده در حزقیل که در مورد جوج است به گونه‌ای آمده که انگار به وقوع پیوسته است. خداوند یهوه می‌گوید: (آن می‌آید و به وقوع خواهد پیوست و این همان روزی

۱- یوحنا: (۸)-۱۹.

۲- یوحنا: (۷)-۲۵.

۳- یوحنا: (۵)-۲۵.

است که درباره‌اش تکلم نموده‌ام).^(۱)

۴- بعضی می‌گویند: آمدن تسلی‌بخش به صعود مسیح مرتبط بوده و بعد از صعود مسیح است که سریعاً فرود می‌آید: (۷ ولی در حقیقت رفتن من به نفع شماست، چون اگر نروم تسلی‌بخش نزد شما نخواهد آمد، ولی اگر بروم او خواهد آمد، زیرا خودم او را نزد شما خواهم فرستاد).^(۲)

طبق رأی و نظر آنها این متن نشان‌دهنده‌ی این است که خود مسیح به تنهایی پسر و روح‌القدس است.

می‌گویم: دلیلی در متن وجود ندارد که عیسی (علیه السلام) بعد از صعود خود فوراً تسلی‌بخش را بفرستد. و چون آنها مخاطب مستقیم وی بودند، دلیلی وجود ندارد که آنها [شاگردان] مقصود وی بوده باشند یا به عبارتی روی سخن با شاگردان باشد، نظیر این مثال‌ها را در بخش‌های پیش بیان نمودیم.

کلماتی چند در مورد روح‌القدس:

فقهای مسیحیت نکات گنگ مفهوم روح‌القدس را برای خدعه و نیرنگ زدن به مردم مورد سوء استفاده قرار داده و هر مسئله عقلانی که مرتبط با مفاهیم عقیده‌ی مسیحیت باشد را نوعی بدعت جهت دور کردن و انحراف مردم از ایمان و روح‌القدس از آنها جلوه می‌دادند. ایمان در نظر فقهای مسیحیت مترادف فلج کردن حرکت تفکر و گرفتن مفاهیم عقیده به شکل تلقین طوطی‌واری شده است. وقتی که بعضی از فقهای مسیحیت در مورد روح‌القدس مطلبی می‌نویسند، از قصد و عمد به شکل گنگ و غامض [تاریک و نامعلوم] و زبان مجازی مطالب خود را بیان می‌کنند و به شکلی که نمی‌توان دلیل محدود و قانع‌کننده‌ای از آن نوشته را کسب نمود، و این به دلیل پیچیدگی و تاریک بودن مسئله در اذهان آنها و نیز دست‌خالی بودن ایشان از تقدیم هر نوع تفسیر و معنی درست و صحیحی است، در این حالت است که به لعنت و زبان مجازی روی می‌آورند، لغت مجازی که ممکن است وهم و سراب شنونده را تحریک و با تسخیر عقول، ایشان را از معقول‌ترین و مفهوم‌ترین مضامین و

۱- حزقیال: (۳۹)-۸.

۲- یوحنا: (۱۶)-۷.

مفاهیم به نقطه‌ی دوری راهنمایی کند.

با نقل قول از پدر لیف جیلله^(۱) موضوع را ادامه می‌دهیم وی اظهار می‌دارد: (روح القدس مجهول بزرگی است، وقتی که روزی از عده‌ای از رسولان سؤال کردند: (آیا روح القدس را قبول کردید؟) [جواب دادند] (از وجود روح القدس اطلاعی نداریم). ولی ما روز عنصره را به یاد می‌آوریم و بر آن اساس به وضوح روح القدس را درک می‌کنیم.

(گرد بادی شروع به وزیدن کرد). روح القدس وزش گردبادی است که ما را تکان می‌دهد و با تکان خود، تکان داخلی بزرگی درونمان ایجاد می‌کند. وقتی که زنان بخور در دست قصد رفتن به قبر را نمودند سؤال برای آن‌ها پیش آمد که: چه کسی سنگ را برای ما می‌غلطانند؟ این کار با یک زلزله به انجام رسید. این گونه نیز روح القدس عمل می‌کند، با یک لرزش و تکان، در وجود ما ساکن می‌شود). با وجود گنگ و نامشخص بودن تکانی که پدر جیلله در مورد آن سخن گفته، ولی به هر حال این تکان، تکان سخت یا زلزله‌ای است که وقتی دچار آن می‌شویم، متوجه می‌شویم که روح القدس ما را فراگرفته! آیا این چنین نیست؟ ولی در عهد قدیم مطالبی وجود دارد که با این زلزله و تکان ناسازگار است [مطالبی وجود دارد که این نظریه را نه تنها قبول نداشته بلکه رد می‌نماید].

در این حالت پدر جیلله چه کاری خواهد کرد؟ راه چاره آسان است: این تصور خود را به نحو زیر اصلاح کند: (از جهتی دیگر پیداست که حادثه‌ای از حوادث عهد قدیم مخالف این تصویری است که روح القدس را به شکل وزش گردبادی تشبیه می‌کند؛ وقتی که ایلیا منتظر وحی خداوند بود، گردباد شدیدی شروع به وزیدن کرد، وقتی از آن یک زمین لرزه رخ داد ولی خداوند نه در این بود و نه در آن یکی، در آخر نسیمی وزید که خداوند در این نسیم آرام بود، این دوگانگی و تناقض فی مابین این دو شکل فقط ظاهری است تا جایی که باید روح القدس را مثل گردبادی تشبیه می‌کرد تا ما را حرکت دهد در این حالت است که

۱- این مطلب را پدر جیلله در تاریخ ۹ حزیران-۱۹۶۷- در طرابلس بیان نمود، که استاد سلیم بیطار آن را به عربی ترجمه و در مجله النور منتظر نمود، وبعنوان مقدمه بچوٹ در مورد روح القدس بر صفحات اینترنت منتشر شده است.

می‌توانیم روح القدس را مثل زمزمه‌ای در یاییم).

ولی پدر جیلله به یاد می‌آورد که: (هم‌چنین روح القدس خود را به شکل زبان‌هایی نشان داد. این بدان معناست که [روح القدس] زبان جدیدی عطاء می‌کند تا شخص بتواند از سوی خداوند سخن بگوید).

اما چه رابطه‌ای بین زبان‌های آتش با گردباد و نسیمی که بعد از آن می‌ورزد وجود دارد؟ پدر جیلله تلاش نمی‌کند تا این مطلب را به ما بفهماند، ولی در عوض می‌گوید: (روح القدس لقب مشترکی است که می‌تواند فاجعه‌ی برج بابل^(۱) را اصلاح نماید. همه‌ی کسانی که شنیدند در روز عنصره رسولان به زبان‌های مختلف سخن می‌گفتند. این را فهمیدند).

آیا پدر جیلله به مطلبی که در اعمال رسولان آمده اشاره می‌کند؟ (۶) پس هنگامی که پولس دست بر سر آنان گذاشت، روح القدس برایشان قرار گرفت و به زبان‌های مختلف سخن گفتند و نبوت کردند^(۲).

بدون شک وی به روح القدس اشاره می‌کند، ولی مسیحیان نه‌تنها اکنون نمی‌توانند به همه‌ی زبان‌ها سخن بگویند بلکه به اکثر زبان‌ها نیز نمی‌توانند سخن بگویند! حتی خود پدر جیلله هم نمی‌تواند! پس باید چنین اصلاح کنیم که:

روح القدس به ما زبانی عطاء می‌کند که، در تمام دل‌ها جای می‌گیرد، ممکن است ما با

۱- اشاره به مطلبی که در سفر ۱۱-۱ پیدایش آمده:

(۱) و تمام جهان را یک‌زبان و یک لغت بود. ۲ و واقع شد که چون از مشرق کوچ می‌کردند، جای همواری در زمین شنعار یافتند و در آنجا سکني گزیدند. ۳ و به یکدیگر گفتند: بیایید، خشت‌ها بسازیم و آن‌ها را خوب بپزیم. و ایشان را آجر بجای سنگ بود، و قیر بجای گل. ۴ و گفتند: بیایید شهری برای خود بنا کنیم، و برجی را که سرش به آسمان برسد، تا نامی برای خویش پیدا کنیم، مبادا بر روی تمام زمین پراکنده شویم. ۵ و خداوند نزول نمود تا شهر و برجی را که بنی آدم بنا می‌کردند، ملاحظه نماید. ۶ و خداوند گفت: همانا قوم یکی است و جمیع ایشان را یک‌زبان و این کار را شروع کرده‌اند، و الآن هیچ کاری که قصد آن را بکنند، از ایشان ممتنع نخواهد شد. ۷ اکنون نازل شویم و زبان ایشان را در آنجا مشوش سازیم تا سخن یکدیگر را نفهمند. ۸ پس خداوند ایشان را از آنجا بر روی تمام زمین پراکنده ساخت و از بنای شهر بازماندند. ۹ از آن سبب آنجا را بابل نامیدند، زیرا که در آنجا خداوند لغت تمامی اهل جهان را مشوش ساخت. و خداوند ایشان را از آنجا بر روی تمام زمین پراکنده نمود).

۲- اعمال رسولان: (۱۹)-۶.

کلام و سخن خود دل‌های دیگران را لمس نکنیم [یعنی حرف‌هایمان در دل دیگران جای نمی‌گیرد] در حالی که روح‌القدس این امکان را به ما می‌دهد تا با بارهایی از نفس خویش را به دیگران برسانیم

روح‌القدس همانند آتش ظاهر می‌شود، زیرا لغت و زبان روح با محبت روشن می‌شود تا قلب‌ها را لمس نماید).

آیا از این مطلب این‌گونه می‌فهمیم که روح‌القدس به ما تحمیل می‌کند تا لغت مجاز دور را برای مراقبت عقل مورد استفاده قرار دهیم تا بتوانیم مثل دزد شب یواشکی قلوب را بقاپیم؟ با هم می‌بینیم که پدر جیلله چه می‌گوید: (همیشه روح‌القدس مقابل سید [آقا] محو و ناپدید می‌شود. اگر خواسته باشیم روح‌القدس را جدای از مسیح تجربه نماییم، ناپدید می‌شود، ولی وقتی کلمه‌ای از مسیح را می‌شنویم، قوت این کلمه درون ماست که روح‌القدس را برای ما آشکار می‌نماید. روح‌القدس هدیه است که به ما عطاء می‌شود، جدای از مسیحی که آن را به ما می‌بخشد دیگر مجالی برای روح‌القدس باقی نمی‌ماند تا بخواهد وجود خود را در درونمان به اثبات برساند).

بر این اساس آیا می‌شود کلام پدر جیلله را به‌گونه‌ای دیگر فهمید که حضور روح‌القدس درون ما بستگی به ایمان قلبمان به معتقدات نوشته‌شده‌ی مسیحیت است؟

در غیر این صورت گفته‌ی او را: (ولی وقتی کلمه‌ای از مسیح را می‌شنویم قوت این کلمه درون ماست که روح‌القدس را برای ما آشکار می‌نماید) را چگونه می‌توان فهمید؟

تصور نکنید که منظور پدر جیلله از گفته خود: (کلمه للمسیح) (سخنی از مسیح)، چیز دیگری به غیر از اعتقاد داشتن به این که مسیح طرفی از تصور الهی مثلث است، بوده باشد.

آیا قصص تادرس ملطی این را نگفته است: (این چه معنایی دارد که اگر نروم روح‌القدس برای شما نمی‌آید غیر از آن که تا زمانی که در شناخت مسیح طبق جسد مداومت نمایید شما نمی‌توانید خداوند را بپذیرید؟ تفسیر عهد جدید).^(۱)

پس نمی‌توانیم که از قبل و بدون قید و شرط به قانون ایمان کلیسا اعتقاد داشته باشیم، در این حالت است که می‌توانیم خود را به بردن یک جایزه‌ای گول بزنیم، و آن جایزه حلول و

۱- تفسیر عهد جدید قصص تادرس یعقوب ملطی، کتاب الکترونی: در تفسیر آیه‌ی مذکور در متن گفتارش.

سرشاری روح القدس در درونمان است!!!

در آخر پدر جیلله به این نتیجه می‌رسد: (همانا روح القدس ناراحتی‌هایی دارد، در حالی که درون ماست به چشم نمی‌آید [به او توجهی نمی‌شود]، به ما الهام می‌کند ولی خیلی به ندرت به او گوش می‌دهیم).

پس اکنون می‌توانیم سخن در مورد گردباد و نسیم و زبانه‌های آتش را مجرد کلماتی بی‌معنی بدانیم. زیرا در حالی که روح القدس درون ماست و به ما الهام می‌کند، ولی عادتاً به چیزی که می‌گوید گوش نمی‌دهیم. طبیعتاً این چنین نتیجه‌گیری، تازه‌کارترین کشیش در دورترین نقطه‌ی جهان را و او می‌دارد که جواب بی‌اساس و بی‌جهتی را بیان نماید!! و به محض این که شخصی از او سؤال کند که تأمل کردن لحظه‌ای در ثالوث غیر معقول است، کشیش بلافاصله و بی‌درنگ در جواب می‌گوید: (ولی تو به صدای روح القدس توجهی نمی‌کنی).

اجازه دهید ببینیم که پدر هنری پولاد یسوعی می‌تواند به وسیله‌ی کتاب خود منطق الثالوث به کمک ما برساند: (در رابطه با داستان، در مورد صدای آدمی که درون پدر زمزمه می‌کند تا وی را به سوی محبت و نطق کردن سوق دهد... نظیر همین صدا را نیز درون پسر یافتیم که زمزمه می‌کرد تا این مرتبه نیز او را به جهت برگشت دادن هدیه‌ای که کسب نموده و به سوی منبع آن سوق دهد... . اکنون می‌توانیم خاص این صدای آرام و نرم را کشف نماییم: این صدا همان روح القدس است که نقش بازستاندن عطاء و بخشش را در الوهیت بازی می‌کند، روح القدس همانند پیکان دو سویی می‌ماند که نقش دینامیکی عشق بین پدر و پسر و حرکت عطاء و بخشش متبادل بین آنها را بازی می‌کند این همان پیکانی است که این یکی را به سوی آن یکی دفع می‌کند... پس روح القدس شرط تحقق محبت الهی است، بلکه در حقیقت همان محبت است).^(۱)

پس بر این اساس از چنین لغت انشائی سر در گم و پیچیده‌ای می‌فهمیم که، روح القدس همان صدای نهایی است که درون پدر و پسر زمزمه می‌کند، تا نقش دینامیکی عشق بین هر دوی آنها را بازی کند. لکن، واقعاً این را می‌توان تعریف نامید؟

۱- منطق ثالوث: پدر هنری پولاد یسوعی. الجزء الرابع (روح القدس)، الكتاب الاكتروني. قابل توجه است که کلیه اقتباسات بعدی از همین جزء است.

آیا پدر هنری می‌خواهد چیزی به ما بگوید؟ با یک‌دیگر گوش می‌دهیم:

(روح در کتاب مقدس شخصیتی گنگ و شبیه متناقضی دارد، در اول آفرینش آن را به شکل پرنده‌ای در حال بال زدن بر فراز آب‌ها می‌بینیم، یا در روز تعمید مسیح آن را به شکل کبوتری در حال پرواز بر بالای رود اردن، و ممکن است این رمز و نشانه‌ای برای سرسبزی و سرزندگی باشد، پیدایش ۱/۱ - متی (۳) - ۱۶). و نیز می‌گوید: هم‌چنین؛ شکل نسیمی که خداوند در روز آفرینش آدم در بینی وی دمید، هم یافت می‌شود. (پیدایش (۲) - ۷) و نیز به شکل نسیم آرام و نرمی، وقتی که ایلای نبی بر کوه کرامل بود. (کتاب اول پادشاهان (۱۹) - ۱۱ - ۱۲) ولی به شکل خیلی متفاوت در روز عنصر ظاهر گشت، وقتی که نسیم سبک به یک گردباد شدید تبدیل شد و خانه را بر روی پی آن به لرزه درآورد، پس روح به شکل زبانه‌هایی از آتش نازل شد و غیرت و شجاعت شاگردان را روشن کرد [به جوش آورد] و آن‌ها را به سوی خارج رهایی داد. (اعمال ۲).

هم‌چنین روح در انجیل (پارکلیت) نام‌گذاری شده، و این کلمه به تسلی‌بخش یا وکیل یا مُلهم [الهام‌کننده] معنی شده است. (یوحنا (۱۵) - ۱۶ و (۱۵) - ۲۶).

پولس رسول نیز در مورد روح به شکل زیر سخن می‌گوید: (روح عنصر جامع و موحدی است که در کلیسا وجود دارد، علی‌رغم اختلاف مواهب [عطای پروردگاری] و کارهای درونیش، ولی یک جسد واحدی را تشکیل می‌دهد [اول قرن‌تیان: ۱۲] (آلورنتس ۱۲)، این نقش در کلیسا مشابه به همان نقشی است که روح در درون ثالوث ایضاً دارد).

بدون شک این یک نتیجه‌ی تأسف باری است، زیرا پدر هنری بدون توضیح مطالب خواننده شده کتاب مقدس را برای ما تکرار می‌کند، و در آخر نیز اعتراف می‌کند که:

(وقتی انسانی می‌خواهد روح را تصور کند خود را عاجز می‌بیند که: روح چیست، چه شکلی است و کیانش چگونه است؟ و چرا نمی‌توان آن را معلوم و مشخص نمود؟ ما می‌توانیم پدر بودن خداوند را با پدر بودن بشری مقارنه کنیم، و هم‌چنین می‌توانیم کیان پسر را از میان انجیل تصور نماییم، ولی در مورد روح‌القدس چیز زیادی نمی‌دانیم و ممکن است او را نفهمیم، زیرا او منبع و منشأ فهم است و او را نمی‌شناسیم زیرا منبع معرفت است، همان‌طور که نور دیده نمی‌شود چون منبع رؤیت و دیدن است، او همان وظیفه‌ای را بر عهده دارد که در درون

خداوند به انجام می‌رساند. کار شروع و حرکت، باعث می‌شود انسان از جان گذشتگی و ایثار از خود داشته باشد، او حرکت زندگی و حیات است، حرکت ریشه و سر منشأ گرفتن؟!)

همان‌طور که می‌دانم شما خواننده‌ی گرامی ملاحظه فرمودید که پدر هنری در خاتمه‌ی اعترافاتش متأسفانه چگونه مسئله را جهت می‌دهد. بدون شک این چنین کارهایی هستند که با پنهان کاری و دور زدن مسائل، مُهر خاموشی بر عقل و تفکر می‌کوبند.

در این‌جا فرموده‌ی سید احمد الحسن (علیه السلام) در مورد روح القدس را برای شما می‌آوریم تا حقیقت آشکار شود:

(روح القدس همان: (روح طهارت و پاکی یا عصمت است). اگر بنده‌ای برای خداوند سبحانه و تعالی خلوص نیت داشته باشد و وجه الله را خواسته باشد، خداوند او را دوست داشته و فرشته‌ای را می‌گمارد تا او را به هر خیری داخل و از هر شری بیرون گرداند، و او را به مکارم اخلاق راهنمایی می‌کند. روح القدس واسطه‌ی نقل علم به انسان موکل به اوست. ارواح قدس بسیار بوده و یکی نیستند، و آن روح القدس که با عیسی و انبیاء (علیهم السلام) است، کمتر از آن یکی روح القدس است که با محمد (صلی الله علیه و آله) و علی و فاطمه و ائمه (علیهم السلام) بوده این همان روح القدس اعظم و بزرگی است که نه تنها با کسی نازل نشد بلکه فقط با محمد (صلی الله علیه و آله) نازل گشته و پس بعد از وفاتش به علی (علیه السلام) و بعد به ائمه (علیهم السلام) و بعد از آن‌ها به مهدیین دوازده گانه (علیهم السلام) انتقال می‌یابد.

از ابی بصیر نقل است که گفت: از ابی عبد الله (علیه السلام) در مورد فرموده‌ی خداوند تبارک و تعالی سؤال کردم: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَنْ نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ﴾،^(۱) (و این‌گونه روحی از امر خود را بر تو وحی کردیم، تو نمی‌دانستی کتاب و ایمان چیست). [امام (علیه السلام) فرمودند: (خلق من خلق الله عز و جل أعظم من جبرائيل و ميكائيل، كان مع رسول الله (صلی الله علیه و آله) يخبره ويسدده وهو مع الأئمة من بعده). آفریده‌ای از آفریده‌شدگان خداوند عز و جل

است که بزرگ‌تر از جبرئیل و میکائیل است، او همراه رسول الله ﷺ بوده و او را باخبر کرده و تسدید می‌نمود و این [آفریده] بعد از او همراه ائمه است.

از ابی بصیر نقل است که گفت: از ابی عبد الله (علیه السلام) در مورد فرموده‌ی [خداوند] عز و جل سؤال کردم: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي...﴾^(۱) (در مورد روح از تو می‌پرسند، بگو: روح از فرمان پروردگار من است). (خلق اعظم من جبرائیل و میکائیل (علیهما السلام)، کان مع رسول الله ﷺ وهو مع الأئمة وهو من الملكوت). آفریده‌ای بزرگ‌تر از جبرائیل و میکائیل است او همراه رسول الله (ص) بوده و همراه ائمه بوده و از ملکوت است.

از ابی حمزه نقل است که گفت: از ابا عبد الله (علیه السلام) در مورد علم سؤال کردم که آیا همان علمی است که عالم از دیگران یاد می‌گیرد یا از ام کتابی که نزد شماست، می‌خوانید و از آن فرامی‌گیرید؟ (علیه السلام) فرمودند: (الأمر أعظم من ذلك وأوجب، أم سمعت قول الله عز وجل: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ﴾^(۲)، ثم قال: أي شيء يقول أصحابكم في هذه الآية، أيقرون أنه كان في حال لا يدري ما الكتاب ولا الإيمان؟ فقلت: لا ادري جعلت فداك ما يقولون، فقال لي (علیه السلام): بلى، قد كان في حال لا يدري ما الكتاب ولا الإيمان حتى بعث الله تعالى الروح التي ذكر في الكتاب، فلما أوحاها إليه علم بها العلم والفهم وهي الروح التي يعطها الله تعالى من شاء فإذا أعطها عبداً علمه الفهم).

مسئله بزرگ‌تر و [مهم‌تر] از آن است، آیا فرموده‌ی خداوند عز و جل را نشنیده‌ای که: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ...﴾^(۳)، (و این گونه روحی از امر خود را بر تو وحی کردیم، تو نمی‌دانستی کتاب و ایمان چیست). سپس امام فرمودند: اصحابتان در مورد این آیه چه می‌گویند: آیا اقرار می‌کنند او در حالی بود که نمی‌دانست کتاب و ایمان چیست، عرض کردم: جاتم فدایت نمی‌دانم چه می‌گویند. پس [امام] (علیه السلام) به من فرمودند: بله در حالی بود که نمی‌دانست کتاب و ایمان چیست، تا وقتی که خداوند روحی که در کتاب ذکر شده است را مبعوث کرده و بر وی وحی نازل کرد، تا به وسیله‌ی آن علم و فهم را به او بیاموزد، این همان روحی است که خداوند به هر که بخواهد

۱- الإسراء: ۸۵.

۲- الشوری: ۵۲.

می‌بخشد پس اگر این روح را به بنده‌ای بخشید، فهم را به او می‌آموزد.

پس محمد رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) وقتی برای برگزاری امتحان دوم خود آن هم بعد از امتحان اول عالم ذر، به این جهان فرود آمد، توسط جسم مادی محبوب ماند، و وقتی وی برای خداوند مُخلص شد اخلاصی که زمین مثل آن را به چشم ندیده بود، خداوند او را دوست داشت و روح‌القدس اعظم و بزرگ را موکل وی نمود، پس همان‌گونه که وی در امتحان اول عالم ذر برنده شده بود در این جهان نیز برنده مسابقه شدند.^(۱)

بازگشت به اول:

طبق مطالبی که مشخص و بیان شد، مسیح منتظر یا همان پسر انسان نمی‌تواند عیسی (علیه السلام) باشد این شخصیت مردی است که در آخر الزمان می‌آید تا دولت عدل الهی را در سراسر جهان پایه‌گذاری و تأسیس نماید، در این جا مجموعه‌ای از گفته‌های عیسی (علیه السلام) را می‌آوریم، تا اتصال و جدایی یا همان فرق غیر ملموس و تمایز بین دو شخصیت پسر انسان و مسیح منتظر آشکار گردد. بدین معنی که در اشاره به کلمات عیسی (علیه السلام) خواهیم دید کلام و سخن وی دارای دلالت‌های مزدوج هستند. کلامی که در آن واحد اشاره به شخصیت عیسی (علیه السلام) می‌کند و در آن دیگری اشاره به شخص دیگری دارد، خواهیم دید که دلالت این کلمات بر این دلالت بیشتر بر عیسی (علیه السلام) صدق کند و شاید هم این دلالت بر شخص مشارالیه دیگر بیشتر صدق نماید تا خود شخص عیسی (علیه السلام).
بعد از این مطالب ما از میان وقایع و ادله ثابت‌شده‌ی عهد جدید ثابت می‌کنیم که عیسی (علیه السلام) همان منتظر نیست.

نمونه‌ای از سخنان عیسی (علیه السلام):

(۱۸) وقتی عیسی متوجه شد که جمعیت انبوهی اطراف او جمع شده‌اند، فرمود که به کناره‌ی دیگر [دریا] بروند. ۱۹ یک کاتب نزدیک آمد و به عیسی گفت: ای مُعلم، هر کجا که بروی دنبالت خواهم آمد، ۲۰ اما عیسی به او گفت: روباه‌ها برای خود لانه دارند و

پرنده‌گان آسمان برای خود آشیانه دارند، اما پسر انسان جایی برای گذاشتن سرخود ندارد.
 ۲۱ یکی دیگر از شاگردانش به او گفت: آقا: اجازه بفرمایید اول بروم و پدرم را دفن کنم.
 ۲۲ عیسی به او گفت: دنبالم بیا و بگذار آنانی که مرده‌اند، مرده‌های خود را دفن کنند.^(۱)

در آن‌جا کاتب از عیسی (علیه السلام) می‌خواهد که به او اجازه دهد تا از او پیروی کند، عیسی (علیه السلام) به او پاسخ می‌دهد: (اما پسر انسان جایی برای گذاشتن سرخود ندارد) طبیعی است که شنونده از گفته‌ی عیسی می‌فهمد که پسر انسان همان عیسی است، در فهمیدن جواب عیسی به شاگردش برای ما شکی به وجود می‌آید، زیرا وی در جواب می‌گوید: (دنبالم بیا، و بگذار آنانی که مرده‌اند، مرده‌های خود را دفن کنند). پس اگر عیسی (علیه السلام) جا و مکانی نداشت، بر چه اساسی درخواست کاتب را رد نمود، در حالی که از شاگردان می‌خواهد تا دنبال او بیایند؟
 (۲۳) هرگاه شما را در شهری اذیت کنند، به شهر دیگر فرار کنید، حق را به شما می‌گوییم: قبل از این که بتوانید به تمام شهرهای اسرائیل بروید، پسر انسان خواهد آمد).

شاگردان چگونه می‌توانند خطاب آمده در این متن را بفهمند؟ شکی در آن نیست که آن‌ها می‌دانند، عیسی در میان آن‌هاست، و گفتن این که هنوز نیامده گفته‌ی عجیبی است مگر این که معنی آن را بر شخص دیگری آن هم بر غیر عیسی (علیه السلام) مطابقت نماییم. اما اگر بر این گفته باشیم که منظور و مقصود رفتن عیسی به اورشلیم است در این حالت این تفسیر بی‌ربط می‌گردد، در بخش‌های پیش در مورد این موضوع بحث نموده‌ایم.

(۱۳) وقتی عیسی به قیصریه‌ی فیلیپ رسید، از شاگردانش پرسید: چه کسی از مردم می‌گوید که من پسر انسان هستم؟ ۱۴ جواب دادند: بعضی‌ها می‌گویند که شما یحیای پیغمبر هستید؛ عده‌ای نیز می‌گویند. ایلیا، یا ارمیا و یا یکی از پیغمبران دیگر هستید». ۱۵ سپس پرسید: «شما مرا که می‌شناسید؟» ۱۶ شمعون پطرس جواب داد: مسیح، فرزند خدای زنده! ۱۷ عیسی فرمود: «ای شمعون، پسر یونا، خوشا به حال تو! زیرا تو این حقیقت را گوشت و خونت به تو نیاموخته، بلکه پدر آسمانی من این را بر تو آشکار ساخته است». ^(۲)

۱- متی: (۸)-۱۸.

۲- متی: (۱۰)-۲۳.

عیسی (علیه السلام) از شاگردان خود در مورد این که مردم به او می گویند تو پسر انسان هستی سؤال کرد، سؤالی که به خودی خود مشکل ساز بوده و ما در صدد آن هستیم که بدانیم آیا واقعاً عیسی (علیه السلام) همان پسر انسان هست؟ بلکه از جواب شاگردان به وی معلوم می شود که هیچ یک از مردم نمی گوید که او پسر انسان است. پس چرا عیسی (علیه السلام) این سؤال را نمود و چه مسئله ای باعث شده که عیسی (علیه السلام) این سؤال را مطرح نماید آیا این سؤال بر این دلالت نمی کند که او می خواهد به مردم گوشزد کند که وی پسر انسان نیست؟

آیا این سؤال و جواب تشویقی برای شمعون پطرس نیست؟

زیرا پطرس در جواب خود به وی نگفت: بله تو پسر انسان هستی، بلکه وی گفت: تو همان مسیح هستی، با وجود این که محور سؤال این بود که لقب پسر انسان به وی اطلاق می شود یا نه؟^(۱) (چون آمدن پسر انسان مانند برق آسمان خواهد بود که در یک لحظه از مشرق خارج و به سوی مغرب ظاهر می شود، هر جا لاشه ای باشد، لاشخورها نیز در آن جا جمع می شوند).

اگر با تجرد عقل، که از تفسیرهای عقلی مان داشتیم، و به گونه ای دیگر این متن را دریابیم، چه می توانیم از آن بفهمیم؟

بلا شک می فهمیم که عیسی (علیه السلام) در مورد حادثه ای که هنوز به وقوع نپیوسته سخن به میان می آورد، حادثه ای که بعداً اتفاق خواهد افتاد، بعداً هم خواهیم فهمید که پسر انسان همان عیسی نیست.^(۲) (یقین بدانید هر کس مقابل مردم به من اعتراف نماید، پسر انسان نیز در حضور فرشتگان خداوند به چنین شخصی اعتراف می کند، اما اگر کسی پیش مردم مرا انکار کند، او نیز در حضور فرشتگان خداوند انکار خواهد شد. ۱۰ و هر کس کلمه ای بر (ضد) پسر انسان بگوید (در صورت توبه) بخشیده خواهد شد. آنانی که بر ضد روح القدس سخن بگویند، بخشیده نخواهد شد).^(۳)

اگر عیسی (علیه السلام) همان پسر انسان می بود پس چرا نگفت: هر کس نزد مردم به من اعتراف کند، من نیز مقابل فرشتگان خداوند به او اعتراف می کنم؟

۱- متی: (۱۶)-۱۳.

۲- متی: (۲۴)-۲۷.

۳- لوقا: (۱۲)-۸.

آیا این حق ما نیست که بگوییم پسر انسان شخص دیگری است؟

(۹) نيقوديموس جواب داد و به عیسی گفت: چگونه مکن است چنین باشد؟ ۱۰ عیسی جواب داد و به او گفت: تو معلم اسرائیل هستی و این چیزها را نمی دانی (درک نمی کنی). ۱۱ ما آن چه را که می دانیم می گوییم، با این حال نمی خواهید گفته های ما را قبول کنید. ۱۲ من دارم درباره ی چیزهای مادی با شما سخن می گویم و شما باور نمی کنید، پس اگر در مورد آسمان ها با شما سخن گویم چگونه باور می کنید. ۱۳ ولی اگر کسی به آسمان صعود نکرد مگر آن که از آسمان پائین آمده است و آن پسر انسان است...^(۱).)

پسر انسانی که در آسمان است، یعنی همین الان در آسمان است، این سخن در زمانی بود که عیسی با نيقوديموس صحبت می کرد، پس در این حالت تطابق پسر انسان بر عیسی غیر ممکن است.

(۲۷) بدانید (جایی) برای خوراک پوسیده نیست، بلکه برای خوراک ابدی و زندگی جاویدی که انسان به شما می دهد (جایگاهی) وجود دارد، زیرا این خدای پدر است که آن را به انجام می رساند (مُهر تأیید می دهد). ۲۸ به او گفتند: ما چه کنیم تا کارهای خداوند را انجام داده باشیم (تا خداوند از ما راضی باشد). ۲۹ عیسی جواب داد و به آنها گفت: خدا از شما می خواهد تا به کسی که او فرستاده ایمان آورید. ۳۰ به او گفتند: چه معجزه ای انجام می دهی تا به تو ایمان آوریم بر چه کاری انجام می دهی بر پدرانمان در صحرا مَن {نان} خوردند، همان طور که در کتاب آورده شده {موسی} از آسمان به ایشان نان داد تا بخورند.^(۲)

بدون شک در این جا، طعام و خوراک اشاره به علم دارد، ولی سؤال در این جا نیست بلکه سؤال این جاست که چرا عیسی (علیه السلام) به آنها نگفت (خوراکی که من به شما می دهم) عیسی (علیه السلام) نمی تواند همان پسر انسان بوده باشد و این حقیقتی غیر قابل انکار است مگر این گفته عیسی (علیه السلام) در مورد بخش نیامده است که:

(۲۶) ولی وقتی پدر تسلی بخش را به نام من فرستاده، منظورم همان روح القدس است، او

۱- یوحنا: (۱۳)-۹.

۲- یوحنا: (۶)-۲۷.

همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد).^(۱)

بنابراین پسر انسان عیسی (علیه السلام) نیست، بلکه همان تسلی بخش است. اما عبارت «روح القدس» توسط بعضی از افراد خدانشناس در این جا جای داده شده.

در انجیل متی آمده است:

(۲۸) حق را به شما می گویم: بعضی از کسانی که در این جا هستند، پیش از مرگ، پسر

انسان را در شکوه ملکوتش خواهند دید که می آید).^(۲)

کسی که طعم مرگ را نچشید عیسی (علیه السلام) است، زیرا به آسمان صعود کرده، ولی شاگردان همگی اکنون مرده اند پس پسر انسان نمی تواند عیسی (علیه السلام) باشد.

با اکتفا کردن به آنچه گذشت، نمی خواهم متون دیگری بیاورم و مطلب را به درازا

بکشم.^(۳)

متون و نصوص دیگری را برای شما می آورم که از حادث شدن وقایعی در آینده سخن به

میان می آورد، با این وجود مطلبی که دال بر یکی بودن عیسی (علیه السلام) و پسر انسان است، در

این متون و نصوص یافت نمی شود.

(۲۹) بعد از آن مصیبت ها، خورشید تیره و تار شده، ماه دیگر نور نخواهد داد، ستارگان

فرو خواهند ریخت و نیروهای آسمان فرو خواهند آمد. ۳۰ و سرانجام نشانه های آمدن پسر انسان

در آسمان ظاهر خواهد شد، آن گاه مردم در سراسر جهان عزا خواهند گرفت و تمام مردم دنیا

پسر انسان را خواهند دید که در میان ابرهای آسمان، با قدرت و شکوهی خیره کننده

می آید).^(۴)

۱- یوحنا: (۱۴)-۲۶.

۲- متی: (۱۶)-۲۸.

۳- این ها متونی هستند که تفکر و تأمل در مورد آنها را به خواننده موکل می کنیم. (۲) همان طور که می دانید دو روز دیگر عید پسخ آغاز می شود در این عید پسر انسان دستگیر و به صلیب کشیده می شود) متی: ۲۶.

۴- متی: ۲۴-۲۹.

(در همان روز که در جلیل تردد می کردند، عیسی به ایشان گفت: به زودی پسر انسان به دست مردم گرفتار خواهد

شد، ایشان او را خواهند کشت، اما روز سوم باز زنده خواهد شد) متی: (۱۷)-۲۲.

(چون عیسی سخنان خود را به پایان رساند، به شاگردانش گفت: همان طور که می دانید دو روز دیگر عید پسخ آغاز

می شود. [در این عید] پسر انسان به صلیب کشیده می شود) متی: (۲۶)-۱.

و نیز:

(۳۶) اما هیچ کس نمی داند چه روزی و چه ساعتی دنیا به آخر خواهد رسید، حتی فرشتگان هم نمی دانند، فقط پدرم خدا این را می داند. همان طور که در زمان نوح این چنین بود، آمدن پسر انسان نیز چنین خواهد بود.^(۱)

و همچنین: (۴۲) پس بیدار [آماده] باشید چون نمی دانید رب شما چه روزی باز می گردد. ۴۳ و این را بدانید اگر صاحب خانه می دانست که دزد در چه ساعتی می آید بیدار می ماند و نمی گذاشت دزد وارد خانه اش شود. ۴۴ به همین ترتیب شما نیز برای آمدن ناگهانی پسر انسان همیشه آماده باشید تا غافل گیر نشوید، چون در ساعتی که نمی دانید خواهد آمد.^(۲)

و همچنین:

(۱۳) پس شما بیدار بمانید و آماده باشید چون نمی دانید در چه روزی و ساعتی پسر انسان بازمی گردد.^(۳)

و اخیراً:

(۳۶) پس از آن عیسی از نزد جماعت به خانه رفت آن گاه شاگردانش از او تقاضا کردند که معنی حکمت گندم و علف هرز را برای ایشان بیان کند. ۳۷ عیسی جواب داد و فرمود:

(آن گاه عیسی به ایشان گفت: که پسر انسان چه عذاب هایی خواهد کشید و چگونه سران قوم و رؤسا کهنه و کاتبان او را طرد کرده، خواهند کشت، ولی روز سوم دوباره زنده خواهد شد) مرقس: (۸) - ۲۱.

(عیسی داشت به شاگردانش یاد می داد و به آنها می گفت: پسر انسان به دست مردم گرفتار خواهد شد، ایشان او را خواهند کشت، و بعد از کشته شدن در روز سوم زنده خواهد شده) مرقس: (۹) - ۳۱.

(اما در حال بالا رفتن به سوی اورشلیم هستیم، و پسر انسان تسلیم رؤسای کهنه و کاتبان می شود و او را به مرگ محکوم می کنند، سپس او را به دست امم [رومی ها] می سپارند، او را مسخره می کنند و شلاق می زنند و آب دهان بر وی انداخته و سرانجام او را خواهند کشت ولی در روز سوم زنده خواهد شد) مرقس: (۱۰) - ۳۳.

(لازم است پسر انسان رنج و عذاب بسیار بکشد، سران قوم و رؤسای کهنه و کاتبان او را طرد کرده، خواند کشت، ولی در روز سوم دوباره زنده خواهد شد) لوقا: (۹) - ۲۲.

(همان گونه که موسی مار [مفرغی را بر چوبی] در بیابان آویزان کرد، هم چنین پسر انسان باید آویزان شود، تا کسی که به او ایمان آورده هلاک نشود بلکه زندگی جاوید به دست آورد) یوحنا: (۳) - ۱۴.

۱- متی: (۲۴) - ۳۶.

۲- متی: (۲۴) - ۴۲.

۳- متی: (۲۵) - ۱۳.

پسر انسان است که تخم خوب در مزرعه می‌کارد. ۳۸ مزرعه نیز این دنیا است و تخم‌های خوب آنانی هستند که پیرو ملکوت خداوند می‌باشند، و علف‌های هرز فرزندان شیطان می‌باشند. ۳۹ دشمنی که علف‌های هرز را کاشت، شیطان است، فصل درو، آخر الزمان است، و دروگرها فرشته‌ها می‌باشند. ۴۰ همان‌طور که علف‌های هرز را دسته کرده و می‌سوزانند، در آخر الزمان نیز همین‌طور خواهد شد، پسر انسان فرشتگان خود را خواهد فرستاد تا هر چیزی که باعث لغزش می‌شود و هر انسان بدکاری را از ملکوت خداوند جدا کنند. ۴۲ و آن‌ها را در کوره‌ی آتش بریزند و بسوزانند، جایی که گریه و فشار دندان بر دندان است. ۴۳ در آن زمان انسان‌های نیک در ملکوت پدرشان هم‌چون خورشید درخشان خواهند درخشید هرکس گوش شنوا دارد، خوب گوش دهد...^(۱) به غیر از آن‌چه بیان شد، متونی وجود دارد که خواننده محترم را بدون شک بر آن می‌دارد تا بدون هیچ مشکل قابل‌ذکری آن‌ها را بر عیسی (علیه السلام) تطابق دهد، از جمله آن‌ها:

(۱۶) به چه چیزی این نسل را تشبیه کنم؟ مانند کودکانی هستند که در بازار نشسته و به هم بازی‌هایشان می‌گویند، ۱۷ نه به ساز ما می‌رقصید و نه به نوحه‌ی ما گریه می‌کنید! ۱۸ زیرا درباره‌ی یحیی که نه می‌خورد و نه می‌نوشید می‌گویند: شیطان است. ۱۹ به پسر انسانی که آمده و می‌خورد و می‌نوشد [ایراد می‌گیرند] و می‌گویند: این انسانی است پرخور و میگسار، هم‌چنین ربا دهندگان و گناهکاران را دوست دارد، و حکمت و پند از اصل مشخص‌اند اگر عاقل بودید چنین نمی‌گفتید و می‌فهمیدید چرا او چنان می‌کرد و من چنین).^(۲)

و نیز:

(۱) وقتی عیسی در روز دوشنبه بین مزرعه‌ها رفت شاگردانش که گرسنه بودند شروع به چیدن خوشه‌ها و خوردن آن‌ها نمودند. ۲ فریسیان وقتی این را دیدند به او گفتند شاگردان تو کاری را انجام می‌دهند که مجاز به انجام آن در روز دوشنبه نیستند. ۳ عیسی به آن‌ها گفت: مگر شما [در کتاب آسمانی] نخوانده‌اید که وقتی داود و همراهانش گرسنه شدند چه کردند؟ ۴ چگونه ایشان وارد خانه خدا شدند و نان تقدیمی را خوردند، نانی که نه او اجازه داشت

۱- متی: (۱۳)-۳۶.

۲- متی: (۱۱)-۱۶.

بخورد و نه کسانی که همراه وی بودند، ولی فقط کهنه اجازه [این کار] را داشتند. ۵ آیا در تورات نخوانده‌اید که چطور در روز دوشنبه کاهنانی که در هیکل هستند شنبه را زیر پا نهاده، درحالی که گناهی مرتکب نشده‌اند؟ ۶ ولی من به شما می‌گویم: این‌جا کسی است که از هیکل هم بزرگ‌تر [مهم‌تر] است! ۷ و اگر دانستید که او چه کسی است: من قربانی نمی‌خواهم، من از شما رحمت می‌خواهم، پس چرا افراد بی‌گناه را محکوم می‌کنید! ۸ چون پسر انسان نیز رب [صاحب‌اختیار روز] شنبه است.^(۱)

(۳۸) روزی عده‌ای از کاتبان و فریسیان جواب داده و گفتند: ای معلم، از تو معجزه‌ای می‌خواهیم. ۳۹ عیسی جواب داد و به آنها گفت: نسل بدکار و فاسق معجزه طلب می‌کند، معجزه‌ای به وی داده نمی‌شود و مگر معجزه‌ی یونان نبی [یونس]. ۴۰ زیرا همان‌طور که یونان سه شنبه روز در شکم هنگ بود، پسر انسان نیز سه شنبه‌روز در دل زمین خواهد ماند.^(۲)

(۹) در حالی که از تپه پائین می‌آمدند، عیسی به ایشان سفارش کرده و گفت: تا زمانی که پسر انسان از میان مردگان بر نخیزد، در مورد چیزی که دیدید به کسی چیزی نگویید. ۱۰ اما شاگردانش از او سؤال کردند و گفتند: چرا کاتبان می‌گویند: اول ایلیا باید؟ ۱۱ عیسی جواب داد و به آنها گفت: اول ایلیا و همه‌چیز را برگرداند [کارها را رو به راه می‌کند]. ۱۲ ولی به شما می‌گویم او آمد ولی کسی او را نشناخت، و با او هر کاری خواستند انجام دادند. حتی پسر انسان نیز از آنها آزار خواهد دید. ۱۳ آن‌گاه شاگردانش فهمیدند که عیسی درباره‌ی یحیای تعمیددهنده سخن می‌گوید.^(۳)

و همچنین:

(۲۱) وقتی در حال غذا خوردن بودند گفت: حق را به شما می‌گویم: یکی از شما مرا تسلیم می‌کند. ۲۲ همه از این سخن غمگین شدند، و هر یک از آنها به او گفتند: آیا من آن شخص هستم ای رب [استاد]؟ ۲۳ جواب داد و گفت: آن‌که دستش را اول با دست من به سوی بشقاب دراز کند، همان کسی است که مرا تسلیم می‌کند. ۲۴ البته پسر انسان باید مطابق

۱- متی: (۱۲)-۱.

۲- متی: (۱۲)-۳۸.

۳- متی: (۹)-۱۷.

پیشگویی [نوشته] که در مورد او شده برود، اما وای به حال کسی که به وسیله‌ی آن پسر انسان تسلیم شود، بهتر بود که اصلاً این شخص به دنیا نمی‌آمد! (۱).
و اخیراً:

(چیزهای زیادی دارم که بگویم و شما را محکوم نمایم، ولی کسی که مرا فرستاده همان حق است، و من چیزی را که از او شنیده‌ام، همان چیز را به مردم می‌گویم. ۲۷ ولی مردم هنوز نفهمیدند که عیسی در مورد پدر سخن می‌گوید. ۲۸ عیسی به آن‌ها گفت: وقتی پسر انسان را بالا بردید [به صلیب کشیدید و کشتید] خواهید فهمید که من همان هستم، و از خودم چیزی را انجام نمی‌دهم، بلکه هر چه پدرم به من آموخته، همان را به شما می‌گویم. ۲۹ کسی که مرا فرستاده است با من است و پدر مرا تنها وانهاده است، زیرا همواره کارهای پسندیده او را به‌جا می‌آورم.) (۲).

فکر نمی‌کنم خواننده از آنچه بیان شد و دلالت این متون دچار سر در گمی و حیرت شده باشد در این‌جا از متون دیگری استفاده می‌نماییم تا بتوانیم آن‌ها را بر آنچه گذشت اضافه کنیم، از جمله این متون، آن‌هایی هستند که در عهد قدیم آمده که از آوردن آن‌ها در بحث‌های پیش دریغ نداشته‌ایم، می‌گویم: ممکن است با بیان این‌که عیسی (علیه السلام) همان مسیح منتظر نیست، مسئله را به پایان برسانیم.

پس بحث را با متن بعدی شروع می‌کنیم:

۱- (۳۳) عیسی با این گفته اشاره به معجزه‌ای کرده که با آن ظاهراً قرار بود بمیرد [ظاهراً اشاره به مرگ خود کرده است]. ۳۴ مردم جواب دادند: ما از ناموس [تورات] شنیده‌ایم که مسیح تا ابد باقی خواهد ماند، پس چگونه تو می‌گویی باید پسر انسان بالا کشیده شود؟ این پسر انسان چه کسی است؟ ۳۵ عیسی به آن‌ها گفت: نور فقط تا مدت کوتاهی با شما خواهد بود، پس تا وقتی که نور بر شما می‌تابد و تاریکی شما را فرا نگرفته بروید. چون کسی که در تاریکی راه می‌رود نمی‌داند که به کجا می‌رود. ۳۶ تا زمانی که نور بر شما می‌تابد، به نور ایمان بیاورید تا فرزندان نور شوید عیسی این‌ها را گفت و رفت و خود را از چشمانشان پنهان

۱- متی: (۲۶) - ۲۱.

۲- یوحنا: (۸) - ۲۶.

کرد).^(۱)

با این متن شروع کردیم تا به مسئله‌ی مهمی اشاره کرده باشیم، و آن این است که شاگردان عیسی (علیه السلام) نمی‌دانستند منظور عیسی (علیه السلام) و کلامش در مورد پسر انسان چیست، همان‌طور که واضح است گفته‌ای که به آن اشاره نمودیم، فرموده، عیسی (علیه السلام) در ایام آخر عمرش بود، با این وجود شاگردان از او سؤال می‌کردند پسر انسان چه کسی است؟

۲- در انجیل مرقس آمده: (۲۹) پرسید: شما چطور؟ به نظر شما من که هستم؟ پطرس گفت: شما مسیح هستید. ۳۰ ولی عیسی ایشان را نمی‌کرد تا درباره‌ی او چیزی به کسی نگویند).^(۲)

منظور عیسی از نمی‌کردن شاگردانی که به او گفتند: تو مسیح هستی؟ چیست؟ طبیعتاً در ابتدا باید بدانیم که منظور آن‌ها از کلمه‌ی مسیح، همان عیسی (علیه السلام) است یا همان مسیح منتظر است که در آخر الزمان می‌آید و منظور آن‌ها کاهنی نیست که با روغن گردیده است. شکی در آن نیست که منظور عیسی (علیه السلام) از منع کردن شاگردان، یعنی رد کردن چیزی است که به ذهنشان خطور می‌کند، نمی‌توان این رد کردن و منع کردن را به چیزی تفسیر نمود مگر این که بگوییم عیسی نمی‌تواند همان مسیح منتظر باشد.

ممکن است در این جا گفته شود که عبارت (تا درباره‌ی او چیزی به کسی نگویند) اشاره به معنای دیگری دارد، و آن این است که عیسی (علیه السلام) با این کار خود می‌خواست تا دشمنانش این حقیقت را نفهمند، بر چنین احتمالی هم نمی‌توان تکیه کرد، زیرا اگر عیسی همان مسیح منتظر بود، پس بهتر می‌بود که این مسئله را به مردم آشکار ساخته و خود را به مردم معرفی می‌نمود، زیرا نقش و وظیفه‌ی و جایگاه او ایجاب می‌کرد تا در هر شرایطی باید این حقیقت را برای مردم بیان می‌کرد.

۳- در این جا یوحنا آمده: (وقتی مردم این معجزه‌ی بزرگ را دیدند گفتند: حتماً این همان پیغمبری است که برای مردم جهان آمده. ۱۵ وقتی عیسی دید که مردم می‌خواهند او را به‌زور ببرند و پادشاه کنند از ایشان جدا شد و تنها بالای کوهی رفت).^(۳)

۱- یوحنا: (۱۲)-۳۳-

۲- مرقس: (۸)-۲۹.

۳- یوحنا: (۶)-۱۴.

شکی در آن نیست که عیسی (علیه السلام) حاکم و پادشاه است، و اگر یارانی برای خود پیدا می‌کرد لحظه‌ای از گرفتن ملک از پای نمی‌نشست. و انصراف و رفتن وی از میان مردمی که می‌خواستند او را به پادشاهی برسانند، بدین معنا نیست که وی کل این اصل و منصب گرفتن زمام امور را رد می‌کند. زیرا تمامی پیامبران خداوند منتظر لحظه‌ای بودند، تا از میان آن دولت عدل الهی بر روی زمین را بر پا سازند. ولی در حقیقت مردم آن‌ها را کمک و یاری نمی‌کردند. رد کردن این تنصیب توسط عیسی (علیه السلام) هیچ معنایی ندارد مگر این که می‌خواست بگوید که من آن مسیح منتظر نیستم که چشم به راه و منتظر او هستید، این مسئله مطلبی است که می‌توان از میان متن بدان استدلال نمود.

گفته‌ی آن‌ها: (حتماً این همان پیغمبری است که برای مردم جهان آمده!).

واضح است که آن‌ها بدین اعتقاد پیدا کردند که عیسی (علیه السلام) همان مسیح منتظر است، لازم به ذکر است که در این جا متذکر شویم که بنی اسرائیل در حال انتظار و آمدن مسیح موعود به سر می‌برند.

اشکالی ندارد که در این جا دو متن از انجیل یوحنا را به عنوان مثال برای شما آوریم تا دلیلی باشد بر نگرش فرهنگی بنی اسرائیل از مسیح منتظر:

(۲۵) بعضی از مردم اورشلیم به یک‌دیگر گفتند: مگر این همان نیست که می‌خواهند او را بکشند؟ ۲۶ پس چطور حالا آزادانه موعظه می‌کند و کسی به او چیزی نمی‌گوید؟ شاید سران قوم ما نیز سر انجام پی برده‌اند که او همان مسیح است. ۲۷ ولی این غیر ممکن است چون ما شنیده‌ایم که وقتی مسیح بیاید، هیچ کس نمی‌داند از کجا آمده است. در صورتی که ما همه می‌دانیم که این شخص کجا متولد شده است).^(۱)

(۴۰) وقتی مردم این سخن را از عیسی شنیدند گفتند: به راستی این باید همان نبی باشد که پیش از مسیح می‌آید. ۴۱ و ۴۲ دیگر گفتند: این خود مسیح است. بعضی نیز می‌گفتند: این مرد نمی‌تواند مسیح باشد آیا مسیح از جلیل می‌آید؟ چون کتاب آسمانی می‌گوید که مسیح از نسل داود است و در دهکده‌ی بیت لحم زادگاه داود متولد می‌شود. ۴۳ مردم بدین سبب چند

دسته شدند).^(۱)

(۲۲) زمستان بود و عیسی به هنگام جشن سالگرد بنای خانه خداوند در اورشلیم بود. ۲۳ و در «تالار سلیمان» پدر خانه‌ی خدا، قدم می‌زد. ۲۴ سران قوم یهود او را گرفتند و پرسیدند تا به کی می‌خواهی ما را به شک و تردید نگاه‌داری؟ اگر تو همان مسیح هستی، روشن و واضح به ما بگو. ۲۵ عیسی جواب داد: من قبلاً به شما گفتم ولی باور نکردید. معجزه‌هایی که به نام [قدرت] پدرم می‌کنم، برای من گواهی می‌دهد).^(۲)

بله ممکن است گفته شود، کسانی که می‌خواستند او را تنصیب کنند، کسانی بودند که قوه‌ی نبرد عاطفی‌شان آن‌ها را پشتیبانی می‌کرد، و چه سریع این قوه از هم می‌پاشید و پشت عیسی (علیه السلام) را خالی می‌کردند، عیسی هم این حقیقت را می‌دانست و به همین جهت کوچک‌ترین اهمیتی برای نیت غیر صادقانه‌ی آن‌ها قائل نبود، مسئله‌ای که به این مطلب قوت می‌بخشد این است که، عیسی (علیه السلام) ایمان آورندگان به خود را می‌شناخت، زیرا همان‌طور که وی فرموده: او گوسفندانش را می‌شناخت:

(۲۲) زمستان بود و عیسی به هنگام جشن سالگرد بنای خانه خداوند در اورشلیم بود. ۲۳ و در «تالار سلیمان» پدر خانه‌ی خدا، قدم می‌زد. ۲۴ سران قوم یهود او را گرفتند و پرسیدند تا به کی می‌خواهی ما را به شک و تردید نگاه‌داری؟ اگر تو همان مسیح هستی، روشن و واضح به ما بگو. ۲۵ عیسی جواب داد: من قبلاً به شما گفتم ولی باور نکردید. معجزه‌هایی که به نام [قدرت] پدرم می‌کنم، برای من گواهی می‌دهد. ۲۶ اما شما مرا می‌شناسید، و من نیز ایشان را می‌شناسم و آن‌ها به دنبال من می‌آیند).^(۳)

می‌گویم: این حقیقت دال بر این است که وی نمی‌تواند مسیح منتظر باشد، زیرا مسیح منتظر، گوسفندانی دارد که آن‌ها را می‌شناسد، مهم این است که تحقق نبخشیدن عیسی (علیه السلام) به چیزی که مسیح منتظر قرار بود به تحقق برساند، قطعاً دلیلی است بر این که عیسی (علیه السلام) نمی‌تواند مسیح منتظر بوده باشد.

۱- یوحنا: (۷)-۴۰.

۲- یوحنا: (۱۰)-۲۲.

۳- یوحنا: (۱۰)-۲۳.

در نامه‌ی پولس به اهل رومیه [مسیحیان روم] آمده: (۲۶) این گونه، تمام قوم اسرائیل نجات خواهند یافت، در کتاب آسمانی چنین آمده است: از شهر مهبون نجات‌دهنده‌ای ظاهر خواهد شد و یعقوب [یهودیان] را از بی‌دینی رهایی خواهد داد. ۲۷ در آن زمان طبق وعده‌ی خود گناهان ایشان را پاک خواهم نمود.^(۱)

(در آن ایام یهود نجات خواهند یافت و اسرائیل به امنیت مسکون خواهد شد، و اسمی که به آن نامیده می‌شود این است: الرب برنا [یهوه صدقینو]).^(۲)

همان‌طور که معلوم است عیسی هیچ یک از این کارها را انجام نداد. و اگر مسیحیان بگویند وی در آمدن دوم خود این کارها را انجام می‌دهد: در جواب آن‌ها می‌گوییم:

شما که می‌گویید در آمدن دوباره‌ی وی، سلطنت و حکومتش روحی خواهد بود، این مطلب خلاف چیزی است که متون بدان تصریح می‌کنند.

حتی اگر برای یکسان و یکی بودن متون، خواسته باشید از پادشاهی زمینی او چشم‌پوشی کرده باشید نیز این اشکال باقی خواهد ماند که چرا عیسی در دفعه اول که آمد آن‌ها را انجام نداد؟

طبق متن آمده در اعمال رُسل شاگردان از عیسی (علیه السلام) توقع داشتند که مُلک را به اسرائیل باز گرداند. (وقتی که او با ایشان جمع شده بود [جلسه داشتند] به ایشان سفارش کرد تا از [شهر] اورشلیم بیرون نروند، بلکه منتظر وعده‌ی پدر باشند، وعده‌ای که من نیز درباره‌اش با شما سخن گفتم. ۵ زیرا یحیی با آب غسل تعمید داد، ولی تا چند روز دیگر شما با روح‌القدس تعمید خواهید یافت. ۶ جمع حاضر از او پرسیدند: یارب، آیا در همین زمان است که حکومت را به اسرائیل باز می‌گردانی؟ ۷ به آن‌ها گفت: دانستن زمان‌ها و اوقات کار شما نیست، بلکه این‌ها را پدر در علم و سلطان خود گذاشته است).^(۳)

به صورت مثالی عیسی (علیه السلام) به آن‌ها نگفت این‌ها را در بار دومی که می‌آیم انجام می‌دهم، بلکه به طور کلی حتی به آن‌ها نگفت که من این کارها را انجام می‌دهم.

همان‌طور که واضح است جواب عیسی (علیه السلام) از جهتی برای ساکت شدن کسانی بود که

۱- رومیان: (۱۱)-۲۶.

۲- ارمیاء: (۳۳)-۱۶.

۳- اعمال رسولان: (۱)-۴.

این سؤال‌ها رامی پرسیدند؛ و از جهتی دیگر مسئله را باز و مفتوح می‌گذاشت تا دیگر احتمالات وارده در فهمیدن و ربط دادن بین قضیه و جریان رهایی‌بخش برای همه باز باقی بماند. چرا دور برویم مطلبی که در انجیل لوقا آمده دال برحق داشتن عیسی بر برداشت مُلک برای خویش است. البته اگر برای خود انصاری پیدا نمی‌کرد تا به کمک آن‌ها این کار را به پایان برساند.

۲۷) اما دشمنانی که نمی‌خواستند بر آن‌ها حکومت کنم؛ ایشان را به این‌جا بیاورید و مقابل من گردن بزنید.^(۱)

۴- مسیح منتظر با رسالتی جهانی خواهد آمد، زیرا هدف او برپایی دولت عدل الهی است، و رسالت او مخصوص قوم یا گروه مخصوصی نیست. با این‌حال می‌بینیم که عیسی (علیه السلام) می‌گوید: (عیسی این دوازده نفر را فرستاده و به ایشان سفارش کرد و گفت: نزد دیگر امت‌ها بروید و به شهرهای سامریان وارد نشوید بلکه فقط نزد گوسفندان گمشده‌ی قوم اسرائیل بروید).^(۲)

این در حالی است که سامریون منتظر مسیح منتظر (مسیا) بودند، این امر مهم در کلام زن سامری قابل لمس است: (۲۵) زن به او گفت: من این را می‌دانم که مسیا کسی که به او مسیح می‌گویند، یک روز می‌آید، وقتی او بیاید همه‌چیز را به ما می‌گوید. ۲۶ عیسی به او گفت: منی که با تو سخن می‌گویم، همان هستم).^(۳)

ممکن است گفته شود که این منع کردن بر همه‌ی زمانی مشخص، یا طبق ظروف معینی بوده زیرا بابا شنوده سوم می‌گوید: (عبارت لالی طریق أمم لآتمضوا و مدینة للسامریین لاتدخلو) [نزد دیگر امت‌ها نروید و به شهرهای سامریان وارد نشود] سید مسیح این گفته را در اوایل فرستادن شاگردان به یک دوره‌ی آموزشی فرموده است. و آن به دلیل این است که در اوایل کار، مژده دادن به سامریین کار سخت و مشکلی بوده، زیرا یهودیان برخورد و رفتار خوبی با سامریین نداشتند (یوحنا (۴) ۹) حتی خود سید مسیح در یکی از اوقات که روی خود را به

۱- لوقا: (۱۹) - ۲۷.

۲- متی (۱۰) - ۵.

۳ یوحنا: (۴) - ۲۵.

طرف اسرائیل برگردانده بود، پس بدین جهت یکی از روستاهای سامره درهای خود را به روی وی بست. حتی دو شاگرد وی یعقوب و یوحنا به او گفتند استاد آیا می خواهی از خدا درخواست کنی که از آسمان آتش بفرستد و ایشان را از بین ببرد. ^(۱) ولی بعداً وقتی که سید [استاد] کار خود را در سامره شروع کرد، او را پذیرفتند و خیلی ها به وی ایمان آوردند، در این وقت بود که به شاگردانش گفت (ارفعوا عیونکم وانظروا الحقول، آنها قد ایضیت للحصاد... أنا أرسلتکم لتحصودوا اما لم تتعبوا فیه). ^(۲) (نگاهی به اطرفتان بیندازید و به مزرعه ها بنگرید می بینید سفید شده و برای درو آماده است... من شما را می فرستم تا محصولی را که شما زحمت آن را کشیده اید درو کنید). ^(۳) و قبل از صعود به آسمان به آنها گفت (ولکنکم ستالون قوه مینی حل روح القدس علیکم. و حیثئذ تکنون لی شهوداً فی اورشلیم وفی کل الیهودیه والسامره والی اقصی الأرض). (أع (۱) - ۸). (لکن وقتی روح القدس بر شما نازل شود، قدرت خواهد یافت تا در «اورشلیم» در سراسر «یهودیه»، «سامره»، و حتی دورترین نقاط دنیا برای من گواهی دهید). (أع (۱) - ۸)

و عبارت (إلی اقصی الأرض) به معنای: (به تمام نقاط جهان است).

و این گونه به آنها گفت: (بروید و تمام قومها را شاگرد سازید و ایشان را به نام پدر و پسر و روح القدس، غسل تعمید دهید. ۲ و تمام چیزهایی که من به شما سفارش کرده ام را به آنها یاد دهید). ^(۴) و نیز به آنها گفت: (حال باید به سراسر دنیا بروید و پیغام انجیل را به مردم برسانید. ۱۶ کسانی که ایمان بیاورند غسل تعمید بگیرند، نجات می یابند). ^(۵) ولی در شروع و ابتدای کار، رفتنشان به تمام ملت ها سخت بود، و همان طور که یهودیان دیگر ملت ها را نمی پذیرفتند، پذیرش ایشان نیز نزد سایر ملت ها غیر ممکن بود، پس اشکالی ندارد که ایشان با سختی کار را شروع کنند، سختی که آنها را با شکست رو به رو خواهد کرد.

پس این عبارت (إلی طریق أمم لاتمضوا) [نزد دیگر امت ها نروید] در حقیقت یک

۱- لوقا ۹: ۵۴، ۵۳.

۲- یو: ۱۴-۳۵-۳۸.

۳- یو: ۱: ۳۵، ۳۸.

۴- متی (۲۸) - ۲۰ و ۱۹.

۵- متی (۱۶) - ۱۵، ۱۶.

نصیحت یا سفارش مرحله‌ای موقتی بود، آن هم تا زمانی که مسیح از سوی برای آنها زمینه‌سازی بکند، و تا وقتی که از جهتی به روح القدس دست یابند، ولی رفتن برای یهودا امر سهل و آسانی بود.^(۱)

در این جا یک سؤال پیش می‌آید که آیا بابا تمام کلام و سخن عیسی (علیه السلام) را خوانده، چون در آن آمده (من الان هم‌چنین گوسفندان شما را به میان گرگان می‌فرستم) آیا این بدان معنا نیست که کار ایشان همواره، همراه سختی‌ها خواهد بود؟ در ضمن آن‌ها با چه سختی‌هایی در سامره می‌توانند مواجه شوند؟ آیا این سختی‌ها بدتر و تلخ‌تر از سختی‌هایی است که می‌توانند با آن‌ها در اورشلیم و یهودیه روبرو گردند؟ آیا خود اورشلیم قاتل انبیاء و سنگسار کننده‌ی مرسلین نبوده، البته که این این‌چنین است چون عیسی (علیه السلام) در مورد آن فرموده: (ای اورشلیم، ای اورشلیم، ای [شهری که] پیامبران و رسولان را سنگسار کردی).^(۲)

پس بر این اساس ما حقیقتی خواهیم داشت که آن:

آ- عیسی (علیه السلام) به شاگردانش سفارش کرد که به سامره نروند، در حالی که اهل سامره پا به پا و مثل بنی اسرائیل منتظر مسیا بودند.

ب- خود عیسی (علیه السلام) به سامره رفت و در آن جا شروع به موعظه کردن نمود.

ج- شاگردان نیز بعد از رفع عیسی (علیه السلام) در سامره موعظه می‌نمودند.

چیزی که به نظر می‌رسد در این جا ضد و نقیض است را چگونه باید با یک‌دیگر جمع‌بندی نمود؟ می‌بینیم که عیسی (علیه السلام) در راه رفتن به جلیل نیز از سامره گذر کرد.

(عیسی) یهودیه را ترک و به سوی جلیل رفت ۴ برای رفتن به جلیل، لازم بود که از سامره بگذرد.^(۳)

و به جزء دو روز در سامره نماند.

علی‌رغم این که عبارت: (برای رفتن به جلیل، لازم بود که از سامره بگذرد) نشان دهنده‌ی

۱- سنوآت مع اسئلة الناس: سؤال شماره (۲۵).

۲- متی: (۲۳)-۳۷.

۳- یوحنا: (۴)-۳.

۴- یوحنا: (۴)-۳۹.

جغرافیایی منطقه و لازم بودن عبور وی از سامره است، این امر به این ربط ندارد که برای مژده دادن به اهل سامره از این شهر گذشته است، بلکه سخن گفتن عیسی (علیه السلام) با زن سامری و دیگر زنان دال بر این است که عیسی (علیه السلام) مشتاق و خواهان تبلیغ رسالتی بود که به دوش می کشید.

طبیعتاً حال ما نمی دانیم عیسی (علیه السلام) به آنها چه گفته، زیرا این گفته‌ها برای ما نقل نشده است. ولی به طور خلاصه و مجمل از کلام عیسی (علیه السلام) می فهمیم که عیسی (علیه السلام) نمی تواند به آنها گفته باشد که من مسیح رهایی بخش هستم. لکن به هر حال ایشان به این که مسیح رهایی بخش است ایمان آوردند، همان طور که یوحنا می گوید: (۳۹ بسیاری از مردم آن شهر که از سامریین بودند ایمان آوردند و آن به سبب سخنان زنی بود که در مورد وی می گفت: این شخص هر چه [در عمرم] کرده بودم، را به من باز گفت. ۴۰ وقتی سامریین به نزد او آمدند از وی می خواستند که نزدشان بماند پس [عیسی (علیه السلام)] دو روز در آنجا باقی ماند. ۴۱ عده بسیار زیادی به سبب سخنانش به وی ایمان آوردند. ۴۲ و به زن گفتند: ما دیگر فقط به خاطر سخنان تو به او ایمان نمی آوریم، زیرا خودمان [سخنانش] را شنیدیم و می دانیم که او در حقیقت مسیح نجات دهنده‌ی جهان است).

بدون شک ایمان آنها به این که او نجات دهنده است، از آزاد بودن چنین چیزی سرچشمه می گیرد، و اگر عیسی (علیه السلام) به آنها می گفت که او نجات دهنده و رهایی بخش است، طبعاً اناجیل به آن اهمیت داده و این گفته را قید می نمودند، شاید این تجربه عیسی (علیه السلام) با آنهاست، که سبب شده عیسی (علیه السلام) شاگردان را از رفتن به سامره باز دارد، زیرا آنها نمی خواهند به عیسی ایمان بیاورند مگر این که او را نجات دهنده بپندارند، مسئله‌ای که عیسی (علیه السلام) از آن دوری می کرد اما علت این که شاگردان بعد از حادثه به صلیب کشیده شدن، به مژده دادن به ملت‌ها روی آورند، این است که: رسالت در این مرحله تنها به یک شی واحد که همان مژده دادن به نزدیک بودن ملکوت است تکیه زده بود، در حالی که نه تنها در زمان عیسی (علیه السلام) و وجود وی در میان ایشان و مژده دادن به نزدیک بودن ملکوت، شاگردان نیز به تبلیغ پیامبر و

پادشاه یهود بودن وی می‌پرداختند.^(۱)

آیا این قسمت آخر همت به عیسی (علیه السلام) برای به صلیب کشیده شدنش نبود؟ (۲ بیلاطوس از عیسی پرسید: تو پادشاه یهود هستی؟ عیسی جواب داد و به او گفت: تو می‌گویی).^(۲)
 (۱۲) بیلاطوس نیز جواب داد و به آن‌ها گفت: می‌خواهید با این شخص که می‌گویید پادشاه یهود است چه کنم؟.^(۳)

(۱۷) سپس ردایی ارغوانی به او پوشاندند، و تاجی از خار بافته بر سر وی نهادند. ۱۸ و شروع به سلام به وی کرده و می‌گفتند: سلام ای پادشاه یهود).^(۴)
 (۲۶) عنوان تقصیر نامه‌ی وی نوشته شده بود: پادشاه یهود).^(۵)

دو مسئله باقی می‌ماند تا به این فصل خاتمه دهیم پس برای هر کدام از این فصل‌ها عنوان خاصی را به نحو زیر انتخاب نمودیم:

یوحنا نمی‌دانست که عیسی (علیه السلام) همان نجات دهنده است:

یوحنا ی تعمید گر به مسیح منتظر و نجات دهنده مژده می‌داد:

(۱۵) در آن روزها، امید مردم به ظهور مسیح موعود قوت گرفته بود و همه از خود می‌پرسیدند که آیا یحیی همان مسیح است یا نه! یحیی در این باره به مردم گفت: «من شما را با آب تعمید می‌دهم اما به زودی شخصی خواهد آمد که شما را با روح القدس و آتش تعمید

۱- در حقیقت اغلب مردمی که اظهار ایمان آوردن به عیسی (علیه السلام) می‌نمودند، و تعداد آنان صدها بلکه هزاران بوده اشخاصی بودند که طبق اناجیل با خودشان یا حداقل مقابل چشمانشان معجزات زیادی رخ داده، شاید در ایمان خود صادق نبوده‌اند، ارجح این است که آن‌ها عیسی (علیه السلام) را به چشم نجات‌دهنده می‌دیدند، ولی وقتی دیدند که این‌گونه نیست از ایمان آوردن خود بازگشتند، یا حداقل کاری برای نصرت و یاری وی انجام ندادند، آیا این سؤال حیرت‌انگیز نیست، که هیچ‌یک در هنگام دستگیری یا بعد از به صلیب کشیده شدن عیسی (علیه السلام) اعتراضی یا قیامی نسبت به این عمل نکردند.

۲- مرقس: (۱۵) ۲.

۳- مرقس: (۱۵) ۱۲.

۴- مرقس: (۱۵) ۱۷.

۵- مرقس: (۱۵) ۲۶.

خواهد داد. مقام او بالاتر از من است و من حتی لایق نیستم که بند کفش‌هایش را بگشایم، کسی که پنجه [چنگک] در دست دارد و خرمن خود را تمیز می‌کند [گاه را از گندم جدا می‌کند] و گندم را در انبار جمع‌آوری می‌کند و گاه را در آتشی که خاموشی نمی‌پذیرد خواهد سوزانید).^(۱)

و در انجیل یوحنا:

(۱۹) این گواهی یحیی است، وقتی که یهود از اورشلیم کاهنان و لایوان را فرستادند تا از وی سؤال کنند: ۲۰ یحیی با اعتراف و بدون انکار و با احترام گفت: من مسیح نیستم. ۲۱ از او پرسیدند: خوب پس که هستی؟ آیا ایلیای پیغمبر هستی؟ گفت: نه، پرسیدند آیا تو آن پیغمبر هستی؟ جواب داد: نه. ۲۲ پس به او گفتند: تو که هستی، تا بتوانیم به کسانی که ما را [به این‌جا] فرستاده‌اند جوابی بدهیم؟ در مورد خود چه می‌گویی؟ ۲۳ گفت: چنان‌که اشعیای نبی گفته است: من صدای ندا کننده‌ای هستم که در بیابان فریادی می‌زند: راه خداوند را همواره سازید. ۲۴ سپس افرادی که از طرف فرقه‌ی فریسی‌ها آمده بودند. ۲۵ از او سؤال کرده و به وی گفتند: خوب، اگر تو نه مسیح هستی، نه ایلیا و نه آن پیغمبر، پس به چه حقی مردم را غسل تعمید می‌دهی؟ ۲۶ یحیی به آن‌ها جواب داد: من با آب غسل تعمید می‌دهم، ولی در میان شما قائمی [کسی] است که شما او را نمی‌شناسید. ۲۷ او کسی است که بعد از من می‌آید، و جلوتر از من به وجود آمده، کسی که حتی من شایسته نیستم بند کفش‌هایش را بگشایم).^(۲)

علی‌رغم وضوح و آشکاری عدم تطابق این کلام بر عیسی (علیه السلام) مسیحیان این گواهی یحیی را بر عیسی (علیه السلام) تلفیق و تفسیر کرده‌اند.

همان‌طور که معلوم است عیسی (علیه السلام) مردم را با آتش غسل نمی‌کرد.

تعمید با آتش نیز متضمن تطهیر و پاک‌سازی زمین از دشمنان خداوند است، همان‌گونه که

یحیی در گفته‌اش فرموده:

(کسی که پنجه [چنگک] در دست دارد و خرمن خود را تمیز می‌کند، [گاه را از گندم

۱- لوقا: (۳)-۱۵.

۲- یوحنا: (۱)-۱۹.

جدا می‌کند] و گندم را در انبار جمع‌آوری می‌کند و گاه را در آتشی که خاموشی نمی‌پذیرد خواهد سوزانید).

اگر یحیی در مورد تعمید کردن با روح‌القدس و آتش به جای آبی که با آن غسل می‌داد سخن گفته، عیسی (علیه السلام) نیز با آب مردم را غسل تعمید می‌نمود.

(۲۲) پس از آن عیسی با شاگردان خود به ایالت یهودیه آمد و مدتی در آنجا ماند و مردم را غسل تعمید می‌داد. ۲۳، ۲۴ یحیی نیز نزدیک سالم در محلی به اسم عینون مردم را غسل تعمید می‌داد. در آنجا آب زیاد بود و مردم می‌آمدند و غسل تعمید می‌گرفتند.^(۱)

علاوه بر این خود یحیی (علیه السلام) در کلام خود به این تصریح کرده که منظورش از این سخنان عیسی (علیه السلام) نیست.

(۱) پس از این که عیسی این احکام را به دوازده شاگردش داد، از آنجا به شهرهای مجاور به راه افتاد تا در آنجا نیز مردم را تعلیم دهد و موعظه کند. ۲ وقتی یحیی پیغمبر در زندان خبر معجزه‌های عیسی را شنید، دو نفر از شاگردان خود را نزد او فرستاد تا از او پرسند: ۳ آیا تو همان [مسیح موعود] هستی، یا هنوز باید منتظر یکی دیگر باشیم؟» ۴ عیسی در جواب ایشان فرمود: نزد یحیی باز گردید و آنچه دیدید و شنیدید، برای او بیان کنید که ۵ چگونه نابینایان بینا می‌شوند، لنگ‌ها راه می‌روند، جذامی‌ها شفا می‌یابند، ناشنواها شنوا می‌گردند، مرده‌ها زنده می‌شوند و فقرا پیغام نجات بخش خدا را می‌شنوند. ۶ سپس به او بگویید: خوشا به حال کسی که به من شک نکند. ۷ وقتی شاگردان یحیی رفتند، عیسی درباره‌ی یحیی با مردم سخن گفت و فرمود: در آن مرد که به دیدنش به بیابان رفته بودید که بود؟ آیا مردی بود سست چون علف، که از هر وزش بادی بلرزد؟ ۸ آیا مردی بود با لباس‌های نرم؟ کسانی که لباس‌های نرم می‌پوشند در قصرها زندگی می‌کنند.

۹ آیا رفته بودید پیامبر را ببینید؟ بلی، به شما می‌گویم که یحیی یکی از پیامبران بزرگ‌تر است. ۱۰ او همان است که کتاب آسمانی درباره‌اش می‌فرماید: من فرشته‌ی [رسول] خود را پیش از تو می‌فرستم تا راه پیش رو را برای تو هموار سازد. ۱۱ حق را به شما می‌گویم: تا به حال مولودی از زنان وجود نداشته که بزرگ‌تر از یحیی تعمید دهنده باشد، لکن

کوچک‌ترین شخص در ملکوت خدا از او بزرگ‌تر است. ۱۲ از زمان یحییای تعمید گر تا اکنون ملکوت آسمان‌ها غصب می‌شود و غاصبان آن را به سرقت برده‌اند، ۱۳ زیرا تمام انبیاء تورات تا زمان یوحنا را پیشگویی کرده‌اند. ۱۴ و اگر خواسته باشید قبول کنید، این همان ایلیای نبی است که قرار بود بیاید، ۱۵ کسی که گوش دارد پس بگذار [خوب] گوش دهد.^(۱) یحیی (علیه السلام) از عیسی (علیه السلام) می‌پرسد: (۳) آیا تو همان [مسیح موعود] هستی، یا هنوز باید منتظر یکی دیگر باشیم؟ این بدان معناست که منظور و روی سخن یحیی (علیه السلام) در مورد عیسی (علیه السلام) نیست و علی‌رغم واضح بودن سؤال، ولی جواب عیسی (علیه السلام) به دو شاگرد یحیی (علیه السلام) خیلی غامض و گنگ بود، ولی به هر حال عیسی (علیه السلام) نگفت که وی آن شخص آمده نیست!

در این جا باید کمی توقف کنیم تا دلالت جواب عیسی (علیه السلام) را روشن کنیم و با توجه به این که وی بعد از رفتن دو شاگرد یحیی به شاگردانش گفت: (او همان است که کتاب آسمانی درباره‌اش می‌فرماید: من فرشته‌ی [رسول] خود را پیش از تو می‌فرستم تا راه پیش رو را برای تو هموار سازد) این کلام عیسی (علیه السلام) اشاره به موضوعی دارد که در سفر ملاکی نبی آمده است:

(۱) اینک من فرشته [رسول] خود را خواهم فرستاد و او طریق را پیش روی من مهیا خواهد ساخت، و سیدی که شما طالب او هستید ناگهان به هیکل خود خواهد آمد، و رسول عهد، که شما از او مسرور هستید همان او می‌آید گفته پروردگار جنود این است. ۲ چه کسی است که روز آمدنش را تحمل کند؟ و چه کسی در وقت ظهور وی ثابت بماند؟ زیرا که او مثل آتش قالگری مانند اشنان [صابون] قَصَّار [سفیدکننده] خواهد بود. ۳ و مثل قالگر کننده نقره خواهد نشست و بنی لاوی را طاهر ساخته ایشان را مانند طلا و نقره تصفیه خواهد گردانید تا ایشان هدیه‌ای برای خداوند به عدالت بگذارند. ۴ آن‌گاه هدیه‌ی یهودا و اورشلیم پسندیده‌ی خداوند خواهد شد، چنان که در ایام قدیم و سال‌های پیش می‌بود.^(۲)

۱- متی: (۱۱)-۱.

۲- کتاب ملاکی نبی: (۳)-۴-۱.

به هر صورت این کلام بر عیسی (علیه السلام) تطابق نمی‌کند، زیرا وی مثل آتش قالگر نبود. هم‌چنین منظور این متن، ایلای نبی است. پیامبری که یهود توقع بازگشت آن را دارند، بعد از این که خداوند در حادثه‌ی توراتی مشهوری آن را به آسمان بالا برد.

(اینک من ایلای نبی را قبل از رسیدن روز عظیم و مهیب خداوند، نزد شما خواهم فرستاد. ۶ و او دل پدران را به سوی پسران و دل پسران را به سوی پدران خواهد برگردانید، مبدا بیایم و زمین را به لعن بزیم).^(۱)

عیسی (علیه السلام) این حقیقت را خوب می‌دانست، ولی باید سخنان و کلام وی را به نحوی که می‌خواست بفهمیم. عیسی (علیه السلام) در مورد یحیی (علیه السلام) گفت، یحیی (علیه السلام) همان ایلایی است که قرار بود بیاید. بعد از این گفته عبارتی را آورد که معنی و مفهوم بالایی دارد.

(کسی که گوش دارد پس بگذار [خوب] گوش دهد). بدون شک این عبارت عقل را جهت تفکر به خروش می‌آورد، هدف عیسی (علیه السلام) از این گفته که یحیی تعمید گر همان ایلایا است، چه می‌تواند باشد.

اول باید بدانیم، یحیی انکار کرده که خودش ایلایا است.

(۱۹ این گواهی یحیی است، وقتی که یهود از اورشلیم کاهنان و لاویان را فرستادند تا از وی سؤال کنند: ۲۰ یحیی با اعتراف و بدون انکار با اقرار گفت: نه من مسیح نیستم. ۲۱ از او پرسیدند: خوب پس که هستی؟ آیا ایلای پیغمبر هستی؟ گفت نه، پرسیدند آیا تو پیغمبر هستی؟ جواب داد: نه. ۲۲ پس به او گفتند: تو که هستی، تا بتوانیم به کسانی که ما را [به این‌جا] فرستاده‌اند جوابی بدهیم؟ در مورد خود چه می‌گویی؟ ۲۳ گفت: چنان که اشعیای نبی گفته است: من صدای ندا کننده‌ای هستم که در بیابان فریاد می‌زند: راه خداوند را همواره سازید).^(۲)

با این وجود وی انکار کرده که وی خود ایلای نبی (علیه السلام) است که یهود منتظر وی هستند، ولی عیسی (علیه السلام) از کلام خود قصد و نیت این را نداشت که یحیی (علیه السلام) همان ایلایا است، بلکه می‌خواست بگوید یحیی زمینه‌ساز برای من است، همان‌طور که ایلایا م مهد و

۱- کتاب ملاکی نبی: (۴)-۵.

۲- یوحنا: (۱)-۱۹.

زمینه‌ساز برای رهایی دهنده بود. به همین دلیل که عیسی (علیه السلام) از نصوص و متون تورات استفاده نمود تا دلیلی برای وی باشد، که وی [عیسی (علیه السلام)] زمینه‌ساز و مُمهد برای مسیح منتظر و چهره‌ای [نمایان‌گر] از اوست، این مطلب را متن بعد به وضوح آشکار می‌کند:

(۱۰) شاگردانش از او سؤال کردند و گفتند: چرا کاتبان می‌گویند: اول باید ایلیا بیاید؟

۱۱ عیسی جواب داد و به آن‌ها گفت: اول ایلیا باید بیاید و همه چیز را برگرداند [کارها را رو به راه کند]. ۱۲ ولی باید به شما بگویم: او آمد ولی کسی او را نشناخت، و با او هر کاری خواستند انجام دادند. حتی پسر انسان نیز از آن‌ها آزار خواهد دید، ۱۳ آن‌گاه شاگردانش فهمیدند که عیسی درباره‌ی یحیی تعمید دهنده سخن می‌گوید.^(۱)

طبق این متن عیسی (علیه السلام) به شاگردانش خبر می‌دهد که ایلیا به وقتش خواهد آمد، و آن‌ها می‌توانند یحیی را به چشم ایلیا بنگرند، یعنی نقشی که یحیی بازی می‌کند مثالی است برای نقش ایلیا در نتیجه به وضوح روشن می‌شود که عیسی (علیه السلام)، همان رهایی‌بخش و نجات دهنده نمی‌تواند باشد، بلکه وی مثالی برای او و زمینه‌ساز و مبشر و مژده دهنده به او است.

عیسی (علیه السلام) هارونی و از سبط لاوی هست:

کتاب مقدس به ما می‌گوید که رهایی دهنده از نسل داوود (علیه السلام) و از سبط یهودا است: (و) واقع خواهد شد که ریشه‌ی یسی علم (ایستاده) قوم‌ها برپا خواهد شد و امت‌ها خواهند طلبید و آمدن او با جلال خواهد بود)^(۲) یسی نیز پدر داوود است.

و در مزامیر آمده: (۳) با برگزیده‌ی خود عهد بسته‌ام، برای بنده‌ی خویش داوود قسم خورده‌ام: که نوادگان تو را پایدار خواهم ساخت، و تخت تو را نسلی بعد از نسل بنا خواهم نمود تا ابدالآباد (سیلاه).^(۳)

در این‌جا یک سؤال مطرح می‌شود که آیا عیسی (علیه السلام) از سبط یهودا و از نسل داوود است؟ چون این مسئله به عهد جدید رابطه دارد، متی شجره‌نامه بعدی را برای ما بیان می‌کند:

۱- متی: (۱۷)-۱۰-

۲- اشعیا: (۱۱)-۱۰-

۳- کتاب مزامیر: (۸۹)-۳.

(۱) کتاب میلاد عیسی بن داوود بن ابراهیم: ۲ ابراهیم پدر اسحاق پدر یعقوب و یعقوب پدر یهودا و برادران او بود. ۳ یهودا پدر فارص و زارح (مادر آنها ثامار بود) فارص پدر حصرون، و حصرون پدر آرام بود، آرام پدر عمیناداب، عمیناداب پدر نحشون، نحشون پدر شلمون بود، شلمون پدر بوغز (مادرش راحاب بود) و بوغز پدر عوبید (مادرش راعوث بود) و عوبید پدر یسی بود. ۶ یسی پدر داود پیغمبر و داود پدر سلیمان بود، (مادر او اوریا بود) ۷ سلیمان پدر رحبعام، رحبعام پدر ابیا و ابیا پدر آسا بود، ۸ و آسا پدر یهوشافاط، و یهوشافاط پدر یورام، و یورام پدر عزریا بود، ۹ و عزریا پدر یوتام، و یوتام پدر آحاز، و آحاز پدر حزقییا بود. ۱۰ و حزقییا پدر منسی، منسی پدر آمون، و آمون پدر یوشیا بود. ۱۱ یوشیا پدر یکنیا و برادران او بود که در زمان تبعید بنی اسرائیل به بابل، به دنیا آمدند. ۱۲ بعد از تبعید: یکنیا پدر سالتی ٹیل و سالتی ٹیل پدر زرובابل بود. ۱۳ زرובابل پدر ابی هود، ابی هود پدر ایلیاقیم، و ایلیاقیم پدر عازور بود. ۱۴ عازور پدر صادوق، صادوق پدر یاکین، و یاکین پدر ایلی هود بود. ۱۵ ایلی هود پدر ایل آذر، ایل آذر پدر متان، و متان پدر یعقوب بود. ۱۶ یعقوب پدر یوسف و یوسف شوهر مریم، و مریم مادر عیسی مسیح بود.^(۱)

اما لوقا با اختلافی چند شجرنامه را به نحو زیر بیان می کند:

(۲۳) عیسی تقریباً سی ساله بود که [خدمت خود را] آغاز کرد، و بر حسب گمان، وی فرزند یوسف ابن هالی، ۲۴ ابن متات. ابن لاوی، ابن ملک، ابن نیا، ابن یوسف، ۲۵ ابن متاتیا، ابن عاموص ابن ناحوم، ابن حسلی، ابن نجای، ۲۶ ابن مات، ابن مناتیا، ابن شمعی، ابن یوسف، ابن یهودا، ۲۷ ابن یوحنا، ابن ریسا، ابن زرובابل، ابن سالتی ٹیل، ابن نیری، ۲۸ ابن ملک، ابن ادی، ابن قوصم، ابن المودام، ابن عیر، ۲۹ ابن یوسی، ابن الیلعادر، ابن یوریم، ابن متات، ابن لاوی، ۳۰ ابن شعون، ابن یهودا، ابن یوسف، ابن یونان، ابن ایلیا قیم، ۳۱ ابن ملیا، ابن مینان، ابن متاتا، ابن ناتان، ابن داود، ۳۲ ابن یسی، ابن عوبید، ابن بوغز، ابن شلمون، ۳۳ ابن نحشون، ابن عمیناداب، ابن آرام، ابن حصرون، ابن فارص، ابن یهودا، ۳۴ ابن یعقوب، ابن اسحاق، ابن ابراهیم، ابن تارح، ابن ناحور، ۳۵ ابن سروج، ابن رعو، ابن فالج، ابن عابر، ابن

صالح، ۳۶ ابن قینان، ابن ارفک شاد، ابن سام، ابن نوح، ۳۷ ابن لامک، ابن متوشالخ، ابن خنوخ، ابن یارد، ابن مهلل ئیل، ابن قینان - ۳۸- ابن انوش، ابن شیث، ابن آدم و آدم فرزند خداست).^(۱)

با صرف نظر کردن از اختلاف بین دو شجره‌نامه، اختلافی که باعث شده که ما به صحت و سقم آن شک کنیم، مسئله مهمی که می‌خواهیم آن را محور قرار دهیم، این است که هیچ‌کدام از این لیست‌ها علاقه و ربطی به عیسی ندارند، زیرا هر دوی آن‌ها نسب یوسف را به اثبات می‌رسانند، و همان‌طور که می‌دانیم یوسف، پدر عیسی محسوب نمی‌شود. ولی فقهای مسیحیت باکمال شرم دائماً با زرق و برق دادن، و با کلمات مزین شده‌ای به بیراهه رفته و سرپوش بر حقیقت می‌گذارند تا عقایدشان زیر سؤال نرود.

در این باره قمص تادرس یعقوب ملطی می‌گوید:

(اختلاف نسبت در این دو شجره‌نامه بر می‌گردد به این که متی سید مسیح را به عنوان حامل گناهان ما به شمار آورده و نسب طبیعی را بر حسب گوشت و خون ذکر کرده، ولی وقتی لوقا فرزند بودن عیسی مسیح را برای خداوند مطرح می‌کند، بنابراین نسب شرعی را ذکر می‌نماید، به نحوی که برای هر انسانی ممکن است تا منتسب به پدری شود که از او به صورت جسدی به دنیا نیامده باشد، به طور مثال ذکر می‌کنیم که: قدیس یوسف فرزند جسدی یعقوب بود ولی به صورت شرعی فرزند هالی است، زیرا هالی قبل از این که فرزندش را به دنیا آورد، مُرد سپس یعقوب زنش را به همسری بُرد تا نسلی برای او [هالی] به دنیا آورد تا نام او از اسرائیل محو نشود (تث ۲۵: ۶-۵؛ مت (۲۲): ۲۴).

و یوسف قدیس نامزد قدیسه مریم بود و او طبق هر دو لیست فرزند داود پادشاه است، خواه نسب طبیعی باشد یا خواه شرعی آن‌هم علی‌رغم وجود اختلاف [بین دو لیست].^(۲) پس ما دو حقیقت ضد و نقیض داریم، حقیقتی که متی و لوقا نقل می‌کنند، و حقیقتی که به زعم خود این نسب را برای ما شرح می‌دهد، آیا به راستی این تقسیم صحیح است، نقشه‌ها را تغییر و معادله را واژگون و گم و گور می‌کند؟

۱- لوقا: (۳)-۲۳-

۲- تفسیر عهد جدید: کتاب الکترونی.

آیا واقعاً جناب قمص تا درس یعقوب ملطی درست خوانده، یا با چشم پوشی، مسائل دیگری را جایگزین می‌کند؟ در حقیقت جناب قمص نمی‌خواند، ولی گمراه می‌کند. پس هر دو شجره‌نامه‌ی متی و لوقا در اثبات عیسی (علیه السلام) که به داوود (علیه السلام) منتهی می‌شود، با شکست مواجه می‌شود. ولی مریم (علیها السلام) چه، آیا به سبط یهودا منتسب نمی‌شود؟ به نظر من به وضوح مشخص است که ایشان با آوردن نسب یوسف و اعتماد داشتن آن‌ها به این نسب. دلیل است که مریم به داوود منتسب نمی‌شود. ولی ما به این مقدار بسنده ننمودیم و به دلایل دیگری روی آوردیم:

در انجیل لوقا آمده:

(۳۴) مریم به فرشته گفت: «اما چگونه چنین چیزی امکان دارد؟ دست هیچ مردی هرگز به من نرسیده است! ۳۵ فرشته جواب داد: «روح‌القدس بر تو نازل خواهد شد و قدرت خدا بر تو سایه خواهد افکند، از این رو آن نوزاد مقدس بوده، فرزند خدا خوانده خواهد شد. ۳۶ بدان که خاله‌ی تو الیزابت نیز شش ماه پیش در سن پیری باردار شده و به زودی پسری به دنیا خواهد آورد: بلی همان کسی که همه او را نازا می‌خواندند».^(۱)

پس نسب مریم به ایصابات بر می‌گردد، یا به عبارتی از نزدیکانش است، پس نسب همان قرابت و نزدیک بودن است، همان‌طور که دکتر فریدریک افارار می‌گوید^(۲) و همان‌گونه که از کلام پولس می‌توانیم دلیلی برای این گفته مثل متن بعدی بیاوریم:

(۳) من خودم هم دوست داشتم به خاطر برادران نسبیم که طبق جسد [برادرانم محسوب می‌شوند] از مسیح محروم شوم. ۴ کسانی که اسرائیلی هستند و حق فرزند بودن را دارند، هم‌چنین مجدد جلال و عهد و شریعت و عبادت و وعده‌ها از آن ایشان است».^(۳)

(۱۳) ای امت‌ها من به شما می‌گویم: از آن جایی که من برای امت‌ها فرستاده شده‌ام، پس من به این خدمتم افتخار می‌کنم، ۱۴ تا بلکه خویشاوندان خود را به غیرت آورم و عده‌ای از

۱- لوقا (۱)-۳۴.

۲- حیاة بولس: الدكتور فریدریک افارار ج ۱ ص ۶۲- به نقل از: البشارة بنی الاسلام فی التوراة والانجیل: الدكتور احمد حجازی سقا ج ۲ ص ۱۴-

۳- رومیان: (۹)-۳-

ایشان را نجات دهم).^(۱)

در این متن پولس، اسرائیلیان را به عنوان نسب خود معرفی می‌کند، یعنی همان‌طور که تغییر می‌کند طبق خون و جسد از خویشاوندان وی هستند و وقتی که پولس اُمم را مورد خطاب قرار می‌داد، حَسَبَ نسبت اُمی، قوم خود یعنی اسرائیلیان را از نزدیکان خود به شمار می‌آورد، و بر این اساس و با توجه به یکی بودن قوم، هم‌چنین با نظر به سبط بودن، صله نسبی مشخص و معین می‌شود و هر سبطی با مقایسه با دیگر سبطها، یک حلقه‌ی خویشاوندی را به تصویر می‌کشد. با توجه به ارتباط مستقیم این مسئله به بنی‌اسرائیل، در حقیقت این مسئله باید به طور واضح آشکار شود، زیرا شریعت آن‌ها ازدواج مرد با زن را منع کرد، مگر این‌که زن از سبط مرد باشد.

در سفر اعداد آمد:

(۶) این است آنچه خداوند درباره‌ی دختران صلفحاد فرموده: گفته است: به هر که در نظر ایشان پسند آید، به زنی داده شود، لیکن در قبیله سبط پدران خود فقط به نکاح داده شوند. ۷ پس میراث بنی‌اسرائیل از سبط به سبط منتقل نشود، بلکه هر یکی از بنی‌اسرائیل به میراث سبط پدران خود چسبیده باشند. ۸ و هر دختری که وارث ملکی از سبطهای بنی‌اسرائیل بشود، به کسی از قبیله‌ی سبط پدر خود به زنی داده شود تا هر یک از بنی‌اسرائیل وارث ملک آبادی خود گردند؟ ۹ و ملک از یک سبط به سبط دیگر منتقل نشود، بلکه هر کس از سبطهای بنی‌اسرائیل به میراث خود چسبیده باشند).^(۲)

و در طوبیا آمده: (به همین علت است که خداوند به شما امر کرده بر حسب شریعت موسی این دختر با این مرد که از خویشاوندان و نزدیکان او است ازدواج نماید).^(۳)

در طوبیا نیز آمده: (وقتی به سن بلوغ رسید زنی از سبط خود بنام «حنه» را به همسری برگزید).^(۴)

طبق این متن مریم از سبطی است که ایصابات بدان منتسب می‌شود.

۱- رومیان: (۱۱)-۱۲.

۲- سفر اعداد: (۳۶)-۶.

۳- طوبیا: ۱۴: ۷.

۴- طوبیا: ۹: ۱.

اگر از جهت صله [وصل نسبی] نزدیکی و قرابت بین مریم و ایصابات، خواه از جهت پدری یا خواه از جهت مادری، بخواهیم صرف نظر کنیم، و تا آنجایی که ازدواج منحصر به سبط خود شخص باشد، در نتیجه هر دو زوج از یک سبط واحدی به شمار می‌روند. لازم به ذکر است که کشیش سیداروس می‌گوید: (ایصابات زن زکریا خواهر حنه مادر مریم است).^(۱)

در این جا با مشخص کردن این که ایصابات از چه سبطی است در واقع سبط مریم (علیها السلام) را مشخص نموده‌ایم و در نتیجه اصل و نسب عیسی (علیه السلام) را معلوم و مشخص کرده‌ایم. در انجیل لوقا آمده: (۵) در زمان هیردوس پادشاه یهودیه کاهنی به نام زکریا که از فرقه‌ی آویا وجود داشت، همسری به نام ایصابات داشت که از دختران هارون بود).^(۲)

این فرقه همان‌طور که سفر ایام اول ذکر می‌کند، فرقه‌ای از فرقه‌های بنی هارون است: (۱) و این است فرقه‌های بنی هارون: پسران هارون: ناداب و ابیهو و اعازار و ایتامار. ۲ و ناداب و ابیهو، قبل از پدر خود مُردند و پسری نداشتند، پس اعازارُ به کهنانت پرداختند. -۳- و داوود و صادوق که از بنی اعازار بود و اخیمالک که از بنی ایتامار بود، ایشان را برحسب وکالت بر خدمت ایشان تقسیم کردند. ۴ و از پسران اعازار مردانی که قابل ریاست بودند، از بنی ایتامار یافت شدند، پس شانزده رئیس خاندان آبا از بنی اعازار و هشت رئیس خاندان آبا از بنی ایتامار معین کردند. ۵ پس اینان با آنان به حسب قرعه معین شدند زیرا که رؤسای قدس و رؤسای خانه‌ی خدا هم از بنی اعازار و هم از بنی ایتامار بودند. ۶ و شمعیان بن تئتیل کاتب که از بنی لاوی بود، اسامی ایشان را به حضور پادشاه و سروران و صادوق کاهن و اخیمالک بن ابیاتار و رؤسای خاندان آبا کاهنان و لاویان نوشت و یک خاندان آبا به جهت اعازار گرفته شد و یکی برای ایتامار گرفته شد. ۷ و قرعه اول برای یهویاریب بیرون آمد و دوم برای یدعیان. ۸ و سوم برای حاریم و چهارم برای سعوریم، ۹ و پنجم برای ملکیا و ششم برای میامین. ۱۰ و هفتم برای هقوص و هشتم برای آویا).^(۳)

۱- مریم العذارء فی تاریخ والطقس والعقیده: ص ۲۰ به نقل از حجازی: سابق ج ۲ ص ۳۵-

۲- لوقا: (۱)-۵-

۳- کتاب اول تاریخ ایام: (۲۴)-۱۰-۱.

قاموس کتاب مقدس در مورد فرقه‌ی آبیّا می‌گوید:

(ذکر نام این فرقه در لو ۵: ۱ آمده، و این اشاره‌ای است بر تنظیم کارهای کهنه و لاویان در زمان داود پادشاه همان‌طور که در کتاب اول تواریخ ایام ص ۲۴ ذکر شده که داود کهنه را به بیست و چهار فرقه تقسیم نمود، و بر هر یک از این فرقه‌ها واجب بود به مدت یک هفته به جزء روزهای اعیاد بزرگ که همه فرقه‌ها در آن با یک‌دیگر شرکت می‌کنند، به خدمت کردن در هیكل عمل نمایند... و زکریا پدر یحیی تعمید دهنده از فرقه‌ی آبیّا که فرقه‌ی هشتم است بود).^(۱)

ممکن است که ما دلایل دیگری بر آن‌چه گفتیم اضافه نماییم، و آن این است که عیسی (علیه السلام) علاوه بر کاهن بودن در هیكل به کار تعلیم می‌پرداخت و همان‌طور که معلوم است کهنات از اختصاصات بنی هارون که از لاویان بودند، بود.

(۴۰) و برای پسران هارون پیراهن‌ها بساز و برای ایشان کمربندها بساز و برای ایشان عمامه‌ها بساز، برای عزت و زینت.

۴۱ و برادر خود هارون را و پسرانش را همراه او به آن‌ها آراسته کن و ایشان را مسح کن و ایشان را تخصیص و تقدیس بنما، تا برای من کهنات کنند. ۴۲ و زیر جامه‌های کتان برای ستر عورت ایشان بساز که از کمر بند تا ران برسد. ۶۳ و برای هارون و پسرانش باشد هنگامی که به خیمه‌ی اجتماع داخل شوند، یا نزد مذبح آیند تا در قدس خدمت نمایند، مبادا متحمل گناه شوند و بمیرند، این برای وی و بعد از او برای ذریتش فریضه ابدی است).^(۲)

(۳۰) و هارون و پسرانش را مسح کن، ایشان را تقدیس نما، تا برای من کهنات کنند).^(۳)

(۱۳) و هارون را به رخت مقدس بپوشان و او را مسح کرده تقدیس نما تا برای من کهنات کند. ۱۴ و پسرانش را نزدیک آورده ایشان را به پیراهن‌ها بپوشان ۱۵ و ایشان را مسح کن چنان‌که پدر ایشان را مسح کردی تا برای من کهنات نماید و مسح ایشان هر آینه برای کهنات

۱- قاموس الكتاب المقدس: ص ۲۴.

۲- کتاب خروج: (۲۸)-۴۰-

۳- کتاب خروج: (۳۰)-۲۰-

ابدی در نسل‌های ایشان خواهد بود).^(۱)

در حقیقت، کار کردن عیسی (علیه السلام) در سایه کهنات یک تفسیر را به تصویر می‌کشد و آن این است که علی‌رغم دشمنی آشکار با علماء بنی‌اسرائیل، اما وی برای تعلیم دادن می‌آمد. در این‌جا متنی از نامه پولس به عبرانیان که دال بر آنچه گفته شد را برای شما می‌آوریم:

(۱۱) اگر در کهنات لاوی و شریعتی که به ایشان سپرده شده بود، رستگاری بود، دیگر چه نیازی بود تا کاهن دیگری به رتبه‌ی ملک صادق بیاخیزد؟ و چرا به جای او، دیگری را نفرستاد که مانند سایر کاهنان، هم‌پایه‌ی هارون [بردار موسی] باشد؟ ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ به علاوه زمانی که خدا از نوع دیگر می‌فرستد، باید شریعت و حکم و روش خود را نیز در این خصوص تغییر دهد، تا این امر مسیر گردد، چنان‌که همه می‌دانیم، مسیح از قبیله‌ی کاهنان یعنی قبیله‌ی «لاوی» نبود، بلکه به قبیله‌ی «یهودا» تعلق داشت که برای کار کاهنی انتخاب نشده بود، و موسی هیچ‌گاه چنین خدمتی را به قبیله‌ی یهودا محول نکرده بود. ۱۵ پس به طور واضح می‌بینیم که خدا، حکم و روش خود را تغییر داد: زیرا [مسیح] که کاهن اعظم جدید و هم‌پایه‌ی ملک صادق است، ۱۶ مطابق شریعت و روش سابق طایفه‌ی لاوی نبود؛ او بر اساس قدرتی کاهن شد که از حیات بی‌پایان جاری است. ۱۷ در «زبور داود» نیز به همین موضوع اشاره شده؛ در آن‌جا [به مسیح می‌گویند]: «تو تا ابد کاهن هستی، کاهنی هم‌پایه‌ی ملک صادق». ۱۸ بلی، شریعت و روش سابق کاهنی، که بر اساس اصل و نسب بود، ملغی شد زیرا کاری از پیش نمی‌برد و سست‌تر از آن بود که بتواند به کسی امید نجات ببخشد.^(۲)

نویسنده‌ی این نامه بر کاهن بودن عیسی (علیه السلام) اعتراف می‌کند، آن‌هم علی‌رغم گفته‌ی وی مبنی بر این‌که عیسی (علیه السلام) از سبط یهودا بوده، آوردن چنین دلایلی مقابل نقد استوار نمی‌ماند. نویسنده‌ی نامه باید دشمنی دیرینه و پایدار بین عیسی و علماء یهود را مقابل چشم، مد نظر خود قرار می‌داد. وقتی نویسنده به طور قطع و جزم می‌گوید علماء یهود به وی اجازه نمی‌دادند که کهنات نماید، مگر باید هارونی و از سبط لاوی باشد، پس بر این اساس امکان ندارد که وصیت را به خاطر عیسی باطل و لغو نمایند.

۱- کتاب خروج: (۴۰) -۱۵-۱۳-

۲- عبرانیان: (۷)-۱۱.

شاید حادثه به صلیب کشیده شدن برای اثبات این امر کافی باشد، علی‌رغم این که گفتیم شخص به صلیب کشیده شده نمی‌تواند عیسی (علیه السلام) باشد که در بحث‌های بعدی این هم را اثبات می‌کنیم، ولی می‌گوییم: اگر از شبیه به صلیب کشیده شده به جای عیسی (علیه السلام) معلوم می‌شود که مردم گمان بردند او، خود عیسی (علیه السلام) است و اگر از نظر فرم لباس عیسی (علیه السلام) هم به این مسئله آگاهی داشته باشیم، مردم نیز فرم لباس مشخص‌شده‌ی عیسی (علیه السلام) را انتخاب می‌کردند.

(وقتی سربازان عیسی را مصلوب کردند، لباس‌های او را بردند و به چهار قسمت تقسیم کردند هر سرباز یک قسمت بُرد، هم‌چنین پیراهن [ردا] را بردند، پیراهن خیاطی نشده بود، بلکه همه از بالا به یکپارچه بافته شده بود).^(۱)

ارجح این است که این همان فرم لباسی است که در کتاب خروج بدان اشاره کردیم. قاموس کتاب مقدس می‌گوید:

(رخت‌های کاهنان: سینه‌بند و ایغود و ردا و پیراهن نقش‌دار و عمامه و کمربند، این رخت‌های مقدس را برای برادرت هارون و پسرانش بسازند تا به جهت من کهنات کنند و... (خروج ۲۸-۴) و برای پسران هارون پیراهن بساز و برای ایشان-کمربندها بساز و برای ایشان عمامه‌ها بساز عزت و زینت (خروج ۴۰: ۲۸-۱۴۳).^(۲)

از دلایلی که می‌توان آن را بیان نمود، واقعه‌ی مشهوری است که در زمان تعلیم عیسی (علیه السلام) در هیکل رُخ داده بود است. این حادثه را متی و مرقس و لوقا با اختلافی چند آورده‌اند. مرقس می‌گویند:

(۳۵) عیسی در حالی که در خانه‌ای به مردم تعلیم می‌داد، پرسید: «چرا کاتبان [روحانیان] می‌گویند: که مسیح باید از نسل داود باشد؟ ۳۶ در حالی که داود خودش، وقتی از روح خدا به او الهام شد، چنین گفت: خدا به خداوند من فرمود به دست راست من بنشین تا دشمنان را زیر پایت بیندازم. ۳۷ داود خودش مسیح را خداوند خود خواند، پس چطور ممکن است

۱- یوحنا: (۱۹)-۲۳.

۲- قاموس الكتاب المقدس: مجمع الكنانش الشرقيه ی-ص ۲۳۸.

مسیح، پسر او باشد؟ مردم از این گونه سؤالات بسیار لذت می‌برند و با شور و علاقه‌ی فراوان به سخنان او گوش می‌دادند.^(۱)

می‌گوییم: واضح است که عیسی (علیه السلام) در این جا در مورد شخص دیگری سخن می‌گوید، و این مطلب را هر کس که خوب گوش دهد و بدون آوردن دلیل قبلی هم می‌تواند بفهمد، شاید روایت متی بیشتر این مسئله را روشن کند، زیرا وی این مسئله را به چشم تعلیم و یاد دادن نگاه کرده، و نه بر اساس احتجاج یا اختلاف فکری.

بر این اساس مشخص می‌شود که عیسی (علیه السلام) در مورد خود سخن نمی‌گوید:

(۴۱) در همان حال که فریسیان دور عیسی را گرفته بودند، از ایشان پرسید: «درباره‌ی مسیح چه فکر می‌کنید؟ او پسر کیست؟» جواب دادند: «پسر داود پیغمبر». ۴۳ عیسی پرسید: «پس چرا داود به وسیله روح [الهام خدا] مسیح را خداوند می‌خواند؟ زیرا [او در کتاب زبور] گفته است: ۴۴ خدا به خداوند من گفت:

به دست راست من بنشین تا دشمنان را زیر پاهایت بیفکنم. ۴۵ چگونه ممکن است داوود به پسر خود بگوید «خداوند»؟ ۲۶ هیچ کس نتوانست حتی یک کلمه هم در جواب بگوید از آن روز به بعد به طور کلی کسی جرئت نکرد از او سؤالی بکند.^(۲)

از جمله دیگر دلایل، مطلبی است که در انجیل یوحنا آمده:

(۴۰) وقتی مردم این سخن را از عیسی شنیدند، گفتند: «به راستی این باید همان نبی باشد [که پیش از مسیح می‌آید]. ۴۱ و ۴۲ دیگران گفتند: «این خود مسیح است» بعضی نیز می‌گفتند: این مرد نمی‌تواند مسیح باشد. آیا مسیح از جلیل می‌آید؟ چون کتاب آسمانی می‌گوید مسیح از نسل داود است و در دهکده‌ی بیت لحم، زادگاه داود، متولد می‌شود. ۴۳ پس بدین سبب چند دسته شدند. ۴۴ بعضی‌ها خواستند او را بگیرند ولی کسی دست به سوی او دراز نکرد.^(۳)

۱- مرقس: (۱۲)-۳۵.

۲- متی: (۲۲)-۴۱.

۳- یوحنا: (۷). ۴۰.

در حقیقت این متن نشان‌دهنده و متضمن گواهی معاصرین عیسی بر نبود وی از نسل داود است.

و بالأخره در این‌جا به این مقدار که شاید بیشتر از حد لازم بود، بسنده می‌کنم. در حقیقت به نظرم آنچه بیان نمودیم، برای اثبات ادله‌ی آورده شده کافی باشد، دلایلی که به طور واضح و آشکار می‌گویند: عیسی (علیه السلام) آن شخص رهایی دهنده یا مسیح منتظر نمی‌تواند باشد، بلکه مهد و زمینه‌ساز برای مسیح منتظر است.

اشکالی نمی‌بینم تا با آوردن گواهی و اعتراف کشیش دکتر فهیم عزیز به این موضوع خاتمه دهم: (خیلی از علماء غرب منکر این هستند که عیسی مثل مسیح عمل کرده یا مثل مسیح یهود یا میسیایی که در عهد قدیم منتظر او بودند سخن می‌گفت).^(۱)

ولی کار در نظر آن‌ها مشتبه شد .

شکی در این نیست که اختلاف مشهور و معروف بین مسلمانان و مسیحیان در مورد مسئله‌ی به صلیب کشیده شدن است، شاید این مسئله یکی از مهم‌ترین اختلافات عقایدی بین دو گروه باشد. در حقیقت چیزی که این بحث می‌خواهد به اثبات برساند این است که نه تنها فقط مسیحیان بلکه حتی مسلمانان نیز در تحدید و مشخص کردن شخصیت به صلیب کشیده شده با شک مواجه شده‌اند دقیقاً منظور مفسرین و نویسندگانی هستند که این مسئله را مورد بررسی قرار داده‌اند، زیرا ایشان از محمد و آل محمد (علیهم السلام) خود را دور نمودند، کسانی که خداوند ما را امر کرده تا از آن‌ها مسائل خود را کسب نماییم و چون این مسئله یکی از اسرار است که خداوند تعالی اراده فرموده تا از اذهان مخفی بماند تا وقتی که رهایی بخشی که خود عیسی (علیه السلام) به آن بشارت داده و به جای وی به صلیب کشیده شده بیاید و پرده از نور بگشاید.

با نقل قول به دست نوشته‌ی سید احمد الحسن (علیه السلام) در مورد جواب سؤال این آیه‌ی کریمه،

بحث خود را آغاز می‌کنم.^(۱)

﴿وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَ
 أَنْ الَّذِينَ اِخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا﴾.^(۲) (و نیز
 گفته آن‌ها که ما نیز مسیح عیسی بن مریم رسول خدا را کشتیم در حالی که او را نکشتند و
 مصلوب نکردند و لیکن کار در نظر آن‌ها مشتبه شد. و حتماً کسانی که در باره‌ی او اختلاف
 دارند در این باره در شک و تردیدند جز پیروی ظن و گمان هیچ علمی بدان ندارند و یقیناً او
 را نکشتند).

ایشان (علیه السلام) در جواب فرمودند: (در شبی که قرار بود عیسی (علیه السلام) رفع [به آسمان صعود
 کند] شود، با حواریون خود وعده گذاشت، پس ایشان نزد وی حاضر شدند مگر یهودایی که
 علماء یهود را به مکان عیسی (علیه السلام) راهنمایی کرد هنگامی که نصف شب حواریون به خواب
 رفتند و عیسی (علیه السلام) بیدار باقی ماند. خداوند نیز وی را رفع کرد [به آسمان بالا برد] و (شبهه او
 که به صلیب کشیده و کشته شد) را نازل کرده تا سپر و فدائی او باشد. این شبهه از (اوصیاء
 آل محمد (علیهم السلام)) بود. وی به صلیب کشیده شد و کشته شد و عذاب را به خاطر امام مهدی
 (علیه السلام) تحمل نمود. عیسی (علیه السلام) نه به صلیب کشید شده و نه کشته شده بلکه رفع شد و خداوند
 وی را از دست علمای گمراه یهودا نجات داد.

خداوند می‌فرماید:

﴿وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ
 لَهُمْ﴾.^(۳)

(و نیز گفته‌ی آن‌ها که ما نیز مسیح عیسی بن مریم رسول خدا را کشتیم در حالی که او را
 نکشتند و مصلوب نکردند ولیکن کار در نظر آن‌ها مشتبه شد).

در تفسیر علی بن ابراهیم از ابی جعفر (علیه السلام) روایتی نقل شده ایشان می‌فرماید: (إن عیسی

۱- المتشابهات: ج ۴ ص ۱۴۴ و بعد از آن.

۲- النساء: ۱۵۷.

۳- النساء: ۱۵۷.

(علیه السلام) وعد أصحابه ليلة رفعه الله إليه فاجتمعوا عند المساء، وهم اثنا عشر رجلاً فأدخلهم بيتاً ثم خرج عليهم من عين في زاوية البيت وهو ينفذ رأسه من الماء، فقال: إن الله رافعي إليه الساعة ومطهري من اليهود فأیکم يلقي عليه شبحي فيقتل ويصلب ويكون معي في درجتي؟ قال شاب منهم: أنا يا روح الله، قال: فأنت هوَ ذا... ثم قال (علیه السلام): إن اليهود جاءت في طلب عیسی (علیه السلام) من ليلتهم... وأخذوا الشاب الذي ألقى عليه شبح عیسی (علیه السلام) فقتل وصلب).^(۱)

(در شبی که خداوند عیسی (علیه السلام) را به آسمان رفع کرد وی با یاران خود وعده گذاشت و ایشان غروب جمع شدند. آن‌ها دوازده نفر بودند وی ایشان را وارد خانه‌ای کرد سپس در حالی که سر خود را از آب می‌تکاند از کنار گوشه‌ی خانه بر آن‌ها خارج شد. و گفت خداوند در این ساعت مرا به سوی خود می‌خواهد رفع کند و مرا از یهود پاک و مطهر سازد، پس کدام یک از شما حاضر است که به جای من باشد تا شبیه من بر او قرار گیرد و کشته و به صلیب کشیده شود تا با من در یک درجه قرار گیرد. جوانی از ایشان گفت: ای روح‌الله [پس عیسی (علیه السلام)] گفت: پس تو همان... سپس امام (علیه السلام) فرمودند: در همان شب یهود برای دستگیری عیسی آمدند... و جوانی که شبح عیسی (علیه السلام) بر آن قرار داده شده بود را بُرده و به صلیب کشیده و به قتل رساندند).

توجه کنید امام باقر (علیه السلام) می‌فرماید: (اجتمع اثناعشر)، (دوازده تا جمع شدند).

در حالی که از حواریون تنها (یازده نفر) آمده بودند و یهودا نیامده بود بلکه برای تسلیم عیسی (علیه السلام) به نزد علماء یهود رفته بود و این از متواترات و غیر قابل انکار است، بر این اساس دوازدهمین نفر شخصی که آمد، یا به عبارتی کسی که از آسمان نازل شد، همان وصی از آل محمد (علیه السلام) است، همان کسی که شبهه عیسی (علیه السلام) بر وی افکند و به صلیب کشیده و کشته شد.

آخرین کلمات این وصی به هنگام مصلوب کردنش این بود: (ایلیا، ایلیا، لما شبقتنی)، (الهی الهی چرا مرا ترک کردی).

و در انجیل متی: (۴۶) عیسی با صدای بلند فریاد کشید: ایلی ایلی لما شبقتنی، یعنی الهی، الهی چرا مرا ترک کردی. ۴۷ بعضی که آن‌جا ایستاده بودند، وقتی این را شنیدند، گفتند: او

ایلیای نبی را صدا می زند... ۴۹ ولی دیگران گفتند: کاری نداشته باش! بگذارید ببینیم آیا ایلیا می آید تا او را نجات دهد یا نه؟ ۵۰ آن گاه عیسی ناله‌ی دیگری برآورد و جان سپرد. ۵۱ در آن لحظه، ناگهان پرده‌ی هیکل از سرتاپا دو پاره شد چنان زمین لرزه‌ای رخ داد که سنگ‌ها شکافته و...^(۱).

در حقیقت ترجمه‌ی آخرین کلمات و گفته‌ی وی این چنین است (ای علی، ای علی، چرا مرا نازل کردی). همان طور که در متن انجیل سابق ذکر شد، مسیحیان این گفته را این چنین ترجمه می کنند (الهی، الهی، چرا مرا ترک کردی).

این وصی این کلمات را به جهت ندانستن دلیل نازل شدنش یا اعتراضی بر دستور خداوند تعالی نگفته است. بلکه سؤالی است که درون خود جواب نهفته‌ای دارد سؤال و جوابی که خطاب به مردم می گوید: بفهمید و بدانید که چرا نازل شدم و چرا به صلیب کشیده شدم و چرا کشته شدم. به خاطر این که اگر این سؤال دوباره تکرار شود شما یک بار دیگر در این امتحان شکست نخورید، پس اگر دیدید رومیان (یا امثالشان) سرزمینی را اشغال کرده‌اند و علماء یهود (یا امثالشان) با ایشان مدارا کرده‌اند، [برای بقاء خود با ایشان معامله کرده‌اند] من در آن زمین خواهم بود، زیرا این سنت و راه و روش خداوند است که تکرار می شود، بنابراین عبرت بگیرید و اگر آدمم مرا یاری دهید و یک بار دیگر در به صلیب کشیدن و کشته شدنم شرکت نکنید. [این وصی] می خواست در جواب سؤالی که برای هر عاقل پاک فطری روشن است، بگوید: به صلیب کشیده شدم و عذاب و اهانت‌های علمای یهود را تحمل نمودم و کشته شدم فقط به خاطر قیامت صغری و قیامت امام مهدی (علیه السلام) و دولت حق و عدل الهی بر روی زمین.

وقتی که علماء یهود و حاکم رومی از وصی سؤال کردند که: آیا تو پادشاه یهود هستی؟ در جواب جواب آن‌ها می گفت: تو می گویی، یا آن‌ها می گویند، یا شما می گویند، و هرگز آری نگفت، برای کسی که حقیقت را نمی داند این جواب، جواب غریبی است، ولی اکنون این جواب، توضیح داده می شود. [وصی] آری نگفت چون او پادشاه یهود نبود، بلکه پادشاه

یهود عیسی (علیه السلام) بود، که خداوند او را رفع کرد، این شبیه است که نازل شد تا به جای عیسی (علیه السلام) به صلیب کشیده و کشته شود.

طبق انجیل این اصل جواب وی بعد از دستگیری اش بود:

(کاهن اعظم جواب داد و به او گفت: به نام خدای زنده قسمت می‌دهم که به ما بگویی آیا تو مسیح هستی؟ عیسی به وی گفت: تو می‌گویی ...) ^(۱)

(... پس عیسی در پیش روی فرماندار ایستاد، فرماندار از او پرسید: آیا تو پادشاه یهود هستی؟ عیسی به او گفت: تو می‌گویی ...) ^(۲)

(... پیلاتوس از عیسی پرسید: تو پادشاه یهود هستی؟ عیسی جواب داد و به او گفت: تو می‌گویی ...) ^(۳)

(... همه از وی سؤال کردند، آیا تو مسیح هستی؟ به آنها گفت: شما می‌گویید من او هستم) ^(۴)

(۳۳... پیلاتوس به داخل کاخ برگشت و دستور داد عیسی را نزد او بیاورند، به او گفت: تو پادشاه یهود هستی؟ ۳۴ عیسی جواب داد: آیا این را از باطن خود می‌گویی یا دیگران درباره‌ی من چنین به تو گفته‌اند [منظورت از پادشاه آن است که شما رومی‌ها می‌گویید، یا پادشاهی که یهودیان منتظر ظهورش هستند]. ۳۵ پیلاتوس گفت: مگر من یهودی هستم [که این چیزها را از من می‌پرسی؟] قوم خودت و رؤسای کهنه تو را تسلیم من نمودند چه کرده‌ای؟ ۳۶ عیسی جواب داد: پادشاهی من از این جهان [دنیوی] نیست، اگر پادشاهی من دنیوی بود، پیروانم می‌جنگیدند تا به یهود تسلیم نشوم ولی اکنون پادشاهی من متعلق به این‌جا [دنیا] نیست. ۳۷ پیلاتوس به او گفت: به هر حال منظورت این است که تو پادشاهی؟ عیسی جواب داد: تو می‌گویی که من پادشاه هستم، من برای همین منظور متولد شده‌ام، و به همین منظور به جهان آمده‌ام تا برای حق گواهی دهم...) ^(۵)

۱- متی: (۲۶)-۶۳-

۲- متی: (۲۷)-۱۱..

۳- مرقس: (۱۵)-۲.

۴- لوقا: (۲۲)-۷۰.

۵- یوحنا: (۱۸)-۳۳.

وصی در متن آخر مشخص می‌کند که وی در آن زمان از اهل زمین نیست، بلکه برای انجام دادن کاری که همان فدا شدن برای عیسی (علیه السلام) است به زمین نازل شده: زیرا مشاهده می‌کنیم وصی در این مورد اظهار می‌دارد: (پادشاهی من از این عالم «دنیوی» نیست)، (ولی پادشاهی من متعلق به این‌جا نیست [دنیا] نیست و به همین منظور به جهان آمده‌ام تا برای حق گواهی دهم).

از رسول الله ﷺ نقل است که: (ینزل عیسی ابن مریم (علیه السلام) عند انفجار الصبح مابین مهرودین و هما ثوبان أصفران من الزعفران، أبيض الجسم، أصهب الرأس، أفرق الشعر، كأن رأسه یقطر دهنًا، بیده حربة، یکسر الصلیب ویقتل الخنزیر ویهلك الدجال ویقبض أموال القائم ویمشی خلفه أهل الكهف، وهو الوزير الأيمن للقائم وحاجبه ونائبه، ویسقط فی المغرب والمشرق الأمن من کرامة الحجة بن الحسن (علیه السلام)).^(۱) (فرمودند: عیسی بن مریم (علیه السلام) به هنگام انفجار صبح [قیامت صغری] ما بین مهرودین که هردوی آنها زردرنگ و زعفرانی هستند، نازل می‌شود، جسمش سفید رنگ و سری سرخ‌موی و با فرق باز، گویا از [موهای] سرش روغن می‌چکد، و نیز به دست خود، صلیب را شکسته و خوک را کشته، دجال را به هلاکت می‌رساند. و اموال قائم را باز می‌ستاند، در حالی که پشت سر وی اصحاب کهف راه می‌روند، و وزیر دست راست قائم و حاجب و نائب وی خواهد بود، و از کرامت حجة ابن الحسن (علیه السلام) این است، امنیت را در مغرب و مشرق گسترش می‌دهد).

و از امیر المؤمنین علی ابن ابی‌طالب (علیه السلام) نقل است که: (... و یعود دار الملک إلى الزوراء وتصیر الأمور شورى من غلب علی شیء فعله، فعند ذلك خروج السفیانی فیركب فی الأرض تسعة أشهر یسومهم سوء العذاب، فویل لمصر وویل للزوراء وویل للكوفة والویل لواسط، کأنی انظر إلى واسط وما فیها مخیر یخیر وعند ذلك خروج السفیانی، ویقل الطعام ویقحط الناس ویقل المطر فلا أرض تنبت ولا سماء تنزل، ثم یخرج المهدي الهادي المهتدي الذي یأخذ الراية من ید عیسی بن مریم...)^(۲).

(... و مرکز حکومت به زوراء [بغداد] برگشته، و امور مردم با شوری [انتخابات] انجام

۱- غایة المرام: ج ۲ ص ۹۲.

۲- الملاح والفتن: ص ۱۳۴.

می‌شود، هر کس بر چیزی غلبه کرد، آن را انجام می‌دهد، پس در آن هنگام سفیانی، خروج کرده، و به مدت نه ماه [زمام امور را به دست می‌گیرد]، بدترین عذاب‌ها را به مردم می‌رساند، وای به حال مصر و وای به حال زوراء و وای به حال کوفه و وای به حال واسط، گویا من واسط [استانی در عراق] را می‌بینم که چه خیرهایی گویای چه چیزهایی که نیست، در آن هنگام سفیانی خروج می‌کند و طعام کم شده، قحطی مردم را فرا می‌گیرد و باران کم شده، پس نه سبزه‌ای می‌روید و نه نزولات آسمانی نازل می‌شود، بعد از آن است که مهدی هادی مهتدی که پرچم را از دست عیسی بن مریم می‌ستاند خروج خواهد نمود...).

احادیث فراوانی وجود دارد که بر به صلیب کشیده نشدن و به قتل نرسیدن عیسی (علیه السلام) نه تنها که دلالت دارند، بلکه نیز بر به صلیب کشیده شدن و کشته شدن شبیه عیسی (علیه السلام) دلالت دارند.

از ابی عبدالله (علیه السلام) نقل است که فرمودند: (رفع عیسی ابن مریم (علیه السلام) بمدرعة من صوف من غزل مریم (علیها السلام) ومن خیاطة مریم، فلما انتهى إلى السماء نودي يا عیسی بن مریم ألق عنك زینة الدنيا).^(۱) (عیسی بن مریم (علیه السلام) با لباسی پشمی که از پشم ریسیده شده و دوخته شده‌ی مریم بود رفع شد [به آسمان برده شد] وقتی به آسمان منتهی گشت، ندا درآمد که ای عیسی بن مریم زینت دنیا را از خود بینداز).

از امام رضا (علیه السلام) نقل است که فرمود: (ما شُبِّهَ أمر أحد من أنبیاء الله و حججه (علیهم السلام) للناس إلا أمر عیسی بن مریم (علیه السلام) وحده؛ لأنه رفع من الأرض حیاً وقُبض روحه بین السماء والأرض، ثم رُفِعَ إلى السماء ورد إليه روحه، وذلك قوله عز و جل: ﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قُمْ وَرَافِعُكَ إِلَىَّ﴾).

(کار هیچ یک از انبیاء خداوند یا حجت‌هایش بر مردم مشتبه نشده است، مگر تنها امر و مسئله عیسی بن مریم (علیه السلام)، زیرا وی زنده از روی زمین رفع گردید و روحش در بین آسمان و زمین از وی قبض گردید، سپس به آسمان بالا برده شد و روحش به وی باز گردانیده شد، و این فرموده‌ی خداوند است که می‌فرماید: ﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قُمْ وَرَافِعُكَ إِلَىَّ﴾، [به یاد آورید] هنگامی که خداوند به عیسی فرمود: من تو را متوفی ساخته و به سوی خود بالا

می برم).^(۱)

پیامبر ﷺ می فرماید: (عیسی (علیه السلام) لم یمت، وإنه راجعٌ إلیکم قبل یوم القیامة).^(۲) (عیسی (علیه السلام) نمرده است، بلکه وی قبل از قیامت نزد شما باز خواهد گشت).
توجه کنید:

عیسی نبی و فرستاده‌ای از جانب پروردگار است، وی از خداوند سبحان درخواست کرد تا او را از به صلیب کشیده شدن و عذاب و کشته شدن معذور و رهایی دهد، و خدای سبحان دعای نبی و فرستاده را بر نمی گرداند، خداوند وی را اجابت فرمود و او را رفع گردانید و به جایش وصی‌ای که به صلیب کشیده و کشته شد را به پائین نازل فرمود.
متونی در انجیل وجود دارند که دعاء عیسی (علیه السلام) برای رهایی از به صلیب کشیده و کشته شدن را ذکر نموده‌اند. و آن‌ها:

(... سپس کمی به جلوتر رفته و روی نهاده و چنین دعا می کرد «ای پدر» اگر ممکن است این جام را از من بردار...).^(۳)

(... سپس کمی جلوتر آمده و روی بر زمین نهاده و دعا می کرد تا شاید این ساعت از وی دور گردد. ۳۶ و گفت ای پدر پدران، هر کاری نزد تو امکان پذیر است، پس این جام را از من بردار...).^(۴)

(۴۱... سپس به اندازه‌ی پرتاب یک سنگ از آن‌ها جدا شد. و بر دو زانوی خود زانو زد و ۴۲ چنین دعا کرد: ای پدر اگر خواست توست این جام را از من بردار...).^(۵)

در تورات سفر اشعیاء و در انجیل اعمال رسولان باب هشتم این متن آمده: (... چونان گوسفندی وی را به سوی سربریدن برده و مثل قوچی که پشم‌هایش را می‌چینند این گونه لب به اعتراض نگشود...).

همه‌ی انبیاء و اوصیاء پیامبران [در سخت‌ترین شرایط] لب به سخن گشودند و هیچ یک از

۱- عیون أخبار الرضا (علیه السلام): ج ۲ ص ۱۹۳.

۲- بحار الأنوار: ج ۱۴ ص ۳۴۴.

۳- متی: (۲۶)-۳۹.

۴- مرقس: (۱۴)-۳۵.

۵- لوقا: (۲۲)-۴۱.

آنها برای سر بریدن صامت و ساکت نرفته است. بلکه همه‌ی آنها فرستاده شده‌اند تا سخن گویند و مردم را متوجه و موعظه نمایند، خصوصاً عیسیٰ (علیہ السلام) چقدر علماء و مردم را متوجه می‌نمود و چقدر آنها را موعظه و ارشاد می‌کرد، هرگز نمی‌توان باور کرد که صامت و ساکت به سوی قربانی شدن رفته است.

بلکه کسی که به سوی قربانی شدن رفته است، همان وصی است: (شبیہ عیسیٰ) شخصی که به صلیب کشیده و کشته شد بدون این که کلامی یا سخنی بگوید؛ یا بدون این که از خداوند بخواهد تا عذاب و به صلیب کشیده و کشته شدن را از خود دور کند و بدون این که با مردم سخن بگوید. بلکه اگر به وی اصرار می‌کردند و با اصرار و پافشاری از وی سؤال می‌کردند که تو هستی، آیا تو مسیحی، جزء با یک کلمه به آنها جواب نمی‌داد، [می‌گفت]: تو می‌گویی.

و این گونه با رضایت امر خداوند و برای اجرای امری که خداوند نازل فرموده، به سوی عذاب و به صلیب کشیده و کشته شدن روانه شد، آن هم برای به صلیب کشیده و کشته شدن به جای عیسیٰ (علیہ السلام). و از آنجایی که هنوز وقت آن نرسیده بود تا برگزیده شود و با مردم سخن گوید و آنها را ارشاد نماید، پس چونان قوچی وی را به سوی سر بریدن برده و مثل قوچی که پشم‌هایش را می‌چینند، این گونه لب به اعتراض نگشود.

تمنای دارم که هر مؤمنی عبرت بگیرد: ... مؤمنی که بخواهد از این ایثار، حقیقت را بفهمد، زیرا این انسان بر روی زمین نازل شد و به صلیب کشیده و کشته شد در حالی که کسی او را نشناخت و نخواست که نامی از آن یاد شود و شناخته شود ساکت و صامت به پائین نازل شد و ساکت و صامت به صلیب کشیده شد و ساکت و صامت کشته شد و ساکت و صامت به سوی پروردگار خود صعود کرد، پس اگر می‌خواهید، این گونه باشید). پایان جواب سید احمد الحسن (علیہ السلام)

این جواب متضمن دلایل زیادی است پس به همین دلیل امکان دارد که مضامین آن را به نحو زیر بیان نمایم:

۱- عیسیٰ (علیہ السلام) در هیچ روزی به شاگردانش نگفته که به صلیب کشیده می‌شود. بلکه دائم و همیشه می‌گفت: این پسر انسان است که به صلیب کشیده می‌شود و از بحث‌های پیش

فهمیدیم که منظور از پسر انسان رهایی بخش است که در آخر الزمان خواهد آمد. اصرار کردن مسیحیان بر این که شخص به صلیب کشیده شده همان عیسی (علیه السلام) است، ارتباط عمیقی با عقیده‌ی فدا شدنی را نشان می‌دهد که متمثل به ستون مسیحیت است و اگر بنا به اعتقاد آنان ایشان کار اصلی عیسی (علیه السلام) در به صلیب کشیده شدنش برای خلاص و رهایی مردم و جهان از گناه مرتکب شده آدم، بود، حتماً باید وی این امر و مسئله را به خوبی معلوم و مشخص می‌نمود، که من به خاطر این مسئله و کار آمده‌ام. در حالی که چیزی از این قبیل از وی بروز داده نشده است.

در مرقس آمده: (۳۱) زیرا وی به شاگردانش تعلیم می‌داد و به آنها می‌گفت: پسر انسان به دست مردم گرفتار و تسلیم می‌شود، ایشان نیز وی را خواهند کُشت، و بعد از کُشته شدنش در روز سوم زنده خواهد شد. ۳۲ ولی آنها منظور او را نفهمیدند، و می‌ترسیدند که از وی بپرسند.^(۱)

و نیز در مرقس آمده: (ما در حال بالا رفتن به سوی اورشلیم هستیم [وقتی به اورشلیم رسیدیم] پسر انسان را تسلیم رؤسای کاهنان و کاتبان [سران قوم یهود و کاهنان اعظم] می‌کنند، او را به مرگ محکوم می‌کنند، سپس وی را به دست امم [رومی‌ها] تسلیم خواهند کرد. ۳۴ مردم وی را مسخره خواهند نمود، و او را شلاق زده و بر رویش آب دهان ریخته وی را خواهند کُشت، ولی در روز سوم زنده خواهد شد.^(۲)

متون زیادی از این قبیل یافت می‌شود که در آنها از ضمیر متکلم استفاده نشده است، تا به حال پیش نیامده که عیسی (علیه السلام) سخنی از قبیل: (لأبد أن أصلب) (حتماً باید من به صلیب کشیده شوم) یا مشابه این تعبیرات گفته باشد.

اگر عاقلانه فکر کرده باشیم، شاگردانش نه تنها برایشان پیش نیامده بلکه اصلاً احساس نمی‌کردند که عیسی (علیه السلام) در مورد خودش سخن می‌گوید، بلکه گمان می‌کردند که عیسی (علیه السلام) در مورد شخص دیگری به غیر از خود سخن می‌گوید: (شما نیز این سخن را در

۱- مرقس: (۹)-۳۱.

۲- مرقس: (۱۰)-۳۳.

گوش‌های خود فرو برید: پسر انسان به دست مردم تسلیم خواهد شد. ۴۵ اما شاگردانش منظور او از این گفته را نفهمیدند، چون ذهنشان مخفی [کور] شده بود تا نفهمند، و می‌ترسیدند در این باره از او سؤال کنند.^(۱)

اما متن آمده در انجیل مرقس:

(۴۰) وقتی برگشت، دید که هنوز در خوابند، چون نمی‌توانستند پلک‌هایشان را باز نگاه دارند و نمی‌دانستند چه جوابی بدهند. ۴۱ وقتی برای بار سوم برگشت به آن‌ها گفت: الان خوابید و استراحت می‌کنید بس است! این لحظه فرارسیده، اکنون پسر انسان پس از دستگیری به دست گناه‌کاران تسلیم خواهد شد. ۴۲ برخیزید، باید برویم! [نگاه کنید] کسی که من را تسلیم می‌کند نزدیک شده!^(۲)

در حقیقت این متن از عیسی (علیه السلام) صادر نشده، بلکه از زبان شبیه وی نقل شده، به همین دلیل گفت: (هُوَذَا يُسَلْمَنِي قَدْ اقْتَرَبَ) ([نگاه کنید] کسی که من را تسلیم می‌کند نزدیک شده) باید بدانیم این تنها متنی است که ضمیر متکلم [وحده] در آن به کار رفته است.

کسی که تلاش می‌کند این متن را به عنوان سر مشق و مقدمه بر دیگر متون آمده، قرار دهد در حقیقت نه تنها مغالطه‌ای بیش انجام نداده، بلکه کُل اصل بحث را زیر پا گذاشته است. در حقیقت اکنون بحث ما متعلق به تحدید و تشخیص هویت شخص به صلیب کشیده شده است، که آیا این شخص طبق گفته‌ی مسیحیان همان عیسی (علیه السلام) بوده یا شخص دیگری به غیر از او است، پس اگر کسی می‌خواهد چیزی را به اثبات برساند باید جواب‌گوی تمام سؤالات باشد. بر این اساس مسیحیان که ادعا می‌کنند عیسی (علیه السلام) همان شخص به صلیب کشیده شده است، نمی‌توانند فقط به این متن متمسک شوند، و باید به تمامی سؤالاتی که مطرح می‌کنیم، جواب دهند، از جمله سؤالاتی که باید پاسخ‌گوی آن باشند، مسئله قبلی است که عیسی (علیه السلام) در آن، در مورد پسر انسان مصلوب شده‌ای صحبت می‌کند که به وضوح آشکار شده، در مورد شخص غایب یا شخص دیگری سخن می‌گوید، اگر از جهت ما باشد، در مورد این مسئله جواب داده‌ایم و گفتیم، این گفته از شبیه عیسی (علیه السلام) مصلوب شده صادر گردیده

۱- لوقا: (۹)-۴۴.

۲- مرقس: (۱۴)-۴۰.

است.

در نتیجه فکر نمی‌کنم نکته‌ی نامفهومی در جواب ما وجود داشته باشد.

۲- در حقیقت عیسی (علیه السلام) در مورد رفع خویش با آن‌ها سخن می‌گفت، نه به صلیب کشیده شدنش، منظور از این گفته این‌جا این است که: عیسی (علیه السلام) رفع و به بالا برده می‌شود بدون این‌که به صلیب کشیده شود.

در انجیل متی آمده:

(۱۸) او در جواب گفت: به شهر نزد فلان کس رفته و به او بگویید: معلم می‌گوید: لحظه‌ی من نزدیک شده و فصح را در خانه‌ی تو با شاگردان خود خواهم گرفت. ۱۹ شاگردان نیز همان‌طور که عیسی به آن‌ها دستور داده بود [شام] فصح را مهیا ساختند.^(۱) هم‌چنین به آن‌ها می‌گفت:

(۱۹) عیسی به ایشان فرمود: آیا دوستان داماد در جشن عروسی روزه می‌گیرند؟ آیا تا موقعی که داماد همراه ایشان است، باید روزه‌دار باشند؟ ۲۰ ولی روزی که داماد از ایشان جدا شد، در آن روزها، روزه خواهند گرفت.^(۲) و در لوقا آمده:

(۳۳) یک‌بار به عیسی (علیه السلام) گفتند: «شاگردان یحیی اغلب اوقات در روزه به سر می‌برند و نماز می‌خوانند. شاگردان فریسی‌ها نیز چنین می‌کنند، اما چرا شاگردان تو، همیشه در حال خوردن و نوشیدن هستند؟». ۴۴ عیسی در جواب، از ایشان پرسید: آیا در جشن عروسی، تا وقتی که داماد آن‌جاست، می‌توانید مهمان‌ها را به روزه وادار کنید؟ ۳۵ اما زمانی می‌رسد که داماد رفع خواهد شد؛ آن‌گاه ایشان در آن روزها، روزه خواهند گرفت!^(۳)

و در یوحنا: (۳۲) وقتی که من از روی زمین رفع گردیدم [به بالا برده شدم] همه را به سوی خود بالا خواهم کشید.^(۴)

۱- متی: (۲۶)-۱۸.

۲- مرقس: (۲)-۱۹.

۳- لوقا: (۵)-۳۳.

۴- یوحنا: (۱۲)-۳۲.

متون آمده بعد از این متن هم اشاره به این دارند که شاگردان عیسی (علیه السلام) درک کرده بودند که وی رفع می‌شود، و این همان معنی مرگ است [زیرا مردن وی به معنای یک مرگ عادی که برای هر بشر حاصل می‌شود نبود] بلکه به معنای دور شدن از شاگردان است، و این دوری به وسیله‌ی بالا رفتن به آسمان توسط خداوند سبحان صورت گرفت.

(عیسی با این گفته: اشاره به معجزه‌ای کرده که با آن، ظاهراً قرار بود بمیرد [ظاهراً اشاره به، مرگ خود کرده است].^(۱))

و در لوقا: (۵۱) هنگامی که زمان رفع عیسی به آسمان نزدیک شد، با عزمی راسخ به سوی اورشلیم به راه افتاد.^(۲)

۳- یکی از دلایلی که بر رفع عیسی (علیه السلام) و مصلوب نشدنش دلالت می‌کند، نصوص و متون زیادی هستند که عیسی (علیه السلام) از میان آن‌ها در آخرین جلسه به یهود گفته، که بعد از این جلسه دیگر مرا نخواهید دید، یا به عبارتی ایشان وی را دستگیر شده و یا به صلیب کشیده شده نخواهند دید.

(۳۷) این اورشلیم، ای اورشلیم ای [شهری که] پیامبران را کشتی و رسولان را سنگسار کردی، چند بار خواستم فرزندان تو را جمع کنم، همان‌طور که مرغ جوجه‌های خود را زیر بال‌هایش می‌گیرد، اما تو نخواستی. ۳۸ و حالا خانه‌ی شما برای شما، خراب می‌ماند).

(۳۹) زیرا من به شما می‌گویم: دیگر مرا نخواهید دید، تا وقتی که بگوئید: مبارک است کسی که به نام پروردگار می‌آید [کسی که خدا برای شما می‌فرستد را بپذیرید].^(۳)

جا و مکانی که عیسی (علیه السلام) قصد رفتن به آن را داشت، یهود نمی‌توانستند به آنجا بروند و علی‌رغم سوء فهم یهود این جا و مکان نمی‌تواند حتماً قبر بوده باشد:

(۲۱) باز به ایشان فرمود: «من می‌روم و شما به دنبال من خواهید گشت و در گناهانتان خواهید مرد؛ و به جایی هم که می‌روم، شما نمی‌توانید بیاید.»^(۴)

۱- یوحنا: (۱۲)-۳۳.

۲- لوقا: (۹)-۵۱.

۳- متی: (۲۳)-۳۷.

۴- یوحنا: (۸)-۲۱.

کسی نمی‌تواند بگوید که منظور عیسی (علیه السلام) به صلیب کشیده شدنش یا مرگش بوده باشد بلکه مقصود وی از گفته‌اش این است: (حیثُ امضی لاتقدرون اَنتم ان تاتوا) (به‌جایی می‌روم که شما نمی‌توانید بیایید) زیرا قبر جایی است که هر مرده‌ای داخل آن می‌شود، پس حتماً مقصود و منظورش رفتن به جایی است که هر انسانی بدان دسترسی پیدا نمی‌کند.

بلکه حتی شاگردان نیز همان‌طور که در متن آخر یوحنا آمده، عیسی را در حال مصلوب شدن مشاهده نکرده‌اند. البته بعضی‌ها، شخص مصلوب شده را مشاهده کرده‌اند ولی خود عیسی (علیه السلام) نبوده است، زیرا عیسی (علیه السلام) به مکانی که نمی‌توانند بدان برسند رفع و به بالا برده شده بود.

(۳۳) ای فرزندانم، من زمان بسیار کوتاهی با شما خواهم بود، آن‌گاه همان‌طور که به یهود گفته‌ام: [همه جا] به دنبال من خواهید گشت و نخواهید توانست به جایی که می‌روم بیایید، این را الان به شما می‌گویم.^(۱)

این متون و نصوص به‌گونه‌ای که هستند، باید متوجه شد، پس خلاصه گفته‌ی وی با یهود که به دنبال من خواهید گشت، ولی من را پیدا نمی‌کنید، بدین معناست که شما [یهودیان] نه می‌توانید مرا دستگیر کنید و نه می‌توانید مرا مصلوب نمایید، و برای شاگردان بدین معناست که ایشان وی را به صلیب کشیده شده نخواهند دید. اما گفته‌ی وی به شاگردان: (انا معکم زماناً قليلاً بعد)، (من زمان بسیار کوتاهی با شما خواهم بود). زمان یاد شده نمی‌تواند تا زمان به صلیب کشیده شدن عیسی (علیه السلام) و مشاهده‌ی این صحنه توسط شاگردان امتداد پیدا کند، زیرا این حادثه با کشتن وی ناسازگار است. (ستطلبوننی)! (به دنبال من خواهید گشت).

و معنایی برای به دنبال گشتن، آن هم بعد از به صلیب کشیده شدن باقی نمی‌ماند. زیرا گشتن برای یافتن مفقود یا شخص گم شده‌ای صورت می‌گیرد، و شخص به صلیب کشیده شده، این چنین نیست.

هم‌چنین نمی‌توان گفت که مقصود ترقب و انتظار زنده شدنش آن هم بعد از به صلیب کشیده شدنش است. علاوه بر این که این انتظار به ثمر ننشست بلکه گشتن به دنبال مسئله‌ای است که به وقوع پیوسته، و رسیدن به آن بی‌اعتبار است. زیرا موعد تعیین شده‌ای برای این

امر، محاسبه شده است، پس بر این اساس نمی توان گفت که: (وَ كَمَا قُلْتُ لِلْيَهُودِ: حَيْثُ أَذْهَبُ أَنَا لَا تَقْدِرُونَ أَنْتُمْ أَنْ تَأْتُوا)، (آن گاه همان طور که به یهود گفته ام: [همه جا] به دنبال من خواهید گشت و نخواهید توانست به جایی که می روم بیایید)!

بنابراین، مسئله متعلق به رفع عیسی (علیه السلام) و بالا برده شدن عیسی (علیه السلام) است نه به صلیب کشیده شدنش در نتیجه وجودی برای موعود و زمان محاسبه شده، وجود ندارد، و نیز برای گمان مسیحیان چیزی باقی نمی ماند.

آیا واقعاً رفع و بالا برده شدن عیسی (علیه السلام) این قدر امر عجیب و غریبی است؟

حداقل آن مگر این چیزی نیست که در مزامیر ذکر شده است:

(۹) زیرا تو گفتی: تو ای خداوند ملجأ من هستی و حضرت اعلی را مأوای خویش گردانیده ای، ۱۰ هیچ بدی بر تو واقع نخواهد شد و بلایی نزد خیمه تو نخواهد رسید. ۱۱ زیرا که فرشتگان خود را در باره ی تو امر خواهد فرمود تا در تمامی راه های تو را حفظ نمایند. ۱۲ تو را بر دست های خود بر خواهند داشت، مبدا پای خود را به سنگ بزنی. ۱۳ و شیر واقعی پای خود خواهی نهاد، بچه ی شیر و اژدها را پایمال خواهی کرد. ۱۴ چگونه به من رغبت دارد و او را خواهم رهانید چون که به اسم من عارف است، او را سرافراز خواهم ساخت. ۱۵ چون مرا می خواند او را اجابت خواهم کرد، من در تنگی با او خواهم بود و او را نجات داده، معزز خواهم ساخت. ۱۶ به طول ایام او را سیر می گردانم و نجات خویش را بدو نشان خواهم داد.^(۱)

۴- در انجیل یوحنا آمده: (۱۶) بعد از مدت کوتاهی [به زودی] دیگر مرا نخواهید دید، ولی بعد از مدت کوتاهی دوباره مرا خواهید دید زیرا نزد پدر می روم. ۱۷ بعضی از شاگردانش به یک دیگر گفتند: این چه چیزی است که به ما می گوید؟ بعد از مدت کوتاهی دیگر مرا نخواهید دید، بعد از مدت کوتاهی دوباره مرا خواهید دید، زیرا نزد پدر می روم؟ ۱۸ سپس شاگردان گفتند: این مدت کوتاهی که در مورد آن سخن گفته چیست؟ نمی دانیم در مورد چه سخن می گوید [نمی دانیم اصلاً منظورش از این حرف ها چیست]. ۱۹ عیسی متوجه شد که شاگردان

می‌خواهند از او سؤال کنند، پس ایشان گفت: در مورد این مسئله در میان یک‌دیگر سؤال می‌کنید، که من به شما گفتم: بعد از مدت کوتاهی دیگر مرا نخواهید دید، ولی بعد از مدت کوتاهی دوباره مرا خواهید دید. ۲۰ حق و حقیقت را به شما می‌گویم: شما به زودی گریه و زاری خواهید کرد ولی مردم شاد خواهند شد، شما ناراحت و غمگین می‌شوید ولی غمگینی شما به شادی تبدیل می‌شود.^(۱)

و این کلامی است که ایشان را سر در گم و گیج نموده.

(بَعْدَ قَلِيلٍ لَا تُبْصِرُونَنِي، ثُمَّ بَعْدَ قَلِيلٍ أَيْضًا تَرَوْنَنِي)، (بعد از مدت کوتاهی دیگر مرا نخواهید دید، ولی بعد از مدت کوتاهی دوباره مرا خواهید دید) را باید رمزگشایی نمود.

معتقدم امکان دارد که ما در این وهم و گمانی که شاگردان دچار آن شده‌اند قرار نگیریم. و این ظن در هنگامی است که شاگردان گمان بردند عیسی (علیه السلام) از یک واقعیت سخن به میان می‌آورد که در نهایت کلام عیسی (علیه السلام) ضد و نقیض برداشت می‌شود.

در حقیقت عیسی (علیه السلام) از دو واقعیت سخن می‌گوید، اولین واقعیت در تعبیر قولش است (بَعْدَ قَلِيلٍ لَا تُبْصِرُونَنِي)، (بعد از مدت کوتاهی دیگر مرا نخواهید دید). در این جا عیسی (علیه السلام) به این اشاره می‌کند که ایشان بعد از این مجلس و جمع، دیگر وی را نخواهند دید،

و این به معنی این است که ایشان به تأکید به صلیب کشیده شده نخواهند دید، در نتیجه وی غیر مصلوب خواهد بود. به عبارتی عیسی (علیه السلام) اشاره به رفع و بالا رفتن خود می‌کند. و گفته‌ی وی (لَأَنِّي ذَاهِبٌ إِلَى الْآبِ)، (زیرا نزد پدر می‌روم) همان‌طور که واضح است این کلام و سخن بعدی بدین مسئله اشاره دارد (بَعْدَ قَلِيلٍ لَا تُبْصِرُونَنِي)، (بعد از مدت کوتاهی دیگر مرا نخواهید دید) اما گفته‌ی عیسی (علیه السلام): (ثُمَّ بَعْدَ قَلِيلٍ أَيْضًا تَرَوْنَنِي)، (ولی بعد از مدت کوتاهی دوباره مرا خواهید دید) یا به این اشاره دارد که وی بعد از رفع و صعود برایشان ظاهر و آشکار می‌شود، آن هم بعد از حادثه مصلوب کردن شبیه‌ها، ایشان شبیه‌ی وی که نقش عیسی (علیه السلام) را بازی می‌کند، را خواهند دید، که در نتیجه خود او را دیده‌اند، یا بدین معنا است که وی بعد از رفع و در روز قیامت صغری باز خواهد گشت یا به عبارتی هنگام ظهور رهایی بخش

یا تسلی بخش باز خواهد گشت. و مراد از دیدن و مشاهده کردن دیدن وی توسط شاگردانش یا مردم است، چیزی که به این احتمال تقویت می‌بخشید کلام عیسی (علیه السلام) در سیاق حدیث وی، در مورد تسلی بخش و هم‌چنین آخرین کلماتی است که عیسی (علیه السلام) بر زبان خود جاری ساخته. از قبیل:

(۲۰) حق و حقیقت را به شما می‌گویم: شما به زودی گریه و زاری خواهید کرد ولی مردم شاد خواهند شد، شما ناراحت و غمگین می‌شوید، ولی غمگینی شما به شادی تبدیل می‌شود، ۲۱ مثل زنی که درد می‌کشد تا طفلی به دنیا بیاید؛ ولی بعد از زایمان، رنج او به شادی تبدیل می‌شود و درد را فراموش می‌کند، زیرا انسانی به دنیا آورده. ۲۲ شما نیز اکنون غمگین هستید، ولی دوباره شما را خواهیم دید، آن‌گاه شاد خواهید شد و کسی نمی‌تواند آن شادی را از شما بگیرد. ۲۳ در آن موقع دیگر از من چیزی نخواهید خواست.^(۱)

فکر نکنم کسی قائل به این باشد که مشکلات و رنج‌هایی بر شاگردان و عموماً بر مؤمنین نخواهد گذشت، آن هم تا ساعت فرج یا فرج توسط رهایی بخشی که مرافق نزول عیسی (علیه السلام) خواهد بود.

بلکه تمام باب شانزدهم و محور اساسی آن حول موضوع رفع عیسی (علیه السلام) از یک سو و شدت و مشکلاتی که بر مؤمنین وارد می‌شود از سوی دیگر است. سپس بعد از این مراحل است که فرج به ظهور تسلی بخش یا رهایی دهنده به وقوع می‌پیوندد، قسمتی از این باب را برای تأکید بر آن‌چه گفتیم، را باهم می‌خوانیم.

(۱) این امور را از هم اکنون به شما می‌گویم تا وقتی با مشکلات رو برو می‌شوید، ایمانتان را از دست ندهید. ۲ شما را از عبادت گاه‌ها بیرون خواهند راند و حتی زمانی فرا خواهد رسید که مردم شما را خواهند کُشت به خیال این که خدا را خدمت می‌کنند).

[یوحنا: (۱۶) - ۱]

(۵) ولی اکنون نزد کسی می‌روم که مرا فرستاده، اما گویی هیچ یک از شما از من سؤال نمی‌کند به کجا می‌روی؟ ولی چون این‌ها را به شما گفتم دل‌هایتان از اندوه پُر شده. ۷ ولی حق را به شما می‌گویم: رفتن من به نفع شماست، چون اگر نروم، تسلی بخش نزد شما نخواهد آمد،

ولی اگر رفتم او را برای شما خواهم فرستاد).

(۱۲) بسیار چیزهای دیگر دارم که بگویم، ولی افسوس که حال نمی‌توانید، تحمل کنید. ۱۳
ولی وقتی روح پاک خدا که سرچشمه‌ی همه‌ی راستی‌ها است بیاید، تمام حقیقت را به شما آشکار خواهد ساخت، زیرا نه از جانب خود، بلکه هر چه شنیده، خواهد گفت. او از آینده نیز شما را با خبر خواهد ساخت).

در این جا بهتر است، یک مسئله‌ی مهم را آشکار کنیم و آن این است که: کلام عیسی (علیه السلام) اشاره به زمانی دارد که وی در چشم شاگردانش دیده نمی‌شود، و این زمان بین زمان حاضری که در آن کلام گفته شده و زمان دیگری که در آن عیسی (علیه السلام) را خواهند دید، واقع شده است.

در حقیقت زمان غائب شدن عیسی (علیه السلام) از ایشان، برای ما حائز اهمیت است. همان‌طور که در متون قبلی مورد بحث قرار دادیم، این غیبت [در حقیقت] همان رفع و صعود وی است، برای رفع شبهاتی که ممکن است، به بعضی اذهان خطور کند، احتمال دارد که کلام ما به درازا کشید شده باشد، و الا منظوری نداریم.

متنی در انجیل یوحنا وجود دارد که بعضی آن را مخالف آنچه بیان شده، می‌پندارند.
این متن این است: (عیسی به آنها گفت: وقتی پسر انسان را بالا بردید [به صلیب کشیدید و کشتید] خواهید فهمید که من همان هستم، و از خودم چیزی را انجام نمی‌دهم، بلکه هر چه که پدرم به من آموخته، همان را به شما می‌گویم).^(۱)
با استدلال به این متن ممکن است ناقد بگوید:

عیسی (علیه السلام) گفته که من پسر انسانم، بنابراین خودش به صلیب کشیده شده است. ولی ما [در جواب چنین شخصی] می‌گوییم: عیسی (علیه السلام) گفت: کسی که بر چوبه‌ی صلیب مصلوب می‌شود، پسر انسان است، اما این که عیسی (علیه السلام) پسر انسان است، بدین دلیل بود که وی مثالی از وی بوده، پس بر این اساس می‌توان گفت که وی پسر انسان است.
وی با مخاطب قرار دادن یهود، به آنها می‌خواست بگوید که اگر عیسی (علیه السلام) که در

این‌جا به پسر انسان از وی تعبیر شده، به صلیب کشیده شود، که این چنین نشده، پس خواهند فهمید که عیسی (علیه السلام) همان پسر انسان است. پس کلام عیسی (علیه السلام) را باید به گونه‌ای فهمید که، روی آن به مخاطبین خود از یهود اطلاق نشده، بلکه برای همه‌ی شنوندگان این کلام است، طبیعتاً باید این چنین کلامی را از قید زمانی که به (متی) (هر وقت) تعبیر شده و تحقق نپذیرفته جدا کنیم.

بر این اساس خواهیم فهمید که این کلام به علاقه مرتبط بین عیسی (علیه السلام) و پسر انسان اشاره دارد، در این مورد این اشاره و معین کردن آن بحث نمودیم، و گفتیم که عیسی (علیه السلام) مهاد و چهره‌ای از پسر انسان است، پس بنابراین و بر این اساس می‌توانیم بگوییم، عیسی (علیه السلام) پسر انسان است.

برای یادآوری کردن متون قبلی به خواننده، متونی که بر پسر انسان بودن عیسی (علیه السلام) دلالت می‌کردند، یکی دیگر از متون یادشده از گفته‌های عیسی (علیه السلام) را برای شما می‌آوریم: (ولی کسی به آسمان صعود نکرده، مگر آن که از آسمان پائین آمده است: و آن پسر انسان است، هم او که در آسمان است).^(۱)

این متن بدین معناست که: در وقتی که عیسی (علیه السلام) سخن می‌گفت: پسر انسان در آسمان به سر می‌برد، پس بر این اساس عیسی (علیه السلام) نمی‌تواند پسر انسان باشد.

۵- از نقطه‌ی اولی مورد بحث یک دلیل دیگر منشعب می‌شود که نه تنها دال بر مصلوب نشدن عیسی (علیه السلام) است، بلکه ثابت می‌کند که وی برای به صلیب کشیده شدن به این جهان نیامده بود، این گفته‌ی عیسی (علیه السلام) است که می‌فرماید:

۴) بر روی زمین آنچه را که به من محول کردی انجام دادم، تا باعث بزرگی و جلال تو شوم).^(۲)

عیسی (علیه السلام) این کلام را قبل از دستگیر شدن گفته است، واضح است که وی کارهای محوله را به پایان رسانده است. و به صلیب کشیده شدن و بنا نمودن چیزی که طبق فهم مسیحیان عقیده فدا شدن نام‌گذاری کرده‌اند، جزء کارهای محوله به عیسی (علیه السلام) نبوده است،

۱- یو: (۳).

۲- لوقا: (۴)-۴۳.

بلکه متن آمده در لوقا به وضوح آشکار می‌کند، که عیسی (علیه السلام) فقط برای تبشیر و مژده دادن به ملکوت خداوند، که به زودی فرا خواهد رسید، آمده است.

(۴۳) عیسی به آنها گفت: لازم است که به شهرهای دیگر نیز [بروم و] مژده فرا رسیدن ملکوت خدا را به مردم اعلام کنم. زیرا برای همین منظور فرستاده شده‌ام.^(۱)

لازم به ذکر است که مسیحیت حول محور ملکوتی که فرا خواهد رسید، نماز و دعایی را برای خود برگزیده‌اند: (لیأت ملکوتك) [ملکوت تو برقرار گردد] [لوقا: (۱۱)-۲] آری، در انجیل یوحنا آمده که:

(۳۰) وقتی عیسی سرکه را چشید، فرمود: «تمام شد» و سر خود را پایین انداخت و جان سپرد.^(۲)

این متن بر عکس متن اول به دلیل گنگ و متشابه بودن مخالف آن چیزی نیست که بیان نمودیم، زیرا ممکن است مراد از این کلمه، نهایت و اوج جرم ایشان بوده باشد، و شاید اتمام و انجام کاری بود که بر دوش شبیه گذاشته بود، زیرا بعد از گفتن این عبارات جان سپرد.

در حقیقت ما از متنی به عنوان شاهد استفاده کردیم که به وضوح از عیسی (علیه السلام) صادر شده و ایرادی در آن نیست، در صورتی که متن دوم محل اختلاف است. زیرا ما می‌گوییم: این شبیه عیسی (علیه السلام) است که این عبارت آخر را بر زبان آورده، بر این اساس این نسبت گفتاری قبل از آوردن دلایل و احتجاج به آن شخص می‌باشد، زیرا احتجاج کردن با یک گفتار فرع، باعث می‌شود که این گفته به گوینده آن نسبت داده شود.

اضافه بر آن، عبارت «قد اکمل» [تمام شد] را فقط یوحنا نقل کرده است، و عدم نقل آن در دیگر انجیل‌ها شک برانگیز است، زیرا این یکی از کلمات مهم است، آن هم برای کسی که بر مصلوب شدن جزئی از رسالت، بلکه کُل واصل رسالت عیسی (علیه السلام) به حساب می‌آورد کما علاوه بر آن، معلوم است که انجیل یوحنا یکی از پر هجوم‌ترین انجیل‌ها از سوی شکاکان

۱- یوحنا: (۱۷)-۴.

۲- یوحنا: (۱۹)-۲۰.

است).^(۱)

۶- انجیل‌ها، خواهش‌ها و توسل‌های اصرار گونه‌ی عیسی (علیه السلام) را از خداوند و رهایی و نجات وی از امتحان به صلیب کشیده شدن را نقل کرده‌اند: در انجیل متی آمده:

(۳۶) آن‌گاه عیسی با ایشان به موضعی که جَسِیْمَانِی نام داشت رسید، به شاگردان خود گفت: این‌جا بنشینید، تا من رفته و آن‌جا، دعا کنم. ۳۷ سپس پطرس و دو پسر زبیدی [یعقوب و یوحنا] را نیز با خود بالا بُرد، در حالی که غم و اندوه تمام وجود او را فرو گرفته بود، ۳۸ به ایشان گفت: من از شدت حُزن و غم، در آستانه‌ی مرگ هستم، شما این‌جا بمانید و با من بیدار باشید، ۳۹ سپس کسی به جلوتر رفته و روی نهاده و چنین دعا می‌کرد: (ای پدر) اگر ممکن است این جام را از من بردار، ولی نه آن‌گونه که من می‌خواهم بلکه همان‌گونه که تو می‌خواهی. ۴۰ آن‌گاه نزد شاگردان آمد و دید که در خوابند، به پطرس گفت: حتی یک ساعت هم نتوانستید با من بیدار بمانید؟ ۴۱ بیدار بمانید و دعا کنید تا وارد امتحانی نشوید: [تا وسوسه بر شما غلبه کند] زیرا روح فعال بوده اما جسد ضعیف است، ۴۲ دوباره رفته و چنین دعا کرد: اگر ممکن نیست این جام را از من برداری، پس آن را می‌نوشم، تا آن‌چه خواسته توست بشود. ۴۳ باز برگشت و دید که در خوابند، چون پلک‌های ایشان سنگین شده بود. ۴۴ پس برای بار سوم رفت و همان دعا را کرد. ۴۵ سپس نزد شاگردانش باز گشته و به آن‌ها گفت: حالا دیگر بخوابید و استراحت کنید! این همان ساعت است که نزدیک شده و پسر انسان بعد از دستگیری به دست گناه‌کاران تسلیم می‌شود. ۴۶ برخیزید باید برویم که اکنون تسلیم‌کننده من نزدیک شد).^(۲)

۱- بعضی از علماء عهد جدید در صحت نسبت دادن این انجیل به یوحنا شک دارند، تا جایی که (برتشنیدر) نقل می‌کند: تمامی این انجیل، هم‌چنین نامه‌های یوحنا، از تصنیف وی نیست، بلکه بعضی از ایشان در اوایل قرن دوم آن‌ها [انجیل یوحنا و نامه‌ها] را تصنیف کرده و برای این‌که مردم آن را بپذیرند، آن‌ها را به یوحنا نسبت دادند، بعضی دیگر ترجیح داده‌اند که این انجیل از تألیفات شاگردی از شاگردان اسکندریه است، اما احتمال می‌رود زمان نوشته شدن این انجیل بین سال‌های ۹۶-۱۰۰ میلادی است، و اگر زمان شهادت یوحنا رسول مشخص بود، امکان داشت که صحت انتساب این انجیل را به وی نسبت دهیم یا نه، ولی در وقت زمان شهادت وی اختلاف وجود دارد، و نیز بعضی می‌گویند که وی در ساله ۱۰۰- میلادی به شهادت رسیده است، در حالی که بعضی دیگر معتقدند، شهادت وی در سال ۷۰ میلادی است.

و در مرقس آمده:

(۳۲) و چون به موضعی که جُسَّیْمَانِی نام داشت رسیدند، عیسی به شاگردان خود گفت: «شما این جا بنشینید تا من دعا کنم». ۳۳ پطرس، یعقوب و یوحنا را نیز با خود برد، ناگاه اضطراب و پریشانی عمیقی بر وی مستولی شد. ۳۴ به ایشان گفت: از شدت حزن و غم، در آستانه‌ی مرگ هستم، شما همین جا بمانید و با من بیدار باشید. ۳۵ سپس کمی جلوتر آمده و روی بر زمین نهاده و دعا می کرد تا شاید این ساعت از وی دور گردد. ۳۶ و گفت: ای پدر پدران، هر کاری نزد تو امکان پذیر است، پس این جام را از من بردار در عین حال خواست تو را می خواهم، نه میل خود را. ۳۷ سپس برگشته، آنها را در حالت خواب دید به پطرس گفت: ای شمعون، خوابی! نتوانستی حتی یک ساعت بیدار بمانی؟ ۳۸ بیدار بمانید و دعا کنید تا وارد امتحان نشوید [مبادا وسوسه کننده بر شما غالب آید] زیرا روح فعال بوده، اما جسد ضعیف است [چون روح مایل است، اما جسم، ضعیف و ناتوان]. ۳۹ باز رفت و دوباره همان دعا را کرد. ۴۰ وقتی بازگشت، دید که هنوز خوابند، چون نمی توانستند پلک هایشان را باز نگه دارند و نمی دانستند در جواب وی چه بگویند. ۴۱ وقتی برای بار سوم برگشت به آنها گفت: الان بخوابید و استراحت کنید! [هنوز در خوابید] بس است! این ساعت نزدیک شده! [نگاه کنید] اکنون پسر انسان بعد از دستگیری، به دست گناه کاران تسلیم می شود. ۴۲ برخیزید باید برویم! اکنون تسلیم کننده‌ی من نزدیک شد).^(۱)

و در لوقا آمده:

(۳۹) سپس بیرون آمده و طبق عادت به کوه زیتون رفت و شاگردانش نیز به دنبال وی رفتند. ۴۰ وقتی به مکان رسید به آنها گفت: «دعا کنید تا وارد امتحانی نشوید [دعا کنید و از خدا بخواهید مغلوب وسوسه ها نشوید]. ۴۱ سپس به اندازه‌ی پرتاب یک سنگ از آنها جدا شد و بر دو زانوی خود زانو زده. ۴۲ چنین دعا کرد: ای پدر اگر خواست توست این جام را از من بردار، اما در این مورد نیز می خواهم اراده‌ی تو انجام شود، نه خواست من. ۴۴ آن گاه از آسمان فرشته‌ای ظاهر شد، و او را تقویت کرد. ۴۴ پس او با شدت بیشتری به دعا پرداخت [و از کشمکش روحی آن چنان در رنج و عذاب بود که] عرق او همچون قطره‌های درشت

خون بر زمین می چکید. ۴۵ سپس از دعا کردن بلند شده و به سوی شاگردان خود آمد و دید که در اثر غم و اندوه، به خواب رفته اند. ۴۶ پس به ایشان گفت: چرا خوابیده اید؟ برخیزید و دعا کنید تا وارد امتحانات [وسوسه ها] نشوید.^(۱)

و در انجیل یوحنا آمده:

(۲۷) اکنون جانم مضطرب است، چه بگویم؟ [بگویم] که «ای پدر از این ساعت مرا نجات بده؟ ولی به همین منظور و برای این ساعت آمده ام. ۲۸ [سپس می گویم] «ای پدر، اسم خود را جلال و سرافرازی ده». ناگاه صدایی از آسمان گفت: «جلال دادم و باز هم جلال خواهم داد». ۲۹ مردمی که ایستاده بودند وقتی این صدا را شنیدند گفتند: صدای رعد بود و بعضی دیگر گفتند: «فرشته ای با اوسخن گفت». ۳۰ عیسی جواب داد و فرمود: این صدا برای شما بود، نه برای من. ۳۱ اکنون وقت داوری این مردم فرا رسیده. الان رئیس این جهان [شیطان] به بیرون رانده می شود. ۳۲ وقتی که از روی زمین رفع گردیدم [به بالا برده شدم] همه را به سوی خود بالا خواهم کشید. ۳۳ عیسی با این گفته، اشاره به معجزه ای کرده که با آن ظاهراً قرار بود بمیرد. ۳۴ مردم جواب دادند: ما از ناموس [تورات] شنیده ایم که مسیح تا ابد باقی خواهد ماند، پس چگونه تو می گویی باید پسر انسان بالا رود؟ این پسر انسان چه کسی است؟ ۳۵ عیسی به آنها گفت: نور فقط تا مدت کوتاهی با شما خواهد بود، پس تا وقتی که نور بر شما می تابد و تاریکی شما را فرا نگرفته، بروید، چون کسی که در تاریکی راه می رود، نمی داند که به کجا می رود. ۳۶ تا زمانی که نور بر شما می تابد، به نور، ایمان بیاورید تا فرزندان نور شوید، عیسی اینها را گفته و رفت و خود را از چشمانشان پنهان کرد.^(۲)

بر خلاف زعم و گفته ی مسیحیان که به صلیب کشیده شدن و آموزش اولی را جزء وظایف و رسالت عیسی (علیه السلام) می پندارند، همه ی این خواهش ها بلاشک خلاف این گفته ها را به اثبات می رسانند فکر نکنم کسی در این شک کند که خداوند متعال، دعای پیامبر صالح خود را مستجاب نموده، و وی را از نقشه ی مرگ رسم شده توسط یهود، نجات دهد.

۱- لوقا: (۲۲)-۳۹-

۲- یوحنا: (۱۲)-۲۷-۳۶.

در مزامیر آمده است که:

(۵) از تنگدستی خداوند را خواندم. خداوند با خوش آمد گویی جوایم را داد. ۶ خداوند برای من است پس نمی ترسم انسان با من چه خواهد کرد؟ ۷ خداوند برایم، یاری دهنده است، در حالی که من با دشمن خود راه می پیمایم. ۸ به خداوند پناه بردن بهتر است از توکل نمودن بر آدمیان. ۹ به خداوند پناه بردن بهتر است از توکل کردن بر امیران. ۱۰ جمیع امتها مرا احاطه کردند، لیکن، به نام خداوند ایشان را هلاک خواهم کرد. ۱۱ مرا احاطه کردند و دور مرا گرفتند، لیکن به نام خداوند ایشان را هلاک خواهم کرد. ۱۲ مثل زنبورها مرا احاطه کردند، و مثل آتش خار، خاموش شدند: زیرا که به نام خداوند ایشان را هلاک خواهم کرد. ۱۳ بر سر من سخت هجوم آوردی تا بیفتم، ولی خداوند مرا یاری نمود. ۱۴ خداوند قوت و سرود من است و باعث نجات من شده است. ۱۵ صدای سرود و نجات در خیمه های عادلان است، دست راست خداوند با شجاعت عمل می کند. ۱۶ دست راست خداوند بالا است، دست راست خداوند با شجاعت عمل می کند. ۱۷ نمی میرم بلکه زنده خواهم ماند و به کارهای خداوند عمل می کنم. ۱۸ خداوند مرا تأدیب و تربیت نموده و تا زمان مرگم، مرا تسلیم (کسی) نکرد.^(۱)

بهتر نیست بعد از این همه خواهش و توسل، متن بعدی را به مستجاب شدن دعا و عفو

عیسی (علیه السلام) از امتحان تفسیر نمایم؟

انجیل لوقا می گوید: (۴۳) وَظَهَرَ لَهُ مَلَائِكَةٌ مِنَ السَّمَاءِ يُقَوِّيه).^(۲)

[آن گاه از آسمان فرشته های ظاهر شد و او را تقویت کرد].^(۲)

بهتر نیست کمی بیشتر به سیاق متن توجه کنیم:

(۳۹) سپس بیرون آمده و طبق عادت به کوه زیتون رفت و شاگردانش نیز به دنبالش رفتند. ۴۰ وقتی به مکان رسید به آنها گفت: «دعا کنید تا وارد امتحانی نشوید [دعا کنید و از خدا بخواهید که مغلوب و سوسه ها نشوید]. ۴۱ سپس به اندازه ی پرتاب یک سنگ از آنها جدا شد و بر دو زانوی خود زانو زده. ۴۲ چنین دعا کرد: ای پدر اگر خواست توست این

۱- مزامیر: (۱۱۸)-۱۸-۵.

۲- لوقا: (۲۲)-۴۳.

جام را از من بردار، اما در این مورد نیز می‌خواهم اراده‌ی تو انجام شود، نه خواست من. ۴۳
 آن‌گاه از آسمان فرشته‌ای ظاهر شد، و او را تقویت کرد. ۴۴ پس او با شدت بیشتری به دعا پرداخت [و از کشمکش روحی آن‌چنان در رنج و عذاب بود که] عرق او هم‌چون قطره‌های درشت خون بر زمین می‌چکید. ۴۵ سپس از دعا کردن بلند شده و به سوی شاگردان خود آمد و دید که در اثر غم و اندوه، به خواب رفته‌اند. ۴۶ پس به ایشان گفت: چرا خوابیده‌اید؟ برخیزید و دعا کنید تا وارد امتحانات [وسوسه‌ها] نشوید.^(۱)

به گفته‌ی وی به شاگردانش توجه کنید: (قَوْمُوا وَصَلُّوا لِيَلَّا تَدْخُلُوا فِي تَجْرِبَةٍ)؟ [برخیزید و دعا کنید تا وارد امتحانات [وسوسه‌ها] نشوید؟ آیا این سخن به ما نشان نمی‌دهد که دعا و توسل در رهایی و خلاص مؤمن از امتحانات و تجارب سخت نقش مهمی را ایفا می‌کند؟ سپس بر این اساس آیا این گفته دلیلی بر استجابت دعای عیسی (علیه السلام) و نیز نجات وی از تجارب سخت نبوده است؟

به این متن توجه کنید:

۲۸) [پس می‌گویم] «ای پدر، اسم خود را جلال و سرافرازی ده» ناگاه صدایی از آسمان گفت: «جلال دادم و باز جلال خواهم داد». ۲۹ مردمی که ایستاده بودند وقتی این صدا را شنیدند گفتند: صدای رعد بود و بعضی دیگر گفتند: «فرشته‌ای با او سخن گفت». ۳۰ عیسی جواب داد و فرمود: این صدا برای شما بود، نه برای من. ۳۱ الان وقت داوری این مردم فرا رسیده. الآن رئیس این جهان [شیطان] به بیرون رانده می‌شود. ۳۲ وقتی که از روی زمین رفع گردید [به بالا برده شدم] همه را به سوی خود بالا خواهم کشید.^(۲)

معنی این گفته‌ی عیسی (علیه السلام) چه می‌تواند باشد: (لَيْسَ مِنْ أَجْلِي صَارَ هَذَا الصَّوْتُ، بَلْ مِنْ أَجْلِكُمْ) [این صدا برای شما بود، نه برای من]. اگر فرشته او را تقویت کرده بود، یا به عبارتی بر عزم وی می‌افزود، تا به صلیب کشیده شدن و رنج و عذاب را تحمل کند، پس بر این اساس این صدا برای عیسی (علیه السلام) بود نه برای مردم!! در حقیقت این کلام را این‌گونه می‌توان فهمید که عیسی (علیه السلام) به وسیله‌ی آن به شاگردان و شنوندگان اشاره نموده که خداوند دعا وی را

۱- لوقا: (۲۲)-۳۹.

۲- یوحنا: (۱۲)-۲۸.

اجابت فرموده و شبیه وی را به جای او نازل کرد.

به همین دلیل است که عیسی (علیه السلام) بعد از این سخن در مورد رفع و صعود خون سخن گفت، حتی کلمه‌ای هم بر زبان نیاورد تا در اذهان پنداشته شود که وی به زودی به صلیب کشیده می‌شود.

۷- ([عیسی جواب داد:]: پادشاهی من از این جهان [دنیوی] نیست، اگر پادشاهی من دنیوی بود، پیروانم می‌جنگیدند تا به یهود تسلیم نشوم، ولی الان پادشاهی من متعلق به این جا [دنیا] نیست).^(۱)

این گفته‌ی شخص به صلیب کشیده نشان‌دهنده‌ی این است که مصلوب نمی‌تواند عیسی (ع) بوده باشد، زیرا در زمان رسالت و مبعوث شدن عیسی (علیه السلام) بشارت و مژده دادن به ملکوت از عمده‌ی کارهای محوله به وی به شمار می‌رفت.

اگر مسیحیان تلاش می‌کنند تا عبارت ذکرشده را به پادشاهی روحانی یا ملکوتی که به‌زعم آنها، حاکم آن عیسی (علیه السلام) باشد تاویل نمایند، این تاویل آن‌ها بنا بر آنچه تقدیم شد، باطل بوده، و ایشان در ادعای خود کاملاً در اشتباه‌اند، زیرا این پادشاهی، بر روی زمین به رهبری رهایی‌بخش و منقذ منتظر تشکیل خواهد شد. پس باید این عبارت را بدون مغالطه و اشتباه فهمید.

این گفته‌ی وی «لَكَانَ خُدَامِي يُجَاهِدُونَ لِكَيِّ لَا أُسَلَّمَ إِلَى الْيَهُودِ»، [پیروانم می‌جنگیدند تا به یهود تسلیم نشوم] به جهاد و ایثار اشاره دارد. این مسئله نیز مخالف است با گفته‌ی ایشان مبنی بر سلطان فراگیر و روحی است که همراه آمدن دوم عیسی (علیه السلام) است.

(وَلَكِنْ الْآنَ لَيْسَتْ مَمْلَكَتِي مِنْ هُنَا)، [ولی الان پادشاهی من متعلق به این جا [دنیا] نیست]، می‌توانیم این فرموده‌ی عیسی (علیه السلام) را به عنوان دلیل برای اشاره به پادشاهی زمینی تصور نماییم، زیرا عبارت (الان) آمده در جمله باعث محکم شدن مراد و معنی این جمله وی می‌شود: (لَيْسَتْ مِنْ هَذَا الْعَالَمِ)، [متعلق به این جا [دنیا] نیست] در نهایت منظور وی نمی‌تواند در زمان سخن گفتن بوده باشد، بلکه در زمان دیگری است، این وقت، وقت زمینی و ارضی خواهد بود.

۸- انکار کردن آشنا بودن و شناخت شخص به صلیب کشیده شده توسط پطرس، ما را مقابل سؤال بزرگی قرار می‌دهد، زیرا ما می‌دانیم نه تنها پطرس یکی از مقربان به عیسی (علیه السلام) است، بلکه خلیفه‌ی وی و معروف به مخلص بودن و شجاعت است:

([شمعون] به عیسی گفت: یارب [ای استاد]، من حاضرم حتی با تو به زندان بروم، و تا مرگ با تو باشم).^(۱)

عیسی (علیه السلام) به شاگردانش گفته بود که همه‌ی ایشان در آن شب به وی شک خواهند کرد، این گفته برخلاف مفهوم ظاهر متن، اذهان ما را به سوی دیگری می‌کشاند. (۳۱ آن‌گاه عیسی به ایشان فرمود؛ در امشب همه‌ی شما به من شک خواهید کرد، چون در کتاب آسمانی نوشته شده که خدا چوپان را می‌زند و گوسفندان گله پراکنده می‌شوند. ۳۲ ولی پس از آن که زنده شدم، به جلیل خواهم رفت و شما را در آن‌جا خواهم دید. ۳۳ پطرس جواب داده و به وی گفت: «اگر همه به شما شک کنند من هرگز شک نخواهم کرد. ۳۴ عیسی به او گفت: حق را به تو می‌گویم: همین امشب، پیش از آن که خروس بخواند، تو سه بار مرا انکار کرده، خواهی گفت که مرا نمی‌شناسی! ۳۵ ولی پطرس گفت: «حتی اگر لازم باشد با شما خواهم مرد، ولی هرگز شما را انکار نخواهم کرد!» بقیه‌ی شاگردان نیز چنین گفتند).^(۲)

این انکار پطرس، یک احتمال قوی را مقابل رویمان آشکار می‌کند، و آن احتمال این است که شخص به صلیب کشیده شده نمی‌تواند همان عیسی (علیه السلام) بوده باشد. در نتیجه پطرس در گفته‌ی خود مبنی بر عدم شناخت این شخص کاملاً صادق بوده است.

(۲۵) درحالی که شمعون پطرس در کنار آتش ایستاده بود [و خود را گرم می‌کرد] به وی گفتند: «تو از شاگردان او نیستی؟» وی انکار کرده و جواب داد: البته که نیستم». ۲۶ یکی از خدمتکارهای کاهن اعظم که از خویشان کسی بود که پطرس گوشش را بریده بوده گفت: «مگر من خودم تو را در باغ با عیسی ندیدم؟» باز پطرس حاشا کرد که همان لحظه خروس بانگ زد).^(۳)

(۵۵) وقتی در وسط اتاق [حیاط] آتشی روشن کردند و دور هم نشستند. پطرس هم در

۱- لوقا: (۲۲)-۳۳-

۲- متی: (۲۶)-۳۱.

۳- یوحنا: (۱۸)-۲۵.

میان آنها نشست، ۵۶ در این هنگام کنیزی وی را نشسته نزد آتش دید، پس وی را شناخت و گفت: «این مرد هم با عیسی بود». ۵۷ اما پطرس انکار کرد و گفت: «ای زن من اصلاً او را نمی‌شناسم!». (۱)

زن در مورد عیسی (علیه السلام) سخن می‌گوید ولی پطرس در مورد مصلوب می‌گوید که من وی را نمی‌شناسم، زیرا وی عیسی نبود.

۹- در بعضی متون آمده، کسانی که برای دستگیری عیسی (علیه السلام) رفته بودند، وی را نمی‌شناختند:

(۳) پس یهودا به همراه سربازان و محافظین مخصوص خانه‌ی خدا که کاهنان اعظم و فریسیان در اختیارش گذاشته بودند، با مشعل‌ها و چراغ‌ها وارد باغ شدند. ۴ عیسی با این‌که می‌دانست چه سرنوشتی در انتظار او است، جلو رفت و از ایشان پرسید: «دنبال چه کسی می‌گردید؟» ۵ جواب دادند عیسای ناصری! عیسی فرمود: «من خودم هستم!» و یهودا کسی که وی را تسلیم نمود، با ایشان ایستاده بود. ۶ به محض این‌که گفت من خودم هستم، همه عقب، عقب رفتند و بر زمین افتادند. ۷ عیسی از ایشان پرسید: «چه کسی را می‌خواهید؟» باز جواب دادند: «عیسای ناصری را».

۸ عیسی جواب داد: «من که گفتم خودم هستم. اگر دنبال من آمده اید بگذارید این‌ها بروند». ۹ او این کار را کرد تا مطابق دعای آن شب خود عمل کرده باشد، که فرمود: «تمام کسانی را که به من سپردی طوری حفظ کردم که هیچ یک از دست نرفت». (۲)

این را به یادآوریم که عیسی (علیه السلام) در هیکل به آنها تعلیم می‌داد، و در بین آنها بود، پس نزد ایشان، وی شخصی معروف و شناخته شده بود.

(۳۷) به این ترتیب او هر روز در خانه‌ی خدا به تعلیم [مردم] می‌پرداخت. مردم نیز از صبح زود در هیکل گرد می‌آمدند، تا سخنان او را بشنوند. هنگام شب نیز خارج شده، شب را در کوهی به نام زیتون به صبح می‌آورد. (۳)

۱- لوقا: (۲۲)-۵۵.

۲- یوحنا: (۱۸)-۳.

۳- لوقا: (۲۱)-۳۷.

(۲) ولی روز بعد، صبح، باز به هیکل رفت، مردم نیز دور او جمع شدند، عیسی نشست و مشغول تعلیم ایشان شد.^(۱)

پس نشناختن عیسی (علیه السلام) توسط این افرا دلیلی است که شخص مصلوب شخص دیگری و غیر از آن کسی است که او را از قبل نمی شناختند.

۱۰- اگر مقربین عیسی (علیه السلام) می دانستند که وی مصلوب می شود، و همان گونه که مسیحیان می گویند: بعد از مرگ در روز سوم زنده خواهد شد، آیا معقول است که زنان در حالی که (حنوط) در دست حمل می کنند بیایند؟

(۱) سپس در اول هفته، صبح خیلی زود، زن ها حنوطی را که تهیه کرده بودند را با خود برداشته و به همراه دیگران به سر قبر رفتند. ۲ دیدند سنگ بزرگی که جلوی دهانه ی قبر بود، به کناری غلتانده شده است. ۳ پس وارد قبر شدند اما جسد عیسی رب آنجا نبود! ۴ ایشان مات و مبهوت ایستاده بودند که بر سر جسد چه آمده است. ناگاه دو مرد با لباس های درخشان و خیره کننده، در مقابل ایشان ظاهر شدند. ۵ زنان بسیار ترسیدند و روی خود را به زمین دوختند. ۶ آن دو مرد پرسیدند «چرا در بین مردگان دنبال شخص زنده می گردید؟ ۶ و او این جاست! او زنده شده است! به یاد آورید سخنانی را که در جلیل به شما گفت که پسر انسان می بایست به دست مردم گناه کار تسلیم شده، و مصلوب شود و روز سوم برخیزد!». ۸ آن گاه زنان گفته های عیسی را به یاد آوردند. ۹ پس از قبر بازگشتند و آن یازده شاگرد و سایرین را از این وقایع آگاه ساختند. ۱۰ زنانی که به سر قبر رفته بودند، عبارت بودند از مریم مجدلیه، یونا، مریم مادر یعقوب و چند زن دیگری که این جریان را به رسولان گفتند. ۱۱ ولی شاگردان گفته های زنان را افسانه پنداشتند و نمی توانستند باور کنند.^(۲)

چرا شاگردان همان طور که مسیحیان ادعا می کنند، باور نمی کردند که عیسی (علیه السلام) مصلوب می شود و بعد از سه روز بر می خیزد؟ (۱۳) در همان روز، دو نفر از آنها به دهکده ی (عمواس) می رفتند که با اورشلیم شصت غلوه [حدود ۱۰ کیلومتر] فاصله داشت. ۱۴، [در راه] در مورد همه ی این حوادث با یکدیگر گفتگو می کردند، ۱۵ و در حالی که آن دو

۱- یوحنا: (۸)-۲.

۲- لوقا: (۲۴)-۱.

مشغول گفتگو و سخن گفتن با یکدیگر بودند، عیسی به آنها نزدیک شد و با آنها همراه شد، اما خدا نگذاشت که آنها با چشمانشان او را بشناسند. ۱۷ [عیسی] به آن دو نفر گفت: این چه سخنی است که با یکدیگر بحث می‌کنید، در حالی که غمناک و اندوهگین هستید؟ ۱۸ کسی که «کلیوباس» نام داشت به او گفت: «تو باید در اورشلیم تنها کسی باشی که از وقایع این چند روزه بی‌خبر مانده‌ای؟» ۱۹ [عیسی] به آنها گفت: کدام وقایع؟ آن دو گفتند: وقایعی که برای عیسای ناصری اتفاق افتاد! او انسان نبی و توانایی بود، اعمال و معجزه‌هایی که انجام می‌داد، مورد توجه خدا و مردم بود. ۲۰ اما کاهنان اعظم و سران مذهبی ما، او را گرفتند و تحویل دادند تا او را به مرگ محکوم ساخته، مصلوب کنند. ۲۱ ولی ما با امیدی فراوان، تصور می‌کردیم که او همان موعودی است که قوم اسرائیل را نجات می‌دهد، علاوه بر این‌ها، حالا که سه روز از این ماجر می‌گذرد، ۲۲ و ۲۳ چند زن از جمع ما، با سخنان خود ما را به حیرت انداختند؛ زیرا آنان امروز صبح زود به سر قبر رفتند و وقتی باز گشتند، گفتند که جسد او را پیدا نکرده‌اند اما فرشتگانی را دیده‌اند که گفته‌اند عیسی زنده شده است! ۲۴ پس چند نفر از مردان ما به سر قبر رفتند و دیدند که هر چه زنان گفته بودند، عین واقعیت بوده است، اما عیسی را ندیدند». ۲۵ آن‌گاه عیسی به ایشان فرمود: «چقدر شما نادان هستید! چرا این قدر برایتان دشوار است که به سخنان انبیاء ایمان بیاورید [آیا ایشان به روشنی پیشگویی نکرده‌اند] که مسیح پیش از آن که به عزت و جلال خود برسد، می‌بایست تمام این زحمات را ببیند؟». (۱)

اگر عیسی (علیه السلام) در مورد مصلوب شدن و زنده شدن خود، سخنی می‌گفت، این دو شخص به گونه‌ای که تصور و فکر می‌کردند، دیگر فکر نمی‌نمودند. پس واضح و روشن است که هر دوی آنها جریان مصلوب شدن و زنده شدن را به طور کلی نشنیده‌اند. آنچه بیان می‌شود از دلایلی هستند که می‌توان گفت شاگردان اصلاً به فکرشان خطور نمی‌کرد که عیسی (علیه السلام) مصلوب می‌شود، زیرا به طور کلی عیسی (علیه السلام) در مورد این وقایع چیزی به ایشان بیان نکرده، بلکه برای ایشان به شکلی گنگ سخن گفت:

(۴۴) شما نیز این سخن را در گوش‌های خود فرو برید: پسر انسان به دست مردم تسلیم خواهد شد. ۴۵ اما شاگردان منظور او را از این گفته نفهمیدند، چون ذهنشان مخفی [کور] شده بود تا نفهمند، و می‌ترسیدند در این باره از او سؤال کنند.^(۱)

مخفی نیست که آوردن چنین روش‌هایی در تعبیر، اشاره به آن دارد که شخص متکلم تلاش می‌کند تا مستمعین، هر چیزی را که مربوط به کلام وی باشد، را نفهمند، طبیعتاً نمی‌توانیم- بگوییم که ایشان چیزی از کلام وی را نفهمیده‌اند، زیرا کلام و محتوای سخن وی معلوماتی بود که ایشان تحمل شنیدن و شناخت آن را نداشتند، همان‌گونه که در انجیل یوحنا آمده:

(۱۲) بسیار چیزهای دیگر دارم که بگویم، ولی افسوس که حال نمی‌توانید تحمل کنید. ۱۳ ولی روح پاک خدا که سرچشمه‌ی همه راستی‌ها است بیاید، تمام حقیقت را به شما آشکار خواهد ساخت. زیرا نه از جانب خود، بلکه هر چه را شنیده است خواهد گفت: او از آینده نیز شما را با خبر خواهد ساخت.^(۲)

طبیعتاً ممکن است، مراد و منظور عیسی (علیه السلام)، رسانیدن این کلام، به مردمی است که بعد از وی می‌آیند، مردمی که بتوانند رسالت او را فهمیده و مضمون و منظور او را تحمل نمایند. به هر حال، نتیجه‌ای که می‌توانم از این متن حاصل کنیم^(۳) متمثل به عدم وجود اراده نزد، عیسی (علیه السلام) در جهت فهمانیدن حقایق متعلق به مصلوب شدنش، به شاگردانش است. این مسئله نشان دهنده‌ی این است که به طور کلی این امر از محدودیت رسالت عیسی (علیه السلام) خارج بوده است، زیرا اگر جزء مسئولیت وی می‌بود، برای شاگردانش آن را تصریح می‌کرد، و اگر این مسئله خارج از دایره و مسئولیت رسالت وی بوده، پس به صلیب کشیده شدنش کار عبث و بیهوده‌ای بود، و این کار غیر ممکن و محال است که از خداوند سر بزنند. بر این اساس نیز کلام و سخن عیسی (علیه السلام) نمی‌تواند عبث و بیهوده باشد، بلکه همان‌طور که

۱- لوقا: (۹)-۴۴.

۲- یوحنا: (۱۶)-۱۲.

۳- ما اعتقاد داشتیم که شاگردان یا حداقل بعضی از آنها حقیقت را به‌طور کامل می‌دانستند، ولی الان ما در مورد متونی که به آنها رسیده‌ایم صحبت می‌کنیم و نه بیشتر از آن. این متون هم از باب منطق ((به چیزی که خود را ملتزم نموده‌اند. آنها را نیز ملتزم نمایید)) آورده شده است.

در سابق گفتیم روی سخن این کلام به اشخاصی است که آن را درک و تحمل نمایند و این امر باید مطابق و مبنی بر پیامی باشد که بر مردم مخفی مانده بود.

پیامی که به حسب مشیت و حکمت الهی روزی آشکار خواهد شد و کشف این مسئله توسط سید احمد الحسن (علیه السلام) به خودی خود دلیل اضافه‌ای بر اثبات تسلی بخش بودن وی است.

۱۱- عیسی (علیه السلام) به ایشان وعده‌ی نشانه و معجزه‌ای شبیه به معجزه‌ی یونان نبی (نبی‌الله یونس (علیه السلام)) را داد، زیرا همان‌گونه که یونس (علیه السلام) در شکم نهنگ به مدت سه روز [غایب شد] ماند، عیسی (علیه السلام) نیز به مدت سه شبانه روز باید از ایشان غایب [ناپدید] می‌شود. ولی طبق متن انجیل، شخص مصلوب به مقدار این مدت زمان، در قبر خود به سر نبرده است. بلکه فقط مدت ۳۶ ساعت در قبر مانده نه غیر از آن، زیرا در غروب روز پنج‌شنبه دفن شده و قبل از فجر صبح روز یکشنبه جسد وی ناپدید شده است.

این مسئله دال بر این است که معجزه‌ی عیسی (علیه السلام) و منظور از غیبت وی، رفع [صعود وی به آسمان] است و نه به صلیب کشیده شدنش. همان‌گونه که در متن بعدی مرقس آمده، حتی شاگردان نیز معنی و مقصود قیام [بلند شدن] را نمی‌دانستند.

(۹) هنگامی که از کوه پایین آمدند، به ایشان فرمود: تا پیش از زنده شدن پسر انسان از میان مردگان، درباره‌ی آنچه دیدند به کسی چیزی نگویند. ۱۰ ایشان نیز اطاعت نمودند، ولی اغلب درباره‌ی آن ماجرا با یکدیگر گفتگو می‌کردند و در این فکر بودند که منظور عیسی از «زنده شدن» چه بوده است؟^(۱)

و این که ایشان معنی قیام وزنده شدن از میان مردگان را نمی‌دانستند، بدین معنا نیست که آن‌ها نمی‌دانستند، انسانی پس از مرگ می‌تواند زنده شود، زیرا این ماجرا در پیش روی چشمشان اتفاق افتاده بود و عیسی (علیه السلام) در پیش‌رویشان بعضی از مردگان را زنده کرد. حتی فرهنگ یهودی که پیش از آن‌ها بوده، این مسئله را به خوبی می‌دانستند. منظور و مقصود این است که ایشان از یکدیگر می‌پرسیدند معنی قیام و بلند شدن پسر انسان از میان مردگان

چیست؟ زیرا همان‌طور که می‌دانند پسر انسان در بین ایشان موجود نیست؟
یا به عبارتی این گفته‌ی آن‌ها بر این دلالت می‌کند که ایشان این‌گونه که مسیحیان امروزی
مبنی بر به صلیب کشیده شدن و سپس زنده شدن عیسی (علیه السلام) فکری می‌کنند، فکر نمی‌کردند.
۱۲- متی، گفته‌ی مصلوب: اِیْلِی، اِیْلِی، لِمَا شَبَقْتَنِي؟ را این‌گونه تفسیر می‌کند امی: اِیْلِی،
اِیْلِی، لِمَاذَا تَرَکْتَنِي؟ [یعنی: خدای من، خدای من، چرا مرا تنها گذاشتی؟].

این کلمه‌ی متی، مطلبی را که در مزامیر آمده، به ما یادآوری می‌کند. (۱ اِیْلِی، اِیْلِی، لِمَاذَا
تَرَکْتَنِي، بَعِيداً عَنِ خَلَاصِي، عَنِ كَلَامِ زَفِيرِي؟).^(۱) (۱ اِیْلِی، اِیْلِی، چرا مرا ترک کردی، و از
مناجات من و آه و ناله‌ام دور هستی؟).^(۲)

با این وجود است که ما می‌توانیم چگونگی فهمیدن متی از این گفته‌ی مصلوب درک
نماییم آن‌گونه که پیداست، متی اعتقاد داشت که مصلوب به سرنوشت خود معترض و ناراضی
بود.

امری که به تأکید لایق نیست به مؤمنی که اعتقاد دارد مرگ در راه خدا سرافرازی است،
نسبت داده شود، چه رسد به پیامبر بودن این شخص، علاوه بر آن همان‌طور که مسیحیان ادعا
می‌کنند رسالت وی تنها راه نجات و رهایی بشر از گناه پدرشان، باید از طریق رفتن بالای
چوبه‌ی صلیب صورت گیرد؟!!

پیداست که لوقا به مشکلی که متی به آن دچار شده آگاه بود، به همین دلیل است که به
طور کلی این قسمت سخت، از کلام را نادیده گرفته و به آوردن گفته‌ی بعدی اکتفا نموده:
(۴۶ سپس عیسی با صدای بلند گفت: «ای پدر، روح خود را به دست‌های تو می‌سپارم» این
را گفت و جان سپرد).^(۲)

همانند لوقا، یوحنا نیز این‌گونه رفتار کرد، زیرا وی در مورد آن فریاد بلند، مطلبی را نقل
نکرده است. (۳۰ وقتی عیسی سرکه را چشید، فرمود: «تمام شد» و سر خود را پایین

۱- کتاب مزامیر: (۲۲). ۱.

۲- لوقا: (۲۳)-۴۶.

انداخت و جان سپرد.^(۱)

اما مرقس با اختلافی چند ولی با اهمیت فراوان ادامه داده و به جای « ایلی » کلمه (إلوی) را جایگزین می‌کند: (۳۴ در ساعت نُه عیسی با صدای بلند فریاد زد: « إلوی » إلوی، لِمَا شَبَقْتَنِي؟) که تفسیر آن این است: «خدای من» «خدای من» چرا مرا تنها گذارده‌ای؟» ۳۵ بعضی از حاضرین گمان بردند که ایلیا را صدا می‌زند. ۳۶ پس شخصی دوید و اسفنجی را از سرکه پر کرد و بر سر چوبی گذاشت و [نزدیک دهان او برد] و به او چشاند و گفت: «بگذار ببینم ایلیا می‌آید او را پائین آورد! [کُمکش کند!].»^(۲)

آن گونه که پیدا است، مرقس نوع فهمیدن مردمی که این صدا و اسمی که مصلوب گفته و ایشان شنیده‌اند را، آورده است، به همین دلیل است که کلمه‌ی (ایلیا) را باقی گذاشته: هُوَ ذَا يُنَادِي إِيْلِيَّ، لِنَرَّ هَلْ يَأْتِي إِيْلِيَّ لِيُنْزِلَهُ! [ایلیا را صدا می‌زند، بگذار ببینم ایلیا می‌آید او را پائین آورد!؟] [کُمکش کند].

بگذارید ببینیم قاموس کتاب مقدس چه می‌گوید:

(ألوی، ألوی، لما شَبَقْتَنِي؟: این‌ها کلمات آرامی هستند و مسیح در حالی که به صلیب کشیده شده بود، آن‌ها را گفته (مر ۳۴: ۱۵) و معنای آن این است که: (إلهی، إلهی، لماذا ترکتني؟) [خدای من، خدای من، چرا مرا تنها گذارده‌ای؟] این عبارت در متی ۴۶: ۲۷ بدین صورت آمده است. (ایلی، ایلی، لما شَبَقْتَنِي؟) که معنی آن همانند عبارت سابق است. این عبارت نیز در دیگر ترجمه‌ها آمده است. و آن ترجمه آرامی مزمو ۱: ۲۳، است. این عبارت نشان دهنده‌ی مقدار رنج روحی بود که مسیح بر بالای صلیب آن را کشیده بعضی‌ها گفته‌اند: در آن لحظه مسیح، گناه کلیه مردم را بر دوش می‌کشید به همین علت است که در لحظه‌ای، جدایی خود را از پدر آسمانی احساس نمود).^(۳)

پس کلمه‌ی (ایلی یا إلوی)، طبق قاموس، آرامی است، در قاموس در مورد علت وجود

۱- یوحنا: (۱۹) - ۳۰.

۲- مرقس: (۱۵) - ۳۴.

۳- قاموس الكتاب المقدس: مجمع الكنائس الشرقيه-ص ۱۰۹.

اختلاف بین متی و مرقس، آن هم در لفظ نوشتن به چیزی اشاره نشده است. هم‌چنین نویسنده‌ی قاموس اعتقاد دارد که آن فریاد به علت رنج و عذاب بوده است، قاموس می‌خواست این گفته را با آوردن عبارتی بی‌ارزش و درهم کردن موضوعات با یک‌دیگر، تبریر نماید، عبارتی که نشان‌دهنده‌ی مقدار گرفتاری قاموس به این مشکل است.

(المسیح كان في تلك الحظه يحمل خطيه العالم باسره، ولذا فقد شعر بالانفصال الوقتي من الالاب السماوي)!

[مسیح در آن لحظه، گناه کلیه مردم را بر دوش می‌کشید، به همین علت است که در لحظه‌ای، جدایی خود را از پدر آسمانی احساس نمود].

طبیعتاً چیزی که قاموس نوشته با چیزی که مؤمنین بدان اعتقاد دارند، تماماً مخالف است، زیرا ایشان شدیداً اعتقاد دارند که در همین لحظات است کله انبیاء و صالحان، بیشتر به خداوند متعال پناه می‌برند، معتقدم، که یک مسیحی ساده که به عقیده‌ی فدا شدن اعتقاد شدیدی دارد با شنیدن چنین کلامی از یک مسیحی که به شیوه‌ی نالایقی در مورد این موضوع سخن می‌گوید، به ناامیدی بزرگی دست پیدا می‌کند.

ملاحظاتی که قاموس مذکور و شاید خیلی از مسیحیان از ذکر آن‌ها غافل شده‌اند را، اکنون برای شما می‌آورم:

عیسی (علیه السلام) در هیچ روزی، خدایی را به نام، (ایلی) یا (إلوی) نخوانده است. مسیحیان نیز هیچ یک از این دو لفظ ذکر شده که با این معنی یعنی (إلهی) که در متی و مرقس ذکر شده مورد استفاده قرار نمی‌دهند. پس معلوم است که مسیحیان امروزی باید از این دو لفظ خیلی استفاده نمایند بلکه حتی این الفاظ بر نفوسشان نیز تأثیر مستقیم می‌گذاشت.

زیرا این دو لفظ برای آن‌ها ارزشمند بوده و حادثه‌ی به صلیب کشیده شدن را به ایشان یادآوری می‌کرد، چون این دو لفظ آخرین کلماتی بود که عیسی (علیه السلام) آن‌ها را بر زبان جاری کرد، ولی در حقیقت چیزی از این قبیل وجود ندارد.

در این‌جا یک ملاحظه و مسئله‌ای وجود دارد که علاوه بر مرتبط بودن با مسائل پیش می‌توان گفت که دارای ارجحیت بوده و مسائل پیش را روشن و آشکارتر می‌کند، و آن این است: معاصرین عیسی (علیه السلام)، یعنی کسانی که شاهد مصلوب شدن بودند، قرب و نزدیکی چیزی که شخص مصلوب بر زبان جاری کرد، یعنی (ایلیا)، که یهود هم آن را به خوبی

آموخته بودند را مورد عنایت و توجه خود قرار می‌دادند.

در واقع این را باید قید کنیم، که شخص به صلیب کشیده شده اصلاً تقاضای کمک نکرده زیرا وی مدت زمان طولانی‌ای آن هم بدون نظریه چیزی استقامت نموده و اصلاً وقتی نمانده بود تا چیزی که متعلق به دنیا است را به یاد آورد، زیرا مرگ تنها چیز مورد توقع بود، بلکه بهتر بود که ندای پیروزی و انتصار سر می‌داد، تا تقاضای کمک نمودن، کلمه‌ای که اخیراً از میان شاهدان به صلیب کشیده شدن، به گوش مردم برسد و اگر این فریاد را لحظه‌ی گفتن این کلمه گفته بود، احتمال می‌رود که وی این فریاد استغاثه و کمک خواستن را گفته باشد. پس بر این اساس نمی‌توان لفظی که مصلوب بر زبان آورده (ایلیا) بوده باشد. در این جا اختلاف موجود بین اناجیل در مورد این لفظ را متذکر می‌شویم، تا دلیلی باشد که آن‌ها قانع نبودند که وی لفظ ایلیا را بر زبان جاری کرده.

اضافه بر آن این فریاد بلند، طبق رسالت محوله به دوش وی بوده و کسی که این لفظ را رمز گشایی کند باید متصل به آسمان باشد، و این همان کاری بود که خود شخص مصلوب آن را انجام داده، یعنی سید احمد الحسن (علیه السلام).

۱۳- منابع تاریخی به ما می‌گویند: که بین مسیحیان قدیمی یک فرهنگ وسیعی وجود دارد که تأکید می‌کند، شخص مصلوب نمی‌تواند عیسی (علیه السلام) بوده باشد، و علی‌رغم وجود اختلاف با آن‌ها در مورد تحدید و مشخص کردن هویت مصلوب، ولی در حقیقت معتقدیم که این اختلاف بی‌خود و بی‌جهت نبوده است، بلکه حتماً این اختلاف بر اساس نتیجه‌گیری‌هایی، رخ داده است.

منشأ و منبع این فرهنگ را نمی‌توان به نوعی بدعت در دین تشبیه نمود. زیرا فکر نمی‌کنم انسان قانون‌مندی باشد که این چنین نتیجه‌گیری را بپذیرد. در حقیقت ملاحظه می‌کنیم بعضی از فرقه‌هایی که این ندا را سر می‌دادند نزدیک عصر و زمان عیسی (علیه السلام) بودند، از جمله فرقه‌هایی که ندای به صلیب کشیده شدن شخص دیگری به غیر از عیسی (علیه السلام) را سر می‌دادند: رکوسی‌ها، آرسوسی‌ها، باسیلیدیون‌ها، کورنتی‌ها، کاربوکرایتون‌ها، ساترینوسی‌ها، مارکونی‌ها، باردیسیانی‌ها، سیرنتی‌ها، پولسی‌ها، پارسکالیونی‌ها، ماینسی‌ها، تایتایسیون‌ها،

دوستی‌ها، ماریونی‌ها، فلنتانیایی‌ها و هر مسی‌ها را می‌توان نام برد. علاوه بر آن دو کتیون‌ها بر این اعتقاد بودند که اصلاً مسیح به صلیب کشیده نشده، و در نظر یهود این‌گونه بود که عیسی (علیه السلام) را مصلوب کرده‌اند.

اسم دو کتیون، مشتق از فعل یونانی است. که معنای آن (بِظَهَرَ) [ظاهر می‌شود] یا (بِتَرَأَى) [به نظر آن‌ها آمد] است.

کلمه‌ای که نشان‌دهنده و رمز عقیده‌ی آن‌ها در مصلوب شدن است. در سال ۱۸۵، م طایفه‌ای از نسل کهنه، طیبه، کسانی که به مسیحیت ایمان آوردند، ادعا نمودند که: (حاشا للمسیح أن یُصلب، بل رُفِعَ إِلَى السَّمَاءِ سَالِماً) [به دور از مسیح است که به صلیب کشیده شود، بلکه وی سالم به آسمان بالا برده شده است].

و در سال ۳۷۰ م، یکی دیگر از فرق، بنام غنوسی هر موسی، ظاهر شد، که به صلیب کشیده شدن مسیح را انکار کرده و بر این گفته بودند که: (إنه لم یُصلب بل شُبّه للناظرین آن‌هم صلبوه). [وی مصلوب نشد، بلکه در نظر چشم ناظرین، شُبّه شده و به نظر آمد که آن‌ها [یهود] وی را به صلیب کشیدند].

و در سال ۵۲۰ م، ساویرس اسقف سوریه به اسکندریه گریخت و در آن‌جا گروهی از فلاسفه یافت که [به مردم] یاد می‌دادند، مسیح مصلوب نشده است، بلکه در نظر چشم مردم، شُبّه شده و به نظر آمد که آن‌ها [یهود] وی را به صلیب کشیدند.

و در سال ۵۶۰ م، راهب تیودورس منکر طبیعت بشری مسیح شده و در نهایت به صلیب کشیده شدنش را نیز حاشا نمود.

و در سال ۶۱۰ م، اسقف یوحنا فرزند حاکم قبرس شروع کرده و ادعا نمود که: مسیح به صلیب کشیده نشد، بلکه در نظر چشم ناظرین شُبّه شده و به نظر می‌آمد که آن‌ها [یهود] وی را به صلیب کشیدند.

از جمله کسانی که قائل به عدم به صلیب کشیده شدن عیسی (علیه السلام) بودند، مدعی نبوت، مانی (۲۷ م) است، وی ادعا کرد که عیسی (علیه السلام) پسر یک بیوه زن بود، و کسی که به صلیب کشیده شد، فرزند بیوه زن نایین بود، که مسیح وی را از بین مردگان زنده کرده.

در انجیل پطرس^(۱) آمده که: (به نظرم می‌رسید وی را در حال دستگیر شدن دیدم، پس گفتم: ای آقا این چه چیزی است که می‌بینم؟ آیا این تو هستی که در حال بُرده شدنی؟... یا آن‌ها دست و پای شخص دیگری را می‌کوبند؟... . رهایی بخش به من گفت... کسی که میخ‌ها را وارد دستان و قدم‌هایش می‌کنند، بدیل است [شخص بدلی]،؟ آن‌ها می‌خواهند چیز باقی‌مانده را در شُبهه و در عار قرار دهند! به من نگاه کن، سپس به وی [به بدیل] نگاه کن).
و گفته‌ی عیسی (علیه السلام) در انجیل توما: (همان‌طور که می‌خواهند، زیرا بار نخواهم رفت، در واقع من نمی‌میرم، بلکه مرگم ظاهر است. تا عار را نصیب من نکنند، زیرا بعد از این که ایشان گمان برده‌اند، بعد از دستگیریم، مرده‌ام، در واقع ایشان در گمراهی و اشتباه خود، خویش را گرفتار کرده‌اند، هنگامی که پاهایشان را بر مرگ خویش میخ‌کوب نمودند، در واقع این شخص، شخص دیگری بود که تلخی هر چه را چشید و من نبودم، مگر امکان دارد که من را با، نی، بزند! در واقع شخص دیگری بود و آن شخص شمعون بود که صلیب را بروی کتف خود حمل کرد، در واقع بر روی شخص دیگری تاج و خار نهادند. و من از جهل و نادانی آن‌ها می‌خندیدم).

۱۴-۹) پس از این که عیسی صبح زود زنده شد، اول برای مریم مجدلیه خود را نشان داد، کسی که عیسی از درونش هفت شیطان را بیرون رانده بود. ۱۰ او نیز رفت و به کسانی که همراه وی، گریان و پریشان شده بودند، خبر داد. ۱۱ وقتی که ایشان شنیدند عیسی زنده شده و این زن وی را دیده، باور نکردند. ۱۲ تا این که بعد از آن عیسی خود را به دو نفر از ایشان نشان داد، آنان در حال رفتن به صحرا بودند. ۱۳ این دو نفر نیز رفته و به دیگران خبر دادند، ولی باز هیچ‌کس و حتی این دو نفر باور نکردند. ۱۴ در نهایت عیسی به آن یازده شاگرد، در حالی که تکیه داده بودند، خود را نشان داد، و ایشان را به خاطر بی‌ایمانی و قساوت قلبشان سرزنش نمود، زیرا گفته‌های کسانی را که او را بعد از مرگ زنده دیده بودند را باور نکرده بودند.^(۲)

۱- انجیل پطرس و انجیل توما اناجیلی هستند که کلیسا به آن‌ها اعتراف نمی‌کند و آن‌ها را (اوپوکریوا). یا اناجیل منحرف شده، یا تقلبی، یا غیررسمی نام‌گذاری کرده، آن‌هم شاید به خاطر این که مخالف عقیده‌ی آن‌ها است.

۲- مرقس: (۱۶)-۹.

شبهه عیسی (علیه السلام) و مصلوب کیست؟ ۳۰۹

این گریه و زاری و باور نکردن آن‌ها حتماً نشان‌دهنده‌ی این است که ایشان نمی‌دانستند، عیسی (علیه السلام) به صلیب کشیده خواهد شد، ولی این مسئله الان موضوع این قسمت نیست. می‌خواهم بپرسم: شخصی که زنده شده چه کسی است؟

روایت انجیل یوحنا را با هم می‌خوانیم:

۱) در اول هفته صبح زود وقتی هوا تاریک بود، مریم مجدلیه به سر قبر آمد و [با کمال تعجب] دید سنگ از سر قبر کنار زده شده. ۲ پس دویده و پیش شمعون پطرس و دیگر شاگردی که عیسی او را دوست می‌داشت آمد و به آن دو گفت: «سرور را از قبر برده‌اند و نمی‌دانیم کجا گذاشته‌اند؟» ۳ پطرس و آن یکی شاگرد بیرون آمده و هر دو به سر قبر رفتند. ۴ هر دو با هم می‌دویدند، پس آن یکی شاگرد بر پطرس پیشی گرفته و زود تر به قبر رسید. ۵ خم شده. دید که فقط کفن خالی آن‌جا بود، دیگر داخل قبر نرفت. ۶ سپس شمعون پطرس رسید و داخل قبر نشد، او هم فقط کفن خالی را دید. ۷ و متوجه شد که پارچه‌ای که به سر و صورت عیسی پیچیده بودند، در گوشه‌ی دیگری گذاشته شده است و در کنار کفن نیست. ۸ آن‌گاه دیگر شاگردی که اول سر قبر آمده بود و دید، ایمان آورد [باور کرد]. ۹ چون تا آن وقت ایشان هنوز پی نبرده بودند که کتاب آسمانی می‌فرماید که او باید از بین مردگان بر خیزد.^(۱)

در این‌جا هم ممکن است از این مطلب به عنوان دلیل استفاده کرده و گفت زنده شدن جزئی از رسالت عیسی (علیه السلام) نبوده است، اگر جزء رسالت وی بود. شاگردان را از این مسئله باخبر می‌کرد، واضح است که چیزی به آن‌ها نگفته است، زیرا ایشان، این مسئله را از میان کتاب آموختند!

پس گفته‌ی وی در مورد به صلیب کشیده شدن پسر انسان و زنده شدنش. که حدیث بس زیادی است، چه می‌شود؟

آری، واضح است که ایشان یا حداقل بعضی از ایشان در حقیقت نمی‌دانستند که عیسی (علیه السلام) چه می‌گوید:

(زیرا وی به شاگردانش تعلیم می‌داد و به آن‌ها می‌گفت: پسر انسان به دست مردم گرفتار

و تسلیم می‌شود، ایشان نیز وی را خواهند کُشت، و بعد از کُشته شدنش در روز سوم زنده خواهد شد. ۳۲ ولی آن‌ها منظور او را نفهمیدند، و می‌ترسیدند که از وی پیرسند.^(۱) ترسیدند که از وی سؤال کنند و آن‌ها باید از کتاب می‌آموختند، یعنی همان عهد قدیم.

با هم به یوحنا گوش می‌دهیم:

(۱۶ عیسی به او گفت: «ای مریم!»، مریم بر گشت و به او گفت: ربونی! که تفسیرش ای معلم است. ۱۷ عیسی به وی فرمود: «به من دست زن، چون هنوز نزد پدرم بالا نرفته‌ام. ولی برو و به برادرانم بگو که من نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما بالا می‌روم». ۱۸ مریم مجدلیه نزد شاگردان آمده و به ایشان گفت: «رب زنده شده است! من خودم او را دیدم!» و پیغام او را به ایشان داد.^(۲)

پس کسی که با مریم حرف زد، از مریم خواست تا به وی دست نزند، آیا این شخص، شخص مصلوب بود یا همان عیسی بوده است؟ در نتیجه آیا مصلوب، عیسی است، یا شخص دیگری به‌غیر از آن.

یوحنا روایت می‌کند که: (۲۶ بعد از هشت روز باز شاگردانش داخل شده [دور هم جمع شدند] این بار توما با ایشان بود، در حالی که درها بسته شده بودند. عیسی آمد و در وسط ایستاده گفت: «سلام بر شما!» ۲۷ سپس رو به توما کرد و گفت: «انگشت را به این‌جا [زخم دست‌هایم] بگذار و دست‌هایم را ببین، دست به پهلویم بزن و پیش از این بی ایمان نباش، ایمان داشته باش).^(۳)

تأکیداً کسی که با توما سخن گفت، همان شخص مصلوب است. در این‌جا از توما می‌خواهد که به وی دست بزند، آیا این شخص همان کسی است که به مریم گفت به من دست زن؟

در این‌جا جوابم این است! ما دو شخصیت داریم.

۱- مرقس: (۹)-۲۱.

۲- یوحنا: (۲۰)-۱۶.

۳- یوحنا: (۲۰)-۲۶.

همان‌طور که ذکر شده عیسی (علیه السلام) مخالف این بود که وی را با کلمه‌ی مسیح مورد خطاب قرار دهند، و نیز به شاگردان خود امر می‌کرد که این‌گونه وی را مورد خطاب قرار ندهند. (۳۹) پرسید «شما چطور؟ به نظر شما من که هستم؟» پطرس گفت: «شما مسیح هستید». (۳۰) ولی عیسی، ایشان را نهی کرد، تا دربارهی او چیزی به کسی نگویند.^(۱)

ولی مصلوب می‌گفت که من مسیح هستم:

(۶۱) عیسی ساکت ماند و جواب نداد، پس کاهن اعظم پرسید: «آیا تو مسیح فرزند مبارک هستی؟» ۶۲ عیسی گفت: «هستم» و یک روز پسر انسان را خواهید دید که در دست راست خدا نشسته و در ابرهای آسمان به زمین باز می‌گردد».^(۲)

عیسی (علیه السلام) نیز مثل پادشاه یهود رفتار می‌کرد:

(۲۷) و اما مخالفینی که نمی‌خواستند بر آنان حکومت کنم، ایشان را اکنون به این‌جا بیاورید در حضور من، گردن بزنید».^(۳)

(۳۷) وقتی به سرازیری کوه زیتون رسیدند، گروه انبوه پیروانش فریاد شادی بر آورده، برای همه معجزات و کارهای عجیبی که دیده بودند، خدا را شکر می‌کردند. ۳۸ و می‌گفتند: «مبارک باد پادشاهی که به نام خداوند می‌آید! آرامش در آسمان و جلال بر اعلی [خدا] باد!» آن‌گاه برخی از فریسیان که در میان جمعیت بودند، به عیسی گفتند: «ای معلم پیروانت را امر کن که ساکت باشند! [این چه چیزهایی است که می‌گویند]. ۴۰ عیسی جواب داد و به آن‌ها گفت: اگر آنان ساکت شوند، آن سنگ‌ها [ی کنار راه] بانگ شادی برخوانند آورد!».^(۴)

در حالی که مصلوب در مورد خود نمی‌گفت که من پادشاه یهود هستم:

(۳۳) بیلاطوس به داخل کاخ برگشت و دستور داد عیسی را نزد او بیاورند، به او گفت: تو پادشاه یهود هستی؟ ۳۴ عیسی جواب داد: آیا این را از باطن خود می‌گویی یا دیگران دربارهی من چنین به تو گفته‌اند [منظورت از پادشاه آن است که شما می‌گویید یا پادشاهی که

۱- مرقس: (۸)-۲۹.

۲- مرقس: (۱۴)-۶۱.

۳- لوقا: (۱۹)-۲۷.

۴- لوقا: (۱۹)-۳۷.

یهودیان منتظر ظهورش هستند].

۳۵ پیلاتوس گفت: مگر من یهودی هستم [که این چیزها را از من می‌پرسی؟] قوم خودت و رؤسای کاهنان تو را تسلیم من نمودند، چه کرده‌ای؟ **۳۶** عیسی جواب داد: پادشاهی من از این جهان [دنیوی] نیست، اگر پادشاهی من دنیوی بود، پیروانم می‌جنگیدند تا به یهود تسلیم نشوم، ولی الان پادشاهی من متعلق به این‌جا [دنیا] نیست. **۳۷** پیلاتوس به او گفت: به هر حال منظورت این است که تو پادشاهی؟ عیسی جواب داد: تو می‌گویی که من پادشاه هستم، من برای همین منظور متولدشده‌ام، و به همین منظور به جهان آمده‌ام، تا برای حق گواهی دهم، هر کس که از حق باشد، صدای مرا می‌شنود.^(۱)

۱۶- عیسی (علیه السلام) در آخرین شام به شاگردانش گفت:

(۲۹) به شما می‌گویم: من دیگر از این محصول انگور نخواهم نوشید تا روزی که آن را تازه با شما در ملکوت پدرم بنوشم.^(۲)

(در حالی که به مصلوب سرکه، که از محصول باغ انگور است را به وی چشانده‌اند. **۴۸** در آن هنگام یکی از آنان دوید و اسفنجی از سرکه آغشته کرده و سر چوبی گذاشت [و نزدیک دهان او برد] تا بنوشد).^(۳)

۳۶ پس شخصی دوید و اسفنجی را از سرکه پر کرد و بر سر چوبی گذاشت و [نزدیک دهان او برد] و به او چشانید و گفت: «بگذار بینیم ایلیا می‌آید [کمکش کند] او را پائین آورد!».^(۴)

(۲۹) در آن‌جا یک ظرف سرکه بود. پس اسفنجی در آن فرو کردند و بر سر نی گذاشتند و جلو دهان او بردند. **۳۰** وقتی عیسی چشید، فرمود: «تمام شد» و سر خود را پایین انداخت و جان سپرد.^(۵)

۱- یوحنا: (۱۸)-۳۳.

۲- متی: (۲۶)-۲۹.

۳- متی: (۲۷)-۴۸.

۴- مرقس: (۱۵)-۳۶.

۵- یوحنا: (۱۹)-۲۹.

سید احمد الحسن (علیه السلام) همان مخلص و رهایی دهنده است:

مقدمه کلی:

دعوت سید احمد الحسن (علیه السلام) بیش از چندین سال است که آغاز گردیده، محور این دعوت در این خلاصه می‌شود که سید احمد الحسن (علیه السلام) همان مخلص و رهایی بخشی است که ادیان آسمانی بدان بشارت و مژده داده‌اند. زیرا وی همان پسر انسان و مسیح منتظر و تسلی بخش و مهدی است.

این مسئله نیز از میان کتاب‌هایی که این ادیان به آن‌ها ایمان دارند ثابت شده. (۱) سید احمد الحسن (علیه السلام) نیز تمامی علماء این سه دین را به این دعوت کرده که وی عالم‌ترین شخص نسبت به کتاب‌های اهل کتاب از خود ایشان است. مسائلی که بیان می‌شود، دلیلی بر آن است که سید احمد الحسن (علیه السلام) همان منقذ و رهایی دهنده و شخص به صلیب کشیده شده است.

۱- پسر انسان:

سید احمد الحسن (علیه السلام) رؤیای دانیال را این‌گونه تفسیر نموده:

(شیری که دو بال داشت، اشاره به امپراطوری انگلستان دارد که در اروپا قد علم کرده که سمبل آن شیری است که دو بال دارد. اما خرس سمبل شوروی است که گوشت زیادی خورد، یعنی مردم زیادی را کشته است.

اما حیوان چهارمی که آهنی است، همان امپراطوری آمریکاست، امپراطوری که تمام زمین را زیر پا نهاده و به وسیله ی سلاح و مال، بر کل زمین تسلط پیدا کرده است). (۲)
و معنی این تفسیر این است که آن مکروه ویرانگر [چیز وحشناک] یا همان مملکت و دولت آهنینی که تمام زمین را زیر پا نهاده و دانیال در مورد آن نیز سخن گفته، همان آمریکا است.

۱- بهتر است که به کتاب وصی و رسول امام مهدی در تورات و انجیل و قرآن هم‌چنین کتاب نامه‌ی هدایت که از کُتب سید احمد الحسن (علیه السلام) می‌باشند، و نیز کتب برادران انصار برای آشنایی با این دعوت مبارک، که همگی این کُتب از انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) می‌باشند. مراجعه شود.

۲- وصی و فرستاده‌ی امام مهدی در تورات و انجیل و قرآن ص ۳۰.

و مطلبی که در مکاشفه‌ی یوحنا لاهوتی آمده، بر صحت این تفسیر می‌افزاید:

(۱) بعد از این رؤیاها فرشته‌ی دیگری را دیدم که با اختیار تام از آسمان پایین آمد. این فرشته چنان می‌درخشید که تمام زمین را روشن ساخت ۲ او با صدای بلند فریاد زد: بابل بزرگ ویران شد! به کلی ویران شد! بابل مسکن شیاطین و کمینگاه هر روح ناپاک و نجس و نیز هر پرنده‌ی ناپاک و نجس و حبیث و بد کردار شده است.^(۱)

همان‌گونه که سید احمد الحسن (علیه السلام) فرموده‌اند: (پرنده‌ی نجس، هواپیماهای جنگی آمریکا)^(۲) و (بابل اشاره به عراق دارد، زیرا بابل در آن زمان پایتخت عراق به شمار می‌رفت، پس تمامی اتفاقات و امتحانات در عراق و بر زمین عراق رخ می‌دهد. خرابی بغداد به وسیله‌ی فتنه‌ها و پرچم‌های کشورهایی که وارد آن می‌شوند، نیز در روایات ائمه (علیهم السلام) ذکر گردیده است.

امام صادق (علیه السلام) در مورد بغداد می‌فرماید:

(... في لعنة الله وسخطه تخربها الفتن وتتركها جماء، فالويل لها ولمن بها كل الويل من الرايات الصفر ورايات المغرب، ومن يجلب الجزيرة ومن الرايات التي تسير إليها من كل قريب أو بعيد. والله لينزلن بها من صنوف العذاب ما نزل بسائر الأمم المتمردة من أول الدهر إلى آخره، ولينزلن بها من العذاب ما لا عين رأت ولا أذن سمعت بمثله ولا يكون طوفان أهلها إلا بالسيف، فالويل لمن اتخذ بها مسكناً، فان المقيم بها يبقی لشقائه، والخارج منها برحمة الله.

والله ليبقى من أهلها في الدنيا حتى يقال: أنها هي الدنيا، وإن دورها وقصورها هي الجنة، وإن بناتها هن الحور العين، وإن ولدانها هم الولدان، وليظنن أن الله لم يقسم رزق العباد إلا بها، وليظهن فيها من الافتراء على الله وعلى رسوله (صلى الله عليه وآله وسلم)، والحكم بغير كتابه، ومن شهادات الزور، وشرب الخمر و [إتيان] الفجور، وأكل السحت وسفك الدماء ما لا يكون في الدنيا كلها إلا دونه، ثم ليخربها الله بتلك الفتن وتلك الرايات، حتى ليمر عليها المار فيقول: ههنا كانت الزوراء).

(۳)

۱- مکاشفه یوحنا: (۱۸)-۱.

۲- نامه‌ی هدایت ص ۱۶.

۳- بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۱۴.

(... [بغداد] مورد لعنت خدا و خشم اوست، فتنه‌ها آن را خراب می‌کنند و بسیاری آن را ترک می‌کنند، پس وای بر آن و بر کسانی که در آن هستند، همه‌ی زنهار از پرچم‌های زرد، پرچم‌های مغرب، و پرچم‌هایی که از الجزیره است و از پرچم‌هایی که از دور و نزدیک به سمت آن می‌آیند. به خدا قسم از انواع عذاب‌ها در آن نازل می‌شود، هم‌چون سایر امت‌های متمرّد از اول روزگار تا آخر آن نازل می‌شود، عذابی بر آن نازل می‌شود که نه چشمی تا به حال آن دیده و نه گوشی مانند آن شنیده باشد و طوفانی اهلش را بر می‌گیرد که جزء شمشیر نیست، پس وای بر کسی که در آن مسکن بگیرد، پس کسی که در آن اقامت کند، دچار بیچارگی و بدبختی می‌شود، و کسی که از آن خارج شود، رحمت خداوند شامل او می‌شود. و به خدا قسم از اهلش در دنیا باقی می‌گذارد، حتی می‌گوید: آن [بغداد] همان دنیاست، و قصرهایش همان بهشت است، و دخترانش همان حور العین‌اند، و اطفالش همان ولدان بهشت هستند، و گمان می‌کنند که خداوند روزی و رزق بندگان را تقسیم نمی‌کند مگر به وسیله آن. و در آن افتراء بر خداوند و رسولش (صلی الله علیه و آله) آشکار می‌شود، و به غیر از کتاب او حکم می‌کنند، و شهادت‌های زور، نوشیدن مشروب، ظلم و ستم، خوردن مال حرام و خونریزی که در هیچ کجای دنیا مثل آن پیدا نمی‌شود. سپس خداوند به وسیله همان فتنه‌ها و آن پرچم‌ها [بغداد را] ویران می‌کند، تا این‌که عابر بر آن عبور می‌کند، پس می‌گوید: این جا قبلاً بغداد بوده است).

پایان فرموده‌های سید احمد الحسن (علیه السلام).^(۱)

در بعضی از روایات اسلامی از آمریکا به عنوان «دجال» نام‌برده شده، در حدیثی که در آن وصف ورود دجال به عراق از سمت کوه معروف در بصره به جبل سنام آمده. رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمودند: (أول ما یردُ الدجال سنام؛ جبل مشرف علی البصرة هو أول ما یردُ الدجال)،^(۲) (اولین جایی که دجال وارد می‌شود، سنام است، کوه مشرفی بر بصره که اولین جایی است که دجال وارد آن می‌شود).

۱- نامه‌ی هدایت ص ۱۸.

۲- الفتن ابن حماد: ص ۱۵۰- معجم احادیث الامام المهدي: ج ۲ ص ۶۳.

بر کسی مخفی نیست که ارتش آمریکا از کویت و از سمت کوه سنم که مشرف بر آن است، وارد عراق شدند.

عیسی (علیه السلام) نیز در مورد آن مکروه ویرانگر [چیز وحشتناک] فرموده:

(۱۵) «پس وقتی آن مکروه ویرانگر [چیز وحشتناک] را که دانیال نبی درباره اش نوشته است. ببینید که در جای مقدس برپا شده است. (خواننده خوب توجه کند تا معنی این را بداند). ۱۶ آن گاه کسانی که در یهودیه هستند به تپه های اطراف قرار کنند. ۱۷ و کسانی که روی پشت بام می باشند، به هنگام فرار حتی برای برداشتن چیزی داخل خانه نروند، ۱۸ و کسی که در مزرعه است، برای برداشتن لباس به خانه برنگردد. ۱۹ «وای بر زنانی که در آن زمان آبتن باشند یا طفل شیرخوار داشته باشند، ۲۰ دعا کنید فرار شما در زمستان یا در روز شنبه نباشد. ۲۱ چون در آن روزها گرفتاری شدیدی که نظیر آن از اول پیدایش تا الان نبوده و نخواهد بود رخ می دهد. ۲۲ «در واقع اگر خدا آن روزها [ی سخت] را کوتاه نکند، هیچ انسانی جان سالم بدر نخواهد برد؛ ولی خدا محض خاطر برگزیدگان خود، آن روزها را کوتاه خواهد کرد.

۲۳ در آن روزها اگر کسی به شما بگوید که مسیح این جاست یا آن جاست، باور نکنید. ۲۴ چون از این مسیح ها و پیغمبران دروغین زیاد خواهند آمد و حتی معجزه نیز خواهند کرد به طوری که اگر ممکن بود حتی برگزیدگان خدا را هم گمراه می کردند. ۲۵ من از ابتدا این ها را گفتم تا مواظب باشید. ۲۶ «پس اگر به شما بگویند که مسیح در بیابان است، خارج نشوید، چون در مورد من نیرنگ و خدعه می زنند پس سخنان نشان را باور نکنید. ۲۷ چون آمدن پسر انسان مانند برق آسمان خواهد بود که در یک لحظه از مشرق خارج و به سوی مغرب ظاهر می شود، (هر جا لاشه ای باشد) لاشخورها نیز در آن جا جمع می شوند).^(۱)

در این متن امور و مسائل زیادی وجود دارد که بر صدق دعوت سید احمد الحسن (علیه السلام) گواهی می دهند:

این فرموده ی عیسی (علیه السلام) که گفته: (۲۷) چون آمدن پسر انسان مانند برق آسمان خواهد بود که در یک لحظه از مشرق خارج و به سوی مغرب ظاهر می شود).

شبیۀ عیسی (علیه السلام) و مصلوب کیست؟ ۳۱۷

اشاره به آن دارد که، ابتدای ظهور پسر انسان از سمت مشرق خواهد بود، و مشرق به نسبت مکانی عیسی (علیه السلام)، همان عراق است برقی که از مشرق خارج شد و از مغرب ظاهر گشت، ابراهیم (علیه السلام) بود، کسی که از عراق خارج شده و در سرزمین مقدس ظاهر شد.^(۱)

این فرموده‌ی عیسی (علیه السلام) (حِينَئذٍ إِنْ قَالَ لَكُمْ أَحَدٌ: هُوَذَا الْمَسِيحُ هُنَا! أَوْ: هُنَاكَ! فَلَا تُصَدِّقُوا). (در آن روزها اگر کسی به شما بگوید که، مسیح این‌جاست، یا آن‌جاست باور نکنید).

ظاهراً با فرموده‌ی بعدی وی یکسان و هماهنگ نیست:

(۴۲) پس بیدار [و آماده] باشید، چون نمی‌دانید رب شما چه روزی باز می‌گردد. ۴۳ این را بدانید، اگر صاحب‌خانه می‌دانست که دزد در چه ساعتی می‌آید، بیدار می‌ماند و نمی‌گذاشت دزد وارد خانه‌اش شود. ۴۴ به همان ترتیب، شما نیز برای آمدن ناگهانی پسر انسان، همیشه آماده‌باشید تا غافلگیر نشوید، چون در ساعتی که نمی‌دانید خواهد آمد. ۴۵ پس این کدام بنده‌ی امین و دانی است که آقای او، وی را بر خدمت‌گذاران خود می‌گمارد، تا به موقع به ایشان خوراک دهد؟ ۴۶ خوشا به حال آن بنده‌ای که در هنگام آمدن آقایش، وی او را در انجام چنین کاری ببیند [در حال انجام وظیفه]! ۴۷ حق را به شما می‌گویم: او اختیار همه‌ی اموالش را به وی خواهد سپرد.^(۲)

چگونه ممکن است عیسی (علیه السلام) به ایشان بگوید که بیدار بمانید و برای آمدن ناگهانی پسر انسان همیشه آماده باشید، و در همان وقت نیز به ایشان بگوید: اگر کسی به شما بگوید که مسیح این‌جاست یا آن‌جاست، باور نکنید؟ (هُوَذَا الْمَسِيحُ هُنَا! أَوْ: هُنَاكَ!)

واضح و آشکار است که عیسی (علیه السلام) می‌خواست از میان این دو متن بگوید. مسیح کسی نیست که شما می‌پندارید، یا به عبارتی عیسی (علیه السلام) نیست، بلکه شخص دیگری است. این مسئله هم با بیدار ماندن و آماده شدن ناسازگاری دارد، زیرا در این‌جا [السهر] به معنی بیدار ماندن و هوشیار بودن است، بحث نمودن و زیر بار نرفتن، زیر بار چیزی است که در نتیجه

۱- به کتاب وصی و فرستاده‌ی امام مهدی در تورات و انجیل و قرآن ص ۳۱- که از کتب سید احمد الحسن (علیه السلام) است، مراجعه شود.

۲۳متی: (۲۴)-۴۲.

تفکرات عقلی پیش‌بینی شده، که احتمال زیاد اشتباه آن‌ها هم می‌رود است. به یاد می‌آوریم که عیسی (علیه السلام)، یوحنا تعمید دهنده را به نام ایلیا نام‌گذاری کرده: (۱۱) عیسی جواب داد و به آن‌ها گفت. اول ایلیا باید بیاید و همه چیز را برگرداند [کارها را رو به راه می‌کند] ۱۲ ولی به شما می‌گویم: او آمد ولی کسی او را نشناخت، و با او هر کاری را که می‌خواستند انجام دادند. حتی پسر انسان نیز از آن‌ها آزار خواهد دید. ۱۳ آن‌گاه شاگردانش فهمیدند که عیسی درباره‌ی یحیای تعمید دهنده، سخن می‌گوید.^(۱)

این شخص دوم، کسی است که عیسی (علیه السلام) در مورد آن گفته: (فَمَنْ هُوَ الْعَبْدُ الْأَمِينُ الْحَكِيمُ الَّذِي أَقَامَهُ سَيِّدُهُ عَلَى خَدَمِهِ لِيُعْطِيَهُمُ الطَّعَامَ فِي حِينِهِ؟)، (پس این کدام بنده‌ی امین و دانایی است که آقای او، وی را بر خدمتگزاری خود می‌گمارد تا به موقع به ایشان خوراک دهد؟).

همان‌طور که قبلاً ذکر کردیم، خوراک به معنی علم است. (يُعَلِّمُكُمْ كُلَّ شَيْءٍ)^(۲) (او همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد). اما زلزله‌ها و بیماری‌های واگیر و دیگر بیماری‌ها و جنگ‌هایی که به عنوان علامات پیش از ظهور پسر انسان شناخته می‌شوند، عیسی (علیه السلام) در مورد آن‌ها نیز سخن گفته است، پس فکر نمی‌کنم کسی مخالف این باشد که این علائم شامل این زمان و وقتی که اکنون ما در آن زندگی می‌کنیم نباشد:

(۳) وقتی او در دامنه‌ی کوه زیتون نشسته بود، شاگردانش از او پرسیدند: «این اتفاق چه زمانی خواهد افتاد؟ ما چگونه می‌توانیم بفهمیم که شما کی به این جهان باز می‌گردید؟ و کی دنیا به آخر خواهد رسید؟ ۴ عیسی (علیه السلام) به ایشان گفت: «مواظب باشید کسی شما را فریب ندهد. ۵ چون بسیاری آمده، خواهند گفت که مسیح هستند و عده‌ی زیادی را گمراه خواهند کرد. ۶ از دور و نزدیک خبر جنگ‌ها به گوشتان خواهد رسید. اما پریشان نشوید زیرا جنگ‌ها درگیر خواهند شد اما آخر دنیا در آن زمان نیست. ۷ قوم‌ها و ممالک جهان با

۱- متی: (۱۷)-۱۱.

۲- یوحنا: (۱۴)-۲۶.

شبهه عیسی (علیه السلام) و مصلوب کیست؟ ۳۱۹

یکدیگر به ستیز بر خواهند برخاست. در جاهای مختلف، قحطی و زمین لرزه روی خواهد داد.
۸ ولی این پیش‌درآمد بلاهای بعدی است).^(۱)

همان‌طور که واضح و روشن است، در این متن ذکر بعضی از علاماتی آمده که در آخر الزمان قبل از نزول عیسی (علیه السلام) رخ دهند:
این سؤال آن‌ها که از وی پرسیدند: (ما چگونه می‌توانیم بفهمیم که شما کی به این جهان بازمی‌گردید؟ و کی به آخر خواهد رسید).
این گفته نیز نه تنها بر آنچه بیان شد دلالت می‌کند بلکه نشان‌دهنده‌ی آمدن وی قبل از به آخر رسیدن دنیا است، یا به عبارتی این آمدن در این دنیا خواهد بود، و در نهایت دولت عدل الهی بر روی این زمین تشکیل خواهد شد.

در منابع اسلامی، در مورد این که عیسی (علیه السلام) بعد از نازل شدن پشت سر مهدی (علیه السلام) نماز می‌گذارد، احادیث فراوانی ذکر گردیده شد.
از جمله‌ی آن‌ها:

رسول الله ﷺ خطاب به فاطمه (علیها السلام) فرمودند: (یا بنیة، إنا أعطینا أهل البیت سبعاً لم یعطها أحد قبلنا، نبینا خیر الأنبیاء وهو أبوک، ووصینا خیر الأوصیاء وهو بعلک، وشهیدنا خیر الشهداء وهو عم أبیک حمزة، ومنا من له جناحان خضیبان یطیر بهما فی الجنة وهو ابن عمک جعفر، ومنا سبطا هذه الأمة وهما ابناک الحسن والحسین، ومنا والله الذی لا إله إلا هو مهدی هذه الأمة، الذی یصلی خلفه عیسی بن مریم).

(دخترم! به ما اهل بیت هفت چیز داده شده است، که به هیچ‌کس پیش از ما داده نشده است؛ پیامبر ما بهترین پیامبران است که پدر توست، و وصی ما بهترین اوصیاء است که شوهر توست و شهید ما بهترین شهدا است، که عموی پدر تو حمزه است، و کسی که دو بال دارد و در بهشت با آن‌ها به پرواز در می‌آید از ماست، که پسر عمویم جعفر است، و دو سبط این اُمّت از ما هستند، که دو پسر تو حسن حسین هستند. و قسم به خداوندی که غیر از او

خدایی نیست، مهدی این اُمت، که عیسی بن مریم پشت سرش نماز می‌گذارد از ماست [آن‌گاه رسول خدا (ص) با دست خویش به شانهِ حسین (علیه السلام) زده و سه مرتبه فرمودند: [مهدی] از نسل این است].^(۱)

از آن جمله: عن الزهري، عن أنس بن مالك، أنه قال: كنا قعوداً عند رسول الله ﷺ وحوله أصحابه إذ ضحك رسول الله، فقالوا: يا رسول الله، أضحكت؟ زادك الله سروراً، قال: (إن جبرئيل أتاني فبشّرني ببشارة لم يبشّرني بمثلها فيما مضى، أخبرني أن من فتیان بني هاشم سبعمائة لم يخلق الله مثلهم فيما مضى، ولم يخلق مثلهم فيما بقي: أنا محمد رسول الله سيد الأنبياء، وعلي وصيي سيد الأوصياء، وحمزة عمي سيد الشهداء، وجعفر ابن عمي الطيار في الجنة، وابنائي الحسن والحسين سيدا شباب أهل الجنة، ومنا القائم الذي يصلي خلفه عيسى بن مریم، وهو المهدي؛ وجهه كالقوكب الدرّي، اللون لون عربي والجسم جسم إسرائيلي، على خده الأيمن خال، يرضى بخلافته أهل الأرض والسماء والطير في الهواء).^(۲)

(زهري از انس ابن مالک نقل می‌کند که وی گفت: نزد رسول الله ﷺ نشستیم بودیم و اصحابش اطراف وی گرد آمده بودند، در این هنگام رسول الله ﷺ خندیدند، سپس به وی گفتند: ای رسول الله، علت خنده شما چیست؟ خداوند، خوشحالی و سرور شما را بیفزاید. ایشان فرمودند: (اکنون جبرائیل نزد من آمد و به من بشارت و مژده‌ای را داد که پیش از من به کسی این چنین بشارتی را نداده است، به من خبر داده و گفت که هفت جوان از بنی‌هاشم هستند، که خداوند پیش از آنها، این چنین جوانانی خلق نکرده است، و در آینده نیز همانند ایشان، خلقی را خلق نمی‌کند: من محمد رسول الله ﷺ سید و سرور انبیاء هستم، و علی وصی من سید و سرور اوصیاء است، و عمویم حمزه سید شهدا است، پسرعمویم جعفر که در بهشت پرواز می‌کند، و دو فرزندم حسن حسین سید جوانان اهل بهشتند، و قائم از ماست، کسی که عیسی بن مریم پشت سرش نماز می‌گذارد، وی همان مهدی است، رویش همانند ستاره‌ای می‌درخشد، رنگ، رنگ عربی [گندم گون] و جسمی اسرائیلی دارد، بر گونه‌ی راستش خالی وجود دارد، تمامی اهل زمین و آسمان و پرندگان در هوا به خلافت وی راضی خواهند بود).

۱- الغيبة: الشيخ الطوسي ص ۱۹۱ [فارسی، عربی ۳۵۲].

۲- العقد والدرالفرید: محمد بن الحسن القمی ص ۲۹-۳۰.

(از ابی هریره نقل است که گفت: شنیدم رسول الله ﷺ که فرمود: (لیهبطن الله عیسی ابن مریم حکماً عدلاً وإماماً مقسطاً، یکسر الصلیب، ویقتل الخنزیر، ویضع الجزیه، ویفیض المال حتی لا یجد من یأخذه، ...).^(۱))

(خداوند عیسی بن مریم را حاکمی عادل و امامی دادگر نازل می کند، وی صلیب را شکسته و خوگ را می کشد و جزیه را برقرار می کند، و مال و دارایی آن قدر زیاد می شود که کسی پیدا نمی شود تا آن را بردارد. . . .).

و نیز از ابی هریره نقل است که رسول الله ﷺ فرمودند: (کیف أنتم إذا نزل ابن مریم فیکم وإمامکم منکم).^(۲) (شما در چه حالی خواهید بود اگر فرزند مریم بر شما نازل شده، در حالی که امامتان از خودتان است).

طبعاً، ما باید بین همه‌ی این علامت‌ها که قبل از ظهور مخلص و رهایی دهنده (پسر انسان) رخ می‌دهند و بین تأویل رؤیای دانیال را ربط دهیم. باید تأویل مناسبی پیدا کرد، تا از میان آن همه ظواهری که مرافق و همراه آمدن رهایی بخش است قرار گیرد، تا در نتیجه گفته شود که این تفسیر محکم و استواری است و همه آن را بپذیرند.

و به‌اندازه‌ی تعلق این مسئله به طور مساوی به هر دو گروه پژوهشگر مسلمان و مسیحی، مشخص و معلوم است. که ایشان چقدر نسبت به ظواهر و نشانه‌هایی که بدان‌ها اشاره نمودیم. از خود کم‌بینی و غفلت نشان داده‌اند.

پس اگر آمدن پسر انسان، با خیلی از علامات نظیر زلزله‌ها و بیماری‌های واگیر و جنگ‌ها و هرج و مرج موجود در جهان؛ حال می‌خواهد، از هم‌پاشیدگی نظام اقتصادی، یا خواه با سرپیچی ملت‌ها و مردم همراه بوده باشد:

در سفر حجی آمده که: (و تمامی امت‌ها را متزلزل خواهم ساخت و فضیلت جمیع امت‌ها [کسی که همه امت‌ها خواهان اویند] خواهد آمد، یهوه صباوت می‌گوید که این خانه را از

۱- جامع البیان: ابن جریر الطبری ج ۳ ص ۳۹۶.

۲- صحیح البخاری: ۲۰۵/۴- صحیح مسلم: ج ۱ ص ۱۳۶.

جلال پر خواهم ساخت).^(۱)

می‌گوییم: این مسائل نه تنها قبل از زمان عیسی (علیه السلام) بلکه حتی در زمان رسول الله (صلی الله علیه و آله) نیز رخ نداده، و همان‌گونه که پسر انسان بر تمامی جهان حکمرانی می‌کند، هیچ یک از این پیامبران این چنین حکومتی را نکرده است.

(ای خدا برخیز و جهان را داوری فرما، زیرا که تو تمامی امت‌ها را متصرف خواهی شد).^(۲)

و در قرآن کریم خداوند می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾.^(۳)

(اوست که پیامبرش را با هدایت و دین حق را فرستاد، تا آن را بر همه‌ی ادیان پیروز گرداند، هرچند مشرکان خوش نداشته باشند).^(۳)

پس اگر مسیحیان می‌گویند، که عیسی (علیه السلام) همان مصداق پسر انسان است و آن چیزهای وحشتناک و زلزله‌های ویرانگر نیز همان رومیان هستند. پس چگونه می‌توانند تفسیر مخالفی با تفسیر قدما و پیشکسوتان خود داشته باشند؟

در قاموس کتاب مقدس آمده که:

(سید مسیح هشدار داده که هر موقع مؤمنان در یهودیه آن مکروه ویرانی [چیز وحشتناک] که دانیال در مورد آن‌ها سخن گفته، در مکان مقدس به وقوع بپیوندد، پس باید در آن حالت به کوه‌ها بگریزند، و هنگامی که ارتش روم با نشانه‌ها [پرچم‌ها] و رموز بت پرستی‌شان در سال ۷۰ میلادی نزدیک [نمایان] شد مسیحیان مؤمن این را برای خود یک هشدار دیده و قبل از خرابی اورشلیم به محلی در شرق اردن فرار کردند، در این پیشگویی‌ها؛ ضد پرستش بت‌ها و خرابی که در نتیجه انجام و ممارست این‌گونه عبارت‌ها صورت می‌گیرد، هشدارهایی وجود

۱- حجی (۲)-۷

۲- کتاب مزامیر: (۸۲)-۸.

۳- التوبة: ۳۳.

دارد).^(۱)

این بدان معناست که مسیحیان مؤمن، نگرشی هم‌چون مسیحیان امروزی که عیسی (علیه السلام) را مصدق پسر انسان می‌دانند، نداشتند. زیرا حادثه‌ای که در قاموس روایت شده، بعد از رفع عیسی (علیه السلام) پدید آمده است.

چرا پسر انسان:

نام‌گذاری پسر انسان دلیل بر آن است که مخلص و رهایی دهنده‌ی مورد بحث همان سید احمد الحسن (علیه السلام) است.

شاید اضطراب حاصل در فهم این مسئله از سوی پژوهشگران، اشاره‌ی مهمی باشد بر محوریت این نام‌گذاری که نظرها را به خود جلب نموده است.

جالب توجه این است که هر گروه مسیحیان و مسلمانان بدون توجه نمودن به اهمیت و حقیقت وجه این تسمیه و نام‌گذاری، هرکدام برای خود تلاش نموده‌اند تا به نحوی این نام‌گذاری را با تصورات دینی و عقایدی خود وفق دهند، همان‌گونه که مسیحیان، عیسی (علیه السلام) را به‌عنوان فرزند خدا بودن توصیف می‌کنند. پژوهشگران مسلمان نیز این مسئله را به‌عنوان دلیلی بر بشر بودن عیسی (علیه السلام) دانسته‌اند. و همیشه آن را به‌عنوان دلیلی برای رد ادعای مسیحیان مورد استفاده قرار داده‌اند. اما مسیحیان دائماً به تفکرات اختراعی فقهایشان پناه برده و تغییر از لاهوت عیسی (علیه السلام)، این نام‌گذاری را اشاره‌ای بر ناسوت وی به‌شمار می‌آورند.

و با این شیوه گمان می‌برند که می‌توانند با دفن این مسئله در معماهای لاهوتیت که پیداست کسی نقشه‌های راه‌یابی به آن را ندارد، بر این مشکل فائق آیند.

چرا که بازی لاهوت و ناسوتی که غیر منضبط هستند، همیشه برای ایشان پناه‌گاه آسانی بودند، تا ایشان را در هنگام بروز مشکل متنی که آن‌ها را زیر سؤال می‌برد پناه دهد.

اگر به‌مطلبی که سید احمد الحسن (علیه السلام) نوشته رجوع نماییم، متوجه می‌شویم که وی می‌فرماید:

(موجودات آفریده شده یا نور آمیخته با تاریکی می‌باشند، یا تاریکی آمیخته با نور هستند.)

به حسب و [مقدار] غالب بر خود، تاریکی یا نور. هر موجود آفریده شده‌ای دارای مقام ثابت بلا تغییر است، مگر مکلفین مثل (انس و جن)، زیرا هر کدام از این دو، با اختیار و خواست خود و طاعت خداوند سبحان می‌توانند به نور نزدیک‌تر شوند، تا نور آمیخته با تاریکی شود، البته هر کلام به حسب و [مقدار تلاش] یا با معصیت خداوند، می‌تواند به تاریکی نزدیک شود، تا تاریکی آمیخته با نور شود. البته هر کلام به حسب و [مقدار تلاش]، و انسان با قابلیت ارتقاء داشتن در نور تمییز و برجستگی [خاصی] دارد، تا جایی که بالاتر از ملائکه قرار می‌گیرد [پائین آمدن و فرو رفتن] در تاریکی را دارد، تا جایی که حتی ابلیس (لعنه الله) و سربازان ناپاکش نیز نمی‌توانند به آن درجه برسند.

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ * ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾^(۱) (همانا ما انسان را در نیکوترین تقویم [نظم و اعتدال و ارزش] آفریدیم، آن‌گاه او را [به سبب گناه‌کاری] به [مرحله‌ی] پست‌ترین پستان بازگردانیم).

معلوم است که بالاترین موجودات آفریده شده در عوالم نور، انسان است، همان محمد (صلی الله علیه و آله) یا (عقل اول)، و اسفل و پست‌ترین موجود آفریده شده در عوالم تاریکی نیز انسان است، وی (دومی) است، که همان (جهل و نادانی) است، زیرا همان‌طور که در احادیث معصومین (علیهم السلام) آمده، وی پشت نموده و هرگز دوباره، روی برنگردانیده است.^(۲)

رسول الله محمد (صلی الله علیه و آله) توانست که به بالاترین مقامی برسد که ممکن است، یک مخلوق بدان برسد، و به فضل و برکت این ارتقاء، فتح مبین برای وی حاصل شد.

سید احمد الحسن (علیه السلام) در تفسیر این آیه فرمودند:

﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا * لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾، (همانا ما فتحی برای تو کردیم که مبین است، تا خداوند گناهان گذشته و آینده تو را بیامرزد و...).^(۳)

گناه در این جا منیت است، یا شائبه تاریکی و عدم، که هیچ‌گاه انسان را ترک نمی‌کند، به سبب این گشایش و فتح محمد (صلی الله علیه و آله)، لرزان بود [گاه‌گاهی در ذات الهی فناپذیر می‌شد، و

۱- التین: ۴.

۲- المشاهبات: ج ۱ ص ۱۱.

۳- سوره الفتح: ۱-۲.

گاه گاهی به حقیقتش باز می گشت].

و برای ساعتی [لحظه ای چند] محمد (صلی الله علیه و آله) همان بنده اول و نور اول و عقل اول و برنده ی اول در مسابقه [به حالت اولیه خود] برمی گشت. (۱)

سید احمد الحسن (علیه السلام) در کتاب توحید نیز فرموده:

(در نبود شائبه تاریکی و عدم، انسانیتی برای انسان باقی نمی ماند، و تنها الله واحد قهار باقی خواهد ماند، و محمد (صلی الله علیه و آله) بعد از این فتح و گشایش بین فنا شدن خود، و ماندگاری الله واحد قهار و بین برگشت به منیت و شخصیتش لرزان بود [گاهی فنا می شد و گاهی به انسانیت خود برمی گشت] پس وی (صلی الله علیه و آله) حجاب موجود بین خلق و حق و نیز برزخ بین خداوند و خلقش است). (۲)

پس رسول الله (صلی الله علیه و آله) بین حق و بین خلق لرزان بود و در لحظاتی در ذات الهی فناپذیر می شد، سپس اسم و رسمی برای وی باقی نمی ماند، و کسی باقی نمی ماند، مگر الله واحد قهار، و از آنجایی که علی بن ابی طالب (علیه السلام) کسی است که بعد از رسول الله محمد (صلی الله علیه و آله) برنده در امتحان بود. بر این اساس، وی مصداق کامل تر و بهتر برای انسان است.

(به سبب این گشایش و فتح محمد (صلی الله علیه و آله) لرزان بود [گاه گاهی در ذات الهی فناپذیر شده و گاه گاهی به حقیقتش باز می گشت]. و برای ساعتی [لحظه ای چند] محمد (صلی الله علیه و آله) همان بنده ی اول و نور اول و عقل اول و برنده ی اول در مسابقه [به حالت اولیه خود] برمی گشت. و از جهتی که علی (علیه السلام) باب و درب محمد (صلی الله علیه و آله) به شمار می رود، و محمد (صلی الله علیه و آله) صاحب آن فتح مبین بود [در لحظاتی که رسول الله (صلی الله علیه و آله) در ذات الله فانی می شد] از او اسم و رسمی باقی نمی ماند و تنها فقط الله واحد قهار باقی می ماند، در این حالت بود که علی (علیه السلام) ممسوس به ذات خداوند می شود و به مقام و منزله ی صاحب فتح مبین می بود. به همین دلیل علی (علیه السلام) فرموده: (لو كشف لي الغطاء لما ازددت يقيناً)، (۳) (اگر پرده برایم گشود شود، یقینم [به خدا] افزایش نمی یابد).

۱- المتشابهات: ج ۱ ص ۲۳.

۲- توحید: ۲۲.

۳- المتشابهات: ج ۱ ص ۲۳.

سید احمد الحسن (علیه السلام) در تفسیر این آیه فرموده:

﴿وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾،^(۱) (سوگند به وقت عصر که مسلماً انسان در زیان است).

(امیر المؤمنین علی (علیه السلام) همان انسان است. انسانی که به نسبت محمد (صلی الله علیه و آله) در خُسْر و زیان است، زیرا مقام و منزلت رسول (صلی الله علیه و آله) بالاتر و والاتر از مقام امام علی (علیه السلام) است. محمد رسول الله (صلی الله علیه و آله) همان مدینه و شهر کمالات الهیه یا به عبارتی شهر علم است. و علی (علیه السلام) همان درب [ورودی این شهر است] و رسول الله (صلی الله علیه و آله) صاحب آن مقام محمود بود و نیز صاحب مقام قاب قوسین او ادنی بوده و وی (صلی الله علیه و آله) کسی بود که برایش همانند روزنه سرسوزنی فتح گشایش صورت گرفت و وی بین حق و خلق لرزان بود [گاه‌گاهی در ذات الهی فناپذیر شده و گاه‌گاهی به حقیقتش بر می‌گشت] پس درجه و مقام امیر المؤمنین (علیه السلام) کمتر از این درجه بود. به همین دلیل (علی) (علیه السلام) فرموده:

(لو كشف لي الغطاء لما ازددت يقيناً)، (اگر پرده برآیم گشوده شود، یقینم [به خدا] افزایش نمی‌یابد).

یعنی پوشش و حجاب لاهوتی که برای محمد (صلی الله علیه و آله) کنار زده شد.^(۲)

پس علی بن ابی طالب (علیه السلام) همان انسان است. در نتیجه بر اساس آنچه بیان شد، می‌توانیم بفهمیم که وجه تسمیه و نام‌گذاری پسر انسان به معنی فرزند علی (علیه السلام) بودن است. در بحث‌های پیش و در مطالعه مکاشفه‌ی یوحنا لاهوتی، ذکر کردیم که بیست و چهار رهبر روحانی، به غیر از دوازده امام و اوصیاء ایشان، دوازده مهدی، بر اشخاص دیگری مطابقت نمی‌کند.

و همه‌ی ائمه و مهدیین (علیهم السلام) فرزندان علی (علیه السلام) هستند و از جمله‌ی آنها سید احمد الحسن (علیه السلام) یا همان مخلص و رهایی‌بخش است.

متونی که بر رهایی‌بخش بودن سید احمد الحسن (علیه السلام) دلالت می‌کنند. به خاطر اطمینان

۳- العصر: ۱-۲.

۲- المشاهات: ج ۳ ص ۱۸۷.

بیشتر خواننده و برای تأکید بر رهایی بخش بودن سید احمد الحسن (علیه السلام) متون زیر را ارائه می‌کنم:

انبا اثناسیوس می‌گوید: (اگر کمی نقطه‌ی لفظ بارقلیط را جابه‌جا کنیم، آن‌گاه می‌شود، بیرکلیت، که معنی آن حمد یا شکر است، که در این حالت نزدیک به لفظ احمد خواهد بود).^(۱)

صاحب کتاب (الکتاب المقدس تحت المجهر) می‌گوید: (در هنگام مراجعه به یکی از انجیل‌های اسکاندیناوی متداول امروزی، که زمانی چند در نروژ چاپ گردیده، دیدم که کلمه احمد هنوز به این شکل وجود دارد (amat) و این اسم تا امروزه هم از سوی آمریکائیان نروژی الأصل مورد استفاده قرار می‌گیرد، که به شکل زیر نوشته می‌شود: Amodt و این همان کلمه‌ای است که در خود باب ذکر شده بالا که نروژی است، وجود دارد).^(۲)

(و تمامی امت‌ها را متزلزل خواهم ساخت و فضیلت جمیع امت‌ها [کسی که همه‌ی امت‌ها خواهان اویند] خواهد آمد، یهو صباوت می‌گوید که این خانه را از جلال پر خواهم ساخت).^(۳)

دکتر عبدالأحد داوود که یک کشیش مسیحی، تازه به اسلام گرویده است می‌گوید:
در لغت عبری (فی یا فو حِمده کول‌ها جویم)^(۴) یعنی: (حمده برای تمامی امت‌ها خواهند آمد) و حمده به معنی أحمد است.

سید احمد الحسن (علیه السلام) از نسل داوود است:

در سفر اشعیا آمده:

(و در آن روز واقع خواهد شد که ریشه‌ی یسی عَلم (ایستاده) قوم‌ها برپا خواهد شد و

۱- تفسیر یوحنا الانبا اثناسیوس: (۱۱۹ به نقل از حجازی: همان منبع ج ۲ ص ۲۷۲).

۲- کتاب المقدس تحت المهجر عوده مهاوش. در پانوشت ص ۴۳.

۳- حجی: (۲)-۷.

۴- محمد کما ورد فی کتاب اليهود والنصاری: عبد الاحد داود، ص، ۳.

امت‌ها او را خواهند طلبید و آمدن او با جلال خواهد بود).^(۱)

یسی که پدر داوود (علیه السلام) است. اما رابطه‌ی سید احمد الحسن (علیه السلام) به داود از جهت نرجس (علیه السلام) مادر پدرش، امام مهدی محمد ابن الحسن (علیه السلام) است. نرجس (علیه السلام) هم از ذریه و نسل داوود (علیه السلام) است. وی (شاهزاده بوده و جدش قیصر روم است، وی در خواب نبی‌الله عیسی (علیه السلام) و وصی‌اش شمعون الصفا و رسول‌الله محمد (صلی الله علیه و آله) را می‌بیند، که رسول‌الله محمد (صلی الله علیه و آله) وی را از عیسی (علیه السلام) برای فرزندش امام حسن عسکری (علیه السلام) خواستگاری نمود. عیسی (علیه السلام) به شمعون الصفا یا همان شمعون پطرس فرمودند، شرف و منزلت عظیمی به سوی تو روی کرده، زیرا نرجس (علیه السلام) نیز از ذریه و نسل شمعون الصفا (شمعون پطرس) وصی عیسی (علیه السلام) است. بعد از این جریان نیز رؤیایها و خواب‌های زیادی مشاهده کرده، خود را در معرض برده شدن قرار داد و تا رسیدن به خانه‌ی امام علی‌هادی (علیه السلام) معجزات زیادی [در راه] برای وی پیش آمد، سپس امام (علیه السلام) وی را به عقد فرزندش امام حسن عسکری (علیه السلام) در آورد، وی نیز برای امام، امام محمد بن الحسن عسکری (ع) از ذریه و نسل اسرائیل (یعقوب (ع)) بشمار می‌رود، و از جهت پدری از ذریه و از نسل محمد (صلی الله علیه و آله) است، بنابراین گفته بر امام (علیه السلام) صدق می‌کند که وی تنه‌ای از ریشه‌ی یسی است، همان‌گونه نیز بر مهدی اول (علیه السلام) که یکی از دوازده مهدیین است، صدق می‌کند، که وی شاخه‌ی خارج شده از تنه و ریشه یسی است، زیرا وی از ذریه و نسل امام مهدی (علیه السلام) است).^(۲)

سید احمد الحسن (علیه السلام) همان به صلیب کشیده شده:

بعد از اتفاق نظر در این که شخص مصلوب نمی‌تواند خود عیسی (علیه السلام) بوده باشد، در حقیقت پی می‌بریم که، نظرات ارائه شده و نوشته‌های نویسندگان مسلمان، در مورد تحدید و مشخص کردن هویت شخص به صلیب کشیده شده ضد و نقیض است، این اختلافات به

۱- اشیعا: (۱۱)-۱۰.

۲- وصی و فرستاده‌ی امام مهدی در تورات و انجیل و قرآن: ۲۴-۲۵ و قصه‌ی آن را می‌توانید در کمال‌الدین و اتمام النعمه شیخ صدوق. ص ۴۱۷ و بعد از آن را مطالعه کنید.

علت این است که، این نویسندگان به دلیل اعتماد کردن به اشخاصی از قبیل وهب بن منبه^(۱) و تیم الداری و کعب الأحبار بوده است، کسانی که به قول معروف، کتاب‌های دیگر مذاهب را مملو از روایات اسرائیلی نموده‌اند.^(۲)

در این زمانه و بعد از کشف انجیل برنابا و انجیل یهودا، نویسندگان مسلمان خیلی از چیزهایی را که به نظرشان مؤید اعتقاداتشان در مورد مسئله‌ی بدل شبیه عیسی (علیه السلام) می‌دانستند، را در کتاب‌های خود مورد استفاده قرار دادند. و بعد از این که گمان بردند که بر اصل مسئله فائق آمدند، و دیگر اهمیتی قائل نمی‌شدند که این اشتباه آن‌ها در تحدید و مشخص کردن شخص مصلوب، ایشان را به نتایج خطرناکی که به فکر آن‌ها نمی‌رسید، کشانده و سوق می‌دهد.

و اگر اصل مشکل را به اصل و ریشه اصل عقایدی، که با کمال تأسف از آن چشم پوشی کرده‌اند، بر می‌گردانند، زیرا اصل منبع و سرچشمه‌ای که باید تنها از آن‌جا مشکل خود را

۱- وهب می‌گفت: نودودو کتاب را مشاهده کردم، که همگی آسمانی بودند: هفتادودو عدد از این کتاب‌ها در کلیساها و در دسترس مردم بوده و تعداد بیست عدد دیگر فقط افراد اندک شماری از آن‌ها اطلاع داشتند!!!

۲- متقدمین نیز در این مورد اتفاق نظر دارند و پی برده‌اند که کتاب‌ها و منقولاتشان مشتمل بر [خوب و بد] و مقبول و مردود است. این بدان سبب است که عرب‌ها، اهل کتاب و علم نبودند، بلکه بادیه‌نشین بی سواد بر آن‌ها غالب شده بود، پس اگر اشتیاق به معرفت چیزی پیدا می‌کردند، همان‌طور که دیگر نفوس بشریت اشتیاق به معرفت پیدایش و اشیاء تشکیل‌دهنده‌ی آن و اسرار وجود داشتند، در این حالت ایشان از اهل کتاب که قبیل از آن‌ها بودند، سؤال می‌نمودند و از آن‌ها استفاده می‌کردند، و آن‌ها یهودیانی هستند که صاحب تورات و مسیحیانی هستند که از دین آن‌ها پیروی می‌کردند، بودند.

اهل تورات نیز کسانی بودند که در بین مردم عرب زندگی می‌کردند! و مثل آن‌ها بادیه‌نشین بودند و چیزی از آن یاد نداشتند، مگر به اندازه‌ی افراد بی‌سواد از اهل کتاب، اعظم از این افراد از [قبیله] همی‌ر بوده که به دین یهود گرویده بودند، وقتی که مسلمان شدند، بر داشته‌های خود پای بند شدند، البته داشته‌های که مربوط به احکام شرعی نبودند، مسائلی که در آن‌ها احتیاط می‌نمودند مثل، اخبار آغاز آفرینش و مسائلی که به خلقت (دو عورت) متعلق است و اتفاقات و حوادث و امثال این‌ها. این افراد نظیر کعب الأحبار وهب بن منبه و عبدالله سلام و امثالشان هستند، پس این‌گونه بود که تفاسیر دیگر مذاهب از این‌گونه منقولات مملو و پر شده‌اند و به ایشان ختم می‌شوند. این چنین امثالی را نمی‌توان اخباری دانست که بتوانیم بدان‌ها مراجعه نمود. و صحت و سقم آن‌ها را جستجو نمود تا با اطمینان حاصل، بتوان بدان‌ها عمل نماییم. مفسران نیز، با سهل‌انگاری و اهمال، کتب تفسیر را مملو و پر از این منقولات نموده‌اند، و همان‌طور که گفتیم اصل و سرمنشأ این گفته‌ها و منقولات اهل کتابی هستند که ساکن بادیه بودند و تحقیق نمی‌کردند، چیزی که از این افراد در این مورد نقل می‌کردند، صحیح است یا خیر.

حل می نمودند، منظوم (محمد و آل محمد (علیهم السلام)) است، دیگر با این گونه مشکلات برخورد نمی کردند، در حقیقت بحث در این اصل مورد بحث ما نبود و خارج موضوع کتاب است، ولی یادآوری آن از ضروریاتی است که لازم به گفتن است، زیرا ما مشاهده می کنیم که نویسندگان مسیح تلاش می کنند تا ما را به گفته های کسانی که خود را فقها یا مفسرین، یا نویسندگان مسلمان نامیده اند، پایبند نمایند؛ و به زعم خود می پندارند که اختلافشان دلیلی بر حیرت و سر در گمی مسلمانان در مسائل آمده در کتاب هایشان است.^(۱)

و علی رغم مغالطه ای که نویسندگان مسیحی بر مسلمانان روا می دارند، مسلمانانی که بر آن ها اشاره شده، در مورد اصل مسئله اختلاف نظر ندارند، بلکه اختلاف آن ها در مورد تفصیل پشت پرده ای این اصل است، بلکه در حقیقت این اصل بر پایه و ستون ساختاری و مرکز بودن بر آن، و مورد تأکید و تثبیت قرار می دهند، و از همان ابتدای امر چیزی که بحث را آشکار می سازد، در حقیقت کاملاً مفصل و روشن و واضح است.

می گویم: علی رغم مغالطه هایشان ما می گوئیم: رأی و نظر کسی که این موضوع را نگاشته است نشان دهنده ای یک عقیده ای اسلامی نبوده و نظرات چنین نویسندگانی فقط خودشان را پایبند و ملتزم می نماید، و اگر بخواهند خود را ملتزم و پایبند به چیزی که دلیل حقیقی بر آن وجود ندارد نمایند، خود مسئول گفته هایشان خواهند بود و لا غیر.

بر این چنین مسلمانانی واجب است، با چشم حکمت به قرآن کریم و احادیث نبوی بنگرند، تا مشاهده کنند که تا این حد و مقدار، این موضوعات را برای ما مشخص نموده و در بیان بیشتر توقف نموده است، و این توقف نمودن بر اساس برهان و دلیل و استواری و اقتضای حکمت بوده، و بر آن ها است که از سخن گفتن به چیزی که طاقت و علم آن را ندارد، زبان خود را نگه دارند.

شاید اکنون و بعد از این که سید احمد الحسن (علیه السلام) به این دعوت مبارک اذعان کرده اند و هویت مصلوب را معلوم نموده، آنان می توانند این موضوع را بفهمند حتی اگر مقدار کمی از

۱- تفاسیر این چنین مفسران بعد از اقتدار و سرشناس شدنشان، و درجه پستی که در دین و میان مردم کسب کرده بودند، از همان موقع مورد قبول و پسند واقع شدند (تاریخ ابن خلدون ج ۱. ص ۴۳۹-۴۴۰).

این حکمت را درک نمایند، می‌توانند بفهمند که معلوم و مشخص کردن چنین سری، یکی از دلایل صدق این دعوت مبارک است:

(۲۶ و اما الْمُعْزِّي، الروح القدس، الَّذِي سَبَّرَ سَبْلَهُ الْآبُ بِاسْمِي، فَهُوَ يُعَلِّمُكُمْ كُلَّ شَيْءٍ).^(۱)
(ولی وقتی پدر «تسلی بخش» را به نام من فرستاد، منظورم همان روح القدس است او همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد).

در این جا مطلبی از انجیل برنابا را برای شما می‌آوریم:

(یهودا به‌زور وارد اتاقی شد که عیسی از آن به [آسمان] بالا برده شد. ۲ همه شاگردان به خواب رفته بودند. ۳ خداوند نیز با امر جدیدی، چیز عجیبی را آورد. ۴ پس کلام و چهره یهودا تغییر کرده و شبیه عیسی شد تا جایی که گمان بردیم خود عیسی است. ۵ اما خود (یهودا) بعد از این که ما را بیدار نمود، سراغ معلم را می‌گرفت؟ به همین دلیل تعجب کرده و جواب دادیم: ای آقا تو معلم [استاد] ما هستی، اکنون ما را فراموش کرده‌ای؟ ۸ ولی وی با تبسم گفت: شما چقدر بد هستید، که حتی یهودای اسخریوطی را نمی‌شناسید. ۹ و در حالی که وی چنین سخن می‌گفت، سربازان وارد شده و یهودا را دستگیر نمودند، زیرا وی از هر جانب شبیه به عیسی بود. ۱۰ ولی وقتی ما این گفته‌ی یهودا را شنیدیم و عده‌ای از سربازان را دیدیم مثل دیوانگان گریختیم. ۱۱ یوحنا که خود را با ملافه‌ای از کتان پیچانده بود، نیز بیدار شده و گریخت. ۱۲ وقتی که یکی از سربازان ملحفه‌ی کتانش را گرفت، وی نیز، خود را از ملافه‌ی کتان رهانید و برهنه گریخت. ۱۳ زیرا خداوند دعای عیسی را شنید و یازده نفر را از شر، رهایی داد).^(۲)

در این جا کسی که شبیه عیسی (علیه السلام) بر وی قرار گرفت، همان یهودای اسخریوطی است در احادیثی که از طریق دیگر مذاهب وارد شده، روایاتی هستند که بر این معنی دلالت و اشاره می‌کنند، از قبیل:

۱- یوحنا: (۱۴)-۲۶.

۲- برنابا: ۲۱۶.

(گفته شده خداوند متعال، شبیه عیسی را به کسی که [مکان] عیسی را افشا نمود، و ایشان را به آنجا راهنمایی کرد قرار داد، پس ایشان وی را کُشتند، و گفته شده: که ایشان عیسی را در خانه زندانی کرده بودند و پاسبانی بر وی گمارده بودند. پس خداوند سپس شبیه عیسی را بر پاسبان قرار داد و بعد وی را کُشتند، و گفته شده: آن‌ها خود شخص عیسی را نمی‌شناختند، و فقط نام وی را می‌دانستند و به دنبال او می‌گشتند؛ در این هنگام یهودا که یکی از سربازان عیسی بود به آن‌ها گفت: چیزی به من بدهید، تا شما را به عیسی برسانم؛ و ایشان نیز سی درهم به او دادند، پس وی ایشان را به شخص دیگری راهنمایی کرده و آن شخص دیگر را کُشتند).^(۱)

و نیز: ﴿وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ﴾، (در حالی که او را نکشتند و مصلوب نکردند ولیکن کار در نظر آن‌ها مشتبه شد) کسی که او را کُشتند.

خداوند متعال نیز وی را به شکل و چهره‌ی عیسی (علیه السلام) در آورده بود، این شخص کشته شده، به عیسی سیلی زده و رو به وی گفت: تو به خدا دروغ نسبت می‌دهی و ادعا می‌کنی و می‌گویی پیامبر خداوند هستی، وقتی که یهود وی را برای کشته شدن بردند، روبه یهود گفت: من عیسی نیستم، من فلانی هستم، نام وی یهودا بود، ایشان از وی باور نکردند و به او گفتند: تو عیسی هستی، یهودیان نیز شخصی که کُشته می‌شود را به عنوان مراقبی بر عیسی (علیه السلام) گمارده بودند، خداوند متعال نیز بر این مراقب و پاسبان، شبیه را قرار داده و ایشان وی را کُشتند).^(۲)

این روایات به دلایل زیر غیر قابل قبول هستند:

این روایات یا مرسل بوده و غیر منسوب به شخص رسول الله (صلی الله علیه و آله) هستند و یا معارض و مخالف روایات بعدی هستند که آن‌ها را ذکر خواهیم کرد. از آن گذشته، همان‌طور که روایات

۱- تفسیر السمعی: السمعی ج ۱ ص ۴۹۹.

۲- تفسیر مقاتل بن سلیمان: مقاتل بن سلیمان- ج ۱ ص ۲۶۹-

اناجیل و نیز بیشتر روایات اسلامی بر آن دلالت می‌کنند. این چنین روایاتی نمی‌تواند آن ایستادگی شجاعانه‌ی شبهه عیسی (علیه السلام) که مصلوب گردید را به تصویر بکشند.

در انجیل لوقا آمده:

(۳۳) وقتی که وی را همراه دو گناهکار به محلی بنام حمجه برای به صلیب کشیده شدن بردند، یکی را سمت راست و دیگری را سمت چپ وی قرار دادند. (۳۴) (در چنین حالی) عیسی فرمود: «ای پدر، این‌ها را ببخش، زیرا که نمی‌دانند چه می‌کنند». (۱)

اگر کسی این چنین روایاتی را قبول کرده، باید یک گفته‌ی دیگر را بر مقوله شبهه بیفزاید، و بگوید که خداوند متعال شبهه را بر یهودای اسخریوطی قرار داد و وی را مجبور کرد تا چیزی نگوید، که یهودیان بتوانند به عیسی (علیه السلام) طعنه و زخم‌زبان بزنند، از قبیل انجام دادن کار کفر آمیزی یا کلمه‌ای بر زبان جاری کند که در شأن پیامبر نباشد، بلکه حتی در شأن انسان دیگری غیر از وی هم نباشد، ایشان نیز نمی‌توانستند مانع جاری نمودن کلمه‌ای از زبان یهودایی شوند که پیامبر خداوند را به تعداد درهم کمی فروخته است. همان‌طور که بدان اشاره نمودیم.

این مسائل از جمله مسائلی هستند که ادعای آن‌ها و روایاتی که نقل نموده‌اند، نظیر این که مصلوب همان یهودا است، هم چنین این که نام شخص به صلیب کشیده شده (جرجس) یا (ططیانوس) یا (یودس زکریا یوطاً) یا (ایشوع بن مدین) است، را زیر سؤال می‌برد.

ابن جریر طبری در جامع البیان روایت می‌کند:

(ابن حمید به ما گفت که: ثنا سلمه از ابن اسحاق نقل کرده و گفت: مرد مسیحی که به اسلام گروید. [وی می‌گفت]: وقتی که از سوی خداوند به عیسی خطاب شد، که من تو را می‌خواهم به سوی خود به بالا برم عیسی گفت: ای گروه حواریون: چه کسی از شما دوست دارد، همراه و رفیق من در بهشت باشد، تا شبهه و هم شکل من در میان قوم شود و به جای من وی را بکشند؟ سرجس گفت: من ای روح الله [عیسی رو به وی کرده و] گفت: پس در جای من بنشین، وی نیز در جای عیسی نشست، و عیسی (علیه السلام) رفع گردید [به آسمان

بالا برده شد] [در این هنگام سربازان] وارد اتاق شده و وی را برده و کُشتند، کسی که در نظر آن‌ها شبیه به عیسی شد و وی را مصلوب کردند، همین شخص است، عده‌ی افرادی که با عیسی بودند نیز معلوم و مشخص بود، این افراد دیده شده بودند و عده‌ی آن‌ها شمارش شده بود، وقتی داخل شدند تا وی را ببرند عیسی و یارانش را همان‌گونه که بودند، مشاهده می‌کردند، یکی از آن عده ناپدید شده بود، این فرد همان شخصی است که در مورد آن اختلاف دارند، ایشان نیز [سربازان] عیسی را نمی‌شناختند، تا جایی که به یودس زکریا یوطاً سی درهم در قبال افشای مکان عیسی و شناساندن وی به [سربازان] دادند. وی به ایشان گفت: اگر عیسی وارد شد، من او را می‌بوسم وقتی که وی را بوسیدم او را دستگیر کنید، وقتی بر عیسی داخل شدند، عیسی رفع شده بود، یودس زکریا سرجس را به شکل عیسی دید، وی اصلاً شک نکرد که وی عیسی نمی‌تواند باشد، پس وی را در آغوش گرفته و بوسید، ایشان نیز وی را برده و مصلوب نمودند، بعد از این حادثه یودس زکریا بر کرده‌ی خود پشیمان شد، سپس خود را با طنابی حلق آویز کرد و کشته شد، این شخص نزد مسیحیان ملعون و نفرین شده است، زیرا وی یکی از یاران عیسی به شمارش می‌رفت. بعضی از مسیحیان ادعا می‌کنند که یودس زکریا یوطاً در نظر آن‌ها به صورت شبیه جلوه‌گر شد و مصلوب گردید، درحالی که می‌گفت: من آن شخصی نیستم که شما به دنبال آن هستید، من کسی هستم که شما را به مکان عیسی راهنمایی کرد. و الله اعلم، چه کسی از آن‌ها بود که شبیه عیسی بر وی قرار گرفت).^(۱)

ثعلبی در تفسیر خود آورده:

(محمد بن مروان گفت: گفته می‌شود خداوند شبیه عیسی را بر چهره‌ی ططیانوس قرار داد، ولی شبیه جسد اخلاقی عیسی را بر وی قرار نداد. وقتی وی را کُشتند به وی نگاه کردند و گفتند: چهره و صورت که چهره و صورت عیسی است، در حالی که وی ططیانوس است. و نیز گفته شد، کسی که شبیه عیسی بر وی قرار گرفت و به جای وی مصلوب گردید مردی اسرائیلی بنام ایشوع بن مدین است).^(۲)

۱- جامع البیان: ابن جریر الطبری ج ۶ ص ۲۰-۲۱.

۲- تفسیر الثعلبی: الثعلبی- ج ۳- ص ۴۱۰.

ابن عطیه الأندلسی درباره‌ی اختلافاتشان در مورد شبیه عیسی (علیه السلام) خلاصه کرده و می‌گوید: (راویان در مورد این قصه و کیفیت آن با یک‌دیگر اختلاف شدیدی دارند، من مختصر و دست‌چینی از این اختلافات را می‌گویم:

از جهتی که از رسول‌الله ﷺ چیزی در این مورد به اثبات نرسیده، پس اتفاق نظری در چیزی که صحت این روایات را به طور قطع به اثبات می‌رساند وجود ندارد. پس نمی‌توانیم، چیزی از این روایات را ترجیح دهیم، مگر الفاظ و گفته‌های کتاب خداوند، مسئله‌ای که در آن شک نداریم این است که عیسی (علیه السلام) بر روی زمین گشت و گذر می‌کرد و [مردم] را به سوی خداوند دعوت می‌نمود، بنی‌اسرائیل نیز سراغ وی می‌گشتند، و پادشاه آن‌ها، در آن زمان گماشته‌هایی را بر وی می‌گمارد، عیسی نیز از دیده‌ها پنهان می‌شد و حواریون نیز برای وی دعوت می‌کردند. و با وی به هر جایی که می‌رفت، می‌رفتند، در یکی از وقت‌ها از ماجرا و جریان عیسی باخبر شد، روایت شده که به یکی از حواریون پیشنهاد رشوه داده شد، وی رشوه را قبول کرده مکان عیسی را افشا نموده، و به ایشان نشان داد، سپس وی را دستگیر کردند، بعد از آن، این حواری پیشمان شد. و خود را حلق‌آویز کرد. روایت شده، که مردی از یهود را به عنوان مراقب بر عیسی گماردند، این مراقب، خیرچینی عیسی را می‌کرد، تا جایی که مکان وی را افشا نمود، وقتی عیسی و یارانش احساس کردند که در پی آن‌ها هستند، در مقابل چشم بنی‌اسرائیل وارد خانه‌ای شدند، روایت شده که عده‌ی آن‌ها را سیزده نفر شمارش نموده‌اند و روایت شده که هیچ‌کس نفر بودند، که شب هنگام محاصره شدند، روایت شده که عیسی در آن شب حواریون را از خود پراکنده ساخت و آن‌ها را به جاهای دیگری فرستاد و تنها عیسی و یک نفر همراه وی باقی ماند، در این هنگام عیسی رفع گردید [به آسمان بالا برده شد].

و شبیه‌اش بر مرد همراه وی، قرار داده شد. سپس آن مرد به صلیب کشیده شد، روایت شده که شبیه بر آن شخص یهودی که مکان عیسی را افشا نمود قرار گرفته و وی را مصلوب کردند، و روایت شده، وقتی که آن‌ها را محاصره کردند، عیسی به یاران خود گفت، چه کسی از شما حاضر است شبیه من بر وی قرار گیرد، تا بقیه رهایی یابند و همراه و مرافق من در بهشت خواهد شد، سرجس گفت من، در این هنگام شبیه عیسی بر وی قرار گرفت، و روایت می‌شود که شبیه عیسی (علیه السلام) بر تمامی جماعت قرار گرفت و وقتی بنی‌اسرائیل آن‌ها

[شاگردانش] را خارج کردند یکی از آن عده کم شده، سپس یکی از کسانی که شبیه بر وی قرار گرفته بود را برده، و برحسب این روایاتی که ذکر کردم وی را کُشتند، و روایت شده که پادشاه و اطرافیان او با مشاهده‌ی امر رفع عیسی و نقصان و کم شدن عده و پیچیده بودن این مسئله [تصمیم گرفتند] آن شخص را به صلیب بکشند، مردم را نیز چند روزی از چوبه‌ی دار دور ساختند تا [جسد] تغییر کند و چیزی از آن شناخته نشود، بعد از این ماجرا، مردم برای دیدن جسد آمدند. حواریون نیز در دور و نزدیک شایع می‌کردند که عیسی به صلیب کشیده شد، این هم دلیلی است بر این‌که، وقتی وی در خانه بود و آن‌ها را پراکنده ساخت، یا دلیلی است بر این‌که شبیه بر همگی قرار گرفت.

و روایت شده که این قصه شامل تمام قرار گرفتن شبیه عیسی بر کسی نمی‌شود و فقط معنی بوده است [فقط اسم شبیه بر وی اطلاق می‌شد و نه غیر].^(۱)

بدون شک خواننده ملاحظه کرد که هیچ‌کدام از این روایات به کسی منصوب نشده است و ابن عطیه چقدر زیاد از کلمه‌ی (روي) (روایت شده که) و (يروی) (روایت می‌کنند که) استفاده نمود.

غیر از این روایات، روایاتی نیز نزدیک به چیزی که از آل محمد صلی الله علیه و آله نقل شده است را دارند، کسانی که خداوند و رسولش ما را به اخذ و گرفتن از آن‌ها را سفارش نموده‌اند.

صنعانی روایت می‌کند که:

(از قتاده در مورد فرموده‌ی خداوند تعالی: (وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ) نقل است که وی گفت: شبیه بر مردی از حواریون قرار گرفت و کشته شد، عیسی هم از قبل به حواریون این را پیشنهاد کرده، که چه کسی از شما حاضر است شبیه من بر وی قرار گیرد، تا بهشت از آن وی شود. پس مردی از ایشان گفت بر من).^(۲)

مثل این روایت را نیز طبری روایت نموده:

(... ابن جریج نقل می‌کند که وی گفت: به ما گفته شده عیسی ابن مریم به یاران

۱- احرار الوجیزی فی تفسیر الكتاب العزیز: ابن عطیه الآندلسی ج ۲-ص ۱۳۳.

۲- تفسیر القرآن: عبد الرزاق الصنعانی ج ۱- ج ۱۷۷.

[حواریون] خویش فرمود: چه کسی حاضر است داوطلبانه شبیه من بر روی وی قرار گیرد و کُشته شود؟ یکی از یارانش گفت: من ای پیامبر خدا، پس شبیه بر وی قرار گرفت و کُشته شد. خداوند نیز پیامبر خویش را به سوی خود رفع گردانید [به بالا برد].^(۱)

هم‌چنین ابن‌زمین روایت می‌کند که:

(قتاده گفت: به ما گفته شده، که عیسی به یارانش فرمود: چه کسی از شما حاضر است تا شبیه من بر وی قرار گیرد تا کُشته شود؟ مردی از یارانش گفت: ای رسول‌الله من، پس این شخص کُشته شد، و خداوند رسولش را از [کُشته شدن به دور ساخت] (و خداوند وی را به سوی خویش رفع گردانید)).^(۲)

اما چیزی که از طریق محمد و آل محمد وآل‌البرکات آمده این است:

عن أبي جعفر (عليه السلام)، قال: (إن عيسى (عليه السلام) وعد أصحابه ليلة رفعه الله إليه فاجتمعوا إليه عند المساء وهم اثني عشر رجلاً، فأدخلهم بيتاً ثم خرج عليهم من عين في زاوية البيت وهو ينفذ رأسه من الماء، فقال: إن الله أوحى إلي أنه رافعي إليه الساعة ومطهري من اليهود، فأیکم یلقى علیه شبحي فیقتل ویصلب ویكون معي في درجتي؟ فقال شاب منهم: أنا یا روح الله، فقال: فأنت هو ذا، فقال لهم عیسی، أما إن منکم لمن یکفر بی قبل أن یصبح اثني عشرة كفره، فقال له رجل منهم: أنا هو یا نبی الله؟ فقال عیسی: أتخس بذلك في نفسك؟ فلتكن هو. ثم قال لهم عیسی: أما إنکم ستفترقون بعدی علی ثلث فرق، فرقتين مفترتین علی الله في النار، وفرقة تتبع شمعون صادقة علی الله في الجنة، ثم رفع الله عیسی من زاوية البيت وهم ينظرون إليه. ثم قال أبو جعفر (عليه السلام): إن اليهود جاءت في طلب عیسی من ليلتهم فأخذوا الرجل الذي قال له عیسی: إن منکم لمن یکفر بی قبل أن یصبح اثني عشرة كفره، وأخذوا الشاب الذي ألقى علیه شبح عیسی (عليه السلام) فقتل وصلب. وكفر الذي قال له عیسی، تكفر قبل أن تصبح اثني عشرة كفره).^(۳)

(عیسی (علیه السلام) در عصر شبی که خداوند او را به آسمان بالا برد، با اصحاب خود وعده نهاد و دوازده حواری خود را در خانه‌ای جمع کرد و خود از میان چشمه‌ای در گوشه آن خانه بر

۱- جامع البیان: ابن جریر الطبری ج ۶-ص ۲۱-

۲- تفسیر ابن‌زمین: ابي عبد الله محمد بن عبد الله بن ابی‌زمین: ج ۱-ص ۴۱۹.

۳- تفسیر نور الثقلین - الشيخ الحویزی: ج ۱ ص ۵۶۹، وقصص الأنبياء - الجزائري: ص ۴۷۳.

آن‌ها ظاهر شد، در حالی که سرش از آب بیرون بود و به آن‌ها گفت: خداوند در همین لحظه مرا به آسمان می‌برد و از آزار یهود بر کنار می‌دارد، پس کدامیک از شما می‌خواهد به صورت من مثل شده و به دست آن‌ها مصلوب شود تا به درجه من نائل گردد؟ جوانی از میان آن جمع گفت: ای روح خدا، من حاضرم، عیسی (علیه السلام) گفت: پس تو به صورت من در خواهی آمد، سپس فرمود: به زودی یکی از شما قبل از صبح و قبل از دیگران به من کافر خواهد شد. یکی از آن‌ها گفت: آیا من هم از کافران خواهم بود؟ عیسی (علیه السلام) گفت: اگر در نفست چیزی در این باره وجود دارد، چنین خواهی بود. سپس عیسی (علیه السلام) فرمود: اما شما بعد از من به سه فرقه تقسیم خواهید شد، دو فرقه که به خداوند افترا می‌زنند و در آتش دوزخ خواهند بود و یک فرقه که از شمعون پیروی می‌کنند و صادق هستند که جایگاهشان بهشت خواهد بود، سپس عیسی (علیه السلام) از همان زاویه در حالی که آن‌ها نظاره می‌کردند عروج کرد. سپس امام (علیه السلام) فرمودند: پس از آن یهود در طلب عیسی (علیه السلام) بر آمدند و آن مردی را که عیسی (علیه السلام) به او فرمود: تو به زودی کافر خواهی شد، دستگیر کردند و آن جوانی را که به صورت عیسی (علیه السلام) مثل شد را زندانی کرده و به صلیب کشیدند و آن مرد دستگیر شد و مردی که عیسی به او گفت کافر می‌شوی تا صبح دوازده بار کفر ورزید).

همانند روایت نیز، در کتب دیگر مذاهب نقل شده است:

سعید بن منصور و نسائی و ابن ابی حاتم و ابن مردویه از ابن عباس نقل کرده‌اند که وی گفته: (وقتی خداوند خواست که عیسی را به آسمان بالا ببرد، عیسی بر یاران خویش در حالی که تعداد حواریون دوازده نفر و در خانه بودند از گوشه‌ی خانه، در حالی که سرش [خیس بود] از آب می‌چکید، بر آن‌ها خارج شد، سپس به ایشان گفت: یکی از شما بعد از ایمان آوردن به من، دوازده بار برگشته و من را حاشا می‌کند، سپس فرمود، چه کسی از شما حاضر است، شبیه من بر وی قرار گیرد. تا به جای من گشته شود تا هم رتبه‌ی من در بهشت باشد، جوانی از ایشان که سن کمتری از بقیه داشت، با ایستادن، اعلام آمادگی کرد، سپس عیسی به وی فرمود: بنشین، بار دیگر عیسی این پیشنهاد را بر ایشان عرضه کرد، دوباره جوان ایستاده و گفت: من. عیسی فرمود: تو همانی سپس شبیه عیسی بر وی افکنده شد و عیسی از

روزنه‌ای که در خانه بود به سوی آسمان رفع گردید، سپس [راوی] گفت: پس یهودی که در پی وی می‌گشتند، آمده و شبیه را بردند. سپس وی را مصلوب کرده و کشتند.^(۱)

روایاتی نیز از آل محمد (علیهم‌السلام) نقل شده‌اند و مستدل بر این هستند که شبیه عیسی (علیه السلام) همان قائم، یا به عبارتی همان مهدی (علیه السلام) است:

شیخ نعمانی در کتاب غیبت روایت کرده و گفته:

عن أمير المؤمنين علي بن أبي طالب (عليه السلام)، أنه قال يوماً لحذيفة بن اليمان: (يا حذيفة، لا تحدث الناس بما لا يعرفون فيطغوا ويكفروا، إن من العلم صعباً شديداً محمله لو حملته الجبال عجزت عن حمله، إن علمنا أهل البيت سينكر ويبطل، وتقتل رواته، ويساء إلى من يتلوه بغياً وحسداً لما فضل الله به عترة الوصي وصي النبي (صلى الله عليه وآله وسلم). يا بن اليمان، إن النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) تغل في فمي وأمر يده على صدري، وقال: اللهم أعط خليفتي ووصيي، وقاضي ديني، ومنجز وعدي وأمانتي، ووليي وناصري على عدوك وعدوي، ومفرج الكرب عن وجهي ما أعطيت آدم من العلم، وما أعطيت نوحاً من الحلم، وإبراهيم من العترة الطيبة والسماحة، وما أعطيت أيوب من الصبر عند البلاء، وما أعطيت داود من الشدة عند منازل الأقران، وما أعطيت سليمان من الفهم، اللهم لا تخف عن علي شيئاً من الدنيا حتى تجعلها كلها بين عينيه مثل المائدة الصغيرة بين يديه، اللهم أعطه جلادة موسى، واجعل في نسله شبیه عیسی).^(۲)

(ای حذیفه با مردم از آن چه نمی‌دانند سخن مگو چرا که این کار باعث می‌شود که طغیان نموده و کفر بورزند همانا علمی وجود دارد که تحمل آن بسیار سخت است و اگر بر کوه‌ها گذارده شود همانا که عاجز خواهند شد علم ما اهل بیت مورد انکار و نابودی قرار خواهد گرفت و راویان آن کشته خواهند شد و آنان که متولی آن هستند مورد حسادت و دشمنی قرار خواهند گرفت آن هم به دلیل آن‌چه خداوند به خاندان وصی، وصی پیامبر ارزانی داشته است. ای فرزند یمان همانا پیامبر از آب دهان خود در دهان من گذارد و دست خود را بر سینه‌ی من گذاشت و فرمود: خداوندا به جانشین و وصی من، پرداخت کننده‌ی آن‌چه بر گردن من است، تحقق دهنده‌ی وعده و امانت من، ولی من و پشتیبان من بر دشمن تو و دشمن من، و دور کننده

۱- الدر المنثور ج ۲. جلال الدین السیوطی ص ۲۳۸.

۲- کتاب الغیبة - محمد بن ابراهیم النعمانی: ص ۱۴۴ - ۱۴۵.

تنگی‌ها از من، ارزانی دار آنچه از علم به آدم و آنچه از شکیبایی به نوح و آنچه به ابراهیم از نوادگان و بخشش و صبر ایوب بر بلاها و جسارت و شجاعت داود هنگام کارزار و فهم سلیمان را بده، خداوندا هیچ چیز از دنیا را از علی مخفی مگذار تا جایی که همه‌ی آن پیش چشم او سفره‌ای کوچک نزدش باشد، شهادت موسی را به شبیه عیسی را از نسل او قرار بده).

طبق این روایت، یعنی شبیه عیسی از نسل علی (علیه السلام) است.

از ابی سعید خراسانی نقل است که: قلت لأبي عبد الله (علیه السلام): لأي شيء سمى القائم؟ قال: لأنه يقوم بعدما يموت، إنه يقوم بأمر عظیم يقوم بأمر الله سبحانه. (به ابی عبدالله (علیه السلام) عرض کردم: به چه دلیل [قائم] قائم نامیده شده است؟ حضرت (علیه السلام) فرمودند: برای این که وی بعد از آن که می‌میرد، به امر خداوند متعال قیام خواهد کرد، و به امر بسیار بزرگی اقدام می‌کند).^(۱)

(ابی بصیر می‌گوید: (سمعت أبا جعفر (علیه السلام) يقول: مثل أمرنا في كتاب الله مثل صاحب الحمار أماته الله مائة عام ثم بعته). از امام باقر (علیه السلام) شنیدم که فرمودند: مثل ما در کتاب خداوند - قرآن کریم - مثل اصحاب حمار، که خداوند او را یک صد سال میراند و سپس او را زنده کرد).^(۲)

[علی بن خطاب] از مؤذن مسجد احمر روایت کرده که او گفته: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم: آیا در کتاب خدا، مثلی بر قائم هست؟ حضرت (علیه السلام) فرمودند: بله، مثل او همانند صاحب حمار است که خداوند او را یک صد سال میراند و سپس زنده نمود.

این‌ها روایاتی هستند که شیخ طوسی آن‌ها را در کتاب، غیبه ذکر نموده است.^(۳)

این روایات بر آن دلالت می‌کنند. که وی بعد از مرگش بر می‌خیزد، یا به عبارتی خداوند، وی را مبعوث خواهد نمود، همان‌طور که شیخ نعمانی نیز این‌چنین روایاتی را بیان کرده است.

۱- غیبة الطوسی فارسی، عربی ص ۷۳۱.

۲- غیبة الطوسی، فارسی، عربی ص ۷۳۱.

۳- الغیة الطوسی: ص ۴۲۲-۴۲۳ [فارسی، عربی ۷۳۱-۷۳۲]

از ابی جعفر (علیه السلام)، امام باقر می پرسند که آیا ایشان قائم است؟ ایشان پاسخ می دهند: (... لا والله ما أنا بصاحبکم، ولا یشار إلى رجل منا بالأصابع، ويمط إليه بالحوجب إلا مات قتيلاً، أو حتف أنفه. قلت: وما حتف أنفه؟ فقال: يموت بغیظه علی فراشه حتی یبعث الله من لا یؤبه لولادته. قلت: و من لا یؤبه لولادته؟ فقال: انظر من لا یدری الناس أنه ولد أم لا، فذاك صاحبکم).^(۱)

(به خداوند قسم من صاحب شما نیستم، و با دست و با ابرو به مردی از ما اشاره نمی شود مگر این که کشته می شود یا به حتف خواهد مرد. پرسیدم: حتف چیست؟ فرمود: منظور این است که از رنج در بستر خود خواهد مرد تا زمانی که خداوند کسی را خواهد فرستاد که کسی به تولدش اهمیت نمی دهد، پرسیدم: او کیست که کسی به تولدش اهمیت نمی دهد؟ فرمودند: در میان مردم بنگر، کیست که نمی دانند متولدشده یا نه پس او صاحب شماست).

این قیام پس از مرگ، مقتضی تشبیه قائم، به صاحب حماری است که خداوند وی را، بعد از میراندن آن، زنده کرده است.

ولی مردمی که معنی و مفهوم این روایات را نمی فهمند به این سو و آن سو رفته و همان گونه که طناب، برای کشیدن آب از چاه عمیق، به ارتعاش در می آید، این افراد نیز به پریشانی و ارتعاش دچار گشته اند.

بعد از این که شیخ طوسی این اخبار را ذکر می کند اظهار می دارد که:

(الوجه في هذه الأخبار وما شاكلها أن نقول: يموت ذكره، ويعتقد أكثر الناس أنه بلي عظامه، ثم يظهره الله كما أظهر صاحب الحمار بعد موته الحقيقي. وهذا وجه قريب في تأويل هذا الأخبار، على أنه لا يرجع بأخبار آحاد لا توجب علماً عما دلت العقول عليه، وساق الاعتبار الصحيح إليه وعضده الأخبار المتواترة التي قدمناها، بل الواجب التوقف في هذه والتمسك بما هو معلوم، وإنما تأولناها بعد تسليم صحتها على ما يفعل في نظائرها ويعارض هذه الأخبار ما ينافيها).^(۲)

(در مورد چنین اخبار و شبیه آنها می گوئیم که ذکر و یاد او می میرد گرچه اکثر مردم

۱- الغيبة للنعماني: ص ۱۷۲.

۲- الغيبة طوسي: ص ۴۲۳.

خواهند گفت که جز استخوان از او چیزی نمانده سپس خداوند همان‌گونه که صاحب حمار را پس از مرگ حقیقی ظاهر نمود ایشان را ظاهر خواهد کرد این وجه در تأویل حدیث بهتر است چرا که به اخبار آحادی که بر آن چه عقل بر آن دلالت می‌کند مبتنی نیست و اخبار معتبر و متواتری که تقدیم نمودیم آن چه گفتیم را محکم‌تر می‌نماید بلکه واجب آن است که در این موارد توقف نمود و به آن چه معلوم است تکیه نمود، تأویل ما نسبت به این اخبار به دلیل تأیید صحت آنها بوده و هم‌چنین قبول آن‌چه با نظایر این اخبار انجام می‌شود، این اخبار با آن‌چه منافی آنهاست تعارض دارد).

همان‌گونه که هر بینایی می‌تواند ملاحظه کند، توجیه شیخ طوسی مخالف آن چیزی است که احادیث بیان نموده‌اند. زیرا همان‌طور که می‌گوید، این حادثه ممکن است بعد از مرگ حقیقی صورت گیرد، نه مرگ مجازی یا مرگ لفظی.

بهترین قسمت کلام شیخ طوسی در این است که بعد از مخفی ماندن و معلوم نمودن دلالت بر این اخبار، پس لازم است که در آن‌ها توقف کرد.

همانند نظر و تعلیق شیخ طوسی، صاحب بحار الأنوار نیز نظری می‌دهد و می‌گوید: (بیان قوله (علیه السلام) [بعد مایموت] ای ذکره او یزعم الناس).^(۱)

(این گفته امام (علیه السلام) که فرمودند: بعد از مرگش، یعنی: بعد از مرگ ذکرش یا به‌زعم مردم) مثل گفته‌ی مجلسی را، شیخ علی حائری در کتاب خویش (الزام الناصب فی اثبات الحجة الغائب ج ۱ ص ۱۶۱) می‌گوید:

در تفسیر این آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ فَأَمَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتِ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ﴾^(۲)، ﴿وَأُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِّنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ﴾^(۳) یعنی فی الدنيا بفتح القائم وأيضاً قال: فتح مكة. (منظور فتح دنیا است به دست مهدی و نیز فتح مکه).

۱- بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۰.

۲- الصف: ۱۴.

۳- الصف: ۱۳.

هم چنین آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ﴾ تا ﴿فَأَمَّنتُ طَائِفَةً مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرْتَ طَائِفَةٌ﴾، قال: التي كفرت هي التي قتلت شبیه عیسی (علیه السلام) وصلبته، والتي آمنت هي التي قبلت شبیه عیسی حتی لا یقتل فقتلت الطائفة التي قتلت وصلبته، (فرمود: کسانی که کفر ورزیدند همان افرادی بودند که اقدام به کشتن و به صلیب کشیدن شبیه عیسی نمودند و آنان که ایمان آوردند کسانی بودند که شبیه عیسی را پذیرفتند تا عیسی کشته نشود. تمام افرادی که اقدام به قتل شبیه نمودند خود کشته شدند) و آن قول پروردگار است: ﴿فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ﴾^{۱)}

در این روایت راز عجیبی نهفته است، زیرا در آن آمده، گروه ایمان آورندگان کسانی بودند که شبیه عیسی (علیه السلام) را قبول کردند، تا عیسی (علیه السلام) کشته نشود، پس طایفه‌ای که عیسی (علیه السلام) را مصلوب کرد و کشت، همگی کشته شدند.

واضح و آشکار است که هیچ کس شخص مصلوب را نه تنها یاری نکرد بلکه حتی شخص مصلوب که به جای عیسی (علیه السلام) به صلیب کشیده شد را به عنوان بدل قبول نداشتند. و نیز این اتفاق نیفتاده، طایفه‌ای که شبیه عیسی (علیه السلام) را قبول داشته با طایفه‌ای که وی را مصلوب کردند و کشتند، درگیری شده باشند! پس مقصود و منظور از این طایفه، غیر از طایفه‌ای بوده که شاهد و ناظر حادثه به صلیب کشیده شدن بودند و در زمانی غیر از آن زمان است. یا به عبارتی و اگر به این منظور بیشتر دقت داشته باشیم. اشاره به شبیه عیسی (علیه السلام) دارد، همان سید احمد الحسن (علیه السلام).

گروهی که در آخر الزمان وی را نصرت و یاری می‌دهند کسانی هستند که، فقها سوء بد کردار، خائنی که شبیه به فقها یهود آن زمان هستند، را خواهند کشت، و الحمد لله رب العالمین.

بلکه حتی در روایات اسلامی، اشاره به این حقیقت دارند که شبیه به صلیب کشیده شده، همان مهدی یا قائم (علیه السلام) است.

در مستدرک حاکم و غیره حدیثی نقل شده که می گوید:

(لا مهدی الا عیسی)،^(۱) (مهدی نیست، مگر عیسی).

این حدیث را متوجه نمی شویم، مگر این که بگوییم: در حدیث از عیسی (علیه السلام) تعبیر شده ولی منظور حدیث، شبیه عیسی (علیه السلام) است نه خود او این حدیث نیز اشاره به حقیقتی دارد که قبلاً بیان نمودیم.

ولی آقایان برای خود تأویلاتی کرده اند.

ابن خلدون در تاریخش ذکر می کند:

(قد قیل أن لا مهدی الا عیسی ای لا یتکلم فی المهد الا عیسی)!^(۲)

(گفته شده مهدی ای نیست، مگر عیسی یعنی کسی در گهواره سخن نمی گوید مگر عیسی)!

همان طور که واضح است، این تأویل سخیف و بی ارزش است. زیرا منظور از متن، مهدی آخر الزمان است، و نه مقصود گهواره است.

عجلونی در کشف الخفاء روایت می کند و می گوید:

(مالقی در [کتاب] اربعینش از انس به لفظ از رسول الله ﷺ روایت کرده که: (کار پیش از پیش سخت تر می شود، و دنیا بر خواهد گشت و مردم را قحطی سخت فرا می گیرد، مهدی ای نیست، مگر عیسی بن مریم، قیامت نیز بر پا نخواهد شد، مگر بر بدکاران و اشرار مردم، و در لفظی غیر از این: سالی بهتر از سال قبل، برای شما نخواهد آمد).^(۳)

همان طور که واضح و آشکار است، متن از مهدی آخر الزمان سخن به میان می آورد. و این گونه نیز با گفته ی خود، آن را تأویل کرده اند؛

(و اما در مورد این که آمده: مهدی ای نیست مگر عیسی بن مریم، این گفته: منافی و مخالف این نیست که هیچ مهدی معصومی وجود ندارد، مگر عیسی بن مریم علیه الصلاة

۱- مستدرک الحاکم: ج ۴ ص ۴۴. به نقل از: معجم احادیث الامام المهدی (علیه السلام) الشیخ علی الکوثرانی العاملی - ج

۱ ص ۵۶۳- هم چنین ابن ماجه آن را روایت نموده.

۲- تاریخ ابن خلدون: ابن خلدون ج ۱- ص ۳۲۲.

۳- کشف الخفاء: العجلونی ج ۲ ص ۱۲۳-۱۲۲.

والسلام).^(۱)

این چنین تأویلاتی و نظیر آن‌هایی که از ذکر کردن آن‌ها، صرف نظر می‌کنیم. با اثبات مطلبی که به آن اشاره نمودیم، مبنی بر این که منظور این روایت‌ها، شبهه عیسی (علیه السلام) است و نه خود شخص عیسی (علیه السلام)، آن‌ها را می‌توان توجیه نمود.

نمی‌دانم در مورد حدیث امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) چه می‌گویند؟

(حکومت به زوراء [بغداد] باز خواهد گشت. کارها به صورت شورا و انتخابات انجام می‌شود. هر کس بر چیزی غلبه کرده، آن را انجام می‌دهد، در آن هنگام است که سفیانی خروج می‌کند و به مدت نه ماه بر زمین حکمرانی می‌کند، و انواع بلاها را بر سر مردم می‌آورد... تا جایی که می‌فرماید: سپس مهدی، هادی، مهدی، کسی که پرچم را از دست عیسی بن مریم می‌ستاند، خروج خواهد کرد).^(۲)

متواتر این است که عیسی (علیه السلام) بعد از ظهور مهدی (علیه السلام) و در فاصله‌ی زمانی کوتاهی نزول می‌کند و پشت سر وی نماز می‌گذارد، ولی در این جا آمده که عیسی (علیه السلام) قبل از مهدی (علیه السلام) ظهور کرده و مهدی پرچم را از دست وی می‌ستاند؟

می‌گوییم: نمی‌توانید توجیه مناسبی برای این حدیث پیدا کنید، مگر آن چیزی که ذکر نمودیم، مبنی بر این که منظور از تعبیر آمده از عیسی بن مریم (علیه السلام)، یعنی شبهه، که به جای وی به صلیب کشیده شد. و همان مهدی آخر الزمان و قائم آل محمد سید احمد الحسن (علیه السلام) است که پرچم را به دست پدرش امام مهدی محمد بن الحسن عسکری (علیه السلام) می‌سپارد.^(۳)

مثل این روایت نیز در کتاب الزام الناصب از امام علی (علیه السلام) نقل شده است:

(بعد ذلك يموت المهدي ويدفنه عيسى بن مريم في المدينة بقرب قبر جده رسول الله ﷺ،

۱- السيرة الحلبية: الحلبي ج ۱- ص ۳۱۵.

۲- الملاحم و الفتن: ابن طاووس. ص ۲۶۶.

۳- خواننده گرامی بهتر است در این جا به کتب برادران انصار مراجعه نماید، تا بتواند، بین امام محمد بن الحسن (علیه السلام) و مهدی اول (علیه السلام) از دوازده مهدی (علیه السلام)، که بعد از وی در دولت عدل الهی حکومت می‌کنند را تمییز دهد، این شخص همان سید احمد الحسن (علیه السلام) فرزند امام محمد بن الحسن (علیه السلام) و زمینه‌سازی برای وی است، که ماجراها در زمان او رخ خواهند داد، و به نام وی در آسمان ندا در خواهد آمد.

يقبض الملك روحه من الحرمين وكذلك يموت عيسى ويموت أبو محمد الخضر ويموت جميع أنصار المهدي ووزرائه وتبقى الدنيا إلى حيث ما كانوا عليه من الجهالات والضلالات، وترجع الناس إلى الكفر فعند ذلك يبدأ الله بخراب المدن والبلدان...).

امام علی (علیه السلام) فرموده‌اند: (بعد از آن مهدی می‌میرد و عیسی بن مریم وی را نزد قبر جدش رسول‌الله ﷺ دفن خواهد کرد، فرشته‌ی [مرگ] روح وی را از حرمین باز می‌ستاند، هم‌چنین عیسی و ابو محمد الخضر و همگی یاران مهدی و وزیران وی می‌میرند، و دنیا بر آن‌چه از قبل بود، نظیر نادانی‌ها و گمراهی‌ها باقی می‌ماند، مردم نیز به کفر بر می‌گردند، در آن هنگام خداوند، شروع به خراب کردن شهرها و کشورها خواهد کرد...^(۱)).

عیسی بن مریم ذکرشده در این روایت، وصی امام محمد بن الحسن (علیه السلام) است که کفالت غسل و دفن امام را به عهده می‌گیرد.

امیدوارم که توانسته بودم، نظریه و افکار خویش را بیان کرده باشم، و از خداوند تعالی می‌خواهم که عذر تقصیر و کوتاهی من را بپذیرد، و امیدوارم که خداوند منت نهاده، و بوسیله ی این کتاب به ما سود بخشند، زیرا خداوند بهترین مولی و غفور رحیم است.

والحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله، لقد جاءت مرسل ربنا بالحق.



فهرست

عقیده تثلیث: ۱۱

تصور صحیح توحید: ۱۱

تجلی الوهیت در خلق: ۱۳

قسمتی از رؤیای یوحنا لاهوتی ۱۵

ظهور الله در فاران: ۲۴

نتیجه: ۲۶

مناقشه عقیده تثلیث: ۲۶

ادله مسیحیان در مورد عقیده تثلیث: ۳۰

الف- دلایل عقلی: ۳۲

ب- دلایل کتبی: ۳۳

سید احمد الحسن (علیه السلام) می فرماید: (در کتاب لاهوت مسیح، نوشته‌ی بابا شنوده‌ی سوم (پاپ

ارتودوکس) آمده است: ۸۵

بابا شنوده سوم گفت: ۸۵

فصل اول: منظور از لاهوتش در اینجا مرکز بودن آن در تالوث قدوس است، که همان کلمه

است. ۸۵

مسیح پیامبری مبعوث از سوی خداوند است که منزلتی مانند منزلت موسی و ابراهیم (علیهم السلام)

دارد: ۱۰۰

مسیحیت به ملکوتی که فرا خواهد رسید بشارت می دهد: ۱۱۲

الف: عالم ملک ۱۱۷

ب: عالم ملکوت: ۱۱۷

ج- عالم عقل: ۱۱۸

مثال اول: ۱۲۱

مثال دوم: ۱۲۲

ملکوت خداوند به اُمت دیگری داده خواهد شد: ۱۲۷

وعده و برکت برای اسماعیل: ۱۲۸

زوال برکت از بنی اسرائیل: ۱۴۴

اُمتی گمراه با لبنانی پاکیزه: ۱۴۸

پیامبر سرزمین فاران: ۱۵۱

- شبهه عیسی علیه السلام و مصلوب کیست؟ ۳۴۹
- ۱۶۶ مسیح و مسیح منتظر:
- ۱۶۸ حدود شخصیت مسیح منتظر:
- ۱۸۰ توضیحی از مکاشفهی یوحنا:
- ۱۸۹ فرمایشی چند از سید احمد الحسن علیه السلام در مورد سنگ زاویه:
- ۲۰۴ ۳-شیلون، یا کسی که ملتها فرمانبردار اویند:
- ۲۳۱ کلماتی چند در مورد روح القدس:
- ۲۳۹ بازگشت به اول:
- ۲۳۹ نمونه‌ای از سخنان عیسی علیه السلام:
- ۲۵۶ یوحنا نمی‌دانست که عیسی علیه السلام همان نجات دهنده است:
- ۲۶۱ عیسی علیه السلام هارونی و از سبط لاوی هست:
- ۲۷۱ ولی کار در نظر آنها مشتبه شد .
- ۳۱۳ سید احمد الحسن علیه السلام همان مخلص و رهایی دهنده است:
- ۳۱۳ مقدمه‌ی کلی:
- ۳۱۳ ۱- پسر انسان:

چرا پسر انسان: ۳۲۳

سید احمد الحسن علیه السلام از نسل داوود است: ۳۲۷

سید أحمد الحسن علیه السلام همان به صلیب کشیده شده است: ۳۲۸